تاریخ زندیه

جلد اول

انتشارات دانشگاه تهران
۲۴۹

تاریخ زندیه

جلد اول

ایران در زمان کریم خان
(۱۱۹۳ - ۱۱۶۵)

تألیف
دکتر هادی هدایتی

۱۳۳۴

چاپخانهٔ دانشگاه

فهرست مطالب کتاب

قسمت سوم

مقدمه

از مدتها قبل ، ضمن مطالعهٔ تـاریخ ایران ، نگارنده متوجه این نکته شد که قسمتی از تاریخ قرون جدید ایران که قاعدةً بایستی بهتر از تاریخ قرون بعید مطالعه شده باشد بقدر کافی روشن نیست و با اینکه نسبت ببعضی از دوره‌های تاریخ ایران بعد از اسلام از قبیل تاریـخ حملهٔ مغول ، خاندان صفوی ، فتنه افغـان و تأسیس دولت نادری وغیره مطالعات نسبتاً کافی شده و مورخین و محققین خارجی و داخلی نکات تاریك آنرا روشن کرده‌اند ، نسبت بدوره‌ای از تاریخ ایران که مصادف بـا تأسیس خاندان زند وتهیه مقدمات جلوس خاندان قاجار است تحقیق کافی نشده و کتاب و رساله‌ای برشته تحریردر نیامده است، بقسمی که این قسمت از تاریخ ایران که شاید از حیث اهمیت تاریخی کمتر از واقعهٔ بزرگ تأسیس خاندان صفوی نیست بکلی تاریك و مبهم مانده است .

برخلاف تصور غالب مورخین، تأسیس خاندان زند ونیم قرن حکومت جانشینان کریم‌خان درایران اهمیت تاریخی زیاد داشت و اثر آن در تاریخ ایران بحدی بود که میتوان گفت اوراق تاریخ این کشوررا دگرگون کرد .

صحیح است که درین دوره واقعهٔ مهم ومشخصی که شاخص یك جریان بزرگ تاریخی باشد موجود نیست وحتی وقایع بقدری یکنواخت و کوچك و کم اهمیت بنظر میرسند که میتوان تاریخ این دوره‌را تاریخ نیم قرن جنگ داخلی و زدوخورد ایلاتی وعشیره‌ای نامید ، لیکن نمیتوان منکر شد که جلوس کریم‌خان وسلطنت پنجاه سالهٔ خاندان زند درحقیقت یك دورهٔ تاریخی کوتاهی بود که نقش محلل‌را بین دو دورهٔ بزرگ از تاریخ ایران بازی کرد : از یك طرف بیش از دو قرن سلطنت خاندان صفوی، نخستین سلسلهٔ با دوام ایرانی بعد از اسلام ومؤسس قومیت و ملیت ومذهب ایرانی، و ازجانب دیگر درحدود یك قرن ونیم سلطنت با ثبات و مستمر خاندان قاجار. دورهٔ

کوتاه کریم‌خانی التیام لازم وضروری این دو دورهٔ مهم از تاریخ ایران است، چه درك منطقی تاریخ هریك ازین دو دوره بدون درك این دورهٔ کوتاه مقدور نیست. بنابراین، قرن‌دوازدهم‌هجری‌قرن تحول تاریخ ایران بعداز اسلام ویکی ازمهمترین ادوار تاریخ این کشور است. درین‌قرن است که‌تحولات عظیمی‌سرنوشت این کشور را تغییر داد و آینده‌آنرا تثبیت و روشن کرد: فتنه افغان، انقراض خاندان صفوی، ظهور نادر و دفع افغانها، صعود تدریجی خاندان زند، سلطنت کوتاه کریم‌خان و هرج‌ومرج و اغتشاش بی‌سابقهٔ عصرجانشینان این پادشاه یکی پس‌از دیگری ایران قرن دوازدهم را تکان داد و مقدمات تعیین سرنوشت آینده و تثبیت اوضاع آنرا فراهم کرد.

شاید تحقیق‌ومطالعهٔ دوقرن تاریخ مستمر وآرام و با ثبات صفوی و یك‌قرن و نیم تاریخ معاصر مصادف با تأسیس خاندان قاجار کاری دلچسب و شیرین باشد، لیکن تحقیق ومطالعه‌تاریخ‌تحولات قرن دوازدهم هجری وبخصوص تحولات آرام و بی‌سروصدای نیمه دوم این‌قرن با وجود فقدان منابع کافی و وجود مشکلات زیاد امری لازم‌تر و ضروری‌تر است.

متأسفانه مورخین‌ومحققین‌خارجی وایرانی تاکنون‌توجهی باین‌دورهٔ حساس تاریخ‌ایران نکرده‌اند. البته‌نمیتوان مدعی‌شد که هرجا تحقیق‌آسان‌بوده وهردوره از تاریخ‌ایران که ظاهراً بعلت‌تحولات پرحادثه مطالعهٔ‌آن دلچسب‌تر و بعلت‌وجود منابع کافی تحقیق آن آسان‌تر بوده بقدر کافی مورد بحث وتحقیق و مطالعه قرار گرفته‌است، لیکن این‌مسئله روشن‌است که قسمتی ازتاریخ ایران که بعلت وقایع یکنواخت و خسته کننده و فقدان منابع کافی تاریك بوده همچنان تاریك مانده و قرن دوازدهم هجری نمونهٔ کاملی ازین قسمت تاریخ ایران محسوب میشود.

توجه باین نکتهٔ دقیق و اشتیاق وافر بروشن کردن این قسمت تاریك تاریخ ایران نگارنده را برآن داشت که با وجود مشکلات زیاد و فقدان منابع کافی، با استفاده ازجمیع‌امکانات‌موجودآنچه‌را که مقدور است ازقوه بفعل‌آورم و رساله‌ای

تحقیقی دربارهٔ این‌دوره از تاریخ ایران بنگارم .

☆☆☆

منابع ومآخذی که‌برای تهیهٔاین کتاب‌مورد استفاده قرار گرفت قسمتی‌داخلی است ، یعنی بزبان‌فارسی‌وتوسط مورخین و وقایع‌نگاران همان‌زمان نگاشته شده ، و قسمتی خارجی است بدین معنی که توسط عامل خارجی و بزبان خارجی درهمان زمان ویا کمی پس‌از آن تحریر شده است .

منابع داخلی مشتمل است بروقایع‌نگاریهای فارسی مورخین ومحققین همان عصر که‌بدستورسلاطین‌وقت‌تحریرشده‌و بعضی‌از آنها درتهران بهمت‌والای‌دانشمندان وعلاقمندان‌تحقیق‌بطبع‌رسیده است و برخی‌هنوز بصورت‌نسخهٔ‌خطی در کتابخانه‌های پایتخت‌های بزرگ اروپا و کتابخانه‌های دولتی و خصوصی تهران ضبط و محفوظ است . تاجائیکه ما اطلاع داریم غیر از وقایع‌نگاری‌ها و نسخ خطی مزبور کتاب و رسالهٔ‌قابل‌اهمیت دیگری بزبان‌فارسی‌دربارهٔ این‌دوره ازتاریخ‌ایران تحریر نشده وهم باین‌دلیل این دوره یکی از ادوار تاریك تاریخ ایران محسوب میشود .

منابع خارجی این کتاب خود از دوقسمت تشکیل میشود : اول سفرنامه‌ها و سیاحت‌نامه‌های سیاحان و مورخین و مبلغین خارجی که در اواخر قرن دوازدهم هجری‌برابربا اواخرقرن‌هجدهم‌میلادی بایران‌مسافرت یا ازین کشورعبور کرده‌اند و مشاهدات و مسموعات خودرا بصورت کتاب در دسترس هموطنان معاصر خود گذارده‌اند .

این‌آثار نیز امروز یکی‌ازمهم‌ترین‌منابع‌تاریخ ایران قرن دوازدهم محسوب میشوند وحتی‌میتوان‌مدعی شد که گاهی ارزش‌آنها ازبسیاری از وقایع‌نگاری‌های همین عصر بیشتراست چه برخلاف وقایع‌نگاری‌ها که غالباً جزشرح لشگرکشی‌ها و خونریزی‌ها مطلبی ندارند ، این کتب بنحوی تنظیم شده‌اند که تاحدی عوامل مطالعهٔ اجتماع واقتصاد ایران آن‌زمان‌را میتوان ازآنها استخراج کرد .

قسمت دوم از منابع خارجی آرشیو یعنی بایگانی وزارت خارجه بعضی از

کشورهای اروپا است از قبیل بایگانی وزارت خارجه فرانسه و بایگانی ملی این کشور (Archives Nationales) و غیره .

غالب اسناد تاریخی که درین کتاب مورد استفاده قرار گرفته و بسیاری از حقایق تاریخی مربوط باین دوره از آرشیو وزارت خارجه فرانسه و آرشیو ملی این کشور استخراج شده‌اند .

این اسناد عبارتند از مکاتبات و مراسلات و گزارشات کنسول فرانسه در بغداد و بصره که درهمان زمان هرماه اوضاع خاورمیانه و پیش‌آمد وقایع این حدود را با ذکر دقیق تاریخ آن بدولت متبوع خود گزارش کرده است . و نیز قسمتی از مراسلات و گزارشات نمایندهٔ کمپانی هندفرانسه درین دوشهر متضمن اطلاعات تاریخی ذیقیمتی است که مانند اسناد سابق‌الذکر بدقت مورد استفاده قرار گرفته است. بعلت موقعیت خاصی که در قرن هجدهم برای فرانسه وانگلستان در آسیا پیش‌آمده بود و این‌دو کشور درهند به شدیدترین رقابت‌های اقتصادی و نظامی اشتغال داشتند ، هردو کشور نسبت بوقایع وتحولات داخلی کشورهای آسیا وبخصوص ایران وخاور میانه ذیعلاقه بودند و بهمین‌جهت نمایندگان این‌دو کشور درسواحل خلیج فارس و بصره وبغداد دول متبوع خودرا بدقت ازجزئیات جریانات داخلی این کشور مطلع میکردند . گزارشات و مراسلات این مأمورین و فرستادگان سیاسی و اقتصادی بهترین و مهم‌ترین منبع تاریخی این کتاب است . قسمت عمدهٔ حقایق تاریخی مربوط بروابط ایران و اروپا در اواخر قرن دوازدهم که تاکنون همچنان تاریك مانده و در هیچیك از کتب و رسالات تاریخی ذکری ازآن نشده بود از خلال مطالب این مراسلات ومکاتبات استخراج‌شده و درفصلی ازین کتاب که مربوط بروابط‌خارجی ایران و اروپا درین قرن است مورد استفاده قرار گرفته‌اند .

☆☆☆

صرفنظر از ندرت منابع و فقدان مآخذ کافی ، اشکال عمدهٔ دیگری که در راه تألیف این کتاب موجود بود ناشی از چگونگی تدوین همین منابع ناچیز و

خصوصیات اوضاع غیرعادی ایران درین دوره از تاریخ است: وقایع نگاری‌ها و نسخ خطی موجود که فصلی ازین کتاب بمطالعه مشروح آنها اختصاص خواهد یافت، غالباً دارای سبکی منحط و عباراتی مغلق و جملاتی آمیخته با اصطلاحات و تشبیهات و حواشی و زوائدی است که وظیفه مورخ را دشوار و کشف حقیقت را مشکل می کند.

اشکال دیگر کار، عدم توجه عمومی مورخین و وقایع نگاران ایرانی است بذکر دقیق تاریخ صحیح وقایع. مورخین مزبور را عادت بر آنست که بذکر اجمالی تاریخ وقایع از قبیل فصل یا سال یا ماه رویداد واقعه اکتفا میکنند و خوانندهٔ دقیق و مورخ صحیح را در جستجوی تاریخ دقیق وقایع گیج و حیران میکنند. خوشبختانه درین مورد اسناد خارجی بکمك اسناد ایرانی شتافته‌اند، چه قسمت اعظم سنوات تاریخی که در وقایع نگاری‌های ایرانی مجهول مانده‌اند در اسناد و گزارشات نمایندگان خارجی و سفرنامهٔ سیاحان و مبلغین اروپائی مذکور گردیده‌اند بقسمی که میتوان گفت این قسمت از اسناد خارجی درحقیقت مکمل اسناد داخلی هستند.

صرفنظر از فقدان و عدم کفایت منابع، اشکال دیگری که مطالعهٔ این دوره از تاریخ ایران در بردارد خصوصیات و مشخصات این دوره از تاریخ است که میتوان ادعا کرد با هیچیك از ادوار تاریخ ایران قابل مقایسه نیست. شاید بتوان بصحت مدعی شد که قرن دوازدهم هجری در ایران از حیث تحول سریع وقایع و هرج و مرج و اغتشاش و جنگ و خونریزی زیاد باقرون اولیهٔ قرون وسطی دراروپا تطبیق میکنند و هردو دوره یك منظره و تابلوی واحد را مجسم میکنند. قرن دوازدهم هجری در ایران قرن اغتشاش و هرج و مرج و قرن کشتار و مرگ و حکومت قبایل و زوال عنصر شهرنشین و تفوق کامل صحرا برشهر است.

طغیان قبایل و هجوم آنها برای قبضه کردن حکومت و اختناق عنصر شهرنشین از اواسط قرن دوازدهم، یعنی مقارن قتل نادر آغاز شد و مانند موجی عظیم سراسر ایران را فرا گرفت. وقتی حکومت از دست شهرنشین‌ها خارج شد و بدست قبایل چادرنشین افتاد، جنگهای خونین و کشتارهای عظیم و دسته‌جمعی و قتل و غارت و

ناامنی سالها گریبانگیر این کشور شد و صحنه‌های دلخراش درتاریخ آن باقی گذارد که شاید درتاریخ کمتر کشوری نظیر آن مشاهده شده باشد. یك سیاح خارجی که در اواخر قرن دوازدهم هجری به ایران مسافرت کرده و مشهودات خودرا نگاشته است شرحی درتوصیف چگونگی اوضاع ایران آن زمان نقل کرده که شاید بهترین قضاوت تاریخی ازتاریخ پراغتشاش آن زمان است :

« تمام وقایعی که ازمرگ نادر ببعد درین کشور روی داده مانند سلسلهٔ زنجیری است ازجنایت وخیانت که یکی از دیگری خطرناکتراست. حتی احساسات وعواطف ناشی از همخونی درین کشور از بین رفته است: برادر برادررا میکشد، برادرزاده عمو را بقتل میرساند، فلان پادشاه‌زاده پله‌های تخت سلطنت‌را از روی موج خون و نعش نزدیکترین بستگان دلبند خود بالا میرود، ولی خود نیز مدتی بعد قربانی همین نوع جنایت میشود. » (عبدالرزاق سمرقندی - مسافرت در ۱۷۸۲ از ایران بهند وازبنگاله به ایران، ترجمه از انگلیسی بفرانسه توسط لانگله (Langlès) ، پاریس ۱۸۰٦ ، جلد ۳ ، صفحه ۱۲۹)

شرحی که سیاح مزبور از ایران آن زمان نقل کرده مورد گواهی و تأیید تمام سیاحان و مورخین خارجی دیگری است که قبل یابعد از وی باین کشور سفر کرده‌اند. کنسول فرانسه در بغداد در ژوئیه ۱۷۵٦ چنین بدولت متبوع خود نوشته است :

« اخبار ایران همانست که بعرض رسید : این امپراطوری وسیع بی پادشاه است و هرج و مرج همچنان ادامه دارد. » (از نامهٔ مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۷۵٦ کنسول فرانسه در بغداد - آرشیوملی فرانسه، مکاتبات کنسولی، بغداد، جلد ۱، وزارت خارجه، ب. ی. ۱۷۵)

چهارسال بعد همان کنسول چنین مینویسد :

« واما دربارهٔ ایران باید بعرض برسانم که این کشور تازه‌ای ندارد و همان هرج‌ومرج و اغتشاش برآن حکومت میکند ». (از نامهٔ مورخ ۲۰ ژوئن ۱۷٦۰

همان کنسول، همان آرشیو) .

چندسال بعد کنسول مزبور مجدداً مینویسد :

« اغتشاش و هرج و مرج بیش از هرزمان در ایران ادامه دارد ؛ هرج‌ومرج درین کشور بدرجه‌ای رسیده است که روزی نیست خبر یك زدوخورد یا اشغال و چپاول یك شهر و یا غارت یك کاروان بما نرسد. » (ازنامهٔ مورخ۲۲ ژوئیه ۱۷۸٦ همان کنسول ، آرشیو ملی فرانسه ، مکاتبات کنسولی ، بغداد ، جلد ۳ ، ب . ی . ۱۷۷) .

☆☆☆

این بود بطوراجمال منظور وهدف نگارنده از تألیف این کتاب ومشکلاتی که ازلحاظ فقدان وندرت‌منابع وخصوصیات‌تاریخی قرن موجود بود . واما دربارهٔ چگونگی تنظیم‌مقالات کتاب وفصل‌بندی‌مطالب ، این کتاب‌را نگارنده بعلت وسع مطالب‌واهمیت موضوع دردوجلد دردست تألیف گرفت. جلداول‌آن اختصاص‌دارد به‌تاریخ ایران درزمان کریم خان زند (۱۱٦۵ - ۱۱۹۳هجری) وجلد دوم مخصوص است بذکر تاریخ ایران در زمان جانشینان کریم‌خان وچگونگی انقراض خاندان زند واستقرار دولت قاجار (۱۱۹۳-۱۲۰۹ هجری) .

جلد حاضر که اختصاص‌دارد بتاریخ‌ایران در زمان کریم‌خان ، دریك مقدمه و سه قسمت تحریر شد . در فصل مقدماتی بطور اجمال تاریخ گذشتهٔ ایران بسرعت مطالعه شد و وقـایع مهم و جریانات بزرگ تاریخی که منجر به‌پیش‌آمد وقایـع قرن‌دوازدهم گـردید و درحقیقت علت وجودی تـاریخ این قـرن محسوب میشود تا حدی بتفصیل یاد شد تـا خواننده قبلا بجریان و چگونگی تاریخ ایران مقارن با این زمان آشنا شود و از چگونگی تاریخ این قرن و اغتشاشات و هرج‌ومرج و کشتارهای بی‌سابقه وبی‌نظیرآن متعجب وحیران نگردد . در همین فصل منابع مهم این کتاب‌بخصوص‌نسخ خطی فارسی و وقایع‌نگاری‌های قرن دوازده هجری بطور مشروح معرفی و مطالعه‌شد و هم درین فصل فهرستی از کتب خطی فارسی موجود در کتابخانه‌های ایران و اروپا با ذکرمشخصات دقیق‌آنها ونمونهٔ سبك وانشای هر

یك و شرح کامل مؤلفین و مصنفین آنها ذکر شد که از هرحیث لازم و ضروری بنظر میرسد.

قسمت اول کتاب اختصاص دارد بهمطالعهٔ اوضاع اجتماعی و نظامی وسیاسی ایران در قرن دوازدهم هجری. این نکته مسلماست که مطالعهٔ یك دورهٔ معین از تاریخ بدون مطالعهٔ قبلی اوضاع واحوال اجتماع کشور موردنظر بیهوده است وچه بسا علت واقعی وموجبات بسیاری ازجنگها و خونریزیهارا بتوان درمطالعهٔ قبلی اجتماعات دریافت. فقدان اسناد و مدارك کافی غالباً مورخین و مؤلفین ایرانی را ازین مطالعهٔ دشوار منصرف میکند، لیکن با وجودقلت اسناد تاریخی و فقر اسناد موجود و عدم اطلاع کافی دربارهٔ اوضاع و احوال اجتماعی ایران درین عصر، نگارنده کوشید تابا استفادهٔ کامل ازسیاحت‌نامه‌ها وسفرنامه‌ها و مراسلات و گزارشات سیاحان و مورخین و نمایندگان سیاسی خارجی، این قسمت از تاریخ ایران‌را درحدود امکانات موجود مطالعه و منظره‌ای از اجتماع ایران آن‌زمان‌را مجسم سازد.

علیهذا قسمت اول کتاب حاضر تحت عنوان جامعهٔ ایرانی درقرن‌دوازدهم‌هجری به‌سه فصل تقسیم‌شد:

فصل اول ـ درمطالعهٔ قبایل وطوایف ایران درقرن دوازدهم

فصل دوم ـ دولت وحکومت ایران درقرن دوازدهم

فصل سوم ـ ارتش وفن جنگ درایران قرن دوازدهم

قسمت‌دوم کتاب حاضر اختصاص‌دارد بشرح لشگرکشی و جنگها و زدوخوردها وخونریزیهای اواخرقرن‌دوازدهم تحت‌عنوان تاریخ‌نظامی‌ایران در زمان کریم‌خان، ازجلوس تا مرگ وی. این‌قسمت که بیشتر از وقایع‌نگاری‌ها و نسخ‌خطی فارسی استخراج شده است درپنج فصل مطالعه شد:

فصل اول ـ سرنوشت بازماندگان نادر

فصل دوم ـ آغاز کار دودمان زند

فصل‌سوم ـ کریم‌خان، حکمران کل کشور

فصل‌چهارم ـ جنگ در داخل کشور

فصل پنجم ـ جنگ با دولت عثمانی

قسمت‌سوم اختصاص‌دارد به تاریخ‌مدنی وحکومتی ایران در زمان کریم‌خان، این‌قسمت در دو عنوان وهرعنوان‌درچندفصل‌مطالعه‌شد. عنوان‌اول دربارهٔشخصیت وحکومت کریم‌خان و بسط و توسعه تجارت و شعر و ادب در زمان وی مشتمل بر شش فصل :

فصل اول ـ شخصیت کریم‌خان

فصل دوم ـ عنوان حکومتی و سکه کریم‌خان

فصل‌سوم ـ بسط تجارت و صنعت در زمان کریم‌خان

فصل‌چهارم‌ـ علم و ادبیات و هنر

فصل‌پنجم ـ عمران و آبادی

فصل‌ششم‌ـ قضاوت تاریخ

عنوان دوم دربارهٔ روابط ایران و اروپا در زمان کریم‌خان و مشتمل برپنج فصل است :

فصل اول ـ زوال تجارت و روابط‌خارجی ایران در قرن دوازدهم هجری

فصل دوم ـ روابط ایران وانگلیس

فصل سوم ـ روابط ایران وفرانسه

فصل‌چهارم‌ـ روابط ایران و روسیه

فصل پنجم‌ـ روابط ایران وهلند .

عمدهٔ مطالب این قسمت از منابع خارجی و بخصوص از آرشیو و بایگانی وزارت‌خارجه‌فرانسه و آرشیوملی‌این کشوراستخراج‌شده‌است. این‌قسمت ازین‌جهت حائز اهمیت فوق‌العاده است که وقایع‌نگاران و مورخین ایرانی چنان شیفتهٔ شرح وبسط جنگها و خونریزیها و دلاوریهای‌شاهزادگان وسرداران ایرانی بوده‌اند که کمترمتوجه مفهوم‌منطقی‌وفلسفی تاریخ‌شده‌اند وتوجهی به‌عامل‌اجتماع وچگونگی روابط‌خارجی کشورنداشته‌اند وبشرحی که‌خواهدآمد جزشرح‌جنگها وخونریزیها مطلبی نقل نکرده‌اند.

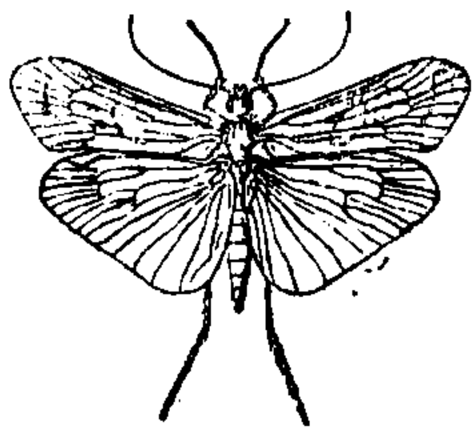
اشتباه مورخین و وقایع‌نگاران این‌قرن درطرز نگارش تاریخ ومفهومی که از آن استنباط میشود، غالب مورخین معاصر را نیز دچار اشتباه کرده است چه تا امروز تصور براین بود که ایران زمان کریم‌خان و جانشینان وی بکلی از ارتباط با خارج بی‌بهره بود و جنگهای خانگی این کشور در داخل و جنگها و مشکلات کشورهای‌اروپائی دراروپا، ایران‌را برای‌مدت‌نیم‌قرن ازارتباط با این‌قاره محروم کرده بود، و حال آنکه بشهادت اسناد موجود و مدارك مستخرج از گزارشات و مکاتبات کنسول‌فرانسه دربغداد وبصره ونمایندهٔ کمپانی هند فرانسه درین شهر، در زمان کریم‌خان بین ایران و کشورهای‌اروپا روابط‌نزدیك ومداومی‌برقرار بوده و سفارت‌ها و مقاوله‌نامه‌هائی‌نیز ردوبدل‌شده است.

حاصل کلام آنکه، قسمت اول کتاب که اختصاص به‌مطالعهٔ تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران قرن دوازدهم دارد از سیاحت‌نامه‌ها و سفرنامه‌های مورخین و سیاحان و مسافرین خارجی که درهمین قرن به‌ایران سفر کرده و نتیجهٔ مشاهدات خودرا بصورت کتابی منتشر کرده‌اند استخراج شده است. قسمت دوم که اختصاص دارد به‌مطالعهٔ تاریخ نظامی و سیاسی ایران در زمان کریم‌خان بالاخص از منابع داخلی‌وبخصوص وقایع‌نگاریها و نسخ‌خطی‌فارسی که درهمان‌زمان‌بوسیلهٔ مورخین و وقایع‌نگاران درباری تحریر شده‌اند استخراج و اقتباس شده است.

قسمت سوم که اختصاص دارد بروابط خارجی ایران و بسط تجارت خارجی این کشور منحصراً از منابع خارجی و بخصوص از آرشیو خارجی دولت فرانسه و آرشیو ملی این کشور استخراج شده است. بدین‌ترتیب سه دسته ازمنابع تاریخی: سفرنامه، وقایع‌نگاری وآرشیوهریك‌بجای‌خود مورد استفادهٔ دقیق ومنطقی برای درك حقیقت‌تاریخی‌قرار گرفته‌اند.

با مطالعهٔ دقیق و استفادهٔ کامل از کلیه این منابع کتاب حاضر که جلد اول ازتاریخ زندیه است بمحضراساتید علم و دانش‌تقدیم‌میشود. چون هیچ اثری بدرجهٔ کمال وهیچ‌قدم نخستین بدون عیب نیست، نگارنده را امید آنست که این کوشش

ناچیز مقبول طبع دانشمندان محترم و استادان فن قرار گیرد و چنانچه نقصی در آن یابند برنگارنده منت گذارند و با یادآوری وتذکر آن از گنج شایگان دانش‌خود مستفیضم فرمایند .



فصل مقدماتی

۱- نظری به تاریخ گذشته

مطالعهٔ اجمالی وضع ایران بلافاصله بعد از قتل نادر مستلزم اینست که چندین قرن بعقب مراجعت کنیم وقسمتی از تاریخ ایران‌را ورق زنیم تا بهتر بتوانیم خودرا در محیط ایران آن زمـان قـرار دهیم و قضاوت صحیحی از اوضـاع آن زمـان داشته باشیم .

پس از دورهٔ عظمت کورش و داریوش و دورهٔ درخشان شاهان ساسانی ، ایران دچار طوفان سهمناك هجوم اعراب شد . در سال ۲۱ هجری (٦۳۸ میلادی) یزدگردسوم آخرین پادشاه ساسانی که به مرو پناهنده شده بود دربن‌شهر بقتل‌رسید و بـا قتل او طومار سلطنت امپراطوری عظیم ساسـانی درهم پیچیده شد .

سلطهٔ اعراب فصل جدیدی درتاریخ‌ایران گشود . ایرانیان که از مزایای تمدن درخشانی بهره‌مند بودند طبعاً نمیتوانستند سلطهٔ‌اعراب را تحمل کنند بهمین‌جهت در تمام مدت تسلط اعراب از گوشه و کنار مردم قیام کردند . لیکن کلیهٔ این قیامها با سرکوبی بیرحمانهٔ خلفای‌اموی مواجه شد . هنوز ایران از زیربار سلطهٔ اعراب قد علم نکرده بود که دسته‌های کثیر وبیشمار راهزنان وحشی از افق دور دست شرق هویداشدند واین کشور ستمدیده‌را ویران ، شهرهای‌آباد آنرا خراب واهالی آنرا قتل‌عام کردند وخرابی وظلم‌وستم‌را براقصی‌نقاط آن گستردند :درسال ٤۲۹ هجری (۱۰۵۱ میلادی) ترکهای سلجوقی ، در٦۱٦ هجری(۱۲۳۱میلادی) اقوام‌مغول و در ۷۷۳ هجری (۱٤۰۲ میلادی) ترکان تیموری بایران حمله کردند .

در اواخر قرون وسطی ایران صحنهٔ کشمکش و اختلاف داخلی تیموریـان گردید و این خـاندان ترك نژاد بدو دسته دشمن « آق قوینلو » و « قره قوینلو » تقسیم شد.

پایان قرون وسطی در ایران مصادف با بیداری ملی ایرانیان گردید وجریان تازه‌ای درین کشور آغاز شد. درسال ۹۰۵هجری(۱۵۰۲میلادی) در آغاز دوره‌ای که در اصطلاح تاریخ به«عصر جدید»معروف است،شاه اسمعیل مؤسس خاندان صفوی درفش نهضت ملی ایران را برافراشت و بادستهٔ مسلح کوچکی از گیلان حرکت کرد ودرمدتی کمتر از چهار سال سراسر ایران را فتح وفرمانروای مطلق این کشور گردید. شاه اسمعیل که از غرور ملی واحساسات شدید وطن‌پرستی برخوردار بود کوشید عظمت سابق ایران‌را زنده کند و این کشور کهن را بصورت يك کشور مستقل وآزاد درآورد. برای تحکیم مبانی ملیت ایران با تمام قوا آئین شیعه‌را تقویت کرد و دیری نکشید که دربرابر نیروی معنوی امپراطوری عثمانی یعنی آئین سنت ، خاندان صفوی بصورت بزرگترین عامل شیعه درجهان آن روز معرفی شد.

مؤسس خاندان صفوی در ۹۳۰هجری (۱۵۱۸میلادی) درگذشت و عمر کوتاه بوی فرصت نداد تا برنامهٔ عظمت ملی خودرا تکمیل کند.

نخستین جانشینان شاه اسمعیل چندان بعظمت وظیفه‌ای که این پادشاه بزرگ برای خودقائل بود شاعر نبودند (۱). در تمام مدت سلطنت پادشاهان صفوی ایران صحنهٔ

---

(۱) خاندان صفوی با یازده پادشاه بشرح زیر مدت دوقرن بر ایران سلطنت کرد :

۱ـ اسمعیل اول (شاه اسمعیل مؤسس خاندان صفوی)	۹۳۰ـ۹۰۵	(۱۵۱۸ـ۱۵۰۲ میلادی)
۲ـ طهماسب اول	۹۸٤ـ۹۳۰	(۱۵۷٦ـ۱۵۱۸ «)
۳ـ حیدر	۹۸٤ـ۹۸٤	(۱۵۷٦ـ۱۵۷٦ «)
٤ـ اسمعیل دوم	۹۸۵ـ۹۸٤	(۱۵۷۷ـ۱۵۷٦ «)
۵ـ محمدمیرزا	۹۹٦ـ۹۸۵	(۱۵۸۵ـ۱۵۷۷ «)
٦ـ عباس اول (شاه عباس کبیر)	۱۰۳۸ـ۹۹٦	(۱٦۲۸ـ۱۵۸۵ «)
۷ـ شاه صفی	۱۰۵۲ـ۱۰۳۸	(۱٦٤۱ـ۱٦۲۸ «)
۸ـ عباس ثانی	۱۰۷۷ـ۱۰۵۲	(۱٦٦٦ـ۱٦٤۱ «)
۹ـ سلیمان	۱۱۰٦ـ۱۰۷۷	(۱٦۹٤ـ۱٦٦٦ «)
۱۰ـ سلطان‌حسین	۱۱۲۵ـ۱۱۰٦	(۱۷۲۲ـ۱٦۹٤ «)
۱۱ـ طهماسب ثانی	۱۱٤۵ـ۱۱۳۵	(۱۷۳۲ـ۱۷۲۹ «)

تحریك و توطئه و انقلابات درباری بود و در همان هنگام که عثمانیها شهرستانهای شمال کشوررا اشغال میکردند ودیگر مرزهای این کشور ازهرطرف مورد تجاوز قرار گرفته بود ، پادشاهان صفوی در فسق‌وفجور وعیش وعشرت غوطه‌ور بودند .

درپایان‌قرن ده و آغازقرن یازده هجری (پایان قرن شانزدهم و ابتدای‌قرن هفدهم میلادی) شاه عباس کبیر بزرگترین پادشاه خاندان صفوی سلطنت طولانی و درخشان خودرا آغاز کرد و کوشید تا اقدام بزرگی را که کمی قبل جد بزرگ وی بدان دست زده بود تکمیل کند .

شاه‌عباس با اتخاذ سیاست‌خارجی عاقلانه‌ای عثمانیهارا که‌در آن‌زمان‌سراسر شهرستانهای‌ساحلی‌دریای‌خزر، آذربایجان ،گرجستان ، بغداد ، موصل و دیار بکر را تصرف کرده بودند از کشور راند و وحدت ملی ایران را تأمین کرد . در داخل کشور دسته‌های‌غارتگر ازبك که ازمدتها قبل صفحات شمالی ایران‌را صحنهٔ تاخت و تاز قرار داده بودند بخارج رانده شدند . شاه عباس بااکثر سلاطین اروپا وارد مذاکره و ارتباط شد و در زمان وی‌هیئت‌های متعدد از کشور های مسیحی بایران آمدند .

آرامش داخلی که در سالهای قبل از کشور رخت بربسته بود مجدداً برقرار شد . تسهیلات تجارتی که شاه‌عباس برای خارجیان ومسیحیان قائل شد دروازه‌های این کشوررا که تا آن‌زمان برخارجیان‌بسته‌بود بروی‌آنان گشود وتجارت خارجی ایران‌را باوج عظمت و رونق رسانید .

سیاست‌داخلی‌شاه‌عباس‌اورا بحق «پادشاه‌عمران‌و آبادی» معروف کرده است. شاه‌عباس پس‌از آنکه پایتخت‌را ازقزوین به اصفهان‌انتقال‌داد بساختن قصور متعدد، مساجدعظیم،خیابانهای وسیع و زیبا پرداخت. همه‌جا درسراسر کشور پلهای جدید و کاروانسراهای کثیراحداث‌شد ؛ فرهنگ‌وعلم‌وهنرنیز بنوبهٔ‌خود درخشیدن آغاز کرد و انوارآن ازاصفهان‌سراسرمشرق‌زمین را تا اقصی نقاط‌چین تحت‌الشعاع قرار داد . هنرایران باوج ترقی‌رسید و «شکوه وعظمت معماری وصنایع مستظرفه

این کشور از نو آغاز شد ؛ صنعت مینیاتورسازی ، فرش‌بافی ، جواهرسازی و سایر صنایع، اصفهان پایتخت‌را با ۶۰۰،۰۰۰ جمعیت آن بیکی‌از زیباترین شهرهای‌جهان مبدل کرد » (۱) .

با علم باین رونق وشکوه و این‌عظمت وجلال است که سرجان‌ملکم مورخ انگلیسی قرن هیجدهم از شاه عباس بطور اجمال چنین یاد میکند :

« کمتر پادشاهی در جهان باندازهٔ شاه عباس کبیر بکشور خود خدمت کرده است » (۲) .

و شاردن سیاح معروف فرانسوی حق داشت دربارهٔ اوچنین قضاوت کند :

« وقتی حیات این پادشاه بزرگ خاتمه یافت ، دوران سعادت وشکوه ایران نیز بپایان رسید » (۳) .

مرگ این پادشاه بزرگ در ۱۰۳۸ هجری (۱۶۲۸ میلادی) مدت نیم‌قرن تمام ایران‌را دچار رکود و سستی وانحطاط سلطنت شاهزادگان فاسد کرد. درین مدت مردم رفته‌رفته روح‌سلحشوری و وطن‌پرستی‌خودرا از دست‌دادند واحساسات ملی وعظمت خارجی کشور بکلی خاموش شد .

سال۱۱۰۶هجری(۱۶۹۴میلادی) مصادف با شروع‌سلطنت شاه‌سلطان‌حسین ضعیف‌ترین پادشاه خاندان صفوی و آغاز دوران جدیدی در تاریخ ایران گردید.

شاه سلطان حسین که پادشاهی ضعیف و ترسو و جبون بود بتدریج عنان خود را بدست مشتی ملا و خواجهٔ درباری سپرد و کار را بجائی رسانید که این درباریان نالایق‌بنام وی حکومت کردند وشاه خرافات پرست‌را زندانی صدها زنان

---

(۱) ژاك‌پیرن : جریانهای بزرگ تاریخ جهان ، پاریس چاپ ۱۹۴۷ ، جلد دوم ، صفحه ۵۲۵

Jacques pirenne : Les grands courants de l' histoire universelle, Paris 1947 , Tome 11 , Page 525 .

(۲) سرجان‌ملکم: تاریخ‌ایران، ترجمهٔفرانسه ازپیرونسان‌بنوآ،چاپ‌پاریس ۱۸۲۱، جلد دوم ، صفحه ۳۶۶ .

Sir J. Malcolm : Histoire de la Perse, traduite de l' anglais par Pierre Vincent Benoit, Paris 1821, Tome II, Page 366 .

(۳) سفرنامه شوالیه شاردن ، جلد ٤ ـ صفحهٔ ۱۲ .

حرم و ستاره‌شناس و رمال و جادو گر کردند. این وضع بافغانها فرصت داد که از مشرق حرکت وسرتاسر ایران‌را اشغال و فصل‌جدیدی‌در تاریخ این کشور بگشایند.

افغانها که سرزمین آنها سالها بین ایران‌وهند مورد اختلاف‌بود ازهرفرصتی برای‌تکان‌دادن یوغ سلطهٔ بیگانه استفاده میکردند. لیکن شاه‌سلطان‌حسین قدرت آنهارا ناچیز گرفت و گرگین‌خان حاکم ارمنی بی‌تدبیر را بر آنها مسلط ساخت. گرگین‌خان بمحض ورود به‌افغانستان بظلم وتعدی‌پرداخت وکار خشونت را بجائی رسانید که با افغانها مانند یك ملت اشغال شده رفتار کرد. میرویس یکی‌از رؤسای آنها که وجاهت عام داشت توقیف و بدربار اصفهان فرستاده شد. اعزام میرویس به‌اصفهان فرصت‌مناسبی بود تاوی با عوامل انحطاط و مفاسد دولت و دربار ایران وقت آشنا شود و همین آشنائی بعدها ویرا در اجرای نقشه‌هایش کمك مؤثر کرد. میرویس در دربار اصفهان بتحریك‌و توطئه‌پرداخت و درمدت کمی اعتماد شاه‌را جلب کرد وازمقتدرترین مقربان دربار شد. وی مدتی بعد موفق شد از نوبسمت سابق خود درافغانستان‌مستقرشود، لیکن‌پس‌از ورود به افغانستان‌ضیافت‌بزرگی‌درخارج شهر قندهار بافتخار گرگین‌خان‌حاکم‌مغرور و متکبر ترتیب داد و درهمین ضیافت گرگین‌خان وعده‌ای‌از نزدیکان وی‌را بقتل‌رسانید. این‌واقعه طلیعهٔ‌عصیان عمومی قبایل افغان و آغاز سقوط خاندان صفوی گردید.

میرویس مکرر سران ایرانی را که بمقابلهٔ وی فرستاده شدند شکست داد و سرانجام ایرانیان‌را بکلی‌از افغانستان بیرون راند، لیکن مرگ غیر مترقبه بوی فرصت نداد تا نقشه‌های وسیع خود را اجراء کند.

پس‌از وی فرزند بزرگ اومحمود نقشهٔ پدررا تعقیب و باتمام‌حرارت جوانی و کینه وعداوتی که نسبت بایران و ایرانی‌میورزید بقصد اشغال ایران حرکت کرد.

ایران‌صفویه درآن‌زمان یکی‌از بحرانی‌ترین‌ادوار تاریخ‌خودرا میگذرانید. هرات موردحملهٔ افغانهای ابدالی وشمال کشور درمعرض هجوم ازبکها قرار گرفته بود. درهمان‌حال کردهای سنی درمغرب طغیان کرده بودند و ایلات غارتگر عرب امنیت سواحل خلیج فارس را سلب و جان و مال مردم جنوب را مورد تهدید قرار داده بودند.

در برابر این مشکلات دربار ازهم گسیخته وخرافات‌پرست‌صفوی وحکومت فاسد ملاها و ستاره شناسان و رمالها و منجمین و ملتی که احساسات وطن‌پرستی و حرارت جنگی وی خاموش و بی‌قیدی و یأس و نا امیدی بر آن مستولی شده بود قرار گرفته بود.

ستاره بینان و غیبگویان درباری سرخی غیرعادی آسمان‌را بفال بد گرفتند و و خونریزی بزرگ و بی‌سابقه‌ای را پیشگوئی کردند. در همان سال فتنهٔ افغان، زمین لرزهٔ شدیدی شهر تبریز را ویران و بیش از ۸۰٫۰۰۰ نفر ازاهالی آنرانابود کرد. ستاره بینان‌وغیبگویان‌درباری‌وقوع‌این‌زلزله‌را نیز حمل بر بلیهٔ‌قریب‌الوقوعی کردند که آثارش بزودی دامنگیر عموم میگردید (۱).

محمود ازفرصت استفاده کرد و با شتاب تمام ازصحرای کرمان‌عبور و درسال ۱۱۲۵ هجری (۱۷۲۲میلادی) شهر۶۰۰٫۰۰۰نفری اصفهان، پایتخت مشهور صفویه را محاصره کرد. بیهوده ۶۰٫۰۰۰ نفر ازسپاهیان‌ایران کوشیدند باحملات پی‌درپی حلقهٔ‌محاصره‌را درهم‌شکنند، لیکن‌در برابر ۲۰۰٫۰۰۰ افغانی با شکست‌های خونین و پی‌درپی مواجه شدند و بداخل شهر عقب‌نشینی کردند.

درشهر بزرگ‌اصفهان‌وحشت‌واضطراب‌وقلت‌آذوقه‌بمنتهای‌شدت رسیدبقسمی که‌هرروزهزاران‌نفرازاهالی از گرسنگی‌تلف‌میشدند. شدت قحطی‌بزودی غیرقابل تصور شد و وقتی تمام آذوقه و خوراکی موجود در شهر بپایان رسید مردم شروع بدریدن یکدیگر کردند. کنسول‌فرانسه درتریپولی سوریه درهمان زمان دربن‌باره چنین مینویسد:

« کسانی که جز پوست و استخوان چیزی نبودند در کوچه و بازار درمیان اجساد گندیده و پارهٔ مردگان‌درجستجوی‌قوت‌لایموتی‌بودند تا حیات ناچیز خودرا

---

(۱) دوسرسو: تاریخ آخرین انقلاب ایران، چاپ پاریس ۱۷۲۸، جلد اول، صفحه ۳۹۱ و بعد.

(Père Ducerceau : Histoire de la dernière révolution de Perse, Paris 1728, tome I, page 391 et suivantes.)

که بزودی دستخوش فنا میگردید نجات دهند. عده‌ای با قطعات آهن مسلح شده و با التهاب در کوچه و بازار میدویدند و با نخستین انسان بیدفاع که روبرو میشدند اورا میدریدند و از گوشت او تغذیه میکردند. حتی مادران باطفال خود رحم نمیکردند و بدون توجه باشکها و ضجه‌های دردناك آنها خود اولین کسی بودند که آنهارا میکشتند و میخوردند» (۱).

درچنین شرایط دشوار وموقعیت دردناك بود که شاه سلطان‌حسین رسماً از سلطنت استعفا کرد و درمیان‌تأثر واندوه عمومی‌ملت‌ایران تاج‌وتخت شاهان صفوی را به‌محمود غاصب تحویل داد. محمود سلطنت‌غاصبانهٔ خودرا با سیاست عاقلانه‌ای آغاز کرد، لیکن‌طولی نکشید که‌تغییرشخصیت‌داد وازسفاك‌ترین مردان‌روزگارشد.

خطرات زیادی از داخل و خارج محمود را تهدید میکرد: از شمال روسها ایالات شمالی ایران را اشغال کرده و بطرف جنوب پیش میآمدند. درمغرب سپاه عثمانی با استفاده ازموقعیت بحرانی و هرج ومرج داخلی ایران تا همدان‌پیش‌آمده بود. در داخل کشور نیزاهالی‌شهرها پی‌درپی علیه افغانهاقیام ومکرر پادگان‌افغانی را قتل‌عام کردند.

دراین‌شرایط دشوار محمود دچارخشم‌وغضب‌ویأس ونا امیدی فراوان گردید ومصمم‌شد با تهدید و ارعاب و قتل‌وغارت ملت‌سر کش ایران‌را مطیع کند. بیش‌از سیصد نفر از وزراء و بزرگان کشوررا درجشنی که در دربار خود برپا کرده بود در یکروز بقتل‌رسانید. فردای‌همان‌روز بیش‌از دوهزارنفراولاد ذکور همان‌رجال را بقتل‌رسانید. کمی‌بعد بیش‌ازسی‌هزار نفر از افراد گارد سلطنتی‌شاه سلطان‌حسین را نیز قتل‌عام کرد. سرانجام در لحظه‌ای که محمود دچار خشم وغضب جنون‌آمیز

---

(۱) لومر (کنسول‌فرانسه درتریپولی سوریه): داستان‌تاریخی‌خلع پادشاه ایران و انقلاباتی که در سالهای ۱۷۲۲- ۱۷۲۳ - ۱۷۲۴ و ۱۷۲۵ روی داد. چاپ پاریس، ۱۷۲۷، صفحه ۸.

(Relation historique du détrônement du roi de Perse et des révolutions arrivées pendant les années 1722 ,1723 , 1724 et1725 par le Maire, consul de France à Tripoli de Syrie , Paris, 1727-Page 8)

شده بود دستور داد سپاهیان مسلح وی تمام مردم شهر بزرگ اصفهان را قتل‌عام کنند. شهر با عظمت اصفهان ازضربات بیرحمانهٔ سپاه غدار وی از پادرآمد و این اقدام وحشیانه انحطاط کامل بزرگترین شهر خاورمیانه‌را نزدیك و غیرقابل اجتناب کرد. سرجام ملکم مورخ انگلیسی اواخر قرن هیجدهم میلادی دربن باره چنین مینویسد:

« قتل عام‌شهراصفهان پانزده روز تمام ادامه یافت بقسمی که درتمام شهر جز نفری‌چندمردجوان‌زنده نماند واینها نیزمجبور بفرار شدند ویا بنقاط گمنام مطرود گردیدند بنحویکه درتمام‌شهر فقط یك‌گارد از ایرانیان جوان باقی‌ماند که محمود تصمیم گرفت طبق آداب و رسوم کشور خود آنهارا تربیت کند. »(۱)

محمود که درنتیجهٔ پیش‌آمد این‌وضع بصرع وحمله عصبی وجنون ناگهانی مبتلا شد دستور قتل‌عام اهالی کلیهٔ شهرهای ایران را صادر کرد وخود بدست خود تمام شاهزادگان صفوی‌را قتل‌عام کرد (۲). سران افغانی که ازین رفتار وحشیانه و کشتاربیرحمانهٔ محمود راضی‌نبودند علیه وی‌قیام کردند و در ۱۱۲۸ هجری (۱۷۲۵ میلادی) باتفاق آراء وی‌را از سلطنت خلع و پسر عموی او اشرف را جانشین او کردند (۳).

در همان حال آخرین شاهزادهٔ خاندان صفوی و وارث قانونی تاج و تخت

---

(۱) سرجان ملکم: تاریخ ایران ترجمهٔ فرانسه از پیرونسان بنوآ- چاپ پاریس، ۱۸۲۱ جلد سوم، صفحه ۱۳.

(S.J. Malcolm : Histoire de la Perse, traduite de l' anglais par Pierre Vincent Benoit, Paris 1821, Tome III - Page 13)

(۲) برای اطلاع ازجریان‌کامل این کشتارها رجوع شود به لومر (کنسول فرانسه درتریپولی‌سوریه): سرگذشت تاریخی‌خلع‌پادشاه‌ایران، چاپ پاریس،۱۷۲۷ ،صفحه ۱۳

(Le Maire - consul de France à Tripoli de Syrie : Relation historique du détrônement du roi de Perse, Paris 1727, page 13) :

(۳) هنگامی که هنوز اصفهان درمحاصرهٔ محمود بود، کمی قبل از سقوط شهر، شاه سلطان‌حسین فرزند ارشد و وارث‌قانونی‌خود طهماسب میرزا را هنگام شب ازشهر خارج و بخارج اصفهان متواری کرد. طهماسب میرزا مدتی درایالات‌شمالی ایران با یأس و ناامیدی سرگردان بود تا وقتی که نادر بکمك وی شتافت و تحول جدیدی در اوضاع ایران پیش آورد.

ایران در ایالات‌ساحلی دریای خزر سرگردان بود و برای نجات کشور اجداد خود به تلاش و کوشش و برانگیختن مردم بمقاومت مشغول بود.

دربن‌وضع‌دردناك روزی‌ازسال ۱۱۳۰ هجری‌یکی‌ازسران‌محلی‌ایران‌با پنج هزار نفر ازافراد خود به‌مازندران وارد شد و خود وافراد خودرا دراختیار وارث قانونی‌تاج‌وتخت ایران‌قرار داد(۱). نادر درنزدیکی مشهد بافغانها حمله برد و در ظرف چند روز قسمتی از ایالت خراسان را از وجود آنها پاك کرد. خبر این فتح غیرمنتظره اشرف‌را چنان مرعوب کرد که‌خود با عجله شهراصفهان‌را بقصد جنگ با نادر ترك گفت.

در ۱۱۳۲ هجری بین اشرف و نادر در دامغان تلاقی دست داد و این‌بار نیز افغانها دچار شکست سریع و قطعی شدند. مژدهٔ این پیروزی بزرگ بسرعت باد درسراسر ایران منعکس شد و همه جا نور امید در دلهای خاموش و مأیوس مردم دمید. نادر به اشرف‌فرصت‌نداد وبسرعت بتعاقب وی پرداخت. وقتی نادربه‌اصفهان نزدیك‌شددرراه‌دسته‌دسته‌مردم‌دهات‌بوی‌ملحق‌شدندبقسمی که‌خطر برای‌افغانهاقطعی وغیرقابل‌اجتناب‌شد. اشرف نیزشاه سلطان‌حسین تیره‌بخت‌را که‌زندانی وی‌بود بقتل رسانید وبا شتاب تمام اصفهان‌را بقصد شیرازترك کرد. لیکن‌وی فرصت نکرد سپاه ازهم‌گسیختهٔ خودرا مرتب کند و وقتی‌نادر به شیراز نزدیك‌شد افغانها باطراف‌شهر متواری و پراکنده شدندو اشرف‌خود از راه کرمان بجانب افغانستان گریخت. در

---

(۱) نادرقلی‌ازقبیلهٔ ترك‌نژاد افشار بود که افرادآن ازسالها قبل‌درخدمت شاهان صفوی بودند. وی در۱۱۰۰هجری درخراسان متولد شد و در هفده سالگی ضمن جنگ با اقوام وحشی ازبك که درآن زمان خراسان‌را مورد تاخت‌وتاز وغارت‌قرار داده بودند اسیرآنان گردید. مدتی بعد، از زندان ازبکها گریخت و دسته‌ای ازدوستان فدائی‌خودرا گرد آورد و براهزنی‌پرداخت. کمی‌بعد پس‌از چندفقره راهزنی بکمك همین‌دستهٔ کوچك حکومت‌خراسان را بدست‌آورد (۱۱۲۷هجری برابربا۱۷۱٤ میلادی). لیکن بزودی معزول و مجازات شد و از نو براهزنی پرداخت. چندی بعد با سه‌هزار نفر از افراد خود دستهٔ بزرگی از سپاهیان افغان را متواری کرد و بهمین‌جهت طهماسب میرزا اورا مورد عفو قرار داد و این‌مرد عجیب را که مقدر بود سرنوشت و تاریخ این کشوررا تغییر دهد بخدمت خود پذیرفت.

راه همه‌جا مورد حملهٔ دهقانان و کشاورزان دهات ایران قرار گرفت وسرانجام در صحاری نزدیك کرمان با معدودی از همراهان خود بقتل رسید .

حمله وتسلط هفت‌سالهٔ افغانها برای ایران بسیار گران تمام شد : جمع کثیری ازاهالی ایران قتل‌عام شدند ، شهرهای تمام ویران شد ، مزارع و دهات سوخته شد و هرآنچه ممکن بود خاطرات دوران پرسعادت شاه عباس کبیر را زنده کند ویران ونابود شد . تعیین‌عدهٔ صحیح کشته‌شدگان این‌واقعه غیرمقدور است ، لیکن کنسول فرانسه درسوریه که خود یکی‌از شهود این وقایع بوده است گواهی تأثرآوری در این‌مورد دارد :

وی چنین مینویسد :

« با حساب صحیحی که ازجریان سقوط امپراطوری ایران شده مسلم گردید که تا ماه‌مه ۱۷۲۶ (۱۱۲۹ هجری - یادداشت‌خارج‌ازمتن) عدهٔ کسانی که درجنگ کشته‌شده ویا بطورکلی‌مقتول گردیده ویا بصورت‌غذا مورد استفادهٔ دیگران قرار گرفته وخورده شده‌اندویا کسانیکه ازگرسنگی‌وقحطی ازپا درآمده‌اند از ایرانی و ترك و روس وگرجی وعرب و هلندی و ارمنی و فرانسوی به ۸،۹۹۹،۹۹۶ نفر از زن ومرد وبا سن وموقعیت اجتماعی مختلف بالغ میگردید . » (۱)

بدین‌ترتیب افغانها درمیان‌احساسات‌شدید ملت‌ایران وهیجان والتهاب عمومی رانده شدند وطهماسب‌میرزا سلطنت‌خاندان‌صفوی‌را از نوآغاز کرد. لیکن همان

---

(۱) لومر (کنسول فرانسه در تریپولی سوریه) : دنبالهٔ سرگذشت خلع پادشاه ایران با فهرست نام کسانی که درین جریان کشته شدند - چاپ پاریس ، بدون تاریخ ، صفحه ۳ .

(Le Maire, consul de France à Tripoli de Syrie : suite de la relation du détronement du roi de Perse avec la liste de ceux qui y ont péri, Paris (s.d) page 3).

البته این‌رقم که کنسول‌فرانسه درتریپولی‌سوریه نقل کرده است فوق‌العاده اغراق‌آمیز بنظرمیرسد وفقط‌نمونه‌ایست از وسعت دامنهٔ کشتارهای دسته‌جمعی آن زمان . بعلاوه تصور نمیرود در ایران آن زمـان عدهٔ فرانسویها و هلندیها و روسها آن اندازه بوده باشد که بتوان مقتولین آنهارا ضمن رقم بزرگ فوق بحساب‌آورد .

دستی که‌طهماسب‌را بسلطنت رسانید کمی بعد ویرا سرنگون کرد و طومار سلطنت خاندان صفوی‌را درهم‌پیچید .

وقتی‌افغانها از کشور رانده‌شدندنادرقلی‌بحکومت‌چهار ایالت ایران منصوب شد . وی‌سپاه عثمانی‌را درنزدیکی همدان درهم‌شکست و آذربایجان را آزاد کرد. هنگامی که برای خاموش کردن طغیان افغانها بخراسان میرفت از شاه تعهد گرفت که در غیاب او بهیچ جنگی اقدام‌نکند، لیکن طهماسب که آرزو داشت افتخارات نادر را برای خود تحصیل کند بقول خود وفا نکرد وبا عثمانیها بجنگ پرداخت و شخصاً فرماندهی سپاه ایران را بعهده گرفت . ولی وی در نزدیکی ایروان شکست سختی خورد و ناچار بقبول عهدنامهٔ‌صلح‌خفت‌آوری‌شد وقسمت‌اعظم‌ایالات شمال غربی ایران را از دست داد . نادر فرصت‌را از دست‌نداد و تصمیم گرفت پادشاهی‌را که‌سوابق‌خاندان بزرگ صفوی وخاطرات پرافتخار اجدادش‌مانع‌اجرای‌نقشه‌های جاه طلبانهٔ او بود از میان بردارد. نادر باین‌قصد به اصفهان‌مراجعت وشاه را بشدت سرزنش کرد ومجلسی از بزرگان کشور ترتیب داد و بآنان تکلیف کرد که بین او و شاه یکی را انتخاب کنند . سران کشور که غالب آنها مخفیانه با نادر قرار قبلی داشتند شاه طهماسب را از سلطنت خلع و فرزند ۹ سالهٔ اورا پادشاه اعلام و نادر را به نیابت سلطنت انتخاب کردند .

نادر عملا بتنهائی قدرت را در دست‌گرفت و در سال ۱۱٤۳ هجری عهدنامهٔ صلح شاه‌طهماسب‌را باطل وبلااثر اعلام کرد وبه ترکها اعلان جنگ داد درجنگ خونینی که درنزدیکی سامره در گرفت سپاه ترك بفرماندهی توپال عثمان‌پاشا بعلت تفوق کامل توپخانه و تجهیزات جدید خود فاتح شد . درین جنگ پیاده‌نظام سپاه ایران بکلی متلاشی و اسب نادر دوبار در جریان نبرد سرنگون شد . ولی نادر مأیوس نشد و بسرعت سربازان خودرا درکوههای کردستان جمع‌آوری کرد وسه ماه‌بعد، ازنو بترکها حمله برد و درجنگ خونینی که‌طی‌آن توپال عثمان‌پاشا کشته شد سپاه عثمانی‌را درهم‌شکست. یک‌سال بعد ترکها مجدداً شکست‌سختی‌خوردند وشهرهای تفلیس و قارص و ایروان را از دست دادند . سرانجام دولت عثمانی الغاء

معاهدهٔصلح سابق‌الذکر را تقبل کرد و متعهد شد کلیهٔ ایالات ایرانی را که از زمان سقوط شاه سلطان‌حسین صفوی تا آن زمان تصرف کرده بود مسترد کند.

درسال ۱۱٤۸ هجری نادر باوج‌قدرت وعظمت رسیده بود و چون شاه صغیر در اصفهان درگذشته بود نادر سران سپاه و سربازان خودرا در دشت مغان اردبیل گردآورد و ببهانهٔ‌خستگی و فرسودگی از ادارهٔ امور استعفا کرد و مقدرات کشور را بدست سران‌سپاه و بزرگان قوم سپرد. لیکن‌سران‌سپاه و بزرگان کشور باتفاق آراء اعلام کردند که « هیچکس باندازهٔ آزاد کنندهٔ وطن استحقاق ادارهٔ آن‌را ندارد ». (۱)

پس‌از یك‌ماه تظاهر به امتناع ازقبول این‌مقام، سرانجام‌نادر بشرطی حاضر بقبول سلطنت‌شد که اصلاحاتی‌درامورمذهبی انجام‌دهد و این اصلاحات مورد قبول مردم قرارگیرد. کمی پس از تاجگذاری نادر تصمیم گرفت کار افغانهارا یکسره کند و طوری آنهارا سر کوب کند که دیگر قادر به جنبش نباشند. نادر باین قصد به افغانستان شتافت و بـا ۸۰٫۰۰۰ نفر از سپاهیان خود شهر مستحکم قندهـار را محاصره کرد. محاصرهٔ قندهار که پاسخ محاصرهٔ دردناك اصفهان بود یك‌سال طول کشید و سرانجام قحطی و گرسنگی افغانها را وادار بتسلیم کرد.

وقتی‌هنوز محاصرهٔ قندهار ادامه داشت نادر نمایندگانی به هند فرستاد و از محمدشاه پادشاه گورگانی هند تقاضا کرد که فراریان و پناهندگان افغانی‌را مسترد کند. لیکن‌چون هند ازارسال‌جواب صریح طفره رفت، نادر این‌موضوع‌را بهانه کرد و بنا بگفتهٔ سرجام ملکم مصمم باجرای «درخشان‌ترین عملیات جنگی‌خود» و تسخیر هندوستان گردید. درآن زمان دربار هند درسراشیبی سقوط و انحطاط‌بود؛ محمد شاه یکی‌از پادشاهان‌ضعیف‌خاندان‌تیموری در دهلی‌سلطنت داشت. اکبرشاه

---

(۱) شارل پیکو: تاریخ انقلابات ایران در قرن هیجدهم میلادی، چاپ پاریس، ۱۷٤۸ ـ جلد دوم، صفحهٔ ۱۳٦.

(Picault - Charles : Histoire des révolutions de Perse pendant la durée du XVIII éme siècle, Paris, 1748- Tome II - page 136).

و نوهٔ وی اورنگ زیب هند را بمنتهای عظمت و رونق وآبادی رسانیدند ، لیکن پس‌از اورنگ‌زیب عوامل‌انحطاط درهندآشکار شد واین انحطاط در زمان محمد شاه بدرجهٔ کمال رسید .

نادر در ۱۱۵۱هجری از کابل حرکت کرد وپس‌از عبور از رود سند بسوی دشت کرنال شتافت . درین محل محمد شاه با سپاه عظیم و بیشمار خود سنگربندی کرده و درانتظار ورود نادر نشسته بود . ضمن‌جنگ‌خونینی که بیش‌از پنج ساعت ادامه نیافت سپاه هند درهم شکست و محمد شاه باتفاق درباریان و اطرافیان خود بخدمت نادر آمد وتسلیم شد. نادر بامحمد شاه با جوانمردی رفتار کرد وباتفاق‌وی به دهلی پایتخت هندوستان واردشد و وی‌را از نو با احترام بسلطنت رسانید. نادر که بدین‌ترتیب از تاج‌وتخت هندوستان صرفنظر کرد ، جواهرات و خزائن پادشاه و درباریان و بزرگان هند را خواستار شد و ثروت عظیمی بسوی ایران سوق داد. سرجـان ملکم مورخ و سیاح معروف اواخر قرن هیجدهم میلادی دربن‌باره چنین مینویسد :

« عظمت روح نادر شایستهٔ تحسین است که درحین بزرگترین فتوحات خود توانست از نتایج آن‌چشم‌بپوشد وحتی بفکر این‌نشد که در دربار دهلی جز با رفتار بزرگ و جوانمردانهٔ خود دربرابر یك شاه مخلوع نفوذ دیگری برای خود ایجاد کند . »(۱)

لیکن این جوانمردی بزرگ بزودی تحت‌الشعاع واقعه‌ای قرار گرفت کـه مشکل بتوان تمام مسئولیت آنرا بعهدهٔ فاتح هند گذارد : در شب سوم اشغال دهلی ناگهان شایعهٔ‌مرگ غیرمترقبهٔ نادر درشهرمنتشرشد وبلافاصله‌مردم دهلی در کوچه و بازار بسربازان ایرانی حمله کردند و جمع کثیری ازآنهارا بقتل رسانیدند. وقتی اغتشاش وهرج‌ومرج‌و کشتار درشهربمنتهای‌شدت‌رسید، نادر برای‌تسکین‌احساسات مردم‌متعصب و برانگیختهٔ دهلی کوشید. لیکن‌چون تمام اقدامات برای اسکان مردم بی نتیجه ماند ، نادر به سپاهیان خود که در خارج دهلی اردو زده بودند دستور

(۱) سرجان ملکم : تاریخ‌ایران ، ترجمه فرانسه از پیرونسان بنوآ - چاپ‌پاریس ۱۸۲۱ ، جلد سوم ، صفحه ۱۱٤ .

(S. J. Malcolm : Histoire de la Perse, traduite de l'anglais par Pierre Vincent Benoit - Paris, 1821. Tome III - Page 114)

داد شهررا آتش زده و مردم آنرا قتل‌علم کنند. غارت شهر دهلی و کشتار مردم آن یك نیمروز ادامه یافت و دراثر مداخلهٔ مستقیم‌وساطت پادشاه هند متوقف گردید

درمراجعت ازهندنادر مانندیك‌قهرمان ملی‌استقبال‌شد. پس‌از آن‌وی به‌بخارا لشگر کشید و تاج‌وتخت بخارا را پس‌از تسخیر این کشور از نو به پادشاه مخلوع سپرد وتا خوارزم پیش‌رفت وسپس به مشهد مراجعت کرد و این‌شهررا پایتخت‌خود قرار داد. سال بعدنادر گرفتارجنگ با لزگی‌ها ، اقوام جنگجوی ساکن کوههای داغستان شد . دفاع شجاعانهٔ لزگی‌ها و حرکت‌در کوههای غیرقابل عبور داغستان تلفات زیادی به‌لشگر نادر واردآورد ونادر ناچارشد برای‌اولین‌بار بدون‌اخذ نتیجه با شکست‌به ایران مراجعت کند. این اولین شکست‌نظامی نادر اثر عمیقی در روحیهٔ وی باقی گذارد و اورا دچار یأس وعصبانیت شدید کرد .

با این حال نادر با ترکها که‌هنوز بعضی از شهرهای ایران را که از زمان شاه سلطان‌حسین‌مسخر کرده‌بودند مسترد نمیکردندجنگید و پس‌از دوبار محاصرهٔ بی‌نتیجهٔ بغداد و بصره، درنزدیکی‌ایروان‌عمدهٔ سپاه‌عثمانی‌را درهم‌شکست ومعاهدهٔ صلحی منعقد کرد که بموجب‌آن کلیهٔ ایالات آذربایجان وعراق‌به‌ایران واگذار شد. لیکن این‌فتح آخرین فتح نظامی نادر بود .

بدین‌ترتیب نادر درمدتی کمتر از پانزده‌سال متجاوزین افغانی، ترك و روس را از ایران راند و وحدت سیاسی این کشور را تأمین کرد . ایالات جدید وخزائن گرانبهائی که ازسلاطین مغلوب گرفته شد برثروت این کشور که کمی قبل‌از ظهور نادر درشرف انحطاط و اضمحلال بود افزود . احساسات عظمت و بزرگی گذشته تجدید و خاطرات افتخارات تاریخ باستان در قلب خاموش ایرانیان مشتعل گردید .

با این‌حال نادر که ازپائین‌ترین‌طبقات اجتماع خارج‌شد وبه عالیترین‌مقامات کشوری‌و نظامی‌ایران نائل گردید ازنظرتاریخی فقط یك‌فاتح ساده بود. درکارنامهٔ حیات سیاسی ونظامی او اقداماتی که برای تجدید رونق و سعادت وآبادی دوران شاهان صفوی انجام گرفته باشد نادر است . در تمام مدت سلطنت فکر ثابتی وی‌را

رنج میداد وهمین‌فکر بتدریج وی‌را از ملت خود جدا کرد . نادر که از طرفداران آئین سنت بود قلبا از بسیاری از هموطنان خود کـه شیعهٔ واقعی و پیروان وفادار شاهان صفوی بودند نفرت داشت . هنگامی کـه پس‌از تردید زیاد سرانجام مصمم باجرای‌نقشهٔ خود و تغییر آئین‌رسمی کشور گردید ، احساسات وطن‌پرستی که نتیجهٔ مستقیم فتوحات وی‌بود بقدری‌قوت یافته‌بود که مقاومتی‌ازطرف‌مردم‌نشد . به‌سران سپاه و رؤسای قبایل که اورا آزاد کننده و نجات دهندهٔ وطن نامیدند وبا اصرار و ابرام از وی تقاضای قبول سلطنت میکردند نادر پاسخ داده بود که «چون شمابرای حفظ‌آرامش کشور تصمیم‌گرفته‌اید من در ایران سلطنت کنم ، ارادهٔ من براینست که‌آئین سنت بجای‌آئین‌شیعه درسراسر کشور برقرار گردد » .

کمی پس از تاجگذاری، نادر بعمل پرداخت وبموجب فرمانی مذهب رسمی کشور را تغییر داد (۱) . با اینکه ایرانیان نسبت بخدمـات گذشتهٔ نادر قدرشناس بودند این یك اقدام وی‌را که بقصد ریشه کن کردن نفوذ مذهبی خاندان صفوی‌بود با نفرت و انزجار استقبال کردند وهمین‌احساسات‌مخفی‌مردم بتدریج‌نادر را از ملت جدا واحساسات کینه وعداوت در وی‌ایجاد کرد. بنابراین جای تعجب نیست که طی پنج‌سال‌آخر سلطنت‌نادر افسران افغانی که پیروآئین سنت وبیشترمورد اعتماد نادر بودند بتدریج بجای افسران ایرانی بمناصب عالی سپاه منصوب شدند .

تغییر روحیه و اخلاق نادر دراثر واقعهٔ دیگری ناگهان شدت یافت و منتهی به جنون واقعی گردید . توضیح آنکه ضمن لشگر کشی بی‌نتیجهٔ داغستان‌گلوله‌ای نادر را در جنگل‌های مازندران مجروح کرد . سوءقصد کننده موفق بفرار شد و کلیهٔ اقدامات‌نادر برای‌دستگیری وی بی‌نتیجه ماند. رضا قلی‌میرزا فرزند ارشد وی

---

(۱) برای اطلاع ازمتن‌کامل این‌فرمان بزبان فرانسه رجوع شود به : شارل‌پیکو: تاریخ‌انقلابات‌ایران درقرن هیجدهم میلادی، چاپ‌پاریس، ۱۷٤۸، جلد دوم ، صفحهٔ ۱۷۵
(Picault - Charles : Histoire des révolutions de la Perse pendant la durée du XVIII ème siècle - Paris, 1748 - Tome II - Page 175)
و نیز رجوع شود به جهانگشای نادری تألیف میرزامهدی استرآبادی (ترجمه به‌فرانسه توسط جونز (Jones) چاپ لندن، ۱۷۷۷ ، جلد دوم ، صفحه ۱۲۹ .

که فرماندهی جوان و دلیر بود و بعلت شهامت و شجاعتی که در جنگها از خود ابراز کرده بود بمراتب بیش از پدر محبوب عام بود مورد سوءظن پدر قرار گرفت وبا اینکه بی گناهی وی برهمه مسلم بود ، در لحظه‌ای که نادر دچار خشم و غضب جنون آمیز گردیده بود دستور داد چشمان وی‌را از حدقه بیرون آورند . هنگامی که شاهزادهٔ افشار متحمل این شکنجهٔ طاقت‌فرسا میشد با تأثر تمام این کلام پرمعنی را بیان کرده بود : « این چشمهای من نیست که بیرون میآورید این چشمان ایران است که شما کور میکنید. »

خاطرهٔ دردناك این‌روز فراموش‌نشدنی و جملهٔ پرمعنای رضاقلی میرزا پیوسته نادررا تصدیع میدادو رفته رفته طوری اورا پشیمان و متأثر کرد که دستور داد کلیهٔ بزرگان‌وسرانی‌را که در آن‌روز حضور داشتند وشفاعت‌فرزند وی‌را نکرده بودند بقتل رسانند . نادرهرگز بعد از این‌واقعه لذت خوشبختی‌را نچشید وچون زودرنج وعصبی و سریع‌الخشم‌شده بودمرتکب‌جنایات غیرقابل‌بخشایشی نسبت به نزدیکترین زیردستان‌واطرافیان‌خود گردیدو دیری نگذشت که‌رفتاروی‌نسبت‌به کلیهٔ‌هم‌وطنانش وحشیانه وسبع گردید (۱). نامه‌ای که درهمان‌ایام یکی از مبلغین مذهبی فرانسوی درجلفای‌اصفهان‌نوشته‌بهترین معرف‌طرزقضاوت واحساسات‌مردم‌ایران در آن زمان نسبت به نادر است . وی دربن‌باره چنین مینویسد :

« تمام مردم ایران ازین‌مرد سفاك متنفرند و فقط سپاهیان هستند که هنوز طرفدار وی هستند. مردم این کشور درنهایت فقر و تنگدستی بسر میبرند ؛ شهرها

---

(۱) نادر برای وصول مالیاتهای عقب افتاده‌ای که خود شخصاً پس از مراجعت از هند بخشیده بود دستور داد بینی‌و گوش هزاران دهقان تیره‌بخت را قطع کنند . هنگام عزیمت به‌خراسان که ضمن آن‌بدست‌سران‌سپاه خود کشته‌شد درهریك ازشهرهای خط‌سیر خود ستونهای‌عظیم ازسرهای‌بریدهٔ مردم‌بپا کرد . رجوع‌شود به‌مجمل‌التواریخ‌پس‌ازنادر تألیف‌ابوالحسن‌ابن محمد امین‌گلستانه، چاپ تهران، باهتمام‌وتصحیح‌آقای مدرس رضوی صفحهٔ ۹ .

ویران وخالی و اراضی زراعتی بایر وخراب افتاده است ». (۱)

بدین‌ترتیب تقدیر شگفت‌آور چنین مقدر کرده بود که ایران با همان دستی ازپا درآید کـه مدتی قبل آنرا از ورطـهٔ سقوط نجات داده وحیات تـازه‌ای بآن دمیده بود .

اخلاق جنون‌آمیز و رفتار وحشیانهٔ نادر بزودی عکس‌العمل‌شدیدی در سران ایرانی سپاه وی کرد ویك بی احتیاطی ساده موجب‌تسریع‌وقوع واقعه‌ای شد که در چند لحظه سیرتاریخ این کشوررا تغییر داد : یکی‌از برادرزادگان نادر درسیستان علیه‌وی قیام کرد. نادر بشتاب به‌سیستان‌حرکت کرد، ولی چون‌نسبت‌به‌سران ایرانی سپاه‌خود و وفاداری‌آنان تردید داشت شبی مخفیانه سران افغانی سپاه راگردآورد ونقشهٔ قتل‌عده‌ای‌ازسران‌ایرانی‌سپاه‌خودرا طرح کرد وقرار براین گذارد که‌با کمك افغانها‌فردای آنروز‌این‌نقشه‌را‌عملی‌وسپاه خودرا ازنفوذ‌افسران‌ایرانی‌بکلی‌پاك کند. ولی راز نادر فاش شد و وقتی سران ایرانی ازچگونگی این‌توطئهٔ بزرگ اطلاع یافتند مصمم شدند قبل‌از اینکه خود کشته شوند بحیات مرد مستبدی که حیات‌آنان و موجودیت وملیت‌ارتش‌ایران‌را تهدیدمیکرد خاتمه‌دهند. توطئه کنندگان به نادر فرصت‌ندادند وهمان‌شب که وی‌این‌تصمیم را گرفته‌بود دست‌بکار شدند ودرتاریکی شب عده‌ای ازمحافظین‌خیمه گاه سلطنتی‌را غافلگیر کردند وبداخل‌چادر نادرهجوم بردند . نادر وحشت زده از خواب جست و بیدرنگ دست باسلحه برد و دونفر از مهاجمین‌را که ازهیبت‌وی وشدت‌ترس برجای‌خشك‌شده بودند ازپا درآورد. واگر تقدیر به‌مهاجمین کمك نکرده بود شاید سرعت عمل وشهامت نادر بار دیگر وی‌را ازخطر نجات میداد . ولی هنگامی که وی با خشم‌وغضب وچالاکی تمام به‌مهاجمین حمله میکرد پایش بریسمـان خیمه آویخت و بسختی نقش زمین شد . دراین لحظهٔ

---

(۱) آرشیو ملی فرانسه ، مکاتبات کنسولی (بغداد) ، جلد اول ، مکتوب ارسالی از جلفای اصفهان در دسامبر ۱۷٤٤ .

(Archives Nationales , Correspondance consulaire (Bagdad), Tome I, copie d' une lettre écrite de Djulfa, bourg de la ville d' Ispahan par un supérieur de la Mission au mois de décembre 1744 .)

حساس بود که یکی از مهاجمین جسارت تازه‌ای یافت و هنگامی که نادر از زمین برمیخاست با یك ضربت‌شمشیربازوی‌راست وی‌را ازبدن جدا کرد . خون‌فواره‌وار جاری شد و نادر ، مردی که جهانی را دربرابر خود بلرزه درآورد دربرابر مرگ به عجز ولابه افتاد ، لیکن یکی از مهاجمین ، بدون توجه به‌التماس‌وضجه‌های شاه تیره‌بخت بوی نزدیك شد ، با یك‌دست موهای او را بچنگ گرفت و با دست دیگر با خنجر سر او را از بدن جدا کرد (یك شنبه ۱۱ جمادی‌الاخری ۱۱۶۰ هجری) .

۲ ـ مختصری دربارهٔ وقایع نگاریها و نسخ خطی فارسی مربوط به تاریخ قرن دوازدهم هجری

برای تهیهٔ این کتاب، ضمن استفاده از کتب مورخین متقدم و سیاحتنامه‌ها و سفرنامه‌های خارجی اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم میلادی و بایگانی وزارت‌خارجه‌فرانسه و بایگانی‌ملی‌فرانسه‌وسایر کتب‌و رسالات‌تاریخی وجغرافیائی، از عده‌ای از نسخ خطی و وقایع‌نگاریهـای فارسی استفاده شده است که بعضی در کتابخانه‌های‌ایران ، بعضی در کتابخانهٔ ملی‌پاریس و بعضی‌در کتابخانهٔ ایندیا آفیس لندن(India office) محفوظ‌اند ، و نیز بعضی از آنها در تهران و کلکته و لیدن (Liden) و غیره بطبع‌رسیده‌اند .

گرچه بطوری که گذشت عده‌ای ازین وقـایع‌نگاریهـا بطـبع رسیده‌اند وحق این بود که فقط نسخهٔ مطبوعهٔ آنها مورد استفاده و استناد قرار گیرد ، لیکن این‌امر بدو دلیل از ارزش نسخ خطی‌موردبحث نمی کاهد، چه اولاً بعضی‌ازین کتب از نسخ خطی نادر و منحصر بفرد کتابخانه‌های بزرگ اروپا هستند و تا جائی که تحقیقات ما نشان میدهد نسخهٔ بعضی از آنها در کتابخانه‌های ایران موجود نیست ؛ ازین‌قبیل‌است‌تاریخ‌نادریه‌تألیف‌طاهر نام گمنام که‌نسخه‌ای‌از آنرانگارنده‌از کتابخانهٔ ملی‌پاریس‌عکس‌برداری کرده و درتهران مشغول‌مطالعه‌و تحقیق دربارهٔ آن‌میباشد. دوم اینکه وجود نسخهٔ بدل‌مانع‌استفاده از اصل نیست و وقتی مؤلف نسخهٔ اصل را دراختیار داشته باشد البته به نسخ مطبوعه نیز رجوع خواهد کرد لیکن رجحان و تقدم همیشه با نسخهٔ اصل است . درمورد نسخ‌خطی مورد استفادهٔ ما باید اضافه کرد که بعضی‌از این‌نسخ که در کتابخانه‌های بزرگ ایران واروپا باآنهابرخورد کردیم قدیم‌ترو کهنه‌تراز نسخی‌هستند که ازهمان کتب‌درتهران بطبع‌رسیده است. مثلانسخهٔ

خطی تاریخ گیتی گشای زندیه که در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ (Suppl. 1374) محفوظ است درسال ۱۲۵۳ هجری و نسخهٔ خطی دیگری از همین کتاب که در کتابخانهٔ ملك در تهران بشمارهٔ ۳۸۰۳ ضبط است در ۱۲۴۳ هجری استکتاب شده وحال آنکه نسخهٔ خطی که آقای سعید نفیسی زحمت تصحیح و تنقیح آنرا تقبل کرده ودر ۱۳۱۷ شمسی درتهران بطبع رسانیده‌اند در ۱۲۸۴ هجری تحریر شده و بدیهی است نسخهٔ قدیم بر نسخهٔ جدید رجحان دارد .

غالب نسخ خطی مزبور از آثار وقایع نگاران و مورخین در باری قرن دوازدهم وسیزدهم هجری است (قرن هیجدهم و اواخر قرن نوزدهم میلادی) . مستشرقین وعلاقمندان و مورخین وسیاحان اروپائی که در مشرق زمین و بخصوص در هند بگردش وجستجوو تفحص می‌پرداختند نسخ مزبور را به ثمن بخس خریداری کرده به کتابخانه‌های بزرگ اروپا اهداء کرده‌اند. برخی دیگر از آنها بهمت والای اهل علم وادب نگاهداری شده وامروز در گنجینهٔ کتابخانهٔ ملك و کتابخانهٔ مجلس شورای ملی و بعضی کتابخانه‌های خصوصی محفوظ است .

قبل از مطالعهٔ اجمالی هریك از وقایع نگاریهای مورد بحث باید باین نکته اشاره شود که کلیهٔ این کتب مشخصات مشترکی دارند که صفت مشترك کلیهٔ وقایع‌نگاریهای فارسی وحتی قدیم‌ترین آنهااست:

۱ـ از نظر تاریخی کلیهٔ این آثار در ردیف «وقایع نگاری» که در اصطلاح تاریخی کرنولوژی (Chronologie) نامیده میشود قرار گرفته‌اند بدین معنی که نویسنده بدون فصل بندی و تقسیم منطقی وقایع و جدا کردن و تقسیم بندی مطالب سیاسی و اجتماعی واقتصادی وحوادث و وقایع متفرقه از ابتدای کتاب مانند یك سلسلهٔ زنجیر متصل بذکر وقایع مختلف می پردازد و گاه مطالب را با عبارات وجملات عربی و آیاتی از کلام‌الله مجید و اشعاری از شعرای قدیم ومعاصر زینت میدهد. وقایع سیاسی واقتصادی وحوادث متفرقه بکلی با یکدیگر مخلوط‌اند مثلا نویسنده ضمن صحبت از جنگی که در یکی از نقاط ایران رویداده اضافه میکند که‌درهمین سال‌در کرمان خشکسالی و گرانی رویداده و زلزلهٔ موحشی شهر تبریزرا ویران کرده وایضاً هیئتی ازیکی‌از کشورهای‌مغرب‌زمین برای عقدمعاهدهٔ

تجارتی در دربار پادشاه پذیرفته‌شده وغیره وغیره. بعلاوه در این وقایع‌نگاریها جز شرح لشکرکشی‌ها و خونریزی‌ها مطلب قابل ملاحظهٔ دیگری نمیتوان یافت و فقط در خلال ذکر این حوادث است که جسته‌جسته اطلاعاتی از اقتصاد و اجتماع و چگونگی زندگی و احوال ملل در آن زمان میتوان استخراج کرد. مورخ دقیق و محتاط ناچار است یك یك این حقایق را باصبر و حوصله و رنج و زحمت زیاد از خلال عبارات ومطالب این کتب استخراج کند.

۲- شیوهٔ تحریر وقایع نگاریهای مزبور غالباً منحط وانشاء آن مغلق و پراز کنایات واستعارات و اشارات و تشبیهات منشیانه ایست که گاه خواندن و درك مطلب را دشوار وخواننده را از ادامهٔ مطالعه بیزار میکند. دربارهٔ سبك هریك از وقایع‌نگاریهای مورد بحث ما فعلاً بهمین مختصر اکتفا میکنیم وهریك از آنها را درجای خود با شرح و بسط بیشتری مطالعه خواهیم کرد.

۳- مورخین و وقایع نگاران ایرانی بطور کلی چندان توجهی بذکر دقیق تاریخ وقایع نداشته‌اند وجریانات و وقایع مهم تاریخ را بدون ذکر سنه نقل کرده‌اند بقسمی که گاهی تصور زمانی وقایع برای خواننده دشوار میشود وبرای یافتن تاریخ وقوع بعضی ازمهم‌ترین وقایع زمان باید اوراق وقایع‌نگاریها را بارها زیرورو کرد. وقایع غالباً از روی عدهٔ سالها ویا فصلی از سال، بهار، تابستان، زمستان وغیره که واقعه در آن فصل رویداده است ذکر شده و فقط گاهگاهی نویسنده روز ویا ماه وقوع واقعه را نیز بطور مبهم و بدون ذکرسال تعیین کرده است ومثلا بدون ذکر سال مینویسد که در روز شنبه دوم ربیع‌الاول فلان واقعه روی‌داد. بدین‌ترتیب هر محققی برای یافتن تاریخ دقیق وقایع ناچار از مراجعه به سیاحتنامه‌ها و سفرنامه‌ها ومنابع تاریخی دیگری است که از مؤلفین وسیاحان ومسافرین خارجی که درهمان زمان آثار خودرا منتشر کرده‌اند باقی‌مانده است. آثار این مؤلفین اخیر ازین لحاظ حائز اهمیت زیاد است و ما نیز کوشیده‌ایم برای روشن کردن این قسمت از تاریخ ایران از أطلاعات ومطالب ذیقیمت آنها استفاده کنیم. باوجود این، نمیتوان ادعا کرد که نقص وقایع‌نگاریهای فارسی از لحاظ تاریخ وسنهٔ دقیق وقایع بوسیلهٔ سفرنامه‌ها

وسیاحتنامه‌های سیاحان خارجی بطور کامل جبران میشود. در دوره‌ای از تاریخ ایران که مورد مطالعهٔ ما است سیاحتنامه‌ها و سفرنامه‌های زیادی بوسیلهٔ سیاحان معاصر نوشته شده وهمگی ازین لحاظ حائز اهمیت فراوانند؛ لیکن با وجود این عدهٔ کثیری از مجهولات تاریخی و سنهٔ دقیق وصحیح بسیاری از وقایع مهم این دوره از تاریخ ایران همچنان برما مجهول میماند، بقسمی که برای تکمیل مطالعه و تحقیق خود ناچار به مراجعه به بایگانی خارجی دول و استفاده ازین منبع بزرگ تاریخی شدیم. و نیز مکاتبات و مراسلات نمایندهٔ کمپانی هند فرانسه در بصره و کنسول این کشور دربغداد و بصره مورد استفادهٔ دقیق قرار گرفت و تاریخ دقیق وصحیح بسیاری از وقایع مهم این زمان با ذکر روز وماه وسال از خلال این اسناد ذیقیمت بیرون آمد. مجموعهٔ این مراسلات و گزارشها در سازمان بایگانی ملی فرانسه وبایگانی وزارت خارجه این کشور درپاریس ضبط ومحفوظ است (۱).

درخاتمهٔ بحث دربن‌باره لازم‌است باین‌نکته اشاره شود که ذکر تاریخ دقیق وصحیح بسیاری از وقایعی که درین کتاب شرح داده خواهد شد بعلت نقص منابع و یا فقدان مآخذ کافی غیر مقدور است. تاریخ هرواقعه که بعلت اعتبار و اهمیت مأخذ آن صحت آن برای ما غیرقابل تردید بود بطورصریح و دقیق ذکرشده است، لیکن تاریخ دقیق بقیهٔ وقایع برما مجهول است و عدم دسترسی به‌منابع بیشتر و ندرت اطلاعات در منابع موجود مارا ناگزیر کرد که وقایع مزبور را بدون ذکر دقیق سنوات تاریخی نقل کنیم.

٤- صفت مشترك دیگر این وقایع‌نگاریها تملق گوئی گزاف و مداحی زیاد مؤلفین ومصنفین این کتب است نسبت به سلاطین وقت. عبارات زیاد و صفحات کثیر

---

(1) Archives Nationales, correspondance consulaire :

I - Bagdad (1742–1791)
Tome I, BI – 175 (Aff. Eitran.)
Tome II, BI – 176 (« «)
Tome III, BI – 177 (« «)

II- Bassorah (1743 – 1791)
Tome I, BI–197 (Affaires Etrangères)

بذکر عناوین سلاطین وقت اختصاص داده شده بقسمی که گاه اصل موضوع یعنی ذکر یك واقعهٔ مهم تاریخی قربانی افراط درمداحی شده وخواننده درپیچ وخم لفاظی و عبارت پردازی مؤلف گیج وحیران میشود . درین خصوص ما ضمن مطالعهٔ هریك از کتب مورد بحث مجدداً خصوصیات هریك از آنهارا بیان خواهیم کرد ، لیکن درین مقام لازم است توضیح داده شود که غالباً این تملق گوئی گزاف ناشی ازین بوده است که مؤلفین درخدمت سلاطین وقت بوده‌اند و از آنها صله دریافت و کتاب خودرا بآنها تقدیم میکرده‌اند وحتی بعضی از آنها وقایع نگار ومنشی مخصوص سلطان وقت بوده‌اند . چنانکه میرزامهدی استرآبادی مؤلف جهانگشا و درهٔ نادری منشی مخصوص نادر بود و میرزا محمدصادق نامی مؤلف گیتی گشای زندیه درخدمت جعفرخان زند بوده است .

این تملق گوئی گزاف و بیجا گاه موجب تحریف عمدی وقایع میگردید ؛ مثلاً بطوریکه خواهیم دید دشمنی و عداوت خاندان زند و قاجار از زمان کریم خان آغاز و در دورهٔ جانشینان وی بمنتهای شدت رسید وبجنگ وستیز بین دو دسته منجرویاقلع وقمع جانشینان کریم خان خاتمه یافت . هریك ازین دو خاندان یك مورخ و وقایع نگار مخصوص داشته است که بذکر وقایع زمان آن خاندان پرداخته است . میرزا محمدصادق نامی مؤلف گیتی گشای زندیه و محمدتقی ساروی مؤلف تاریخ محمدی بترتیب مورخین خاندان زند وقاجار بوده‌اند وهریك بشرح وبسط جنگهای این دو خاندان پرداخته‌اند . درمورد یك جنگ دیده شده که این دو مورخ در آن واحد دو روایت وقول کاملاً متضاد نقل کرده‌اند. یکی برای کوچك جلوه‌دادن شکست سلطان ممدوح خود عدهٔ سپاهیان وی‌را بمراتب کمتر از آنچه بوده است و عدهٔ سپاهیان حریف‌را چند برابر واقع جلوه میدهد و از عوامل نامساعد طبیعت و قحطی و نایابی آذوقه در اردوی سلطان خود صحبت میکند ؛ دیگری ضمن نقل همان‌جنگ، برای بزرگ جلوه‌دادن فتح سلطان ممدوح خود عدهٔ سپاهیان طرف‌را چندین برابر واقع وعدهٔ سپاهیان سلطان خودرا بمراتب کمتراز آنچه بوده‌است نقل میکند . بدیهی است این امر کار محقق و تاریخ نویس دقیق‌را سخت وتحقیق صحت یا سقم وقایع وحوادث را دشوار میکند .

۵- درغالب وقایع‌نگاریهای‌فارسی بطور کلی و در بعضی‌از وقایع‌نگاریهای موردمطالعهٔ ما بخصوص، مطالب واهی وپوچ‌و داستانهای خیالی ضمن‌شرح حوادث نقل شده است که ناشی‌از خرافات‌پرستی نویسندگان ومردم معاصر آنان است. این داستانهای واهی البته فاقد هرگونه ارزش تاریخی‌است لیکن معرف روحیه وطرز تفکر وفرهنگ و ادب‌ملتی‌است دریك‌دورهٔ معین ازتاریخ. ازین قبیل‌است داستانی که مؤلف‌تذکرهٔ شوشتر تحت‌عنوان «حکایت عجیبهٔ درویش» نقل کرده است. وی تحت این‌عنوان چنین مینویسد :

« از آنجمله‌مردی‌درویش‌وارد این‌ولایت‌شده نام‌خودسیفعلی‌میگفت ومدت‌دو سال در اینجا توقف نمود تا آنکه وفات یافت ، وبشغل کحالی اشتغال میورزید و از قبول اجرت وهدیه و صله امتناع داشت ، و بحسب رؤیت مظنه آن بود که درعشر ثلاثین یـا اربعین باشد ، لیکن خود حساب عمر خودرا از سبعین و ثمانین متجـاوز میگفت و مذکور مینمود که تمام این‌مدت‌را بسیاحت گذرانیده وباطراف بلاد روم وهند وحبشه‌وفرنگ و ازبك وچین رسیده و درهربلاد با درویشان وقناعت کیشان صحبت داشته وحکایت‌های عجیب‌وغریب نقل‌مینمود . ازآنجمله میگفت که چندسال قبل‌از این در دیار مغرب بودم وبا رفیقی که داشتم ازمحلی به محلی تفرج مینمودم. روزی از دیهی بدیهی میرفتم، درعرض‌راه طایری‌بسیار بزرگ نمایان‌شد که در وسط راه نشسته بود وصورت‌آن صورت انسان‌بود و خیره‌خیره بجانب من نگاه میکرد. از مشاهدهٔ‌آن بغایت هراسان‌شدیم و از راه کناره نمودیم. ناگاه ازجای خود پرید وآمد بمن حمله نمود ، رفیق من‌بگریخت و برای من مجال فرار باقی‌نماند . کاردی همراه داشتم که‌بکمر زده بودم ، ازغلاف کشیدم ومابین کتفین او چنان‌زدم که تمام تیغ تـا حد دسته فرونشست و نتوانستم بیرون کشید . آن مرغ نعره‌ای بزد صدای انسان وبپرید وبرفت ومن‌برفیق‌خود ملحق‌شده بدویدیم تا به باغی که درآن صحرا بنظرمیآمدخودرا رسانیدیم. باغبانها که درآنجا بودند مارا پرستاری‌نمودند وبحال آوردند وپرسیدند سبب دهشت شما چه‌بود . چون‌حکایت کردیم گفتند که ما هرگز همچو چیزی ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم و تکذیب نمودند . القصه بعداز چند سال وارد

بلاد ایران‌شدم و درسالی که نادرشاه ازهندوستان‌معاودت‌نمود به اردو بودم. روزی در دکان سیاف آن کارد را دیدم که سیاف برای آن غلاف میساخت. پرسیدم که این کارد از کیست، گفت از شخصی‌است داده است که غلاف بگیرم، گفتم من‌غلاف موافق این کارد ساخته دارم بشما میدهم بشرط آنکه صاحب آنرا نشان بمن بدهی، و برخاستم (۱) و ازمنزل‌خود غلاف‌را بردم. سیاف چون دید موافق‌است گفت غلاف اصلی این کارد همین بوده است . در این اثنا صاحب کارد حاضر شد ؛ چون مرا دید و غلاف را بشناخت ازجای‌برخاست(۲) و گفت من میخواهم شمارا درخلوت ببینم. چون به بنده‌خانه رفتیم ازو پرسیدم که راست بگواین کارد از کجا ترا بدست آمده، گفت از آنجا که از دست‌تو رفته. گفتم‌در بلاد مغرب از دست‌من‌رفته وقصه‌را حکایت نمودم. گفت من همان مرغم که تو دیدی و زخم زدی ، وبرهنه شده موضع جراحت را نشان بداد ؛ گفت ما سه‌نفربودیم که باغوای شیطان‌بوادی‌تحصیل علم‌سحر افتاده بودیم واستادی داشتیم که بهرصورت که میخواست مارا میگردانید وهرروز نوبت یکی‌از ما بود که آدمی‌را برای او شکار کنیم که برای‌قوت سحر او خود دل‌وجگر اورا میخورد ومابقی را بشاگردان تقسیم مینمود . آن روز که تو برخوردی نوبت من‌بود وچون ازتو جدا شدم از این‌عمل قبیح خود توبه کردم وبه بندگی حق‌تعالی اشتغال‌نمودم‌و کارد را بمن داد وچون مرا سبب‌توبه وخداپرستی‌خود دانست شرایط تسلیم و ارادت بجای‌آورد » . (۳)

مؤلف همین کتاب داستان دیگری با ذکر تاریخ دقیق وقوع‌آن نقل‌میکند که مدعی است خود شاهدآن بوده است :

« درشهر جمادی‌الاول طفل رضیع یکساله را که آزارسعال داشت مادر او جهت استعلاج نزد حکیم‌طاهربن حاجی‌نعمت‌الله‌طبیب که احذق اطباء بلد بود برده

(۱) نسخهٔ اصلی : برخواستم

(۲) نسخهٔ اصلی : برخواست

(۳) تذکرهٔ شوشتر تألیف سید عبداله بن نورالدین بن نعمت‌اله‌الحسینی الشوشتری ملقب به فقیر ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ۱۰۵ وصفحات بعد و نسخهٔ‌مطبوعه درکلکته بتصحیح خان بهادر مولا و محمد هدایت حسین ، صفحهٔ ۱۹۱ و بعد .

و دراثنائی که حکیم متوجه آن طفل وپرسش احوال او مینمود شروع بسعال نموده و بعد از قبض و بسط بسیار سه قطعه لحم متشکل بشکل حیوانی از حلق آن طفل بیرون افتاد و سعال فرو نشست . و بسبب غرابت این امر حکیم آن اشکال را برداشته درمیان ظرفی نگاهداشته بود و روز دیگر بجهت تماشابخانه‌ها میگردانیدند تاآنکه نزد فقیر آوردند که هم مشاهده وهم اگر اسباب وعلامات آن علمی داشته باشد اخبار نماید. فقیر که ملاحظه نمود، دوتا از آنها که کوچکتر بود بسبب دست بدست بسیار مضمحل و اعضاء آن درهم شکسته شد که تشخیص نمیشد. ویکی دیگر که بزرگتر و اعضاء آن بحال خود باقی بود شکل سگی بود که سرو گردن وگوش و بینی و چشم و دهان‌وسینه وشکم‌وخصیه وپا و دم وانگشتان و ناخن‌های آن‌همگی برقرار وظاهر بود وشکم آن نسبت به‌باقی جثه‌بزرگ و دم آن دراز وباریك و پوز آن دراز بود مانند سگ گرگ . و طول از گوش تا دم بقدر انگشت سبابه طولانی بود . » (۱)

مؤلف درتوجیه علمی این مطلب چنین بیان میکند :

« ماده تکون همهٔ چیزها همان ماده تکون کرم‌معده است که رطوبات‌بلغمیه عفنه درجوف انسان مجتمع وطبیعت از تحلیل آنها عاجز باشد وبسبب طول مدت و حصول استعداد صورت حیوانی گیرد . »

وسپس‌مؤلف اضافه میکند :

دربعضی‌از کتب معتبره مسطور است که حجاج‌ابن یوسف ثقفی را در مرض موت عقرب درجوف بهمرسیده بود. » ودرخاتمه مؤلف چنین‌نتیجه میگیرد : «واین معنی باعث‌حصول‌خلف و شقاق و فقدان التیام و اتفاق و صدور فتنه وفساد وخراب بلاد و ضرر عباد و کثرت تفرقه وآشوب و بسیاری معارك و حروب و تسلط اراذل و اجلاف و ضعف‌حال عظما واشراف خواهد بود . » (۲)

☆☆☆

---

(۱) همان کتاب ، نسخهٔ مطبوعه در کلکته ، صفحهٔ ۱۶۹ ونسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌ملی پاریس، صفحهٔ ۹۷ .

(۲) همان کتاب ، نسخهٔ مطبوعه در کلکته ، صفحهٔ ۱۷۰ .

پس‌از‌این‌مقدمهٔ لازم‌بشرح و تفسیر‌مختصر وقایع‌نگاریهای فارسی که بترتیب برای تهیهٔ این کتاب مورد استفاده قرار گرفته‌اند میپردازیم :

۱- گیتی گشای زندیه :

این کتاب که مشتمل است بروقایع سلسلهٔ زندیه ازظهور کریم‌خان تا مرگ لطفعلی‌خان زند بوسیلهٔ میرزا محمد صادق‌الموسوی ملقب به نامی و عبدالکریم ابن رضاالشریف و محمدرضا شیرازی‌نوشته شده‌است. چنانکه ملاحظه میشود این کتاب درسه قسمت وبوسیله سه‌مؤلف برشتهٔ‌تحریر درآمده‌است . مؤلف‌اصلی ومبتکر آن محمد صادق‌موسوی ملقب به نامی است که درزمان جعفرخان‌زند میزیسته وبتقاضای وی کتاب خودرا شروع کرده است. قسمت دوم و سوم این کتاب از تاریخ مؤخری است و مؤلف آن عبدالکریم‌ابن علیرضا الشریف شاگرد صادق نامی و محمد رضا شیرازی است .

صادق نامی مؤلف گیتی گشای زندیه متعلق بیکی از خانواده‌های بزرگ مذهبی است که سالها در خدمت سلاطین صفویه بوده است. از چگونگی احوال و زندگی وی اطلاع‌زیادی در دست‌نیست وغیر ازمطالبی که مؤلف بندرت در کتاب خود بآن اشاره کرده است و مطالب دیگری که مؤلفین معاصر ومؤخر دربارهٔ وی نوشته‌اند اطلاع دیگری از او در دست نیست .

میرزا محمد ابوالحسن‌غفاری کاشانی‌مؤلف گلشن‌مراد که با نامی‌معاصر بوده است در ذکر احوال شعرای معاصرخود دربارهٔ نامی چنین مینویسد :

« نامی - میرزا محمد صادق موسوی برادر زادهٔ مرحوم میرزا محمد رحیم حکیم‌باشی‌خاقان سعید شهید‌شاه سلطان‌حسین‌صفوی، و آن سردفتر کمالات‌صوری و معنوی در فن نظم و نثر یگانهٔ عصر و ازجملهٔ منشیان دفتر همایون خاقان مغفور بود و نظر بافراطی که درخورد افیون میکرد اکثر روزها دراشتغال مهم دیوانی و آمدن بدولتخانهٔ خاقانی کاهل ؛ و درفن‌نثر، تاریخ مختصری براحوال زندیه وبنام نواب استظهارالدوله محمدجعفرخان‌نوشته و درفن شاعری مثنوی گوئی ماهر بوده و الحق درفن مثنوی احدی‌از شعرای متأخرین و معاصرین با وی برابری وهمسری نمیتوانست‌نمود و کتابی‌درمقابل خمسهٔ نظامی بسلك‌نظم درآورده؛ درمثنوی‌خسرو

وشیرین دراحوال فرهاد گوید :

در آنجا نو جوانی آهنین چنگ

بحکم شه بود با خاره در جنگ »

و سپس مؤلف گلشن مراد قسمتی از مثنوی لیلی و مجنون او را نقل کرده است (۱) .

حاجی لطفعلی بیك آذر بیگدلی شاعربزرگ قرن دوازده هجری که با مؤلف معاصر بوده در تذکرهٔ آتشکده که پس‌ازسال ۱۱۸۰ هجری تألیف کرده است در ذکر احوال معاصرین خود چنین مینویسد :

« نامی - اسمش میرزامحمدصادق ، ازاعاظم سادات‌موسوی ، اجدادش‌قریب به‌یکصدو پنجاه‌سال میشود که بحکم‌سلاطین‌صفویه ازفارس باصفهان آمده بطبابت سرکار سلاطین مشغول بوده ؛ خلاصه حضرتش برادر زادهٔ میرزا رحیم حکیم‌باشی و درجوانی مشق‌انشاء کرده و درنظم ونثر وقوفی حاصل و تاریخی بروقایع دولت زندیه مینویسد و درفن نظم بمثنوی مایل و مثنوی لیلی و مجنون وخسرو و شیرین و وامق وعذرا گفته وبعضی‌دیگر درنظردارد و این اشعاررا درمثنوی‌خسروشیرین گوید ، بدنگفته است ... » (۲) .

مؤلف‌مشهور نیمه اول قرن‌سیزده‌هجری‌عبدالرزاق‌ابن نجفقلی‌دنبلی متخلص به‌مفتون در تذکرهٔ نگارستان که درسال ۱۲٤۱ هجری تألیف کرده است دربارهٔ نامی چنین مینویسد :

« نامی - اسمش میرزامحمدصادق از قدمای معاصرین و ازسادات موسوی و ازسلسلهٔ میرزا رحیم‌حکیم‌باشی وقایع‌نگار کریم‌خان زند بود . مثنوی‌بسیار گفته : درج گهر، خسرو و شیرین ، لیلی ومجنون ، یوسف و زلیخا ، وامق وعذرا وقصائد وغزل نیز دارد وبا مؤلف بسیارآشنا بود ، ازآنجمله است این‌دو بیت :

---

(۱) گلشن‌مراد تألیف محمدابوالحسن‌غفاری‌کاشانی - نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملك ، ورق ۱۳۰ .

(۲) تذکرهٔ آتشکده تألیف حاجی لطفعلی‌بیك آذر بیگدلی - چاپ بمبئی ۱۲۹۹ صفحهٔ ٤۳۹ .

بسینه‌دل زجفای توخون شودچندم　　　دل از امید وفای تو کاش می کندم
بسادگیم نگر کز پی هزار خلاف　　　بوعده های دروغ تو باز خرسندم

در کتاب خسرو وشیرین میگوید :

چوشیرین‌شهره‌شد در دلربائی　　　غرورش کرد دعوی خدائی
بلی خوبان خدای عاشقانند　　　ولی رسم خداوندی ندانند

در زمان علیمرادخان بفاقه و تنگدستی مبتلا و برای خرج یومیهٔ‌خود معطل بود و عادت بخوردن افیون داشت و عمری بتلخ‌کامی می گذشت تا در اوایل دولت خاقان مغفور محمد شاه قاجار وداع جهان ناپایدار نمود . »

صادق نامی یکی‌از نویسندگان و شعرای بنام نیمهٔ دوم قرن دوازدهم‌هجری و در فن‌نویسندگی‌وشعر زبانزد معاصرین‌خود بوده است دیوان و قصائد وغزلیات وی از بین رفته و تنها اثری که امروز از او در دست است همین گیتی‌گشای زندیه است .

ظاهراً نامی پنج‌مثنوی‌بنام‌درج گهر ، خسرو وشیرین ، لیلی‌ومجنون، یوسف و زلیخا و وامق وعذرا بتقلید از خمسهٔ نظامی گفته که مجموعهٔ آنهارا « نامهٔ نامی » نام نهاده است. از منظومهٔ خسرو و شیرین و وامق و عذرای وی‌نسخه‌ای‌نزد آقای سعید نفیسی‌است وبنا بقول‌ایشان خسرو وشیرین نامی منظومه‌ایست مشتمل بر ٤٠٠٠ بیت (١) . وامق وعذرا شامل ٢٠٠٠ بیت بوده وبا این‌بیت شروع میشده است :

ای ز نامت نامهٔ نامی بنام　　　وی بنامت افتتاح حق کلام

چنانکه از ذیل میرزا عبدالکریم معلوم میشود ، نامی تا سال ١٢٠٤ هجری زنده بوده و درین‌سال مرگ غیرمترقبه وی‌را ربوده است وهم درین‌سال کتاب وی ناتمام مانده . عبدالکریم که بعد از وی کتاب اورا تکمیل کرده است شاگردصادق نامی بوده و وی نیز از طرف میرزا محمد حسین فراهانی بدین‌امر تشویق وترغیب شده است. بعد از مرگ لطفعلی خان آخرین پادشاه زند عبدالکریم نیز مانند

(١) مقدمهٔ آقای سعید نفیسی بر گیتی گشای زندیه طبع تهران ، صفحهٔ (خ) .

غالب مورخان ونویسندگان زمان بخدمت سلطان فاتح قاجار آقامحمدخان در آمده و وقایع زمان فتحعلیشاه را بصورت کتابی تدوین کرده است (۱).

نامی وتا اندازه‌ای شاگرد وی عبدالکریم کتاب خودرا با انشائی بسیار مغلق با کنایات و استعارات و تشبیهات فراوان تحریر کرده‌اند بحدی که مطالعهٔ آن دشوار است و خواننده درپیچ‌وخم عبارات وجملات زائد وتشبیهات منشیانهٔ آن غرق میشود و رشتهٔ مطلب‌را از دست میدهد.

نامی کتاب خودرا بدستور جعفرخان زند نوشته وبرای ذکر همین مطلب یعنی تهیهٔ کتـاب بدستور سلطان زند بیش از ٦٨ کلمه بذکر عناوین و القاب وی آمیخته باتشبیهات شاعرانه تخصیص داده‌است وفقط درپایان این سلسله‌اصطلاحات وعبارات طولانی است که نام جعفرخان زند آشکار میشود. وی دربن‌باره چنین مینویسد:

« درین اوان سعادت نشان که زمان دولت و اوان شوکت داور دارا افسر، سکندر فریدون‌فر، خدیو قضا مطیع قدر چاکر، دارای جم‌شکوه فریدون‌سیر، قهرمان دشمن‌سوز دوست‌پرور، جهانگیر کسری‌نظیر، کی همسردلیر، خورشیدتیغ بهرام‌خنجر، سپهبدشهاب، رمح‌هاله‌سپهر، سپهدارستاره‌حشم، انجم‌لشکر، طرازندهٔ رخسار عرایس فتح‌وظفر، معمار معمورهٔ ملك و کشور، لایق‌تاج وسرافراز افسر، برگزیدهٔ حضرت داور، المؤید بتأیید ملك‌الاکبر، ابوالمظفر محمد جعفرخان زند دوحه سرابستان این سلسله ارجمند ونوگل گلزار این‌فرقه سربلند ....» (۲)

ونیز هنگام صحبت از کریم‌خان زند وخاندان وی چنین مینویسد:

« ایناق خان برادرمهتر را دو پسربود، جناب‌محمد کریم‌خان فرزند ارجمند ومحمدصادق خان پسر کهتر، که دواختر بودند از برج سعادت و دو گوهربودند از درج‌شرافت؛ آثار عظمت وجلال از ناصیهٔ حالشان ظاهر و انوار دولت و اقبال از

---

(۱) امیل بلوشه: کاتالوگ نسخ‌خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس - چاپ‌پاریس ۱۹۰۵، جلد ۱، یادداشت ٤٩١ - صفحهٔ ۳۰۳.

(E. Blochet: Catalogue des manuscrits persans, Paris 1905, Tome I, p. 303 no/ 491).

(۲) گیتی گشای زندیه - نسخهٔ مطبوعه درتهران، ۱۳۱۷، صفحهٔ ۳.

روی منیرشان باهر؛ درمبادی‌حال آثار انوار آفتاب عدالت وضعیف پروری از افق ضمیرشان‌طالع و درآغاز دولت پرتو مرحمت، عدالت گستری از چراغ عالم‌افروز خاطرخطیرشان لامع و آتش شمشیر جهانگیرشان دشمن‌سوز و شمع پرنور رحمت دوست‌پذیرشان گیتی‌افروز ...» (۱).

گاه در استعمال این تشبیهات و کنایات و استعارات بقدری مبالغه و اغراق شده است که خواننده حیران و سرگردان میشود و رشتهٔ مطلب را بکلی از دست میدهد. مثلاً برای اعلام واقعهٔ ساده‌ای نظیر حلول‌نوروز تحت‌عنوان «وقایع سال فرخنده فال هزار و صدوهفتاد وهفت هجری و چگونگی آن سال سعادت منوال» چنین مینویسد:

«در وسطعشر وسطشهر رمضان‌المبارك نیراعظم‌وعطیه‌بخش‌عالم بدارالملك حمل‌خرامیده، تازی نژادان بهمن واسفندار که در ساحت گلزار، ساحل‌شط وجویبار رانشیمن ساخته بودند از بیم طنطنه ورود سلطان‌بهار زورق‌فرار درآب‌افکنده در جزیره‌های گمنامی‌متواری گردیدند و بادیه‌نشینان‌ثلوج و امطار که درسواحل باغ وبستان رخت اقامت انداخته بودند از آوازهٔ فرمان فرمای‌جهان‌آرا رخت مهاجرت باطراف و اقطار ناکامی کشیدند؛ سد سدید بهمن از صولت سپهدار ربیع شکسته شد؛ گردن کشان ابنای‌عشیرهٔ دی ازبیم سطوت سلطان بهار برباج فرمانبری گردن نهادند؛ صحن بستان را رونق بهشت دادند؛ سرکشان خیل خریف وطاغیان طایفهٔ خزان که یك‌چند درقلل جبال، باغ وبوستان و شاخسار درختان‌را محل قرار خود نموده دست‌تطاول برغارت برگ وبار تازه‌نهالان گشوده بودند ازهجوم سرداران قوای ربیعی شکست یافته پایمال‌جنود بهاری و نسیم‌آذاری گشته؛ دامان کوهسار از جوشن شقایق گلگون شد و کنار جویبار از لاله پرخون ....» (۲)

و نیز درجای دیگر برای بیان همین مطلب یعنی حلول نوروز تحت عنوان «ذکر ظهور بهار فیض آثار و هنگام خضارت باغ و گلزار» چنین عبارت‌پردازی

---

(۱) همان کتاب، صفحهٔ ٦.

(۲) همان کتاب، صفحهٔ ۱۳۲.

کرده است :

« بحکم سپهدار هوای بهار خیمه‌های رنگارنگ سپاه ریاحین و ازهار در کنار جویبار برپا ، بفرمان فرمانده آذار رایات ظفر مدار سرو و چنار در ساحل بحار ذخار و جداول و انهار شقه گشا و بامر قوه متولده سرادقات اغصان و اشجار در ساحت گلزار فلک‌سا شد، سپاه گران سپهسالار ربیع گرداگرد قلعه‌محکم‌بنیان چمن را که محکمه طاغیان بهمن بود محیط گشتند و لشکر بی کران قهرمان اردیبهشت دراطراف شهر بند گلستان و اکناف حصار بست، بستان از جوشش گلهای صحرائی وهجوم سروهای مینائی سنگری متین آرایش نهاده بجهت استیصال سپاه فتنه‌جوی شباط و طایفه فسادانگیز دی بنیاد محاصره بستند ؛ جزایرچیان برودت هوا که با سفاین موفوریخ ازراه‌بحرجویبار باعانت قلعه‌نشینان بهمن‌هجوم‌آور گردیده بودند، صاعقه بازی توپهای آتش‌فشان برق بهاری درمیان آب آتش‌افکن اساس آنها گشت وشرارهٔ ریز خرمن هستیشان گردید و عمانیان ثلوج و امطار که با زورقهای‌سست بنیاد مانند حباب درممر آب بمقابلهٔ سپهسالار اردی‌بهشت و هوس‌مدخلیت در عرصه مرغزار و کشت عنان تفتین تهی مغزی و سبکسری میکشودند ، بیک‌حمله دلاوران بادشمال و دلیران نسیم اعتدال ارکان سفاین وجودشان از یکدیگر پاشیده دامان دشت‌وصحرا چون ساحت میدان هیجا ازخون‌شقایق گلگون و فضای بسیط غبرا از هجوم سیل کوهساری رشك هزار جیحون گشت ... » (۱)

ضمن شرح جنگهای ابوالفتح‌خان و علیمرادخان درحوالی شیراز تحت‌عنوان « در بیان اتفاق این جهانبان کشورستان با علیمراد خان و سایر وقایع آن زمان » چنین مینویسد :

« بلبل خوش‌دستان بستان‌خامه و طوطی شیرین زبان کلك عنبرین شمامه در سرابوستان ورق وشکرستان این‌مبارك‌نسق بدین‌ترانه گذراننده فسانه میگردد که چون بنحو مسطور از فضای خوش هوای بلوك بیضا حسن‌خان روی گردان شد ،

(۱) همان کتاب ، صفحهٔ ۱۸٦ .

رایات علی مرادخان بطریق قرین‌الشرف شیراز دراهتزاز و طایر شوقش درهوای تصرف آن ملك دلنواز بپرواز آمد، وارد خارج شهر ودرمقدم قریه موسوم بکشن یك فرسخی قلعه‌بار نزول گشاده بنای توقف نهاد وسنگری متین که درمعنی قلعه‌ای بود حصین بسته بتشویش خاطر و تزلزل باطن وظاهر بنشست زیرا که قلعه شیراز نه چنان حصاریست که باستظهار بال طایران فلك‌پرواز وهم‌وخیال که فرزانهٔ آسمان‌حصار ایشان پست‌ترین آشیان ایشانست برمشرفات آن توان رسید و بسلم فکر و اندیشه که اوج گردون نخستین پلهٔ آنست فراز خاکریزش را توان پیمود. از صدمه تیشه حفاران خندقش پشت سمك ناسور و ازشعلهٔ آتش حارسان بروجش چراغ سماك بی‌نور عرفاتش با فلك زحل ردیف وشرفاتش با چراغ اطلس الیف ... »(۱)

گیتی گشای زندیه با وقایعی که بلافاصله پس ازمرگ نادر در ایران رویداد آغاز وپس از شرح ماجرائی کـه بر جانشینان نادر گذشت با شرح وقایع ایران تا پایان دوران سلطنت خاندان زند یعنی پایان‌قرن دوازدهم‌هجری وقتل لطفعلی‌خان آخرین‌پادشاه زند وجلوس آقا محمدخان‌قاجار خاتمه می‌یابد. چون مؤلف باوقایع معاصر بوده و خود دربسیاری از آنها حاضر بوده ومطالب‌را از روی‌خاطرات‌خود و یا خاطرات میرزا محمد حسین فراهانی وزیر نوشته کتـاب وی ازین حیث حائز اهمیت و اعتبار زیاد است و یکی از بهترین و مهم‌ترین و معتبرترین اسناد تاریخی دوران زندیه محسوب میشود. بطوریکه گذشت، عبدالکریم مؤلف ذیل اول کتاب درپایان‌سلطنت لطفعلی‌خان تغییر رویه داده و بخدمت شاه قاجار وارد شده ووقایع نگار خاندان قاجارشده است. با وجود این، باید به بی‌غرضی و بیطرفی وپاکدامنی این مورخ تحسین کرد که با وجود خدمت در میـان دشمنان خاندان زند از ذکر حقایق و شرح شقاوتها و سفاکی هـای دشمنان این خاندان نهراسیده است، و این خود بدون تردید یکی‌از بزرگترین مزایای این کتاب ذیقیمت است.

نسخ‌خطی کتاب گیتی گشا در کتابخانه‌های‌ایران‌واروپا زیاد است که‌مشخصات

---

(۱) همان کتاب، صفحهٔ ۲۳۹.

آنها بترتیب قدمت تاریخ استکتاب بقرار زیر است :

۱- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك بشمارهٔ ۳۸۰۳، تاریخ استکتاب ۱۲٤۳ هجری، خط نستعلیق بسیار اعلا، قطع کوچك ۱۰×۲۰ سانتیمتر، ۱۷۸ ورق مشتمل بر ۳۵٦ صفحه ، جلدچرمی مذهب ، استکتاب شده در ۱۲٤۳ هجری توسط محمدحسن اصفهانی. این نسخه که باطلاع ما قدیم‌ترین نسخهٔ خطی گیتی گشای زندیه است فاقد دو ذیل ابن عبدالکریم و محمدرضا شیرازی است .

۲- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ (Suppl. 1374) ، تاریخ استکتاب ۱۲۵۳ هجری ، خط نستعلیق نسبتاً خوب ، ۹۷ ورق مشتمل بر ۱۹٤ صفحه ۱٦×۲٦ سانتیمتر ، جلد از پوست گاو ، تاریخ ورود به کتابخانهٔ ملی پاریس ۱۷ فوریه ۱۹۰۰ .

۳- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك بشمارهٔ ۳۹۲۸، تاریخ استکتاب ۱۲۵٦ هجری در اصفهان ، خط نستعلیق بسیار اعلا ، قطع بزرگ ۲۵×۳۵ سانتیمتر، ۱۵٦ ورق مشتمل بر ۳۱۲ صفحه ، جلد از پوست گاو. این نسخه نیز فاقد دو ذیل ابن‌عبدالکریم و محمد رضا شیرازی است .

٤- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك بشمارهٔ ٤۱۷٤، تاریخ استکتاب ۱۲۵۷ هجری، خط شکسته بسیار اعلا ، قطع بزرگ ، ۱٦٤ ورق مشتمل بر ۳۲۸ صفحه ، جلد از پوست گاو. این نسخه متضمن کتاب نامی و هردو ذیل ابن‌عبدالکریم و محمدرضا شیرازی است و بنابراین از دو نسخهٔ قبل کامل‌تر است .

۵ و ٦ - نسخه دیگری ازین کتاب که ظاهراً تازه ولی بدون تاریخ است در کتابخانهٔ آقای سعید نفیسی ضبط است. نسخهٔ خطی دیگری نیز در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است که در ۲۲ ربیع‌الاول سال ۱۲۸٤ هجری تحریرشده است. آقای سعیدنفیسی دربارهٔ نسخهٔ خطی خود درمقدمه‌ای که بر نسخهٔ گیتی گشا مطبوعهٔ در تهران نوشته‌اند چنین مینویسند :

« نسخهٔ خطی متعلق به من ... نسخهٔ تازه‌ایست که تاریخ ندارد وشاید چنانکه از خط و کاغذ آن برمیآید در اواخر قرن گذشته نوشته شده باشد و نسخه‌ایست بسیار

نادرست و پر غلط که بچند خط مختلف بدستیاری کسانی که در زبان فارسی بسیار مبتدی و نادان بوده‌اند نوشته‌شده و چندجای آن افتادگی‌های بسیار دارد . » (۱)

آقای سعید نفیسی با استفاده از بعضی نسخ این کتاب و بخصوص نسخهٔ خطی کتابخانهٔ شخصی خود و نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی بتصحیح این کتاب اهتمام ورزیده‌اند و در ۱۳۱۷ شمسی آنرا در تهران بطبع رسانیده‌اند .

نسخهٔ دیگری ازین کتاب‌را محمد اسمعیل خان وکیل‌الملك نوری حکمران کرمان‌درقرن سیزده هجری که درسال ۱۲۸٦ درگذشته است تهذیب کرده وپس‌از حذف زوائد و عبارت پردازیهای بیمورد چکیدهٔ مطالب را در کتاب کوچکی استخراج کرده‌است . ذیل ابن‌عبدالکریم علیرضا شیرازی را نیز در ۱۸۸۸ میلادی ارنست‌بیر(Ernest Beer) با یك‌مقدمه‌بزبان‌آلمانی‌و حاشیه و تفسیردر ۱۰۲ صفحه درلیدن بطبع رسانیده است .

۲- گلشن مراد تألیف میرزا محمد ابوالحسن غفاری کاشانی

این کتاب چنانکه ازعنوان‌آن پیداست درشرح‌تاریخ خاندان زند و بخصوص سلطان علیمراد خان زند است که مؤلف کتاب خود را بنام وی تألیف کرده است .

میرزا محمد ابوالحسن غفاری کاشانی پسر میرزا معزالدین محمد مستوفی از اعاظم کاشان بود. چنانکه خود درمقدمهٔ کتاب اشاره کرده است پدرش درزمان کریم‌خان بحکومت کاشان‌رسید (۲) و درجنگهای‌محمدحسن‌خان و کریم‌خان‌جانب کریم‌خان را گرفت‌ومکرر درکاشان با سپاه‌خان‌قاجار جنگید وحتی یکبار غافلگیرشد ودر حمام‌شهر بدست سپاهیان قاجار اسیر شد (۳) .

مؤلف‌درمقدمهٔ کتاب‌خود دربارهٔ موجبات‌تألیف‌آن‌مینویسد،درعنفوان‌جوانی شبی درمجلس میرزا محمد بروجردی که با اولاد او دوستی‌داشت اتفاق ورود دست داد ؛ میرزا محمد وی‌را بآموختن‌فنون علم وادب‌تشویق کرد . پس مؤلف بآموختن

---

(۱) همان کتاب ، مقدمهٔ آقای سعید نفیسی، صفحهٔ (س) .
(۲) گلشن مراد ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك ، ورق ٤ ، صفحهٔ ۱ .
(۳) همان کتاب ، ورق ۱۷ ، صفحهٔ ۱ .

شعر و ادب و سیاق پرداخت و سپس « سمت چاکرزادگی اعلیحضرت سکندرشوکت، دارا رأیت ، فریدون رتبت ، تهمتن تن ، افراسیاب صولت ، پادشاه کریم اسم، کرم رسم» یعنی کریم خان زندرا یافت و بنوشتن احوال و گزارش ایام سلطنت وی همت گماشت. سپس مدت چهارسال این کار به بوتهٔ فراموشی سپرده شد و آنگاه در سنهٔ ۱۱۹۸ که هنگام جهانگیری علی مرادخان زند بود بنگارش و تکمیل آن پرداخت و آنرا بنام علی مرادخان گلشن مراد نامید .

میرزا محمد ابوالحسن غفاری از منشیان کریم خان زند بود وغالباً در دربار پادشاه حضور داشت و بسیاری از وقایعی را که شرح داده خود بچشم دیده و زندگی کرده و بهمین جهت کتاب وی اعتبار واهمیت تاریخی زیادی دارد .

کتاب گلشن مراد دریك مقدمه وسه مقاله نوشته شده است . مقدمهٔ آن « درذکر احوال کسانی است که بعدازقتل نادرشاه بادعای سلطنت ایران ساحت مالك را ویران کردند و بعد از آن، حضرت ظل اللهی گیتی پناهی آن خرابی را برونق و آبادی آوردند » . مقالهٔ اول «درذکر نسب سعادت پیوند و بیان صادرات افعال و واردات احوال خسرو فیروزمند حضرت ظل اللهی گیتی پناهی » یعنی کریم خان زند است. مقالهٔ دوم « در ذکر سلطنت نواب کامیاب ابوالفتح خان و نواب جهانبان علیمرادخان و باقی سلاطین سلسلهٔ علیه زندیه وابتداء درشرح جلوس نواب ابوالفتح خان برسریر خلافت و نشستن زکیخان در دربار پادشاهی برمسند وکالت » است . مقالهٔ سوم « در ذکر احوال فرمانفرمای عهد ومسندآرای عصر » سلطان علیمرادخان زند است که کتاب باو تقدیم شده است .

گلشن مراد چنانکه گفته شد با ذکر سلطنت کریم خان آغاز میشود ، لیکن مؤلف درمقدمه در ذکر احوال کریم خان پس از اشارهٔ بسیار مختصر باصل و نسب وی و اشارهٔ سریع به شکست آزادخان و فتح شیراز و لار اصل مطلب را با ذکر توجهٔ کریم خان به عراق و تسخیر اصفهان آغاز میکند بقسمی که بسیاری از وقایع مهم آن زمان ازقبیل عقد اتحاد واختلاف باعلی مردان خان و ابوالفتح خان و پادشاهی

شاه اسمعیل در نهایت اجمال ذکر شده است . قسمت‌هائی از کتاب بخصوص قسمت مربوط به محاصره و فتح بصره بقدری به گیتی گشای زندیه شبیه و نزدیك است که میتوان حدس زد برداشت مطلب از روی این کتاب بوده و مؤلف با استفاده از کتاب نامی این قسمت از کتاب خودرا برشتهٔ تحریر در آورده است. این مطلب بخصوص ازین جهت محرز است که مؤلف معاصر با صادق نامی مؤلف گیتی گشای زندیه بوده وحتی مدتی بعد از وی زندگی کرده وضمن شرح احوال شعرای معاصر شرح مفصلی از نامی و اشعار وی نقل کرده است(۱) .

گلشن مراد یکی از مهم‌ترین منابع تاریخ زندیه است و اگر اهمیت آن کمتر از گیتی گشای زندیه نباشد در هر حال ارزش آن با آن برابر و از مجمل التواریخ بعد نادریه بمراتب بیشتر است. سبك انشاء گلشن مراد نه مانند گیتی گشای زندیه آمیخته با کنایات و استعارات و تشبیهات شاعرانه زائد است ونه بسادگی و سلاست مجمل‌التواریخ بعد نادریه است . درعین حال که مؤلف وقایع را بسادگی بیان کرده از ذکر اطناب و تشبیهات واستعارات شاعرانه نیز خودداری نکرده است؛ چنانکه درمقدمهٔ کتاب خود این مطلب را که کتاب را بدستور علیمرادخان نوشته با عبارات و جملات وعناوین زائد بشرح زیر آغاز میکند :

مقاله سوم اختصاص دارد ، بذکر وقایع حالات واخبار وشرح احوال وآثار فرمانفرمای عصر ومسندآرای دهر شهریار گردون شوکت قضاتوان وخسرو فلکمرتبه قدرفرمان ، داور دارا رایت کیخسرو نظیر و قهرمان فریدون رایت منوچهرسریر، سروری که از بیم رمح جان شکارش سماك رامح در حصن حصین فلك متواری گردیده و بلند اختری که از سهم تیر جوشن گدازش سعد ذابح جوشن سپهر در بر کشیده ، ازصدمه گرزه گاوسرش پشت زال گردون خمیده وازخوف تیغ آتشبار الماس پیکرش دل در بر مریخ طپیده ، دست شحنه عدالتش بساط ظلم و ستم را از ساحت مملکت درنوردیده وسرپنجهٔ دهقان ریاض معدلتش سبب خضارت ریاحین قلوب اهل‌ولایت

---

(۱) همان کتاب ، ورق ۱۳۰ .

گردیده، در برابر کف‌دریانمونش بحرعمان خجل و درمقابل‌جود ازخداوند افزونش معدن کان منفعل، فرازنده رایت کشورستانی و برازنده افسر و اورنگ گیتی گشائی و جهانبانی المؤید بتأییدات الملك المستعان السلطان علیمرادخان » (۱)

درجای دیگر مؤلف در « ذکر وقایع سال فرخ فال تنگوزئیل مطابق سنه هزاروشصت‌وهشت و بیان آنچه دراوایل‌این‌سال جلوه‌گرعرصهٔ بروزوظهور گشت» چنین عبارت پردازی میکند:

« در نه ساعت و بیست‌وهشت‌دقیقه ازشب جمعه هفتم‌شهر جمادی‌الثانی گذشته دراوانی که‌ساحت دارالسلطنه اصفهان‌از فر نزول کوکبه سعادت‌نشان‌رشک روضه رضوان و از شکوه جلوس ذات میمنت بنیان عمارات شاهی‌آن ولاغیرت‌دار مینو و باغ جنان بود، تحویل کوکبهٔمهر عالم‌مدار به سرمنزل شرف خویش‌وآغاز ظهور خرمی‌بهار طراوت کیش‌شد، افواج خنك‌روی هوا که بقدم بهانه‌جوئی کناره گیراز مرحلهٔسازگاری بودند از اثرحکم‌قهرمان بهار رخ‌بوادی اعتدال‌آوردند و رجاله سرد مهرباد برودت‌فزا کـه از روی سردی سبب افسردگی باغ و چمن و برهمزن هنگـامه گلزار و گلشن بودند از بیم استیلای خسرو ربیع شیوه موافقت و ملایمت اظهـار کردنـد ، لشکر لاله با خود ریـاحین قدم برصحنه دشت گـذاشت و امیر کشورگیر سروآزاد با سپاه‌گران اشجار رایت استیلا درصفحه گیلانات بستان‌وباغ برافراشت و ساده‌آرای عرصه‌چمن با دبدبهٔ‌کیانی و شکوه وشوکت سلیمانی رخت بدرالملك گلزار وگلشن کشید وصوت خوش قمری و آوازهٔ دلکش‌بلبل درعرصه کشور گلستان سبب پراکندگی قوم زاغ و زغن گردید ، محفل‌آرایان چابك‌دست به‌ترتیب اسباب بزم نوروزی پرداخته وبدست هنرمندی مجلس عیش‌وعشرت را در کمال خرمی وفیروزی‌طرح‌انداخته ، سروبر حاجبان درگاه از بخشش دستارهای زرین‌وخلاع رنگین همرنگ خلعت‌پوش مهروماه وتن وتارك سپاه نصرت پناه از مکرمت خود بـا پولاد و درع آهنین جوشن پوش کـواکب در معرض اشتبـاه شد . » (۲)

(۱) همان کتاب، ورق ۳ .
(۲) همان کتاب، ورق ٦ ، صفحهٔ ۱ .

یکی از مزایای عمدهٔ گلشن مراد که سایر وقایع نگاریهـای این عصر فاقد آن هستند توجه مولف آنست بمسائلی غیراز امور نظامی وسیاسی، چنانکه مؤلف فصل جالبی بذکر شرح احوال علماء وفضلاء وهنرمندان وشعرای معاصر خود اختصاص داده و حتی قسمتی از قصائد وغزلیات و رباعیات شعراء را نقل کرده است وازین راه خدمت بزرگی بحفظ ذخائر علم وادب این کشور نموده است ؛ چه کتاب وی ازین حیث تنها منبع تاریخی زمان محسوب میشود(۱) . از کتاب گلشن مراد فقط یك نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ ملی ملك یافتیم باین مشخصات : نسخهٔ خطی فارسی، استکتاب شده در ۱۲۰۱ هجری در کاشان، خط نستعلیق شکستهٔ نسبتاً خوب، ۲۵۲ ورق مشتمل بر ۵۰٤ صفحه ، جلد از پوست گاو ، کاغذ آبی و سفید ضخیم ، شمارهٔ کتابخانهٔ ملك ٤۳۳۴ .

۲- مجمل التواریخ بعد نادریه

این کتاب چنانکه ازاسم آن پیداست مشتمل بروقایعی است که بلافاصله پس ازمرگ نادر رویداده ومؤلف آن ابن محمد امین ابوالحسن گلستانه است. درمقدمهٔ کتاب خود ، مؤلف بطور اجمال اشاره‌ای بشرح زندگانی خود کرده که تا اندازه‌ای به شناسائی وی کمك میکند . محمد گلستانه از یکی از خانواده‌های متنفذ عراق و ساکن ناحیه کرمانشاهان بوده است. گلستانه نام ناحیه ایست از نواحی اصفهان و حدس زده میشود که مؤلف در اصل ساکن این ناحیه بوده و بعد به کرمانشاهان نقل مکان کرده است (۲) .

مؤلف از خانواده‌ای متنفذ بوده و عموهای وی شاغل مقامات عالیهٔ کشوری بوده‌اند، چنانکه میرزا محمدتقی گلستانه عموی بزرگ وی که مؤلف سالها در کنف حمایت وی میزیسته حاکم کرمانشاه بوده و در زمان نادر بمقام مستوفی الممالکی نائل گردیده است. بعد از نادر محمدتقی بخدمت علیشاه وارد ولی چندی بعد از وی جدا میشود و به برادرش ابراهیم خـان که در عراق بر او شوریده بود می پیوندد .

---

(۱) همان کتاب ، ورق ۱۱٦ ببعد .

(۲) مقدمهٔ آقای مدرس رضوی بر نسخهٔ مطبوعهٔ این کتاب در تهران تحت عنوان مجمل التواریخ پس از نادر ، صفحهٔ (ه) .

درسالی که کریم‌خان و علیمردان‌خان شاه اسمعیل‌را بسلطنت انتخاب کردند، کریم خان به کرمانشاه رفت لیکن میرزا محمدتقی با وی از درمخالفت درآمد. پس از مدتی که قلعه کرمانشاه درمحاصره بود مؤلف این کتاب بهمراهی بیست نفر از طائفهٔ کلهر بخدمت کریم‌خان رسید وچون مذاکرات صلح بی نتیجه ماند بعنوان تهیه کمك از اردوی کریم‌خان خارج شد وبه کرمانشاهان مراجعت کرد. درجنگهائی که بین کریم‌خان و علیمردان خان رویداد محمد تقی جانب علیمردان‌خان‌را گرفت و وقتی علیمردان‌خان شکست‌خورد کریم‌خان بار دیگر کرمانشاه را محاصره کرد واین‌بار پس از دوسال محاصره و بروز قحطی در شهر از نو مؤلف برای مذاکره باردوی کریم‌خان اعزام وقلعهٔ کرمانشاه تسلیم شد. بعد ازآن دیگر خبری ازعموی مقتدر مؤلف نیست وچنین بنظر میرسد که وی در اغتشاشات و هرج‌ومرج‌ها وجنگهای داخلی‌ازبین‌رفته‌است. ارنست‌بیر (Ernest Beer) درمقدمه‌ای که برتاریخ زندیه ابن عبدالکریم‌علیرضا شیرازی‌نوشته پایان کارعموی مؤلف‌را چنین‌نقل کرده است: درجنگی که بین آزادخان و کریم‌خان رویداد محمدتقی جانب آزادخان راگرفت وبا برادر زادهٔ خود که‌همان مؤلف مجمل‌التواریخ است بخدمت وی درآمد. وقتی آزادخان بر کریم‌خان غالب شد وی مجدداً از طرف آزادخان به کرمانشاه رفت ولی این‌بار بمحض ورود بدست یکی‌از اکراد کشته شد.

عموی‌دیگرمؤلف در زمان نادر ازایران گریخته و در سلك ملازمان پادشاه هند درآمده بود. بعداز قتل عموی بزرگ خود مؤلف بطوری که در مقدمهٔ کتاب خود گفته است (۱) بقصد حرکت به روم به بغداد رفته و از آنجا فسخ‌عزیمت کرده وبه هندوستان بخدمت عموی دیگرش میراسحق رفته است.

اعتبار تاریخی و اهمیت مجمل‌التواریخ بدرجهٔ گیتی‌گشای زندیه و گلشن مرادنیست، چه مؤلف‌قسمتی‌ازعمرخودرا درهند گذرانیده و درهند بتصنیف کتاب خود اقدام کرده وچون قسمت عمدهٔ کتاب‌خودرا از روی اطلاعات و اخباری که از

---

(۱) مجمل‌التواریخ درتاریخ زندیه، نسخهٔ طبع شده درتهران صفحهٔ ۳.

مسافرین و تجار ایرانی کسب میکرد برشتهٔ تحریر در آورده است، بیم تحریف حقایق زیاد میرود. بطور کلی ارزش تاریخی این کتاب نسبت بقسمتهای آن متفاوت است، چه نسبت بآن قسمت ازین کتاب که مطالب آنرا مؤلف در ایران تهیه کرده خود در کلیه توطئه‌ها و جنگها و وقایع زمان شرکت داشته و از نزدیك شاهد و ناظر جزئیات آن بوده است و بنابراین آنچه مؤلف از وقایع ایران تا زمان اقامت خود در ایران نقل کرده است کاملاً مورد اعتماد و از بهترین و مطمئن ترین سند تاریخی است. ازین قبیل است شرح جنگهای کریم خان و علیمردان خان و آزادخان در عراق و آذربایجان که مؤلف خود در جریان آن بوده است. واما مؤلف قسمتی از کتاب خودرا که مشتمل بر وقایع بیست و پنج سالهٔ اخیر است در هند تهیه کرده و چنانکه گفته شد منبع اطلاعات وی اخباری بوده است که از مسافرین و تجار ایرانی ویا بوسیلهٔ مکتوب و مراسلات خانوادگی کسب میکرده است. البته ارزش تاریخی این قسمت از کتاب بدرجهٔ قسمت قبلی آن نیست و باید گفت که درین قسمت مؤلف بواسطهٔ دوری از ایران و کسب اخبار ضدو نقیض و تحریف شده با وجود باریك بینی و دقت زیاد دچار اشتباهات تاریخی مکرر شده وحتی تاریخ بعضی وقایع را اشتباه نقل کرده است.

انشاء مجمع التواریخ گلستانه در نهایت سلاست و سادگی است و ازین حیث با هیچیك از وقایع نگاریهای همزمان خود قابل مقایسه نیست. با وجود نفوذ فرهنگ هند و استعمال بسیاری از اصطلاحات و ترکیبات هندی، مؤلف وقایع را با بیانی ساده بدون پیرایه و حشو و زوائد شرح داده و از استعمال کنایات واستعارات واشارات و تشبیهات بیجا خودداری کرده است. گلشن مراد و گیتی گشای زندیه و سایر وقایع نگاریهای این عصر ازین لحاظ با این کتاب قابل مقایسه نمی‌باشند، چه مؤلف گیتی گشای زندیه و مؤلف گلشن مراد در استعمال کنایات و استعارات واشارات و عبارت پردازی افراط کرده‌اند بقسمی که گاه مطالب تاریخی را فدای لفاظی و عبارت- پردازی و زینت کلام کرده‌اند. لیکن گلستانه وقایع را در نهایت سادگی بیان کرده و از استعمال کلمات زائد اجتناب کرده است. مثلاً تحت عنوان « در بیان سلطنت علیشاه

و انجام کار او ، مؤلف چنین مینویسد :

« شخصی که محمدقلی خان و سرداران باسرشاه بخدمت علیقلی خان که درهرات میبودفرستاده بودند رسیده و سررا از نظر گذرانیده؛ چون علیقلی خان یکران مراد را در زیر دوران دید مسارعت ورزیده وارد مشهد مقدس شد و نواب میرسید محمد متولی روضه مقدسه ابن میرزا داود را که ازطرف والدهٔ ماجدهٔ شاهزاده، ودرآنوقت درمشهد مقدس بود نوازش فرموده بدستور درخدمت تولیت و صدارت کل ممالك محروسه مقرر و سهراب خان غلام خودرا با طائفهٔ بختیاری وجمعی دیگر برسر کلات که ازغرائب امکنه روی زمین وجبال محیط آن مکان وسیع البنیان در رفعت وبلندی سر بسپهر برین کشیده که طایر تیزپر گلستان جهان رسیدن بقلهٔ آن جبال را امر محال میداند و وسعت وفضای آن هیجده فرسخ است ... » (۱)

و نیز « دربیان احوال کریمخان زند و علیمردان خان بختیاری و مراتبی که درآن ایام بوقوع پیوسته » چنین مینویسد :

« بعد از معاودت حسن علیخان کـرد والی کردستان از منزل پیری و کمازان فرقهٔ زندیه جمعیت خودرا ازپیشتر بیشترانعقاد داده بفکر ملك گیری توسن جلادت را جولان داده محالات نزدیك را متصرف وبجاهای دوردست دست انداز گردیدند ذکریاخان کلهُرا هم با خود متفق کرده روزبروز برجمعیت آنها می افزود و جماعت قراگوزلو که از ایلات معتبر همدان و درنزدیکی شهر سکنی داشتند شهبازخان که یکی از سرداران قریهٔ مذکور بود با دوهزار سوار بنزد کریمخان فرستاده خدمت اورا اختیار نمودند . کریمخان سلك جمعیت خودرا منعقد بارادهٔ تسخیر خوانسار و گلپایگان روانه گردید . علیمردان خان بختیاری چهارلنگ که بعد از قتل نادری تمام محالات جلیل آباد وبختیاری الی گلپایگان را بخودسری درحوضهٔ تصرف آورده از استماع توجه کریمخان بلاتأمل با جمعیت خود که زیاده برده هزار سوار وپیاده بود دومنزل یکی کرده در محال کمره تلاقی فریقین اتفاق افتاد ... » (۲)

---

(۱) مجمل التواریخ در تاریخ زندیه ، نسخهٔ طبع شده در تهران ، صفحهٔ ۱۷ .
(۲) همان کتاب ، صفحهٔ ۱٤۵ .

این‌بود خلاصه‌ای از بیان و نمونه‌ای از انشاء ساده و بی‌تکلف مجمل‌التواریخ بعد نادریه . نسخ خطی این کتاب ظاهراً بـاید محدود باشد ، چه بطوریـکه مقدمهٔ آقای مدرس رضوی که بر نسخهٔ منطبعهٔ در تهران نوشته‌اند حاکی‌است تنها نسخهٔ این کتاب درایران نسخهٔ متعلق به کتابخانهٔ آقای مؤید ثابتی است که بخط نستعلیق هندی است . همین نسخه‌است که آقای مدرس‌رضوی آنرا تصحیح‌و در ٤١٢صفحه درتهران‌بدون‌ذکر تاریخ طبع با مقدمه‌ای در١٧ صفحه و توضیحات‌و حواشی تحت عنوان « مجمل‌التواریخ درتاریخ زندیه » منتشر کرده‌اند. نسخه‌ای‌دیگرازین کتاب در کتابخانهٔ ایندیا آفیس‌لندن محفوظ‌است که آن نیز بخط نستعلیق هندی است و برای تهیهٔ کتاب‌حاضر مورد استفادهٔ مؤلف قرار گرفته‌است وبسیاری‌از یادداشت‌ها و نکات تاریخی در ذیل صفحات کتاب بآن استناد شده است (نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ایندیاآفیس India office لندن بشمـارهٔ ٣٧٣٩ ، خط نستعلیق هندی متوسط ، بدون ذکر تاریخ و محل ، ٢٤٦ ورق مشتمل بر ٤٩٢ صفحه ، جلد از پوست‌گاو ، تاریخ ورود به کتابخانه ٧ سپتامبر ١٩٠٧) . تاریخ و محل استکتاب این نسخه نیز مانند نسخهٔ قبلی کاملاً مشخص نیست لیکن این نکته مسلم است که این هردو نسخه باید درهندنوشته‌شده باشند چه‌هردوبخط‌نستعلیق‌هندی‌تحریرشده‌اند. نسخهٔ‌دیگری ازین کتاب در کتابخانهٔ ملی برلن موجود است که ما بآن دسترسی نیافتیم ؛ لیکن این‌نسخهٔ اخیر را دانشمند آلمانی اسکارمن(١) در ١٨٩٦ میلادی درلیدن(٢) بطبع رسانیده ویك نسخهٔ طبع شدهٔ آن در کتابخانهٔ ملی پـاریس بشمارهٔ O2 h 454 و نسخه‌ای دیـگر بشمارهٔ ٦١٤٥ در کتابخانهٔ ملك درتهران موجود است کـه آن نیز برای‌تهیهٔ این کتاب مورد استفاده‌قرار گرفته است .

٤ـ احسن‌التواریخ یاتاریخ محمدی

این کتاب که‌بیشتر به تاریخ‌محمدی‌معروف‌است تألیف ابن‌محمدتقی‌الساروی

١– Oskar Mann

٢– Leiden

محمد و مشتمل بروقـایع ابتدای زمـان قاجاریه و آغـاز سلطنت آقـا محمدخـان قاجار است .

مؤلف درسال ۱۲۰۱ و ۱۲۰۵هجری از طرف آقامحمدخان مأمور تهیهٔ کتاب شده و آنرا در ۱۲۱۱ هجری بپایان رسانیده (۱) . این کتاب‌نیز مانند گیتی گشای زندیه با انشائی بسیار پیچیده و غامض تحریر شده و استعارات و اشارات و کنایات و تشبیهات زیادی در آن بکار رفته است. گاه برای اعلام کوچکترین واقعه کلمات وعبـارات زائد و بیفایده در طول چندین صفحه بکار رفته بقسمی که خواننده غالباً رشتهٔ مطلب را از دست میدهد و برای درك معنی ناچار به مراجعه به آغـاز فصل میگردد. برای مثال کافی‌است گفته‌شود که مؤلف یازده‌صفحه اول کتاب‌را بحمدوثنا وستایش سلطان ممدوح خود اختصاص داده وبا مهارت و استادی زیاد با عبارات و اصطلاحات وعناوین پر طمطراق بازی کرده ومطلب را با اشعار فارسی و عبارات واشعارعربی زینت‌داده وفقط درپایان این یازده‌صفحه عنوان واصطلاحات وعبارات است که نام آقامحمدخان قاجار را برده و کتاب خودرا بوی تقدیم کرده است. این عبارت که مؤلف برای توصیف شدت خشم و غضب مخدوم خود بکار برده نمونه‌ای از تشبیهات شاعرانهٔ این کتاب است : « حرارت‌شعلهٔ غضبش‌اگر بآب رسد سنگریزهٔ زیر آب اخگر گردد . »(۲)

یکی‌ازخصوصیات‌دیگر این کتاب اینست که مؤلف دربیان وقایع پردهٔ عفت را بکنار زده و گاه اصطلاحات وعبارات بسیار زشت نسبت‌به دشمنان خاندان‌قاجار بکاربرده که شاید درهیچیك از وقایع‌نگاریهای گذشته نظیر نداشته باشد (۳) .

این کتاب که برای ضبط وقایع خاندان قاجار بدستور آقا محمدخان نوشته

---

(۱) امیل‌بلوشه: کاتالوگ نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی‌پاریس، ۱۹۰۵، جلد۱ صفحهٔ ۳۰۳ ، یادداشت ۴۹۲ .

Blochet (E). : Catalogue des manuscrits persans, Paris 1905, tome I, P. 3. No 492 .

(۲) احسن‌التواریخ یا تاریخ محمدی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌ملی پاریس صفحهٔ ۶ .

(۳) همان کتاب ، صفحهٔ ۱۴ و ۱۹ .

شده حاوی اطلاعات ذیقیمتی از آخرین سالهای حکومت زندیه وجنگهای این خاندان با قاجارها است . و نیز این کتاب حاوی اطلاعاتی در بارهٔ اصل و منشاء ایل قاجار است که شاید در مآخذ دیگر نتوان یافت .

دو نسخه ازین کتاب یکی در کتابخانهٔ ملی پاریس و دیگری در کتابخانهٔ ملك در تهران بمشخصات زیر محفوظ است :

۱ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ Suppl. 234 ، خط نستعلیق بسیار اعلا ، ۲۱۱ ورق مشتمل بر ۴۲۲ صفحهٔ بزرگ ۲۰×۳۰ سانتیمتر ، تاریخ ورود به کتابخانهٔ ملی پاریس ۲۳ فوریه ۱۸۷۴ . نسخهٔ خطی این کتاب ظاهراً بوسیلهٔ یکنفر فرانسوی بنام ژوبر(۱) در ۱۸۷۴ از ایران بفرانسه برده شده و این مطلب بعبارت زیر بزبان فرانسه در پشت جلد کتاب نوشته شده : « نسخهٔ خطی که آقای ژوبر از ایران برای کتابخانهٔ امپراطوری آورده است » . کتابخانهٔ امپراطوری همان کتابخانهٔ ملی پاریس است که تا سال ۱۸۷۵ کتابخانهٔ امپراطوری نامیده میشد و درین سال پس از اعلام جمهوری سوم در فرانسه کتابخانهٔ ملی نامیده شد .

۲ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك بشمارهٔ ۳۹۵۷ ، خط نستعلیق بسیار اعلا ، ۱۸۳ ورق مشتمل بر ۳۶۶ صفحهٔ بزرگ ۲۰×۳۵ سانتیمتر ، جلد چرمی ، تاریخ ورود به کتابخانهٔ شاهزاده بهاءالدوله فرزند فتحعلیشاه قاجار ۱۲۷۲ هجری .

۵ـ تاریخ ملك آرا یا تاریخ قاجاریه

تاریخ ملك آرا اختصاص دارد به شرح وقایع سلسلهٔ قاجار و آغاز کار این خاندان و زوال و انقراض خاندان زند . میرزا علیقلی خان مؤلف کتاب اصلش از مازندران بوده لیکن در اصفهان بتحصیل عربی و فارسی اهتمام ورزیده و سپس کتاب خودرا بنام شاهزاده محمدقلی میرزا ملك آرا که خود سمت منشی گری وی را داشته برشتهٔ تحریر درآورده است . از زندگی مؤلف اطلاعات بیشتری در دست نیست ولی از یادداشتهای خوانساری که درظهر کتاب در ۱۳۲۳ شمسی هجری مرقوم شده است اینطور معلوم میشود که بعدها مؤلف در یکی از قراء مازندران مقتول

۱ـ Jaubert

گردیده و جسد وی‌را بچاهی انداخته‌اند(۱).

تاریخ‌ملک‌آرا که یکی‌از مهم‌ترین‌منابع تاریخ‌قاجار محسوب میشود با ذکر وقایع و گزارش احوال این خاندان از زمان فتحعلی‌خان افشار جد آقا محمدخان قاجار آغاز میشود. سبك تحریر کتاب نمونهٔ کاملی است از سبك غامض انشای ابتدای قرن سیزدهم و استعمال عبارات و استعارات و تشبیهات منشیانهٔ این‌قرن. ازین کتاب فقط یك‌نسخه در کتابخانهٔ ملك یافت شد (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك بشمارهٔ ٤١٦١، خط‌نستعلیق بسیار اعلا، ۱۷۲ورق‌مشتمل بر ۳٤٤صفحهٔ بزرگ ۲۰×۳۵ سانتیمتر، جلد چرمی).

این‌نسخه که ظهر آن بمهر شاهزاده بهاءالدوله پسر فتحعلی شاه قاجار ممهور است در صفر ۱۲۷۲ به کتابخانهٔ این شاهزاده وارد شده و آنگاه به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی و از آنجا به کتابخانهٔ ملك وارد شده است.

٦ـ تذکرهٔ شوشتر:

تألیف‌سیدعبدالله ابن نعمت‌الله الحسینی الشوشتری ملقب به فقیر (نسخهٔ‌خطی فارسی قرن دوازدهم هجری، بخط نستعلیق نسبتاً بد، در ۱۰٦ ورق مشتمل بر ۲۱۲ صفحه ۱۵×۲۰ سانتیمتر، جلد از چرم خاکستری‌رنگ، واردشده به کتابخانهٔ ملی پاریس در ۲۱نوامبر ۱۸۸٤ بشمارهٔ Suppl. 1053).

در اولین صفحهٔ این‌نسخهٔ خطی این‌جمله بزبان فرانسه با دست نوشته شده:

«یادگار کوچکی‌از محمد حسن به جناب وزیر فرانسه ۱۷۲۹» (۲)

سید عبدالله شوشتری‌متعلق بیکی‌از خانواده‌های بزرگ مذهبی بوده و پس از اشتغال به‌مقامات عالی قضائی شوشتر در سال ۱۱۷۳ هجری در شهر موطن خود

---

(۱) تاریخ ملك‌آرا، نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملك، ظهر ورق‌اول، یادداشت خارج از متن.

(۲) Un petit Souvenir de Mohammad Hassan à Son Excellence le ministre français.

بدرود حیات گفته‌است(۱) . این کتاب که دردرجهٔاول بشرح‌وقایع زندگانی‌خانوادهٔ مؤلف اختصاص دارد حاوی اطلاعات مختصری دربارهٔ اخلاق و عـادات و آداب و رسوم‌وجنگهای محلی که ازمشخصات این دوره ازتاریخ‌ایران‌است میباشد. بنابراین اهمیت و ارزش تاریخی‌آن بمراتب ازکتب سابق‌الذکر کمتر است .

تذکرهٔ شوشتر در ۱۳۴۳ هجری (۱۹۲۴میلادی) بتصحیح خان بهادر مولی و محمد هدایت حسین‌رسیده وباهتمام شرکت‌آسیائی (Asiatic Society)در ۱۹۳صفحه دربنگاله هند با مقدمه‌ای بانگلیسی در ۸ صفحه بطبع رسیده است .

۷ـ جهانگشای نادری یا تاریخ نادریه :

این کتاب تألیف میرزا محمدمهدی استر آبـادی ابن‌محمد نصیر یکـی از درباریان و منشیان مخصوص نادرشاه افشار است و بذکر وقایع سلطنت نادر شاه و جانشینان بلافصل وی اختصاص دارد . این کتاب که‌گاه جهانگشای نادری و گاه تاریخ نادریه نامیده میشود باانشائی نسبتاً ساده نوشته شده و متضمن اشعار و ابیات زیاد است . برای جبران سادگی و سلاست سبك این کتاب ، مؤلف کتاب دیگری دربارهٔ سلطنت نادر و جانشینان وی تألیف کرده است که با انشائی بسیار پیچیده ومغلق‌تحریرشده و این‌همان‌درهٔ نادری‌معروف‌است که بعداً بآن اشاره خواهد شد.

جهانگشای نادری و درهٔ نادری که از وقایع نگاریهـای معروف و شناخته شدهٔ قرن‌دوازدهم‌هجری‌هستند بعلت تحقیق زیادی که دربارهٔ آنها شده است درین مختصر درنهایت اجمال وصرفا بمنظور تکمیل شرح وقایع‌نگاریهائی که برای تهیهٔ کتاب مورد استفاده قرارگرفته‌اند مطالعه میشوند .

ازین کتاب یك‌نسخهٔ خطی درکتابخانهٔ ملی پاریس بمشخصات زیر یافت شد که مورد استفادهٔ نگارنده قرار گرفت : نسخهٔ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس ،

---

(۱) امیل بلوشه : کاتالوگ نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی‌پاریس ، چاپ‌پاریس ۱۹۰۵ ـ جلد ۱ ، صفحهٔ ۳۰۳ یادداشت شمارهٔ ۵۰۱ .

Blochet (E) : Catalogue des manuscrits persans, Paris 1905 , t. I p. 303 no/ 501 .

استکتاب‌شده در ۱۱۹۸هجری ، خط نستعلیق بسیار اعلا ، ۱٦۵ ورق مشتمل بر ۳۳۰ صفحه ۲۰×۳۲ سانتیمتر ، جلد از پوست نرم سیاه ، وارد شده به کتابخانهٔ‌ملی‌پاریس در ۲٦ فوریه ۱۸۷۱ بشمارهٔ (Suppl. 230) .

جهانگشای نادری در ۱۷٦۸میلادی‌بدستور پادشاه دانمارك بوسیلهٔ سرویلیام جونز(۱) بانگلیسی و در ۱۷۷۰ ، از انگلیسی بفرانسه ترجمه و در دوجلد در لندن بطبع رسیده است . در تهران نیز نسخه‌ای ازین کتاب باهتمام میرشریف کتابفروش درسال۱۳۱۱ شمسی در ۲۲۰ صفحه با چاپ‌سنگی بطبع رسیده است و درتبریز نیز در ۱۲٦۸ هجری نسخه‌ای با چاپ سنگی طبع شده است .

۸ ـ درهٔ نادری :

این کتاب کـه مؤلف آن همان مؤلف جهانگشای نادری است بـدون‌تردید پیچیده‌ترین وغامض‌ترین نثر فارسی قرن دوازدهم هجری‌است . اشکال و پیچیدگی انشاءآن بدرجه‌ایست که مؤلف برای بیان مقصودخود ناچار به حاشیه‌نویسی وشرح معنای لغات گردیده که در نسخهٔ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس با مرکب قرمز درفاصلهٔ بین خطوط نوشته شده است . با اینکه این کتاب متعلق بهمان زمانی است کـه میرزا مهدی جهانگشای نادری را نوشته ، از لحـاظ موضوع و شرح وقایع بکلی باکتاب قبلی متفاوت‌است. لیکن این کتاب نیز مانند جهانگشای نادری بذکر وقایع زمان نادر و جانشینان وی تا ظهور خاندان زند اختصاص دارد .

چنانکه گفته‌شد انشای درهٔ‌نادری‌دشوارترین وغامض‌ترین‌انشای‌قرن‌دوازدهم هجری‌است . مثلا مؤلف در بیان تسخیر هرات چنین عبارت‌پردازی میکند :

« بعد از نوروز سه‌روزازفیروز تنگوزئیل مطابق‌سال هزار و صدوچهل‌وسه که‌قهرمان‌طبیعت بعزم تسخیر خطهٔ خاك احتفال‌جنود(۲) نموده مبارزان شاخساران بشکستن‌شاخ‌شیغ‌پیران‌دی بشاخسانه(۳) ازجا درآمدندو نوخاستگان زبیع‌ربیع(٤)

Sir William Jones (۱)
(۲) جمع آوری لشکر.
(۳) ترسانیدن .
(٤) نفس زدن بتندی .

رمعهٔ(۱) شکوفه بر سر ودرع ریعان دربر کرده ازسه برکه سپروشمشیر و ازسبزهٔ نوخیز دشنه و خنجر بر گرفتند، سرور گردنفراز سروبخصم افکنی قد علم کرده رایت‌سربلندی درعرصهٔ گلشن برافراخت وقوت‌نامیه بمعارضهٔ اهل‌خلاف (۲) پیکان برگ بید تند کرده مفسدان شنارانگیز(۳) شتارا که از خارخسك(٤) خاروخسك برسر راه سپاه بهار افشانده بودند از کشورجهان‌برانداخت و فر فریدون فروردین شکست برلشکر بهمن افکنده سر کشان شباط(٥) راکه در ساحت چمن بخرط(٦) قتاد(۷) دست برآورده بودند از شوك‌شوکت بپرداخت هر گلبرگی وردآساوزید کربه‌بیدگرفت و زمانه ازتیغ‌هلالی‌پادشاه بر اعدا هلال‌شهرربیع کجاوی‌ألبوس(۸) آشکارا گرد داور خورشید افسرباقتضای‌قوه غضبیه وملکهٔ حمیت و عصبیت ازغایت غیظ و غرم(۹) عزم تسخیر هرات نموده درپانزدهم رمضان از ارض فلك‌فیضان شقه گشای رایات‌مهرمضان(۱۰) گشته‌بازدحام‌شدیدالاقتحام(۱۱)واردجام‌وابوطالب‌خان لالوئی را با عبدالمطلب‌خان . . . » (۱۲) .

و نیز درجای دیگر دربیان تسخیر بخارا چنین عبارات‌پردازی میکنند :

« دربیان‌تسخیربخارا وتأدیب‌سرکشان‌لباب. ان‌فی‌ذلك لذکری‌لاولی‌الالباب. هنگامی که‌ازاثرابرآذری وباران‌بهاری بسط تراب‌وتودهٔ‌ثری(۱۳) جون‌جمال‌جمیل حسان(١٤) خوشی و خرمی دریافته ذرات روی زمین زیب و زیبای سایر ساخت و ساحت‌شعب(۱۵) غصون(١٦) وغرایس(۱۷) فرایند فروزان قرطه(۱۸) و قلاده (۱۹)

---

(۱) کلاه خود . (۲) نفاق .

(۳) عیب وعار . (٤) نوعی گیاه .

(٥) ماهی از ماههای زمستان .

(٦) پوست واکردن . (۷) درخت خاردار .

(۸) ماه شکوفه . (۹) قهر .

(۱۰) درخشیدن . (۱۱) بشدت بچیزی در رفتن .

(۱۲) درهٔ نادری تألیف میرزا مهدی استرآبادی نسخهٔ منطبعه در تهران ۱۲۸٤ هجری ، صفحهٔ ۹٥ .

(۱۳) پستیها و بلندیها . (١٤) نیکوان .

(۱۵) راهی که درکوه باشد . (١٦) شاخهای درخت .

(۱۷) درختها . (۱۸) گوشوار . (۱۹) گردن‌بند

گوش و گردن کرد و لالی (۱) متلالی(۲) نضیده(۳) و شاخ‌هیاکل لاله و یاسمن آمد آرایندهٔ اورنگ (٤) و افسر بختیار بسالت(٥) پرور پادشاه پیروز بخت برازندهٔ تاج و تخت ثمال(٦) ثغور(۷) جراح جراحات جمهور حامی حومه حمیت خدیو خطهٔ خبرت دلیل دماميم(۸) دها(۹) ذکای(۱۰) ذروه ذکا(۱۱) رستم روئین روان زال زواره(۱۲) زور زمان سماك سماء سروری و سماحت شهریار شهرستان شوکت و شهامت صمصام(۱۳) الصولة والصلابة ضیغم(١٤) الضرغمه(١٥) والضلاعة(١٦) طود الطرد(۱۷) وظفر(۱۸) الظفر عون العالم و عین العیون(۱۹) و غوث الغربا(۲۰) و غیث الغیون(۲۱) فلك فیض فرشته فطرت قدر قدر قضا قدرت الکفاح (۲۲) لیث لیوث (۲۳) اللقاح (٢٤) ملاذ الملوك(٢٥) ناصر النفوس(٢٦) والی الولاة هزبر الهزابر(۲۷) یمین الیسار اغنی خسرو کامکار از انتباق(۲۸) ممالك سندو تأدیت اشرار سند(۲۹) ممالك فراغت یافته در سیزدهم محرم سنه ثلث و خمسین مائه بعد الالف قاید عزیمت بجانب ایران عنان تاب و ماه سرعلم چون شقه زرین آفتاب جهانتاب گشته از راه بلوچستان بلالیق(۳۰) مقصد را بطریق لایق بلالیق(۳۱) پیموده و در ششم ماه صفر قندهار را مطرح (۳۲) اشعه

---

(۱) لؤلؤها . (۲) شوق‌دهنده .
(۳) برسرهم پیچیده . (٤) تخت .
(٥) دلیری . (٦) فریاد رس .
(۷) جای خوفناك . (۸) بیابانها .
(۹) بزرگی . (۱۰) آفتاب .
(۱۱) زیرکی . (۱۲) نام برادر رستم .
(۱۳) شمشیر برنده . (١٤) شیر درنده .
(١٥) زوردار . (١٦) زورآور .
(۱۷) میل کننده کوه . (۱۸) پنجه .
(۱۹) نور چشمها . (۲۰) غریبان .
(۲۱) باران ابرها . (۲۲) روبرو .
(۲۳) شیر بیشه . (٢٤) شمشیر زدن .
(٢٥) پناهگاه پادشاهان . (٢٦) یاری کنندهٔ مردمان .
(۲۷) پهلوان پهلوانان . (۲۸) نظام .
(۲۹) حرامزادهها . (۳۰) بیابانها .
(۳۱) لایقتر . (۳۲) جای انداختن .

رایات مهر انور ساختند... »(۱)

درهٔ نادری درصفر ۱۲۸٤ درعهد سلطنت ناصرالدین‌شاه درشهر تبریز در ۲۸٤ صفحه با چاپ سنگی باهتمام میرزا محمد رضا جعفر بطبع رسیده است. نسخهٔ خطی‌ازین کتاب‌بمشخصات‌زیر در کتابخانهٔ ملی‌پاریس‌موجود است که مورد استفادهٔ نگارنده قرار گرفت: درهٔ نادری، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ (Suppl. 231) استکتاب شده در ۱۲۲۰ هجری، خط نستعلیق بسیار اعلا ۱۷۹ ورق مشتمل بر ۳۵۸صفحهٔ ۲۱×۳٤ سانتیمتر، واردشده بکتابخانهٔ ملی پاریس در ۲۳ فوریه ۱۸۷٤.

۹ـ مقدمهٔ درهٔ نادری:

تألیف‌میرزا محمد مهدی‌استرآبادی ابن‌محمد نصیر مؤلف جهانگشای‌نادری و درهٔ نادری. بطوری که از عنوان کتاب معلوم میشود قسمت اول این کتاب همان ابتدای درهٔ نادری است که درفوق بآن اشاره شد. قسمت دوم نیز که تألیف میرزا محمد مهدی استرآبادی است متضمن قرارداد ازدواج شاهزاده رضا قلی میرزا فرزند ارشد نادر است و همین قسمت است که برارزش و اهمیت این رسالهٔ کوچك می‌افزاید.

از مقدمهٔ درهٔ نادری فقط یك نسخهٔ خطی بمشخصات زیر در کتابخانهٔ ملی پاریس یافت شد وتا جائیکه تحقیقات نگارنده نشان میدهد این‌نسخه منحصر بفرد است و نسخهٔ دیگری از آن در دست‌نیست: مقدمهٔ درهٔ نادری، نسخهٔ خطی فارسی، تحریرشده در ۱۳۰۷ هجری بوسیلهٔ محمد عارف‌القاضی، خط نستعلیق بسیار اعلا، ۳۳ ورق مشتمل بر ۶۶ صفحه با حاشیهٔ مذهب، شمارهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس (Suppl. 1510).

۱۰ـ تاریخ نادریه بدون عنوان از مؤلف گمنام:

این کتاب‌نیز که درتاریخ وقایع دورهٔ نادر واز مؤلفی گمنام است نسخ متعدد

(۱) درهٔ نادری تألیف‌میرزامحمدمهدی استرآبادی، نسخهٔ منطبعه درتهران۱۲۸٤ هجری صفحهٔ ۱۹٤.

ندارد وفقط یك نسخه از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس بمشخصات زیر مورد استفادهٔ نگارنده قرار گرفت و تا جائیکه تحقیقات ما نشان میدهد نسخهٔ دیگری از آن در دست نیست. از نسخهٔ خطی مزبور نگارنده در پاریس عکس برداری کرده است و یك نسخهٔ عکاسی شدهٔ آن در تهران در دست است که نگارنده مشغول مطالعه و تحقیق بیشتری در بارهٔ آن میباشد.

(نسخهٔ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس ، بدون تاریخ ، خط نستعلیق نسبتاً خوب ، ۱۷۰ ورق مشتمل بر ۳۴۰ صفحه ۱۵×۲۵ سانتیمتر، جلد از میشن سیاه، وارد شده به کتابخانهٔ ملی پاریس در ۲۳ فوریه ۱۸۷٤ بشمارهٔ Suppl 233)

این کتاب که با انشائی بسیار سلیس و ساده تحریر شده ظاهراً ناتمام مانده و آخرین صفحهٔ آن ضمن ذکر وقایع ناقص مانده است . لیکن بنظر میرسد که مؤلف اصلی آن که شخصی مجهول و گمنام است آنرا تا آخر بپایان رسانیده ولی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ناقص است. بعقیدهٔ امیل بلوشه مؤلف این کتاب یکی از همشهریان گمنام نادر است باسم طاهر که در کلیهٔ جنگها و محاربات نادر بعنوان یك سرباز عادی شرکت داشته و خاطرات خودرا برشتهٔ تحریر در آورده است و بهمین جهت کتاب وی حائز اهمیت و اعتبار تاریخی زیاد است (۱).

۱۱- تاریخ جهان آرا تألیف محمد صادق مروزی خراسانی :

نسخهٔ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ (Suppl. 235) استکتاب شده در اواسط قرن سیزده هجری ، خط نستعلیق بسیار اعلا، ۱۵۳ ورق مشتمل بر ۳۰٦ صفحه ۳۰×۳۱ سانتیمتر ، وارد شده به کتابخانهٔ ملی پاریس در ٦ فوریه ۱۸۷۳.

این کتاب که بدستور فتحعلی شاه دومین پادشاه قاجار نوشته شده با شرح تحقیقی در بارهٔ منشاء قبایل ترك نژاد شروع شده و پس از ذکر شجرهٔ نسب شاهزادگان قاجار

(۱) امیل بلوشه : کاتالوگ نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس، چاپ پاریس، ۱۹۰۵ جلد ۱، صفحهٔ ۳۵۳ .

Blochet (E.) : Catalogue des manuscrits persans, Paris 1905 t. I, p. 353.

بشرح وقایع آغاز سلسلهٔ قاجار پرداخته وبا واقعه اشغال شهر ایروان بدست روسها متوقف میشود .

۱۲ـ تاریخ جهان‌آرا :

نسخهٔ خطی فارسی کتابخانهٔ‌ملی‌پاریس بشمارهٔ (Suppl. 1311) استکتاب شده در ۱۲۶۹ هجری ، خط نستعلیق متوسط ، ۱۶۹ ورق مشتمل بـر ۳۳۸ صفـحه ۲۱×۳۳ سانتیمتر ، وارد شده به کتابخانهٔ ملی پاریس در ۱۵ ژانویه ۱۹۰۰ .

این کتاب نیز از تألیفات مؤلف کتاب قبلی است که بهمان اسم نامیده میشود و بهمین‌جهت بعضی‌تصور کرده‌اند که نسخهٔ‌ثانی از آن کتاب است (۱) ولی این‌مسئله صحت ندارد و این کتاب ازچند نظر با کتاب قبلی فرق دارد : نخست آنکه إنشای آن بمراتب پیچیده‌تر و غامض‌تر است . دوم آنکه مطالب آن خیلی مفصل‌تر است و چون در۱۲۶۹هجری تحریر شده چنین بنظر میرسد که از کتاب قبلی قدیم‌تر است . بالاخره دربن کتاب وقایع بنحو دیگری بیان شده است .

نسخ تاریخ جهان‌آرا تألیف محمد صادق مروزی خراسانی کـه در کتابخانهٔ ملی‌پاریس‌بمشخصات مذکور درفوق ضبط است تا جائیکه تحقیقات ما نشان میدهد نسخ منحصر بفرد میباشند و نسخه‌ای دیگر از آنهـا در کتابخانه‌هـای ایران یـافت نشد (۲) .

(۱) امیل‌بلوشه : کاتالوگ نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ‌ملی پاریس ، چاپ پاریس ، ۱۹۰۵ ، جلد ۱ صفحهٔ ۳۰٤ .

Blochet (E.) : Catalogue des manuscrits persans, Paris, 1905, t. I, p. 304 .

(۲) دو کتاب‌دیگر دربارهٔ زندیه موجود است که بعلت‌اهمیت کمتری که دارند فقط اشاره‌ای بآن میشود : کتاب اول درةالتاج دراحوال علیمراد خان است که درسال ۱۱۹٤ میرزا عبدالله‌خان شهاب ترشیزی شاعر قرن دوازدهم نظم کرده است و دیگر نسخه‌ای‌از گیتی گشا که محمد اسمعیل‌خان وکیل‌الملك نوری حکمران کرمان درقرن سیزدهم‌هجری تهذیب کرده است که قبلاً بآن اشاره شد .

قسمت اول

جامعهٔ ایرانی در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم هجری

(نیمهٔ دوم قرن هیجدهم میلادی)

قبل از شروع این مبحث لازم است باین نکتهٔ مهم اشاره شود که مطالعهٔ خصوصیات اجتماعی و اقتصادی ادوار مختلف تاریخ ایران خالی از اشکال نیست ، چه مورخین و وقایع نگاران ما هرگز به عامل مهم اقتصاد و اجتماع اهمیت نداده‌اند وبشرحی که در مقدمهٔ مربوط به نسخ خطی درفصلی جداگانه مذکور شد وقایع نگاریهای فارسی که منبع اصلی و مأخذ اساسی اطلاعات ما دربارهٔ تاریخ ایران است جزشرح جنگها و خونریزی‌ها ولشکرکشی‌ها مطلب دیگری ندارند وفقط درخلال همین وقایع است که با صبر و حوصله و دقت زیاد میتوان اطلاعاتی دربارهٔ اجتماع و اقتصاد بدست آورد . باین جهت برای تهیهٔ این فصل ناچار به استفادهٔ بیشتری از کتب مورخین و سیاحتنامه‌های سیاحان غرب گردیدیم(۱) . نویسندگان این کتب که یا برای سیاحت

(۱) برای تهیهٔ این قسمت بیشتر از سفرنامه‌ها و کتب زیر استفاده شده است. لازم است توضیح داده شود که با اینکه این کتب در زمانی مؤخر بر دورهٔ موردنظر نوشته شده‌اند ، با درنظر گرفتن تحول بسیار کند جامعهٔ ایرانی درطی قرون ، مطالب آن ، با اندك اختلاف زمانی معرف اجتماع ایران درنیمهٔ دوم قرن دوازدهم هجری خواهدبود:

1) Ferrières - Sauveboeuf (Conte de) : Mémoires historiques, politiques et géographiques des voyages faits en Turquie, en Perse et en Arabie de 1782 à 1789 - Paris 1790 2 vols .

2) Abdur - Razzaq (samarquendi) : Voyage de la Peses dans l' Inde et du Bengale en Perse, avec une notice sur les révolutions de Perse, traduit le second de l' anglais de William Franklin par L- Länglès. Paris an VI - 2 vols. in 18 .

3) Jourdan (Louis Marie Michel) : Voyage du Chevalier Chardin en Perse et autres lieux de l' Orient . Nouvelle édition par L. Langlès compate-rendu signé : Am. Jourdain s. d. n. l. in 8 -

4) Rousseau : Notice historique sur la Perse ancienne et moderne et sur ses peuples en général, suivie de plusieurs tables relatives à la géographie et à la Chronologie de cet empire - Marseille, 1818 in 8 -

5) Malcolm (Sir John, major général) : L'histoire de Perse depuis

ویا برای انجام‌مأموریتی‌درهمان زمان یا درحدود همان‌زمان به‌ایران‌آمده‌اند آنچه را از جامعهٔ ایرانی بچشم دیده ویا بگوش شنیده‌اند کم‌وبیش بدقت شرح داده‌اند و بنابراین اطلاعات و مطالب کتب آنها بهترین سند تاریخی است وصرفنظر از بعضی جنبه‌های تبلیغاتی و سیاسی و مذهبی از هرحیث قابل اعتماد است .

☆☆☆

در نیمه دوم قرن دوازدهم هجری ایـران کشوری است پر هرج‌ومرج کـه خونریزی وجنگ وقتل‌وغارت ازمشخصات اصلی‌آن‌محسوب‌میشود. جامعهٔ ایرانی دراین‌زمان نیز جامعه‌ایست پرهرج‌ومرج که‌بطورصحیح و دقیق با هیچیك ازحالات و کیفیات‌اجتماع در ادوارمختلف‌تاریخ تطبیق‌نمیکند ونمیتوان درسیرتحول تاریخ جهان‌قالبی برای‌آن‌یافت. بطورخلاصه‌نمونه‌ایست ازیك‌فئودالیته و بعبارت‌صحیح‌تر یك‌خانخانی پر هرج‌ومرج که تابع‌هیچ‌قانون‌اجتماعی نبود وپایه‌های‌آن درآداب و رسوم و سنن کهنهٔ قدیمی که قرنها بدون کمترین تغییر ثابت مانده بود استوار بود. وضع افراد و قبایل و آداب و رسوم و طرز زندگانی مردم نیز سالها وقرنها بدون کوچکترین تغییر ثابت مانده بود بقسمی که‌گواهی مسافری که درابتدای این قرن از ایران عبور کرده است برای پایان این‌قرن وحتی‌آغاز قرن‌بعدنیز ازنظرتاریخی قابل استناد وحائز اعتبار است .

برای‌اینکه نمونه‌ای از عقب‌افتادگی‌اجتماع‌ایران دراین‌عصر نشان داده شود کافی است یادآوری شود که تا این زمان هنوز صنعت چاپ باین کشور وارد نشده بود وتنها وسیلهٔ ارتباط فکری‌مردم استنساخ‌دستی از نسخ‌خطی بود (۱) . جاده‌های

---

les temps les plus anciens jusqu' à l' époque actuelle (1814) suivie d' observations sur la religion, le gouvernement, les usages et les moeurs des habitants de cette contrée, traduite de l' anglais par Pierre Vincent Benoit, continuée de 1814 à 1821 par Louis Mathieu Langlès. Paris 1821 .

6) Drouville (Gaspard) :

Voyage en Perse fait en 1812 et 1813, seconde édition, Paris, Librairie Nationale et Etrangère, 1825 - 2 vols in - 8 .

(۱) سرجان ملکم : تاریخ ایران ، چاپ پاریس ، ۱۸۲۱ ، جلد ٤ ، صفحه ۳۹۱

Malcolm (S. J.) : l' histoire de la Perse , Paris 1821 , t 4 . p. 391 .

این کشور نیز همان راههای کاروانرو بود که از قرنها قبل احداث شده و کاروانهای معروف داستانی از آن میگذشتند. سرجان ملکم مورخ وسیاح وسیاستمدار انگلیسی اواخر قرن هیجدهم وابتدای قرن نوزدهم میلادی مدعی است که حتی استعمال عرابه‌های چرخ‌دار نیز هنوز تا سال ۱۸۱۰ میلادی که وی به‌ایران مسافرت کرده درین کشور معمول نبوده است (۲).

(۲) همان کتاب، جلد ٤، صفحهٔ ۳۰۵.

فصل اول

قبایل و طوایف ایرانی در قرن دوازدهم هجری

تهیهٔ آماری صحیح و حتی تقریبی از جمعیت ایران در قرن دوازدهم هجری کاری‌است دشوار و حتی‌غیرممکن. لیکن‌این‌مسئله مسلم‌است که قسمت‌اعظم جمعیت ایران آن‌زمان‌عناصر صحرا گرد و چادر نشین‌بودند و مردمان شهرنشین عنصر بسیار ناچیز و کم‌اهمیتی‌را تشکیل میدادند.

جامعهٔ ایرانی قرن دوازدهم هجری در حقیقت نمونه‌ایست از یك فئودالیته و یا صحیح‌تر یك‌خانخانی پر هرج‌ومرج که‌مردمان بیابانگرد و چادرنشین‌را بصورت یك سازمان بسیار ساده و مقدماتی و بدون تشکیلات گردآورده بود : در رأس این اجتماع پادشاه قرار گرفته بود که قدرت او بر حسب‌مقتضیات زمان ومکان گاه‌خفیف وغیرمحسوس و گاه شدید و خشن بود. بعداز شاه ایلخان قرار گرفته بود که بریك قبیله فرمانروائی داشت. هرقبیله بچندین عشیره تجزیه میشد و پس‌از ایلخان قدرت بین خان‌ها یا رؤسای عشایر تقسیم میشد.

البته بسیار اغراق‌آمیز است که از وجود سرواژ در قرن دوازدهم هجری صحبت شود، چه سرواژ بمعنای واقعی وعلمی کلمه هرگز بین افراد قبایل چادرنشین ایران‌وجودنداشته است. افرادقبایل ایرانی همه مردمانی دراصل‌آزاد بودند وبزمین وابستگی نداشتند، لیکن هریك از آنها بیك‌عشیره تعلق داشتند، و هرعشیره خود جزئی از یك قبیله محسوب میشد. عشیره غالباً از عدهٔ نسبتاً محدودی‌تشکیل میشد و بهمین جهت قدرت خان‌ها متزلزل و نامحسوس بود؛ لیکن قبیله مهم‌ترین عنصر جامعهٔ ایران‌آن زمان محسوب میشد و ایلخان تنها مقام اجتماعی بود که جامع کلیهٔ اقتدارات و اختیارات مطلق از نوع اختیارات پادشاه بود.

این سلسله مراتب نیمه فئودال تابع قاعده و قانون معین وثابتی نبود و بیشتر

جنبهٔ هرج‌ومرج داشت . در داخل هرقبیله صدها عشیره وخان دائماً با یکدیگر در نزاع و کشمکش بودند و مداخلهٔ پادشاه و وساطت وی نیز کمتر مورد احترام و اطاعت قرار میگرفت و بهمین‌جهت نزاع‌و کشتار بین قبایل و عشایر امر دائمی بود و این‌امر جامعهٔ ایرانی قرن دوازدهم‌هجری‌را بوضعی کشانیده‌بود که جنگ داخلی و کشتار دائمی یکی‌از عوامل عادی و جدائی ناپذیر آن محسوب میشد .

رئیس عشیره یعنی خان و رئیس قبیله یعنی ایلخان هردو برضایت مردم ویا طبق اصول وراثت انتخاب میشدند. بنا بقاعدهٔ کلی و سنن موجود پسر ارشد حق داشت جانشین پدرمتوفای خود گردد ؛ لیکن پادشاه میتوانست خلاف آن دستور دهد و مثلاً عمورا بجای برادرزاده و برادر زاده را بجای عمو ویا پسر کوچکتررا بجای‌اولاد ارشد جانشین‌خان ویا ایلخان متوفی کند. سرجان ملکم مورخ و سیاح قرن هیجده میلادی دربن‌باره چنین مینویسد :

« امرای قبایل را میتوان گفت که میراث‌خوار امارتند ؛ چنانکه مذکور شد پادشاه میتواند خط مستقیم وراثت را تغییر دهد مثل اینکه عم را بجای برادر زاده نشاند یا برادر کوچکتررا منصب‌برادر بزرگ دهد. اما درهرحال‌سردار قبیله باید از همان خانواده باشد . » (۱)

باوجود این قاعدهٔ کلی، گاهی بطورعادی‌لقب‌خانی بکلیهٔ فرزندان یك ایلخان اطلاق میشد بدون اینکه در حقیقت رئیس عشیره یا قبیله‌ای بوده باشند .

قدرت ایلخان‌ها وخان‌ها غالباً درجهت‌عکس قدرت‌شاه تغییر میکرد وچون اینها غالباً افرادی‌پرمدعا و مایل‌به جنگ وخونریزی‌بودند، بمحض پیش‌آمد فرصت مناسب مدعی استقلال میشدند وگاه باین استقلال ظاهری اکتفا نمیکردند و برای حداکثر استفاده ازموفقیت‌های نخستین‌خود جسارت و گستاخی‌را بجائی‌میرسانیدند که به پایتخت حمله میبردند و قصد تاج‌وتخت کشوررا میکردند. در تاریخ ایران بارها اتفاق افتاده است که یك‌قبیله بیابانگرد و چادرنشین موفق‌شده است درمدتی

(۱) سرجان ملکم : تاریخ ایران ، ترجمه فارسی ، جلد دوم ، صفحه ۲۲۳ .

کوتاه خاندان سلطنتی وقت را سرنگون و جای آنرا اشغال کند. چنانکه تنها در قرن دوازدهم هجری چهار بار پی در پی خاندان سلطنتی وقت در اثر شورش و طغیان رؤسای قبایل تغییر یافت: در سال ۱۱۲۵ هجری افغانهای ابدالی به اصفهان حرکت و شاه سلطان حسین صفوی را از سلطنت خلع کردند. در ۱۱۴۸ هجری قبایل افشار برهبری و فرماندهی نادرقلی به دوران سلطنت خاندان صفوی خاتمه دادند. در ۱۱۶۳ هجری رئیس قبیلهٔ کوچك زند عنوان نیابت سلطنت ایران را کسب و باین عنوان عملاً در ایران سلطنت کرد. ۴۵ سال بعد رئیس قبیلهٔ قاجار پس از یك سلسله جنگهای شدید و پرحادثه خاندان زند را از سلطنت بر کنار کرد و خود جانشین آن گردید.

این تمایل شدید به طغیان و شورش و قتل و غارت صفت مشترك کلیهٔ قبایل قرن دوازده هجری بود، و همین امر موجب بروز تمام جنگها و خونریزیهائی است که در سراسر این قرن ایران را در آتش خود سوزانید. شاه پیوسته میکوشید اطاعت و تمکین رؤسای قبایل را بوسایل مختلف بدست آورد و گاه آنها را طوری شدید مجازات میکرد که مدتی هر اقدام جدید از طرف آنها غیرممکن میشد. در حقیقت طغیان و شورش که یاغیگری محسوب میشد درحکم خیانت بزرگ بمصالح عالی کشور ومجازات آن محکومیت باعدام ویا کوری از دوچشم بود. تاریخ ایران در قرن دوازده هجری موارد متعدد را نشان میدهد که شاه شخصاً در تشریفات این نوع مجازات شرکت کرده و کور کردن چشمان یك رئیس یاغی ویا سر بریدن و قطعه قطعه کردن اورا نظاره کرده است.

شاه غالباً از رؤسای قبایل مقتدر که احتمال گردنکشی آنان میرفت تقاضای گروگان میکرد واین گروگان را در دربار نگاه میداشت و درشرایط اطاعت کامل و عبودیت مطلق نسبت بخود بزرگ میکرد. معمولا پسر بزرگ ایلخان بهترین ومؤثرترین گروگانی بود که اطاعت کامل پدر خودرا در دربار تأمین میکرد(۱).

---

(۱) بهمین ترتیب بود که آقامحمدخان مؤسس خاندان قاجار مدتها بعنوان گروگان در دربار کریم خان زندگی کرد.

بمحض اینکه رئیس قبیله درمنطقهٔ نفوذ خود کوچکترین اقدامی دال برعدم اطاعت ازحکومت مرکزی و پادشاه میکرد، گروگان وی در دربار بقتل میرسید . ازطرف دیگر پادشاه حق داشت هرموقع که مقتضی میدانست سران قبایل را بدربار خود دعوت کند. کمترین تردید و تأمل در اطاعت این امر موجب قتل فوری گروگان میگردید . برای استقرار سلطه ونفوذ حکومت خود گاهی پادشاه متوسل بوسیله‌ای میشد که غالباً با موفقیت توأم بود . توضیح آنکه برای ضعیف کردن قبایل محلی و جلوگیری از قیام احتمالی ، آنها را بجان هم میانداخت وپس از مدتها کشمکش و خونریزی و جدال کمك نهائی خودرا متوجه قبیله‌ای میکرد که درجریان این کشمکش قدرت و تفوق خودرا نشان داده و احتمالا پیروز میگردید .

باید اضافه کرد که باوجود این تمهیدات ، بعضی از قبایل کوهستانی هرگز استقلال وخودمختاری خودرا دربرابر پادشاه از دست ندادند . ازین قبیل است قبایل بختیاری که درکوههای صعب‌العبور مرکزی ایران متمرکز بودند وهرگز بطور کامل باطاعت حکومت مرکزی درنیامدند و فقط بپرداخت باج سالیانه و اعزام نفرات بدربار اکتفا کردند. قدرت وسلطهٔ رئیس قبیله نسبت بافراد قبیله نظیر قدرت مطلق شاه بود نسبت به رعایای خود . چه رئیس قبیله درآن واحد قاضی، فرماندهٔ جنگ وگاه قائد روحانی افراد قبیلهٔ خود محسوب میشد . دربار ایلخان نمونهٔ کوچکی از دربار مرکزی بود و همان تشریفات و آداب و رسوم درباری با کمی اختلاف درآن رعایت میشد . ایلخان درمحیط سلطهٔ خود قادر مطلق بود. درهمان حال که بزرگان و امرای وی دراطراف مسنداو اجتماع میکردند ، وی دریك تالار وسیع ویا زیریك چادر بزرگ جلوس میکرد و درین حال بهشکایات افراد قبیلهٔ خود رسیدگی و احکام لازم صادرمیکرد. فرمان رئیس قبیله درین مورد بیدرنگ بموقع اجرا گذارده میشد و « مقام وثروت مقصر محکوم هرچه بود نمیتوانست ویرا ازمجازات نجات دهد وحتی مانع فلك کردن وی درمنظر عام گردد » (۱) .

---

(۱) کنت دوفریر سووبف : خاطرات تاریخی ، سیاسی و جغرافیائی از سفرهای

مجازات قصاص (Talion) در نهایت‌شدت بموقع اجرا گذارده میشد وغالباً دژخیمانی که آماده برای اجرای اوامر خان‌بودند ساکت‌وآرام کنار وی ایستاده وآمادهٔ کوچکترین اشارهٔ وی برای اجرای امر بودند » (۱) .

کلیهٔ قبایل ایرانی قرن دوازدهم درمرحلهٔ چوپانی از تمدن بشری و دائماًدر نقل وانتقال وحرکت بودند . مسکن آنها چادر و غذای آنها گوشت بهائم بود و برحسب فصل و آبادی نواحی ، از ناحیه‌ای به ناحیهٔ دیگر کوچ میکردند :

« قبایل بیابان‌گرد را رسوم‌مختلف است. امرای‌قبایل درایام آرامی مملکت غالباً در پایتخت یا شهرهای حاکم نشین میمانند وگاهگاهی سری به قبیله میزنند ؛ و در ایام غیبت آنها بندوبست امور قبیله موقوف و محول برأی و دستورالعمل ریش‌سفیدان عشیره‌ها است. اجتماع‌عشایر بسته باسباب‌معیشت ایشان است : به‌تبدیل فصول تبدیل مکان میکنند بلکه میتوان گفت درجمیع ایام سال بجهت تبدیل آب و هوا درحرکت‌هستند، هرجا آب‌وهوای‌خوبی دراطراف امکنه‌ای که متعلق‌بایشان است بنظردرآید سیاه‌چادرهای‌خودرا زده و اردوئی برپا میکنند ، وغالب بر کنار رودی یا قریب به نهری است . وضع اردو عموماً مربع است وفرقی که چادر ریش سفید با فقیرترین افراد قبیله دارد اینست که چادر ریش‌سفید بزرگتر است. سایر اسباب زندگی‌همه یکسان است و چادرها همه ازیك پشم و بریك نهج ساخته شده است . اسبها و قاطرها وگوسفندها را در اطراف اردو بچرا رها میکنند . جوانان قبیله اگر مشغول شکار نباشند غالب اوقات دسته‌دسته بکشیدن تنباکو و استراحت مشغولند . زنان یا بامور منزل می‌پردازند یا طفلان و پیرمردان را در حرکت دادن گله و رمه مدد میکنند . »(۲)

ترکیه ، ایران و عربستان ، چاپ پاریس ۱۷۹۰ ، جلد ۲ ، صفحهٔ ۵۱ .

Ferrières - Sauveboeuf (Comte de) : Mémoires historiqnes , politiques et géographiques des voyages faits en Turquie, en Perse et en Arabie, de 1782 à 1789. Paris 1790, t 2, page 51 .

(۱) همان‌کتاب ، همان‌صفحه .

(۲) سرجان‌ملکم : تاریخ‌ایران ، ترجمهٔ فارسی ، چاپ ۱۲۸۷ هجری ، جلد دوم ، صفحهٔ ۲۳۱ و ۲۳۲ .

این قبایل کـه عمدهٔ نیروی نظامی و قسمت اعظم جمعیت ایران آن زمان‌را تشکیل میدادند اثر غیرقابل‌انکاری‌از خود در تاریخ‌ایران‌قرن‌دوازدهم باقی گذارده‌اند وچون‌ذاتاً جنگجو بودند وتمایل شدیدی بقتل‌وغارت داشتند عامل‌مهمی دراستقرار هرج‌ومرج بی‌نظیر قرن‌دوازدهم‌هجری که وجه مشخص تاریخ این‌عصر ایران است بودند. سرجان‌ملکم‌مورخ‌انگلیسی‌اواخرقرن‌دوازده‌هجری‌در بارهٔ خوی‌غارتگری وچپاول افراد ایلات ایران داستانهای زنده‌ای نقل کرده است که خود ناظر وشاهد آن بوده و نمونه‌ایست از طرز تفکر و روحیهٔ افراد ایلاتی دربن قرن . وی درین باره چنین مینویسد :

« جمیع قبـایل صحرانشین ایران یغماگر و راهزنند و بدین حرفت مباهی و مفتخروعلی‌الاتصال‌از دزدی‌ها و راهزنی‌ها وقتل‌وغارتها که کرده‌اندحکایت‌میکنند. از سردار قبیله تاخدمتگار طویله هر کس ازخود چیزها تعریف‌میکنند که اگردر حکومت‌دیگر وبهتربود قطعاً باید بسزای کلی‌برسند. مکرر شده است که برآرامی مملکت افسوس خورده‌اند ویاد ایامی کرده‌اند که بقول خود هر کس کـه اسبی و شمشیری وجگری داشته است میتوانسته است بخوشی‌بگذراند ... » (۱)

وقتی این مورخ در سفر خود به ایران در اواخر قرن دوازده بجانب اردوی شاهی متوجه سلطانیه بود در عرض راه در دوجانب جاده چندین بار با خرابه‌هائی مواجه گردید که‌موجب‌حیرت وتعجب وی‌شد وعلت وجود این‌همه ویرانی‌را ازیکی از رؤسای ایلات کـه همراه وی بود سؤال کرد . مؤلف میگوید : « بمجرد سؤال چشمانش درخشیدن گرفت گفت تا امروز بیست سال میگذرد که من با عموی خود شبی باین‌ده تاخته‌چاپیدیم وخانه‌هایش‌را خراب کردیم و ازآن ببعد دیگرآباد نشد. مردم این ده که با ما دشمنند وبد مردمی هستند درهمین نزدیکی‌ها منزل گرفته‌اندو بـاز صاحب مال ومکنت شده‌اند ؛ اگر خدا بخواهد و این آرامی طولی نکشد و روزگار قدیم باز گردد پیش‌ازآنکه بمیرم یکبار دیگر با این حضرات دست‌وپنجه

---

(۳) همان کتاب ، صفحهٔ ۲۳٤ .

نرم خواهم کرد . » (۱)

بطوریکه همین مورخ نقل میکند بزرگان قبایل عظمت و اقتدار خودرادر تاخت وتاز و آزار دیگران میدانستند بقسمی که چپاول و غارت خوی ثانوی آنها گردیده بود و چنانچه امیری و یا بزرگی طبیعتی برخلاف این داشت موجب تحقیر و خفت وی میگردید :

« وقتی دو نفر از صاحب منصبان انگلیس ازصحنه که دارالملك کردستان است بطرف همدان میرفتند ویکنفر از اکراد در بدرقهٔ ایشان بود ؛ اتفاق افتاد که درعرض راه درحین صحبت ایشان تعریفی از صلاحیت وفراست و ادراك یکی از شاهزادگان کردند ، حریف گفت شاهزاده‌ای که من درخدمت اوهستم بیشتر استحقاق پادشاهی دارد تا برادرش که شما اینهمه تعریف میکنید ، بعلت اینکه از او بیشتراز برادرش میترسند. بعد گفت مثلاً این ده را که درین نزدیکی می بینید اگر شاهزاده‌ای که شما تعریف اورا میکنید حالا اینجا بود اهل ده باستقبال میدویدند وسعی میکردند که از برای او چادر بزنند ؛ بخلاف اگر آقای من اینجا بود بنوعی رعب او در دلها نشسته است که هم اکنون مردم بکوهها گریخته بودند. حالا من از شما سؤال میکنم کدامیك ازین دو شایسته سلطنت مملکتی مثل ایران هستند . » (۲)

و سپس مؤلف چنین ادامه میدهد :

« همین شخص که فی الحقیقة در قوم خود مرد با ادراکی بود همیشه سؤال از اوضاع انگلیس میکرد. روزی برای او تعریف میکردم از وفور زراعت وخوبی وضع قری وقصبات و تمول ومکنت اهالی این کشور ؛ حریف بی اختیار گفت چقدر جمعیت باید داشته باشد که همه امرشان بچپاول میگذرد ، وچون باو گفتم که قانون مالکیت بنوعی است که کسی را قدرت براینگونه افعال نیست تعجب کرد وپرسید پس اینهمه مردم در آنجا چه میکنند . » (۳)

---

(۱) همان کتاب ، همان صفحه .

(۲) همان کتاب، صفحهٔ ۲۳٤ .

(۳) همان کتاب ، صفحهٔ ۲۳٤. همین مؤلف در بن باره درجای دیگر چنین نقل میکند :

این قبایل بـا اینکه چادرنشین و دائماً در حرکت بودند ، با شهرها و دهات ارتباط نزدیك داشتند و اسب و گاو و گوسفند و سایر چهارپایان خودرا بمردمـان شهری میفروختند و درمقابل غلات و حبوبات و پارچه‌های پشمی وسایر محصولات شهری خریداری میکردند. زندگی ایلاتی درنهایت سادگی بود وغالب ایام به بطالت و بیکاری میگذشت :

«در ایلات ایران اوقات مردان بسواری وشکار و ورزش کارهای نظامی میگذرد و غذاشان غالباً نان سیاه خشك و دوغ و شیر است. گاهگاه گوشت نیز دراستعمال میآورند. مسکرات کمتراستعمال میکنند ، بیشتر تفریحشان درین است که دریك‌جا جمع شده قلیانی بکشند ، شعر یا افسانه‌ای بشنوند ، و اگـر مسخره کاری بکند ، بخندند ... » (۱)

مردم ایلات ایران بخلاف مردم شهر چندان پایبند امور مذهبی نبودند وعامل مذهب که یکی‌از عوامل مؤثر و مهم اجتماع شهرنشین ایران بود دربین عشـایر و ایلات اهمیت خودرا از دست داده بود ، چه مردم ایلات درین مورد نیز مانند سـایر مسائل‌زندگی‌روزانه‌امور‌را بسادگی تلقی‌میکردند . سرجـان‌ملکم‌مورخ‌انگلیسی قرن دوازدهم دربن‌باره چنین مینویسد :

« بالجمله اگرچه امرای ایلات بسبب معاشرت با اعیان درخانه و ارکان‌سایر بلاد تهذیب اخلاق تحصیل کرده‌اند و همچنین تبعهٔ ایشان نیز بسبب‌مراودت با مردم تفاوت‌کلی در احوال و افعالشان پیدا شده است ، عموم قبایل هنوز درحالت جهالت اولیه باقی وبرقرارند. ختنهٔ اطفال‌را در وقت مقرر میکنند و رسم عقد ونکاحی‌هم

« درهزار و هشتصد ویك تاریخ مسیحی که مؤلف از ایران مراجعت کرد یکی‌از صاحب‌منصبان ایلات خراسان‌را که میل دیدن هندوستان‌را داشت بهمراه‌آوردم ؛ در کلکته آدمی همراه او کردم تـا همهٔ اطراف شهررا باو بنماید . چون ازگشت برگشت از او پرسیدم کلکته چطور بنظرت آمد ، گفت عجب جائی است برای چپاول . » همان کتاب ، صفحهٔ ۲۳۵ .

(۱) همان کتاب ، صفحهٔ ۲۳۸ .

در میانه دارند. اما معروفست و گویا بی‌حقیقت هم نباشد که از سایر رسوم شریعت اسلام بی‌خبرند. بعضی که میخواهنددر نزد همگنان متقی و زاهد بقلم روند وضوئی میگیرند و صورت نمازی بجا میآورند، اما بیشتر حمد و سوره را هم نمیدانند. یکی‌از محرران ایرانی که درین‌باب حکایات غریبه نقل میکند مینویسد که در ایام جوانی وقتی‌نماز میکردم یکی‌ازطایفه شاهسون حضور داشت، بعد ازفراغ از نماز پرسیدم که تو نماز نمیکنی، گفت همینطور که تو حالا کردی من گاهگاهی سری دولاراست میکنم، اما چیزی نمیگویم یعنی هرگز یاد نگرفته‌ام.» (۱)

☆☆☆

قبایل ایرانی‌قرن دوازدهم بطور کلی برحسب زبانی که تکلم میکردند بچهار شاخهٔ بزرگ تقسیم میشدند و هرشاخه نیز به شعب متعدد تقسیم میشد. بدین‌ترتیب چهارشاخهٔ اصلی قبایل ایرانی عبارت بودند از قبایل ترک‌زبان، کردزبان، لرزبان و عرب زبان (۲).

۱ ـ قبایل ترك زبان از بزرگترین و ناراحت ترین قبایل آن زمان بودند بدرجه‌ای که بعضی از آنها بخصوص قبایل ترکمن کار عادی خود را غارت شهرها و دهات و کاروانها قرار داده بودند و ازین‌راه اعاشه میکردند.

درقرن دوازدهم مهم‌ترین وقوی‌ترین قبایل ترك‌زبان بترتیب اهمیت وقدرت افشارها، قاجارها و قشقائیها بودند. افشارها که زمانی رئیس آنها نادرقلی بسلطنت کشور رسیده و حکومت مطلقه خود را بر سراسر ایران گسترده بود تقریباً در تمام ایران بخصوص در آذربایجان پراکنده بودند (۳). قاجارها که بنوبهٔ خود

---

(۱) همان کتاب، صفحهٔ ۲۳۲.

(۲) ژوردن: ایران و تابلوئی ازحکومت، مذهب و ادبیات این کشور و آداب و رسوم ساکنین آن، چاپ پاریس ۱۸۱٤، جلد ۱، صفحهٔ ۳٦ وبعد.

Jourdan (Louis Marie Michel) : Voyage du Chevalier Chardin en Perse et autres lieux de l' Orient. Nouvelle édition par L. Langlès t. 1. p. 36 et les Pages suivantes.

(۳) قبایل‌افشار نیز بنوبهٔ خود به ۱۸ عشیرهٔ کوچك تقسیم میشدند وهمین تقسیمات

به عشیره‌های مختلف تقسیم میشدند در نواحی خراسان، مازندران و گنجه ساکن بودند. بطور کلی قاجارها بدو شاخهٔ بزرگ عشقه‌باش و یوخاری‌باش تقسیم وهریك ازین دو شاخه بنوبهٔ خود به عشیره‌های مختلف تجزیه میشدند از قبیل عشایر دولو عضدین‌لو - کیانلو - کیرلو - سوهانلو (۱). قسمت اعظم قبایل قاجار در نواحی گرگان درناحیه‌ای درقسمت جنوب شرقی دریای خزر که استرآباد مرکز آن بود متمرکز بودند. و اما قبایل قشقائی بخصوص در نواحی کوهستانی فارس در محور یزد - شیراز - بوشهرساکن بودند و بندرت محل سکونت خودرا ترك میکردند. سایر قبایل ترك‌زبان که چندان اهمیتی نداشتند وفقط نامی‌از آنها باقی بود وعامل مؤثری درتعیین‌سرنوشت کشور نبودند عبارت‌بودند ازقبایل‌آق‌قوینلو، قره قوینلو، بیات، قره گوزلو، خلج، مقدم، شاهسون، طالش، مافی، شادلو و ترکمن(۲).

۲-قبایل کردزبان‌بخصوص‌در نواحی‌مغرب‌ایران‌درمحور همدان- کرمانشاهان- بغداد ساکن بودند و بنوبهٔ خود به شاخه‌های متعدد تقسیم میشدند. مهم‌ترین قبایل کرد زبان درقرن دوازدهم هجری قبیلهٔ زند بود که اهمیت آن دراین‌قرن‌بدرجه‌ای رسید که تا پایان قرن تاج‌وتخت سلطنت ایران‌را تصاحب کرد (۳).

۳- قبایل لر زبان درمناطق کوهستانی واقع درحوالی سرحدات آن زمان ایران عثمانی وبخصوص‌در نواحی مرکزی واطراف‌اصفهان مسکن‌داشتند وبچندین شاخه‌تقسیم‌میشدند که‌مهم‌ترین آنها لرهای‌فیلی‌درمحور همدان- شوشتر و بختیاری‌ها

جزئی‌موجب‌شد که سرانجام بین‌آنها اختلاف افتاد وکار بجدائی ونفاق قطعی کشید. برای اطلاع بیشتر از جزئیات این تقسیمات رجوع شود به: روسو: یادداشت تاریخی دربارهٔ ایران قدیم و جدید و مردم‌آن بطور کلی، چاپ مارسی، ۱۸۱۸، صفحهٔ ۵٤ و بعد.

Rousseau: Notice historique sur la Perse ancienne et moderne et sur ses peuples en général, Marseille 1818 - p. 54 et suivantes.

(۱) همان کتاب، همان‌صفحه.

(۲) همان کتاب، همان‌صفحه.

(۳) پنج قبیلهٔ کرد زبان دیگر نیز تا اندازه‌ای حائز اهمیت بودند باین شرح: قبایل عنبرلو، جهانبگلو، کاشانلو، بازوکی و زعفرانلو (همان کتاب، صفحهٔ ۵٤ و بعد).

درمحور اصفهان ـ شوشتر بودند (۱) .

٤ـ قبایل عرب‌زبان تقریباً در تمام نواحی جنوبی و درطول ساحل خلیج فارس و بخصوص درخوزستان پراکنده بودند . این قبایل دراصل ساکن کشورهای عرب نشین بودند و فقط پس از حملهٔ چنگیز به ایران مهاجرت کـرده و ساکن این کشورشده بودند. غالب شاخه‌های این‌قبایل‌زبان اولیه‌خودرا فراموش کرده وتحت تأثیر محیط تغییر زبان داده بودند (۲) .

این بود شرح مختصری از اقوام وقبایل چادرنشین ایران که قسمت اعظم جمعیت این کشوررا درقرن دوازدهم هجری وحتی مدتها قبل و بعداز آن تشکیل میدادند.

عناصرشهرنشین درقرن دوازدهم هجری سهمی در ادارهٔ امور کشور نداشتند و از زمان سقوط خاندان صفوی حکومت ایران از دست آنها خارج شده و بدست قبایلی افتاده بود که تا اواسط قرن سیزدهم یکی پس از دیگری برین کشور حکومت کردند. مردم‌شهر که غالباً بامر دادوستد و کسب و تجارت میپرداختند بقدری معدود و درعین‌حال آرام و صلح‌طلب بودند که درقرن دوازدهم هجری یعنی قرن حکومت قبایل و قرنی که جنگ وقتل وغارت و چپاول مایهٔ مباهات وسرافرازی بود ، صفت شهری یا « میرزا » مانند یك اصطلاح خفت‌آور استعمال میشد . سرجان‌ملکم مورخ انگلیسی قرن دوازده هجری دربارهٔ طبقهٔ با سواد و تحصیل کـرده شهرهای ایران چنین مینویسد :

« . . . هر کس‌را که بنوشتن وخواندن بقدر کفایت آشنا باشد میتوان میرزا گفت . و این قسم آدم درجمیع طبقات یافت میشود ؛ چنانچه هرصاحب منصب وهر ضابط محلی هم یك میرزا دارد . وضع و امتیازشان اینست که قلمدان ولوله کاغذی در کمرمیزنند وهرقدرمتمول باشند علی‌الظاهرمثل امرای‌قبایل چندان اظهار تجمل

---

(۱) سایر شعب‌قبایل لرزبان‌عبارت‌بودند از : قبایل کلهر، مافی ، مکری ، زنگنه ، قره زنجیری ، عبدالله‌وند . (همان کتاب ، صفحه ٥٤ وبعد) .

(۲) مهم‌ترین‌قبایل‌عرب‌زبان‌عبارت‌بودند از قبایل‌آقاخانی ، اردستانی، عطاءالهی، بسطامی ، بنی کعب ، جندقی و سیستانی (همان کتاب ، صفحهٔ ٥٤ وبعد) .

نمیکنند ، لیکن بعضی اوقات لقب خانی از پادشاه می‌یابند » (۱) .

همین‌مورخ‌دربارهٔ تجار و کسبه که قسمت اعظم‌مردم شهرنشین قرن‌دوازدهم را تشکیل میدادند چنین مینویسد :

« تجارایران همه‌خواندن و نوشتن‌میدانند. بعضی‌ازآنها صاحب‌قلم و فضیلتند وبسبب ارتباطشان بـا اکثر بـلاد تعصبشان کمتر و دانششان بیشتر است. در آداب معاشرت اگرچه بپایهٔ امرای بزرگ نمیرسند لیکن از سایر طبقات ناس اگر بهتر نباشند کـمتر نیستند . امرا و اعیان مملکت غـالباً طـالب آشنائی و صحبت تجـار معروفند ... » (۲)

ضمن بحث دربارهٔ طبقات اجتماع ایران درقرن دوازدهم‌هجری باید صحبت از طبقه‌ای نیز کرد که درتاریخ کشور نقشی بعهده نداشت ، لیکن از عوامل‌جدائی ناپذیر اجتماع این قرن و زندگی مردم‌آن محسوب میشد . البته نمیتوان مدعی شد

---

(۱) سرجان ملکم : تـاریخ ایران ، ترجمه فارسی ، چاپ ۱۲۸۷ هجری ، صفحهٔ ۲۲۳ . باید اضافه کرد که کلمهٔ میرزاچنانچه‌قبل‌از اسم‌درمیآمد دلیل شهری‌بودن وداشتن سواد بود مانند میرزاتقی‌خان و میرزاآقاسی وغیره . لیکن‌چنانچه بعداز اسم میآمد دلیل برشاهزادگی صاحب اسم‌بود مانند عباس‌میرزا وغیره . این وجه تمایز تعابیر مختلف کلمهٔ میرزا بخصوص از اواخر قرن دوازدهم هجری رونق وقوت یافت .

(۲) همان کتاب ، صفحهٔ ۲۲۶ - مورخ‌انگلیسی سپس چنین اضافه میکند : « قاعدهٔ تجارایران براین‌است که مکاتیب تجارتی‌را بخط رقوم مینویسند وهرکس رقمی مخصوص دارد و سبب اینست کـه درملکی که چاپارخانهٔ معین و منظم ندارد ولابد باید کاغذها را بتوسط کارگزاران ملکی بفرستند و باندك رشوتی‌میشود کاغذشان بدست کسانی که نباید بیفتد و ازاعظم‌مهمات‌است که از وقایع‌ملکی‌سایر بلاد مستحضر باشند ، بنابراین نمیتوانند مطالب خودرا بنوعی واضح بنویسند و چون اعتماد خطوط و فرد حساب تجار همه بسته بمهر تاجر است بعلت اینکه خط را غالب دیگری مینویسد ازین سبب بمهر خیلی اعتنا است و پیشه حکاك مهر حرفتی معتمد و خطرناك است . حکاك باید هر مهری کـه نقش میکند ثبت آنرا بردارد ، زیرا اگر مهری که بکسی وروخته است گم شود یا بدزدند و از او مهری دیگر بعینه در دست دیگری بروز کند جانش بهدر خواهد رفت و بـاید هر مهری که نقش‌میکند تاریخ‌آنرا نیز ثبت کند و شخصی که مهرش‌گم شده است باید مردم معتبر را بر وقوع این‌قضیه شاهد بگیرد وبه تجاری کـه در اطراف بلاد سروکار دارد و همچنین گماشتگان وکارکنان خود بنویسد که ازتاریخ فقدان مهر هرکاغذ وفرد حساب که با آن مهر بیابند مجری ندارند » . (همان کتاب ، صفحه ۲۲۶)

که بندگی و بردگی بمعنای فلسفی و اجتماعی کلمه درین قرن وجود داشته باشد، لیکن آثار باقیماندهٔ این رژیم قدیمی و منحط چنان در زندگی خصوصی مردم این عصر دوام آورده بود که میتوان گفت قسمت کوچکی از مردم ایران را درین عصر غلامان و کنیزان حرمسراهای خصوصی تشکیل میدادند. فرق عمده‌ای که غلامان و بردگان این عصر با غلامان و بردگان دوران بردگی داشتند این بود که درین زمان غلامان و کنیزان درحکم افراد خانواده‌ای بودند که در آن زندگی میکردند و بآن وابسته بودند. این غلامان از کلیهٔ مزایا و امتیازات خانوادگی بهره‌مند بودند واقتدارات و اختیارات مطلق ارباب نسبت بجان ومال آنها عملاً بکلی تعطیل ومتروك بود. مورخ انگلیسی اواخر قرن دوازدهم هجری درین باره چنین مینویسد:

«... این طبقه بسیار نیستند و امتیازی نیز با سایر طبقات ندارند مگر اینکه کلیهً در نزد صاحبانشان بیشتر محل اعتمادند و ایشان نیز آنچه لازمهٔ فداکاری وجان نثاری‌است نسبت بازبابان خود معمول میدارند. بیشترشان گرجی یا از اهل افریقیه‌اند وچون درطفولیت‌خریده ویا بدست آورده‌اند، بمذهب اسلام‌تربیت‌شده‌اند وصاحبانشان که آنهارا مسلمان‌میکنند کنیزان‌را یا جزء خواتین حرم‌میسازند ویا درخدمت‌خواتین‌حرم میگذارند وغلامان‌را چون بحد بلوغ رسند یکی‌از کنیزان یا زن دیگر با وی عقد مناکحت بسته فرزندانی که از ایشان پیدا شود درخانه‌تربیت کنند، وچنانچه مذکورشد یکدرجه کمتر ازفرزندان‌خود آنهارا رعایت کنند. تقریباً در جمیع خانواده‌های معتبر اعتبار و اعتماد بیشتر بخانه زادان است و بندرت اتفاق میافتد که خانه‌زادی بخانوادهٔ آقای خود خیانت کند و عهد مروت‌را بشکند.» (۱)

از آنچه دربارهٔ عناصر اجتماع ایران در قرن دوازدهم هجری گفته‌شد چنین نتیجه گرفته میشود که ایرانیان این قرن‌را که مردمی از اقوام مختلف وغالباً دشمن ومخالف‌یکدیگر بودندنمیتوان‌یك‌ملت‌واحد بمعنای‌واقعی کلمه‌تلقی کرد.چه‌احساسات

---

(۱) همان کتاب، صفحهٔ ۲۳۱.

واحدملی تقریباً وجود نداشت وهرقبیله و دسته‌ای درچهار دیواری عادات و رسوم و سنن‌محلی خود زندگی میکرد ؛ حسن همدردی و غرور ملی در آنها بکلی زایل گردیده بود و بهمین‌جهت درین قرن وحدت سیاسی کشور نیز غالبا در معرض‌خطر قرار گرفته وهمین‌امر شاید یکی‌از دلائل جنگها وخونریزیهای پایان ناپذیری‌است که درتمام قرن دوازدهم ایران را بآتش هرج‌ومرج خود سوزانید .

دربارهٔ چگونگی زندگی و آداب و رسوم و اخلاق مردم طبقهٔ سوم ایران درین‌قرن ، سرجان‌ملکم مورخ انگلیسی این‌قرن مطالبی نقل کرده است که‌قسمتی ازآن با ایران معاصر نیز تطبیق میکند و ازین حیث قابل توجه مخصوص‌است :

«کافهٔ اهالی ایران مایل بمعاشرت وصحبت اند . غالباً سفرهٔ خوب دارند زیرا که بسبب ارزانی آذوقه و فراوانی میوه فقرای نـاس هم میتوانند خوب زندگی کنند . » (۱)

مورخ مزبور سپس چنین اضافه میکند :

« ... بنابرحکم مذهب گوشت خوك نمیخورند . شراب نیز بهمین‌جهت حرام است ، لیکن بسیاری باین‌حکم اعتنا ندارند و چون بقول خودشان گناه یك‌پیاله و یك قرابه یکسان است درشراب افراط میکنند وچنان لذتی درسکر میدانند که ... بالجمله اگر کسی بخواهد بآنها بفهماند کـه در مذهب ما افراط شرب باعث سقوط اعتبـار شخص است و اگر کسی‌بقدری استعمال کند که از کار بیفتد گناه عظیم‌است باور نمی کنند . » (۲)

دربارهٔ لباس و پوشاك مردم سرجان ملکم چنین گوید :

« وضع لباس مردم ایران را مسافرین قدیم وجدید نوشته‌اند ، اما ازصدسال قبل تابحال اسباب آن تغییر یافته است . درین اوقات کسی جز اعراب عمامه بر سر نمیگذارند ؛ همه کلاههای دراز که از پوست بره ترتیب میدهند بر سرمیگذارند و گاهی شال کشمیری بردور آن می‌پیچند ... سکنه شهرهای معتبر بسیار مایل بلباس

---

(۱) همان کتاب ، صفحهٔ ۲۲۷ .

(۲) همان کتاب ، همان صفحه .

فاخرند و غالباً جامه‌های قلمکار یا ابریشمی یا ماهوت مطرز بطلا و نقره یا کمخاب میپوشند و در زمستان خز وسنجاب بانواع و اقسام بکار میبرند .»(۱)

و درجای دیگر گوید :

« . . . دربن اوقات عموم اهالی ایران ریش بلند دارند و بعوض عمامه ، کلاه برسر میگذارند . از نیمهٔ بالا جامه‌ها بر بدن می چسبد ، لیکن نیمهٔ زیرین خیلی گشاده است . »(۲)

(۱) همان کتاب ، صفحهٔ ۲۳۱ .
(۲) همان کتاب، صفحهٔ ۲۱۸ .

فصل دوم

دولت و حکومت ایران در قرن دوازدهم

ایران قرن دوازدهم هجری که از وحدت ملی و سیاسی محروم بود از حکومت واحد و ثابت براساس قواعد و قوانین معین نیز بی بهره بود. این کشور که جمعیت آن در حقیقت از چندین ملیت مختلف تشکیل میشد با وجود پادشاه مقتدر و مستبدی که برسراسر آن حکمروائی میکرد، حکومتهای محلی نیمه مستقلی داشت که غالباً با یکدیگر در جنگ وستیز بودند. درقرن دوازدهم این جنگهای داخلی و خونریزیهای قبایل بمنتهای شدت رسید. این جنگها غالباً بقدری ادامه مییافت تا یك قبیله واحد تسلط کامل مییافت و سایر قبایل را مطیع ومنقادخود میکرد. آنگاه قبیلهٔ دیگری سر بطغیان برمیداشت وجنگ برسرحکومت از نو آغاز میشد. این جنگها و کشتار وخونریزیها موجب شد که امنیت داخلی دربن قرن بکلی از ایران رخت بربست و اغتشاش و ناامنی و هرج و مرج امری عادی و صفت مشخصهٔ قرن دوازدهم تاریخ ایران گردید.

۱- حکومت مرکزی

پادشاهان ایران همیشه قدرت خودرا ناشی از خداوند میدانستند و بهمین جهت هرگز حدودی براختیارات خود قائل نبودند. توضیح آنکه حقوق جانشینان پیغمبر اکرم براساس شمشیر مجاهدین اسلام استوار بود وشمشیر علی (ع) وسایر پیشوایان دین مبین اسلام بود که قوانین موضوعه اسلام را مجری گردانید. با وجود این ایرانیان اولین ملت مسلمانانی بودند که امور مذهبی را از امور دولت و سیاست تفکیك کردند. تفکیك این امور بدین ترتیب انجام میگرفت که کلیهٔ امور مذهبی و روحانی متعلق به امام عصر حضرت مهدی (ع) بود که بعقیدهٔ شیعیان موقتاً از انظار غائب است و روزی که صلاح بداند ظهور خواهد کرد وجهان را از فساد

و ویرانی نجات خواهد داد. لیکن تا ظهور حضرت مهدی (ع) رتق و فتق امور مذهبی درصلاحیت دکتر های علوم دینی یعنی مجتهدین اسلام است که به‌نیابت ازجانب امام عصر اقدام میکردند. این عقیده‌ایست که ایرانیان دربرابر دشمنان دیرین‌خود یعنی ترکان‌عثمانی‌سخت از آن‌دفاع کرده‌اند، چه‌خلیفهٔ عثمانی درسراسر عالم سنت قدرت مذهبی وحکومتی‌را با هم دراختیار خود داشت. لیکن ایرانیان بابتکار شاه اسمعیل اول مؤسس خاندان صفوی این اصل را طرد کردند و علیرغم عثمانیها درآغازقرن ده هجری (ابتدای‌قرن ۱٦میلادی) آئین‌شیعه‌را تقویت‌وبطور صریح و آشکارا امور مذهبی‌را از امور دنیوی جدا کردند.

امور دنیوی و حکومتی بطور کلی متعلق به پادشاه بود که عنوان «ظل‌الله» داشت. پادشاه خود را نمایندهٔ خدا در روی زمین و حقوق سلطنتی خود را ناشی از خداوند میدانست و بنابراین جز خدا هیچکس حق نداشت از وی حساب بخواهد.

درقرن‌دوازده‌هجری‌نیزهنوز استبداد پادشاهان ایران بی‌نظیر بود و سرجان ملکم حق داشت دراواخر این قرن چنین اظهار نظر کند که «پادشاه ایران یکی‌از مستبدترین‌پادشاهان‌جهان است؛ استبداد مطلق پادشاهان ایران ازقرنها قبل‌تغییری نیافته است.» (۱)

یك‌دستور سادهٔ پادشاه درحکم‌قانون واقعی‌بود و بدون چون‌وچرا میبایستی اجرا شود. درورویل، سیاح فرانسوی قرن نوزده میلادی‌دراین‌باره چنین‌اظهار نظر میکند:

«کمترپادشاهی‌است که‌قدرت وی بدرجهٔ قدرت پادشاهان ایران باشد.» (۲)

---

(۱) سرجان‌ملکم – تاریخ ایران، چاپ‌پاریس ۱۸۲۱، جلد ٤، صفحهٔ ۱٦۰.

Malcolm (S. J.): L'histoire de la Perse, Paris 1821, t. 4, page 160.

(۲) گاسپار درورویل: مسافرت به ایران در۱۸۱۲ و۱۸۱۳، چاپ دوم، پاریس ۱۸۲۵، جلد ۱، صفحهٔ ۲۵۱.

Drouville (Gaspard): Voyage en Perse fait en 1812 et en 1813. paris 1825, seconde édition, t. I, page 251.

تنها حدی که بر ارادهٔ پادشاه ممکن بود تصور کرد، قدرت عالی خداوندی بود چه هیچ سازمانی از قبیل مجلس معتمدین ویا هیئت نجباء و بزرگان و اشراف وغیره وجودنداشت که قدرت‌وی‌رامحدود کند. فقط درموارد استثنائی ودرلحظات بحرانی که‌قدرت‌شاهی‌روبضعف‌میگذاردو پادشاه‌قادر بحل‌معضلات کشورواداره‌ٔامور نبود، مجلسی‌از رؤسای‌قبایل‌تشکیل‌میداد ومسائل‌حیاتی‌را با آنان‌درمیان میگذارد و برای رفع مشکلات استمداد میکرد. ولی در اینگونه موارد نیز شاه هر کس را که مایل بود دعوت میکرد و این‌مجلس نیز فقط جنبهٔ مشورتی داشت و اظهار نظر وتصمیم نهائی همیشه با شاه بود.

پادشاه مستبد مطلق ومالك جان ومال کلیهٔ اتباع کشور بود وحق داشت هر وقت مایل بود هر کسه را که اراده میکرد بقتل رساند: « حق پادشاه ایران نسبت بمال و جان دشمنان مغلوب و افراد یاغی کشور و خانوادهٔ شخص پادشاه و وزراء و افسران و صاحب‌منصبان نظامی وغیرنظامی وتمام خدام وحشم درنهایت استبداد اجرا میشد. » (۱)

چنین‌بنظرمیرسد که ایرانیان این‌قرن اصل ومنشاء دیگری‌برای قدرت‌مطلق پادشاه قائل‌نبودند واستبداد وی‌را با تسلیم و رضا که بمرور بصورت عادت‌وطبیعت ثانوی درآمده بود تحمل میکردند (۲).

همین مسافر فرانسوی ضمن بحث از قدرت شاه ایران بار دیگر چنین اظهار نظر کرده است:

« تمام مردم کشور متعلق به شاه‌اند وهرطور که پادشاه صلاح بداند نسبت بآنها رفتار میکند وهرچه اراده کند اجرا میکند. » (همان کتاب، جلد ۱، صفحهٔ ۲۵۲).

(۱) سرجان‌ملکم ـ تاریخ‌ایران‌نسخهٔ فرانسه، چاپ‌پاریس، جلد ٤، صفحهٔ ۱٦٦.

Malcolm (S. J) : L'histoire de la perse, paris 1821, t 4, p. 166

(۲) سرجان‌ملکم مورخ‌انگلیسی‌قرن هیجدهم میلادی نقل میکند که درسال ۱۸۰۰ وقتی‌بحضور فتحعلی‌شاه قاجار بار یافت ومدتی مزایای اصول‌حکومت انگلستان وحدود اختیارات پادشاه و آزادی ملت انگلیس را برای وی شرح داد، شاه ایران که ظاهراً غرق تعجب وحیرت‌شده بود چنین جواب داده بود: « از این‌قرار پادشاه شما مثل کلانتر

همین قدرت مطلق پادشاهان یکی از دلائل عدم ثبات و تغییر سریع خانواده‌های سلطنتی در ایران بوده است و قرن دوازدهم هجری نمونهٔ کاملی ازین تغییرات پی‌درپی وسریع است. استبداد سلاطین بدرجه‌ای بود که در امور داخلی و زندگی خصوصی آنان نیز تأثیر عمیق بخشیده بود بحدی که تشریفات درباری نیز تحت تأثیر آن قرار گرفته بود :

«بالجمله درخانهٔ هیچ پادشاهی رعایت آداب مثل خانهٔ پادشاه ایران نمیشود. حرکت بدن ، وضع گفتار ، طرز نگاه همه باید بطورمخصوص باشد . چون پادشاه بسلام عام می نشیند شاهزادگان و وزراء واعیان مملکت همه دست بسته هریك بجای مخصوص فراخور شأن و منصب خود برپای ایستاده‌اند وهمه نگاهها متوجه پادشاه است. اگر کسی را مخاطب کند درجواب صدائی شنیده و حرکت لبی دیده میشود. دیگر علامتی که دلالت کند براینکه سایر اجزاء بدن جان داردنیست. اگر کسی را بطلبد شخص مطلوب در هرچند قدم میایستد چنانکه گوئی خوف دارد . »(۱)

مملکت است . این قسم سلطنت شاید دوام داشته باشد ، لیکن لذت ندارد . سلطنت من خیلی با آنچه تو میگوئی تفاوت دارد . من بخواهش خود میتوانم جمیع امرا و صاحب‌منصبانی را که تو می بینی عزل ونصب کنم ؛ اما یك چیز هست، این قسم سلطنت درخانوادهٔ من قوام نخواهد داشت . » (سرجان ملکم - تاریخ ایران ، ترجمهٔ فارسی، چاپ ۱۲۸۷ هجری، جلد ۲ ، صفحهٔ ۲۳٤) در نسخهٔ فرانسه تاریخ سرجان ملکم بعد از بیان این مطلب اضافه شده کـه پادشاه ایران پس از این اظهار، تبسمی کرد و اضافه کرد : « دراین صورت من هرگز حاضر نیستم پادشاهی کشور شمارا قبول کنم . » (نسخهٔ فرانسه تاریخ سرجان ملکم ، جلد٤، صفحهٔ ٤۱۹) این قسمت اخیر در ترجمهٔ فارسی تاریخ سرجان ملکم دیده نشد و معلوم نیست چگونه و بچه دلیل حذف شده است .

(۱) سرجان ملکم ـ تاریخ ایران ، ترجمهٔ فارسی ، چاپ سال ۱۲۸۷ هجری ، جلد ۲ ، صفحهٔ ۲۱٦ .

همین مؤلف ضمن اشاره باهمیت اظهار شئون و اقتدارات سلطنتی چنین مینویسد :

« بهیچ جزئی از اجزاء حکومت اعتنائی ندارند که بملاحظهٔ آداب و رسوم واظهار شئونات پادشاهی و دولت در وقتی کـه مقصود اظهار اقتدار و تمول سلطان باشد ...»

سپس همین مؤلف بعنوان مثال چگونگی تشریفات باریافتن خودرا بحضور پادشاه ایران چنین نقل میکند : « ازجملهٔ موارد مخصوصه یکی ورود سفیر است از دول خارجه. چنین

طرز ادارهٔ امور کشور بوسیلهٔ پادشاه در طی قرون تغییری نکرده بود و بهمین جهت بی فایده نیست قسمتی از نوشتهٔ مورخ انگلیسی سابق الذکر را که در پایان قرن دوازده هجری تحریر کرده و ناظر باین مورد است نقل کنیم :

«در هیچ مملکت پادشاه شخصا بیش از پادشاه ایران مراقب امور نیست ... و این

مینماید که از بدو تاریخ این مملکت طریقهٔ ملاقات سلطان با سفرا کلیةً بریك تیره و قانون بوده است . . . چون سفیری از فرنگستان وارد میشود ، بعد از مراسم استقبال و تعیین وقت در روز معلوم وی را بخدمت پادشاه می طلبند . وزیر خارجه باوی همراه شده با جمیع حوالی و حواشی بسرای سلطنت و از آنجا باندرون رفته از اسب پیاده میشوند . از اطراف هر چیز چنان منظم است که نفس از کسی بیرون نمیآید ، چنانکه گوئی همه قالب بی روح اند . حتی اسبها سرحرکت نمیدهند ـ ایلچی نیز پیاده شده ، اورا یکی از حجرات برده و بعضی از اعیان را ملاقات نموده ، بعد از چند دقیقه خبر بیرون آمدن پادشاه را داده ایلچی را بحضور میبرند ... از پای تخت تا در باغ شاهزادگان و وزراء و اعیان و غلامان شاهی هریك بالباسهای فاخر صف کشیده اند و پادشاه نیز خود بر تختی مرصع غرق جواهر نشته . ایلچی با دو نفر از اعاظم امراء که هریك بر یك جانب وی ایستاده اند پیش میرود و دو دفعه درحین رفتن او را تکلیف بتعظیم میکنند . صاحب منصبانی که بامحرر این سطور بودند دو دفعه درعرض راه تعظیم کردند و در هر دو دفعه من کلاه برداشتم و چون داخل اطاق پادشاه شدم کرنشی کردم. القصه چون ایلچی قریب بتخت میرسد ایشك آقاسی نام ایلچی و نام پادشاهی که اورا فرستاده است ذکر میکند؛ پادشاه میگوید خوش آمدی. پس ایلچی باندك مسافت می نشیند ، بعد از آنکه کاغذهای خودرا میدهد پادشاه باردیگر با مهربانی میگوید خوش آمدی وغالبا شروع بصحبت میکند تا ایلچی آرام شود و اگر ازمشاهدهٔ حشم سلطنت رعبی یا هراسی دردلش نشسته باشد برخاسته شود . » (سرجان ملکم ـ تاریخ ایران، ترجمهٔ فارسی ، چاپ ۱۲۸۷ هجری جلد ۲ ، صفحه ۲۱۶) .

همین مؤلف در جای دیگر گوید: «اگر یکی از وزراء کاغذی بنویسد که نام پادشاه در آن مذکور شود بعد از ذکر القاب جای نام را سفید گذاشته نام را در بالای کاغذ مینویسد که مبادا یك لفظ بالای نام پادشاه واقع شود.» (همان کتاب، جلد ۲، صفحه ۲۲۰) و نیز «چون وضع حکومت استبدادی مقتضی آنست که در هر امری ملاحظه شئونات سلطنت بشود ، بسیاری از آداب در ایران ازین سبب شیوع یافته است . هرچیزیکه نام پادشاهی بر آنست یا متعلق بسلطان است باید باحترام با آن عمل نمایند و بنوع مخصوص ادای آداب کنند ؛ مثلا اگر خلعتی از جانب پادشاه بحکام بلد یا کسی دیگر حتی شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت فرستاده شود باید چند میل آنرا استقبال کرده بااظهار شکرانه تمام خلعت را بپوشند، چنانکه هر مملکت حاکم نشینی جای مخصوص در بیرون شهر دارد که آنرا خلعت پوشان گویند و چهار میل از شهر خارج است ...» (همان کتاب ، جلد ۲ ، صفحهٔ ۲۲۰) .

وضع مراقب بودن وی چنین مینماید که هم ازقدیم چنین بوده واختلاف قلیلی کرده. بامداد پگاه وزرا ومستوفیان بحضور رفته اخبار لازمه را بعرض رسانیده وبموجب هریك فرمان میبابند . بعد از آن پادشاه بدربارعام میرود وغالب اینست که هرروزه سلام عام میشود وقریب یکساعت و نیم طول میکشد . ودراین سلام شاهزادگان و وزرا و اعیان ملل حاضر میشوند ، اموری که بایدشفاها صورت بگیرد انجام میدهند؛ جایزه ها وصلات وانعامها داده میشود واگر کسی مورد مؤاخذه وسیاست باشد بعقوبت وی فرمان میرود . وپادشاه ازهر کس خشنود یا ناراضی باشد و بخواهد که برمردم معلوم شود باقتضای حالت تحسین یاسرزنش میکند . بعداز شکستن سلام بخلوت خاص رفته يك دو ساعت باخواص و وزرای خود مصروف میدارد. بعداز آنکه صبح باین نوع گذشت بحرم میرود . بعدازظهر نیز در بار خاص میکند و بامعاونت وزرا وامرا برتق وفتق امور می پردازد واوقات او همیشه برهمین رویت مصروف است مگر درایام بیماری یاسواری یاشکار ...» (۱) .

حق قضاوت عالی نسبت بتمام رعایا متعلق به شخص پادشاه بود . برای رسیدگی به جنایات وجرائم ارتکاب شده درداخل پایتخت تشریفات ساده وسریعی درمحضر شخص پادشاه انجام میگرفت . رأی پادشاه خیلی سریع اعلام میشد و با همان سرعت نیز بوسیلهٔ دژخیمانی که پیوسته با پادشاه همراه بودند وهمه جاوی را بدرقه میکردند بموقع اجرا گذارده میشد . مجازات اجراشده غالبا سخت وطاقت فرسا بود . ملاحظات يك فرانسوی دراواخرقرن دوازده ازین حیث قابل توجه است. این سیاح چنین مینویسد :

«شاه فقط به سه ترتیب اتباع خود رامجازات میکند : فلك یعنی وارد آوردن ضربات چوب روی پنجه های پا ، مثله کردن بینی و گوش وبالاخره مجازات مرك واعدام. پیوسته عده ای غلام وفراش اطراف پادشاه حرکت میکنند وبکوچکترین اشارهٔ وی که عادتاً کسی متوجه آن نمیشود مغضوب را گرفته وآناً بمجازات میرسانند .» (۲)

---

(۱) همان کتاب ، جلد ۲ ، صفحهٔ ۱۶۱ .

(۲) دروویل ـ مسافرت به ایران در ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ ـ پاریس، ۱۸۲۵ جلد ۱ ،صفحهٔ ۲۵۵.
Drouville (Gaspard) : Voyage en Perse Fait en 1812 et 1813 ' seconde édition , Paris 1825 , t ·I,p · 255 .

بایداضافه کرد که‌مجازات‌شاهزادگان‌وامرا و سران‌سپاه کور کردن‌ازدو چشم بود شاه بااین‌عمل‌بدون‌اینکه‌ناچارشودبزندگی کسانی که‌بآنهاعلاقه‌داشت خاتمه‌دهد، بآسانی‌میتوانست‌احتمال‌هر نوع خیانت‌وتوطئه‌رااز جانب آنان‌منتفی کند، حتی‌هنگامی که این اشخاص‌بعالیترین‌درجات قدرت‌رسیده واز وجاهت‌عام‌بهره‌مندبوده‌باشد(۱).

سیاح فرانسوی‌سابق‌الذکر دربن‌باره چنین‌مینویسد :

«مجازات کوری ازدو چشم دربعضی‌موارد معین وفقط در بارهٔ کسانی اجراء میشد که بعلت ثروت زیادو یانفوذو وجاهت‌عام موجب‌خوف‌وهراس پادشاه میشدند. خان‌هاو حکام ایالات بزرگ ونیز برادران شخص‌پادشاه از کسانی‌بودند که بیش‌از هر کس درمعرض‌خطراین مجازات قرار میگرفتند.» (۲)

واما درمورد مقررات‌وقواعدناظر به‌طرز وراثت‌تاج وتخت‌وچگونگی‌حقوق شاهزادگان باید گفت که تقریبا قاعده و رسم ثابت و مشخصی وجود نداشت و همهٔ شاهزادگان‌مانند یك‌رعیت ساده در اختیار پادشاه وتابع قدرت‌وی بودند.

علی‌الاصول رسم‌برین بود که درصورت‌فوت پادشاه فرزند ارشدوی جانشین او گردد؛ ولی‌جانشین شاه‌حتی درموردی که شاه درحیات‌خودوی‌را بعنوان‌جانشین انتخاب میکرد بندرت‌قبل ازجلوس بتخت سلطنت بااین‌عنوان اعلام میشد.

اطرافیان‌پادشاه‌بطور کلی ازعده‌ای امرا وصاحب‌منصبان عالیرتبه‌ای‌تشکیل میشد که با وجود شباهتی که بوزرا امروز داشتند نمیتوان آنها را وزیر نامید. در رأس‌این‌صاحب‌منصبان‌صدراعظم قرار میگرفت که در حکم نخست وزیر بود. وظایف صدراعظم نامعلوم و مبهم‌بود وغالبا محدود به‌ادارهٔ پذیرائی‌ها و تشریفاتی

---

(۱) بهمین‌ترتیب بود که شیخ‌علیخان سردارمعروف زند پس‌ازفتوحات درخشانی که درایالات شمالی ایران کرد مورد بی‌مهری کریمخان قرارگرفت و شاه که از قدرت وی بیمناك‌شده بود دستور داد وی را از دو چشم کور کنند.

(۲) دروویل–مسافرت به‌ایران در۱۸۱۲و۱۸۱۳–پاریس۱۸۲۵،جلد۱صفحهٔ۲۶۱
Drouville (Gasdard) : Voyage en Perse fait en 1812 et en1813, seconde édition,paris, 1825, t. I,p . 261 .

میشد که بعلت ورودسفیری دائرمیگردید. لیکن گاهی قدرت یك صدراعظم بدرجه‌ای میرسید که میتوانست شخص پادشاه را تحت‌الشعاع قراردهد وبنام‌وی عملاً حکومت کند. بعضی ازپادشاهان باندازه‌ای ازین منصب وحشت داشتند که درتمام حیات خود از آن بکلی صرفنظر کرده و هرگز صدراعظمی انتخاب نکرده‌اند. ازین جمله‌است کریم خان زند که در تمام مدت حکومت خود هرگز صدر اعظم انتخاب نکرد.

صدراعظم ممکن بود تنها باشد، لیکن غالباً وزرائی دراختیار خود داشت که کارها رابین آنها تقسیم میکرد. گاهی نیزوزرا وجود داشتند بدون اینکه صدراعظمی وجود داشته‌باشد. بهمین ترتیب در زمان کریم‌خان عده‌ای وزیر ضعیف مأمور انجام امور بودند بدون اینکه صداعظمی ادارهٔ کلی امور رادر دست داشته‌باشد.

وزرا درحقیقت جزحضور دردربار وهمراهی پادشاه درنقل وانتقالات وگاه اقدام به‌تحریك وتوطئهٔ مخفی در داخل دربار کاری نداشتند ووقت آنها دائما بکار تملق گوئی ازپادشاه وخنثی کردن توطئه‌هائی که علیه شخص آنها صورت میگرفت وگاهی نیز ادارهٔ بعضی ازامور کشور میگذشت.» (۱)

وزرا که دائماً درمعرض خطر فرمان مرگ بودند غالباً زندگانی پردردسر وآمیخته به‌توطئه وتحریك ودرعین‌حال مرفه وخوشی داشتند. سرجان‌ملکم دربارهٔ چگونگی وزرا وامرا ورجال‌ایران درین عصرچنین‌مینویسد:

«شاهزادگان و امرا و وزرا وصاحب‌منصبان ملکی درغالب عادات ورسوم تقلید پادشاه‌میکنند. تعظیمات‌وتکریماتی که‌بپادشاه میکنند از زیردستان‌خودهمان توقع‌دارند. هرکس‌را درمقام خود میتوان گفت دربار کوچکی دارد که وضع آن تقریبا برهمان نهج‌درخانه‌پادشاهی‌است‌وهمان القاب‌صاحب‌منصبان‌شاهی بعینه‌باخدام است. چنانکه‌هریك ازامرا حرم‌دارندومیرزاها وعملهٔ دیوان وخلوت و میر آخور

---

(۱) سرجان‌ملکم–تاریخ‌ایران، نسخهٔ‌فرانسه، چاپ‌فرانسه ۱۸۲۱، جلد ٤، صفحه ۱۷۲

Malcolm (S. J.) : l'histoire de Perse, Paris 1821, t.4, P. 172.

و بعضی اوقات شاعر و مسخره و نیز جمیع رسوم و قواعد خانه بهمان نوع است که در خانه سلطنتی است. و چون بی ثباتی جاه و منصب بر این طبقه معلوم است همیشه هم در جمع و هم در خرج اصرار و اسراف دارند. مقصود کلی زن و اسب و سلاح و لباس است. عمارت هاشان غالبا در باغی موضوع و فواره های آب همیشه در اطراف آن در کار است. فرشهای نفیس گوناگون میگسترانند و یکی از اسباب خوشی شان صرف قهوه و قلیان و ضیافت احباء است. وزرا و امرا غالب اینست که غذای روزمره را باجمعیت میخورند. غذای بسیار و گاهی ملوکانه بر سر سفره میگذارند و اشخاص مختلف از هر قبیل بسر آن نشینند...» (۱)

بعد از وزرا معاونین آنها بودند که لقب «منشی الممالك» داشتند و غالباً باجرای امور درجهٔ دوم و کم اهمیت دربار مشغول بودند. در رأس منشی ها یك نفر سرمنشی قرار گرفته بود که لقب «مستوفی الممالك» داشت.

کلیهٔ این اشخاص از صاحب منصبان عالیرتبه در بار بودند و همیشه در دربار حضور داشتند و در مسافرت ها پادشاه را بدرقه و همراهی میکردند. وزرا نیز مانند حقیرترین و مسکین ترین اتباع پادشاه تابع استبداد مطلق و قدرت بی چون و چرای وی بودند. شاه میتوانست بمیل خود آنها را مغضوب و معزول کند و یا آنهارا جریمه کنه و یا اموال آنهارا توقیف و تصرف کند. و نیز پادشاه میتوانست آنها را از دو چشم نابینا کند و یا هرموقع اراده کند بحیات آنها خاتمه دهد. (۲)

(۱) سرجام ملکم - تاریخ ایران، ترجمهٔ فارسی، چاپ ۱۲۸۷ هجری، جلد ۲، صفحهٔ ۲۲۲

(۲) درخاتمهٔ این مبحث بی فایده نیست باین نکته اشاره شود که علامت رسمی پادشاه ایران دراین عصر شیرخورشید بود که ازهمان زمان بر پرچم رسمی مملکتی نقاشی میشد. سرجان ملکم مورخ انگلیسی اینقرن دراین باره چنین مینویسد:

«... یکی از مخصوصات سلاطین ایران اینست که همیشه باید یکدسته مغنی و مطرب داشته باشند ودراعیاد وایامی که درلشکر میباشند لوائی مخصوص برپا کنند... سلاطین ایران از قرنهای بسیار صورت شیر و خورشید را از مخصوصات خود شمرده اند. سبب این امر درست معلوم نیست، لیکن دلیل هست براینکه نباید این رسم خیلی قدیم باشد. این صورت در سکهٔ یکی از سلاطین سلاجقه قونیه دیده شده. چون هلاکو این سلسله را تمام کرد احتمال دارد که

۲ - حکومت محلی و ادارهٔ امور شهرها

حکومت محلی شهرستانها نیز مانند حکومت مرکزی براساس عادات وسنن قدیم استوار و در چهار دیوار ایالات و ولایاتی که حدود صحیح آنها هرگز تعیین نشده بود بر قرار بود. در رأس هر ایالت یك حاکم قرار میگرفت که از طرف شخص پادشاه منصوب میشد وفقط درمقابل وی مسئول بودومانند پادشاه در نهایت قدرت واستبداد حکومت میکرد. لیکن درحقیقت قدرت حاکم فقط در داخل شهرها ودهات نزدیك بهشهر برقرار بود ودرخارج ازشهر قدرت وی غالباً تحت الشعاع قدرت رؤسای قبایل قرار میگرفت. رؤسای قبایل بطوریکه گذشت نواحی مرتفع و کوهستانی اطراف شهرهارا دردست داشتند وبدین ترتیب تشکیل یك خطر دائمی و غیرقابل انکاری برای حکومت شهری حاکم میدادند.

در داخل شهرها قدرت حاکم بمنتهای درجهٔ استبداد میرسید وچون حاکم نیز حق قضاوت نسبت به اتباع ایالت خود راداشت، نظیرپادشاه همیشه دژخیمان زیادی در محضروی آمادهٔ اجرای دستورات بودند. بعدازحاکم درشهرستانها قدرت در دست داروغه بود که درحکم رئیس پلیس ومأمور حفظ نظم وامنیت شهر بود. داروغه نیز از طرف پادشاه تعیین میشد، لیکن درمقابل حاکم مسئول بود. بعد از داروغه کلانتر شهر قرارمیگرفت که درحکم شهردار بودو نظیرداروغه ازطرف پادشاه تعیین میشد. کلانتر

خود یا اعقاب وانسال او این نقش را بعلامت این فتح اختیار کرده واز آن ببعد یکی از نشانهای معروف ایران شده است. یکی از افاضل احباب مؤلف که مقداری ازسکه‌های سلاطین شرق داشت اعتقادش اینست که اول کسی که نشان شیروخورشید را اختیار کرد غیاث الدین کیخسرو بن کیقباد بود که درسنهٔ ٦٣٤ هجری معادل با ١٢٣٦ عیسوی بر تخت جلوس ودر ٦٤٢ هجری وفات یافت ومیگوید که این نشان بااشارت به بخت طالع خود یازن اوست که یکی از والی زادگان گرجستان بود. بالجمله این صورت رابرسردرهای سلطنت نقش میکنند ... بعلاوه علامت علم است و نشان افتخار است که برطلاونقره به سرداران وصاحب منصبانی که درمحاربه با اعدای مملکت ازامثال واقران امتیازی حاصل کرده‌اند ازجانب پادشاه عنایت میشود ...» (سرجان ملکم - تاریخ ایران، ترجمهٔ فارسی، چاپ ١٢٨٧ هجری، جلد ٢، صفحهٔ ٢٢٠)

نیز درمقابل حاکم مسئول بودوامور مربوط بخود را بانظارت عالی وی انجام میداد.

این بود بطور اجمال سازمان اساسی ادارهٔ حکومت محلی در ایالات و ولایات ایران . باید اضافه کرد که گاه عوامل و مقامات دیگری برین سلسله مراتب افزوده میشد و بهمین جهت بی فایده نیست برای مطالعهٔ ادارهٔ حکومت یك شهر ایرانی درقرن دوازدهم هجری حکومت شهرشیراز را بعنوان مثال و نمونه با دقت بیشتری مطالعه کنیم . اطلاعات ما درین مورد مأخوذ ازسفرنامه ایست که یکی ازسیاحان قرن هیجدهم میلادی برابر باقرن دوازدهم هجری منتشر کرده ومشاهدات خود را درسفری که در سال ۱۷۸٦ میلادی یعنی فقط چندسال پس ازمرگ کریم خان زند به ایران کرده در آن بیان کرده است (۱) .

ازسفرنامهٔ این سیاح چنین معلوم میشود که در رأس ادارهٔ محلی آن زمان شهرشیراز سه مقام عالیرتبه قرار گرفته بود که درفوق بآن اشاره شد. کلانتر که مأمور ادارهٔ امور شهر وشخصیت غیرنظامی درجهٔ اول ودرحکم شهردار بود صلاحیتش در حدود امور زیر بود : رسیدگی بکلیهٔ مسائل مربوط به تجار و کسبه ، بازرسی امور شهر ، تعیین قیمت خورده فروشی اجناس وامتعه وتعیین میزان مالیاتی که میبایستی بخزانهٔ دولت پرداخت شود وغیره. حاکم شهر اختیارات خودرا بطور غیرمستقیم وبوسیلهٔ دوصاحب منصب دیگر اجرامیکرد : یکی ازاین دونفر «قاضی شهر» بود که مأمور رسیدگی بدعاوی مدنی وحقوقی مردم بود ودیگری «شیخ الاسلام» یاقاضی روحانی ومذهبی که مأمور رسیدگی بکلیهٔ اختلافات و اشکالاتی بود که در امور مذهبی پیش میآمد . رسیدگی قضائی خیلی سریع انجام میگرفت وحکم بلافاصله بعداز صدور بمرحلهٔ اجراء گذارده میشد. مجازات قصاص درنهایت شدت اجرامیشد ومثلا دزد غالباً محکوم به قطع دو گوش

---

(۱) عبدالرزاق سمرقندی ــ مسافرت ازایران بهند واز بنگاله به ایران در ۱۷۸٦ چاپ پاریس ۱۸۰٦ ، جلد ۳ ، صفحهٔ ٤ وبعد .

Abdor– Razzaq (Samarquandi) :
Voyage da le Perse dans l'Inde et du Bengale en Perse , Paris 1806, t . 3, Page 4.

میگردید .و بالاخره‌شکنجه‌و آزار‌مجرمین‌درین کشور باندازه‌ای متنوع‌وبیرحمانه بود که فقط توصیف آن کافیست تاموی بربدن‌شنونده راست کند ولرزه براندام‌وی افکند» . (۱) .

☆☆☆

شرح حکومت‌مرکزی زاداری درین دوره بدون ذکر منابع‌درآمد پادشاه یعنی مالیات وعوارض‌دولتی‌ناقص خواهدماند . مالیات‌وعوارض‌دولتی بطور کلی‌ازسه منبع اصلی زیر عاید میشد :

۱ ـ محصول‌املاك‌شخصی‌پادشاه‌وعوایدخالصجات ، یعنی‌اموال‌عمومی که‌متعلق بدولت‌بود . این‌خالصجات ازموقعی ایجادشد که بامر نادرشاه مقدار زیادی‌ازاموال واملاك مؤسسات‌مذهبی بنفع‌دولت ضبط‌شد . ونیزمنشاء دیگر این‌خالصجات املاك شاهزادگان وامرائی بود که خانواده‌های آنهادر جریان جنگهای پی‌درپی و دائمی قرن‌دوازدهم‌واغتشاشهاوخونریزیهای‌داخلی‌بکلی ازبین رفته‌بود ودولت‌بنفع پادشاه املاك بلاوارث آنها راضبط کرده بود .

۲ ـ مالیات وعوارض از املاك ومستغلات وغلات وسایراجناس تجارتی .

۳ ـ عوارض‌فوق‌العاده که‌بدوترتیب‌اخذمیشد : هدیه یاپیشکش که‌عبارت‌بود ازمبلغی‌پول که‌مقدار آن‌غیرثابت وبرحسب اهمیت ومقام اشخاص‌متغیربود وازطرف بزرگان‌دربار وامراو حکام‌ورؤسای‌قبایل‌ضمن‌جشن‌نوروز وبارعام‌پادشاه‌به‌شاه‌عرضه میگردید . علاوه براین‌هدایای معمولی که در نوروز هرسال اهداء میشد ، سران و امرای کشور برای جلب‌توجه ومحبت پادشاه ویاتحصیل یك‌مقام یاماموریت عالی‌تر هدایای فوق‌العادای بحضور شاه عرضه میکردند (۲) .

---

(۱) همان کتاب ، جلد ۳ ، صفحهٔ ۵

(۲) برای‌مطالعهٔاین مسائل و کسب اطلاعات بیشتر رجوع شود به سرجان‌ملکم ـ تاریخ‌ایران ، نسخهٔفرانسه ، چاپ‌پاریس ۱۸۲۱ ، جلد٤ وباترجمهٔفارسی‌آن‌چاپ ۱۲۸۷ هجری ، جلد۲ ، صفحهٔ۱۸۲ ببعد .

Maleolm (S . J .) : L'histoire de Perse, Pari, 1821, t 4, p. 182

فصل سوم

ارتش وفن جنگ در ایران قرن دوازدهم

ایرانیان قرن دوازدهم که مردمی جنگ طلب وستیزه‌جو بودندقسمت اعظم وقت خودرا باخونریزی وجنگ و برادر کشی میگذرانیدند. قبلاً گفته‌شد که‌تاریخ ایران درین قرن پر است ازقتل وغارت و کشتار وجنگ وشبیخون. باوجود این، اسلحه وفن جنگ هنوز بسیار کهنه وقدیمی بود. سازمان نظامی نیز بسیارمقدماتی وساده بود وبهیچوجه باسازمان نظامی دول مغرب زمین معاصرقابل قیاس نبود.

درین قرن‌ارتش‌حرفه‌ای ایران ازسه و گاهی چهارقسمت متمایز تشکیل‌میشد:

۱ - یك‌واحد بزرگ سوار نظام که‌قسمت اعظم افرادآن ازطرف‌قبایل تهیه میشد وغالباً تحت‌فرماندهی‌رؤسای‌همان قبایل بود. درحقیقت هررئیس‌قبیله‌موظف بود عده‌ای سوارنظام متناسب باعدهٔافراد قبیلهٔ خود وسایرامکانات‌موجود دراختیار پادشاه گذارد. این سربازان بخرج رئیس قبیله نگاهداری میشدند و رئیس قبیله موظف بود جیرهٔ ماهیانه وخواربار آنهارا مرتباً کارسازی وتأمین کند.

۲- یك گارد غیرمنظم که غالباً درولایات وشهرستانها ازطرف‌حکام‌شهرهای بزرگ تجهیزمیشد. وظیفهٔ اصلی این گارد این‌بود که شهرهای‌حوزهٔ مأموریت‌خود راتاورود سپاه مرکزی دربرابرحملات‌دشمن‌خارجی ویا شورشهای‌محلی حفظ کند.

۳ - پیاده‌نظام بیشترازافراد قبایل تشکیل میشد ورئیس هرقبیله موظف بود بمحض نخستین اخطارپادشاه عده‌ای‌سرباز مجهزمتناسب باعدهٔ افراد قبیلهٔ خودگرد آورده وبجنگ اعزام کند. این قسمت ازافراد سپاه که اساساً برای زمان جنگ پیش‌بینی شده‌بود در زمان صلح پراکنده میشد. افراد پیاده‌نظام معمولا در کمال بی‌نظمی واغتشاش بلافاصله پس‌ازهرجنگ مرخص میشدند وبصوب‌شهرهاواوطان

خود حرکت میکردند. وقتی عدهٔ سربازان یك قبیله بمقدار قابل ملاحظه‌ای افزایش مییافت، رئیس قبیله حق داشت فرماندهی آنهارا شخصاً بعهده گیردودر تمام جنگها همراه آنها باشد.

٤ ـ درزمان شاه‌عباس کبیر یك واحد توپخانه به‌هدایت وفرماندهی چندافسر خارجی‌تشکیل شده بود ولی‌بعد ازعزیمت این‌افسران توپخانهٔ ارتش ایران اهمیت وارزش اولیهٔ خودرا ازدست داد وبصورت یك وسیلهٔ تجمل وتفنن ساده درآمد.

صنعت وفن جدید نظام درارتش ایران آن زمان نفوذ نکرده بود بقسمی که در جنگها غالباً مداخلهٔ سوار نظامو مقاومت وسرسختی شدید پیاده نظام سرنوشت نهائی جنگ را تعیین میکرد. یکی ازسیاحان فرانسوی که سه سال پس از مرگ کریمخان به ایران مسافرت کرده است نسبت به سپاه و توپخانهٔ ایران چنین اظهار نظرمیکند:

«توپخانه، که ایرانی‌ها ازطرز استفادهٔ آن بکلی بی‌اطلاع هستند درارتش آنها بیشترجنبهٔ تجمل وزینت دارد تا جنبهٔ یك آلت مخربهٔ نیرومند.» (۱)

توپخانهٔ سپاه ایران درآن زمان‌عبارت از توپهای کوچکی بود که بر پشت شتر حمل میشد و وزن گلوله های آن از نیم کیلو تجاوز نمیکرد. برای‌هدف گیری، حیوان را بزانو برزمین می نشاندند و از پشت آن استفادهٔ قنداق توپ میکردند (۲).

این توپ‌ها که درآن‌زمان به زنبورك ومتصدی آن به زنبورکچی معروف بود ازلحاظ فنی درنهایت سادگی ساخته شده بود:

---

(۱) کنت‌دوفریر- خاطرات تاریخی وجغرافیائی سفرهای ترکیه، ایران‌وعربستان از ۱۷۸۲ تا ۱۷۸۹ چاپ پاریس، ۱۷۹۰، جلد ۲، صفحه ٦۹

Ferrières- Sauveboeuf (Comte de) : Mémoires historiques, politiques et géographiqes des voyages faits en Turquie, en Perse et en Arabie, de 1782 à 1789 . paris, 1790, t. 2, p-90

(۲) همان کتاب، همان صفحه

« هرتوپ در رأس یك شمعدان بزرگ آهنی قرار گرفته بود واین شمعدان آهنی خود محکم بچوب گردی که قسمت جلوی پالان شتر را تشکیل میداد متصل بود . این قسمت چوب یك پارچه و طوری آهن کوب شده بود که بخوبی میتوانست درمقابل حرکت عقب گرد شدید دستگاه هنگام آتش کردن مقاومت کند . » (۱)

بعلت همین سادگی آلات و ادوات جنگی و عدم مهارت ایرانیان در بکار بردن آنها بود که درجنگهای داخلی قرن دوازدهم گاه دیوارهای خاکی و پوسیدهٔ حصارهای شهرهاماههای متوالی در برابر حملات یك سپاه بزرگ مقاومت میکرد و جنگهای ایران قرن دوازدهم بصورت نمونهٔ کوچك و ناقصی از جنگهای قرون وسطای اروپا درآمده بود .

برعکس توپخانه، سوارنظام سپاه ایران نسبتاً عالی بود درحقیقت هنردرجهٔ اول ایرانیان که پرورش و نگاهداری اسب ومهارت در سواری آن بود برارزش وقدرت جنگی سپاه میافزود بقسمی که غالباً درجنگها سوارنظام بامداخلهٔ ناگهانی خود سرنوشت جنگ را تغییر میداد . این رجحان ومزیت سوارنظام ایران درقرن دوازدهم مورد گواهی وتصدیق بسیاری از سیاحان خارجی و ازجمله کنت دوفریر معروف است که درسال ۱۷۸۲ میلادی به ایران مسافرت کرده است . سیاح مزبور چنین مینویسد :

« سوارنظام ایرانی‌ها عالی است . اسبان آنها که عادت به‌صعود در کوهستان دارند از سرما نمی‌هراسند وحتی در زمستان علیرغم برف وباران آماده برای طی راههای طولانی وسخت هستند. » (۲)

پیاده نظام درجنگهاباوجود بی‌نظمی زیاد افراد آن ، بصورت یك هستهٔ مقاوم

---

(۱) دروویل- مسافرت به‌ایران در۱۸۱۲ و۱۸۱۳- چاپ پاریس ، ۱۸۲۵ جلد۲ ، صفحهٔ ۱۲۷

Drouvilles (GasPard) : Voyage en Perse fait en 1812 et 1813, seconde édition,Paris 1825 , t.2 , p.127

(۲) کنت‌دوفریر- خاطرات تاریخی وجغرافیائی سفرهای ترکیه، ایران‌وعربستان از۱۷۸۲تا ۱۷۸۹، چاپ پاریس ، ۱۷۹۰ ، جلد ۲، صفحه ٦۹

وسرسخت ودرعین حال قانع وخستگی ناپذیرشناخته شده است :

و پیاده نظام آنها ازخستگی هراس ندارد. سادگی وقناعت ایرانیان، پیاده نظام آنها را نیز قانع بارآورده وبهمین جهت تأمین آذوقهٔ آنها کار بسیار آسانی است. قطعه‌ای نان وپنیر، چند میوه خشك، کمی برنج ومقدار ناچیزی گوشت غذای عادی آنهارا تشکیل میدهد. بارپیاده نظام ایرانی‌ها که برپشت قاطرحمل میشود بسیار کم است وهرگز دراردوی آنها بار زائد وبیهوده وجود ندارد.» (۱)

با اینکه مردم ایران قرن دوازدهم بسیارجنگ‌طلب وستیزه جو بودند، وبا وجود جنگهای زیادی که تاریخ این قرن را مشخص کرده است، ایرانیان اصولاً ذوق و سلیقهٔ تشکیلات نظامی صحیح و منظمی که شایستهٔ یك ارتش واقعی باشد نداشته‌اند. سلسله مراتب واحدها خیلی کهنه و قدیمی بود و جنگها غالباً از فاصلهٔ خیلی نزدیك وباصفوف فشرده روی میداد. پیاده نظام وسوارنظام هردونیزه، سپر، خنجر، غداره، شمشیر و نوعی از طپانچهٔ ساده بکار میبردند که با زنبورك یعنی توپخانهٔ ساده تنها اسلحهٔ آتشی آنها را تشکیل میداد. استعمال این نوع اسلحه ازطرف کلیهٔ وقایع نگاران ایرانی قرن دوازدهم واکثریت قریب باتفاق سیاحان خارجی مورد تصدیق وگواهی است. (۲)

علم محاصرهٔ نظامی ایرانیان بسیارمقدماتی وغالباً بی نتیجه بود. سیاح اروپائی

---

(۱) همان کتاب، صفحهٔ ۷۰

(۲) همان کتاب، جلد۲، صفحهٔ ٦۹ ونیز گیتی گشای زندیه تألیف محمدصادق نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحه ٦ و۸۸ ـ کنت دوفریر ضمن بحث دربارهٔ طرز جنگ ایرانیان محاصرهٔ نظامی را که توأم باحمله بانردبان وفلاخن بقصد افتتاح شهر بوده و دراصطلاح فرانسوی (Siège) مینامند از محاصرهٔ اقتصادی که حلقه‌زدن شهر و قطع روابط اقتصادی آن باخارج وواداركردن آن به تسلیم است ودراصطلاح فرانسوی (Blocus) مینامند تفکیك میکند ومعتقداست که ایرانیان درمحاصره بیشتر به (Blocus) دست میزنند تا بمحاصرهٔ نظامی واقعی وبهمین جهت برای افتتاح یك شهر مانند نگین انگشتر آنرا حلقه‌وار محاصره میکنند وفقط بقطع روابط اقتصادی آن اکتفا میکنند وانتظار بروز قحطی وسقوط قهری شهر را میکشند.

سابق‌الذکر که مکرر بگواهی او استناد کرده‌ایم درین باره چنین اظهار نظر میکند:
«محاصرهٔ نظامی ارتش ایران در حقیقت بیك محاصرهٔ اقتصادی بیشتر شبیه بود تا بیك محاصرهٔ نظامی واقعی.» (۱)

و اما دربارهٔ طرز سنگربندی و تهیهٔ استحکامات، باید گفت که این هنر نظامی نیز بدرجهٔ هنر محاصره و طرز دفاع ابتدائی و ناقص بود. سیاح فرانسوی قرن هیجدهم میلادی درین باره چنین مینویسد:

«ایرانیان بکلی از طرز ساختن استحکامات بی اطلاع‌اند. یك خندق و یك دیوار ساده که نظیر منزل‌های مسکونی آنها از گل و خشت خام ساخته شده و مجهز بچند برج بزرگ است تمام حصار و استحکامات آنهارا تشکیل میدهد و درپناه چنین استحکاماتی است که خودرا درامان تصور میکنند.» (۲)

چند سال پس از مسافرت سیاح سابق‌الذکر سیاح دیگری به‌ایران آمد واستحکامات شهر شیراز را که از محکم‌ترین وجدیدترین استحکامات آن‌زمان محسوب میشد و بدستور کریم خان زند ساخته شده بود از نزدیك دید و مشاهدات خود را درسفرنامهٔ خود شرح داد(۳). بنابااظهار این سیاح، استحکامات شهر شیراز عبارت بود از یك دیوار ساده بارتفاع ۲۵ و بقطر ۱۰ پا از گل و خشت خام که ۸۰ برج بفاصله‌های ۸۰ متری در آن بناشده‌بود. بعلاوه گرداگرد شهر خندقی بعمق ۶۰ و بعرض ۲۰ پا حفرشده بود که دسترسی بشهررا مشکل میساخت.

☆☆☆

هربار جنگ مهمی درپیش بود فرماندهی سپاه بعهدهٔ شخص پادشاه بود. درموارد دیگر و بخصوص درلشگرکشی‌های داخلی که برای تنبیه‌وسرکوبی شورشیان

---

(۱) همان کتاب، جلد ۲، صفحهٔ ۵۸ و بعد.
(۲) همان کتاب، همان صفحه.
(۳) عبدالرزاق سمرقندی - مسافرت ازایران به‌هند وازبنگاله به ایران در۱۷۸۶، چاپ پاریس ۱۸۰۶، جلد ۲، صفحهٔ ۵۸ وبعد.

Abdur-Razzaq Samarquandi : Voyage de la Perse dans l'Inde et du Bengale en Perse, Paris 1806, t. 2, p. 58

داخلی اقدام میشد غالباً یکی از شاهزادگان یا حکام محلی ویا یك فرمانده دیگر از طرف پادشاه مأمور فرماندهی میگردید.

واما درباره طرز نگاهداری وتجهیز سپاه باید گفت که این امر در نهایت سادگی انجام میگرفت: سربازان که درزمان صلح وبین دو جنگ جیرهٔ بسیار ناچیزی داشتند ناچار با غارت شهرهای مسخرشده اعاشه میکردند بقسمی که بسیار نادر بود شهری بدست سربازان ایرانی فتح شود و شاه بلافاصله پس از ورود بآن شهر فرمان غارت صادر نکند. بدین ترتیب غنیمت جنگی و غارت اساسی ترین وسیلهٔ زندگی افراد سپاه بود. هنگامی که شهر پرثروت وپرتجمل دهلی بوسیلهٔ سپاه نادری غارت شد، نادر یك لحظه دهان باز کرد و گفت: «سربازان! سرازمن، غنیمت ازشما». هنوز نادر این جملهٔ کوتاه را بیان نکرده بود که سراسر شهر بزرگ دهلی دچار حریق ونهب وغارت شد (۱).

(۱) تاریخ نادریه، نسخهٔ خطی گمنام وبدون تاریخ، کتابخانهٔ ملی پاریس (طبع نشده)، صفحهٔ ۱۲۵

قسمت دوم

تاریخ نظامی ایران در زمان کریم‌خان

فصل اول

سرنوشت بازماندگان نادر

در بامداد شبی که نادر بقتل رسید، سراسر کشور ایران دچار هرج ومرج واغتشاش شد. سپاه دولتی بسرعت پراکنده شد وسربازان درشهرها به نهب‌وغارت دست زدند. احمدخان ابدالی رئیس فوج افغانی سپاه نادر باسربازان خودبه‌قندهار گریخت وافراد قزلباش بغارت بارو بنهٔ سراپردهٔ نادری دست زدند بقسمی که «قریب بچهارساعت از روز مذکور گذشته بود که اثری ازخیمه وخرگـاه واثاثه پادشاهی برجای نمانده، تمامی‌متفرق ومعدوم ومفاد کریمهٔ کل‌من‌علیها فان‌بظهور پیوست»(۱)

درین‌موقع تاج وتخت پادشاهی ایران بی‌صاحب بود وچون توطئه کنندگان علیه نادر نقشهٔ قبلی برای تعیین تکلیف جانشینی وی نداشتند عدهٔ زیادی ازمدعیان سلطنت درگوشه وکنار بفکرقبضه کردن سلطنت افتادند. قبل از همه علیقلی‌خان یکی از برادر زادگان نادرکه در حیات وی قیام کرده بود خود را در سیستان مستقل اعلام و ادعای پادشاهی کرد. بطوریکه قبلاً گذشت وقتی علیقلی خان علیه عموی مقتدرخود قیام کرد درحقیقت‌جزحاکم سادهٔ ایالت کوچك وفقیری‌بیش نبود. هنگامی که خبرحرکت نادر بوی رسید باستقبال وی شتافت تا در راههای سرحدی‌سیستان‌وی‌راغافلگیر کند.علیقلی‌خان‌با این‌قصدبشتاب به‌شمال حرکت کرد وپس‌ازعبور ازشهر زابل‌بطرف هرات‌رفت. ولی خبرقتل‌غیرمترقبهٔ نادر نقشهٔ‌وی‌را تغییرداد. وقتی این خبربه‌علیقلی‌خان رسید بیدرنگ متوجه مشهد شد و درین‌شهر

---

(۱) مجمل‌التواریخ پس ازنادر تألیف محمدگلستانه، نسخهٔ مطبوعه در تهران، صفحهٔ ۱٦ .

خودرا جانشین نادر و پادشاه ایران اعلام کرد (۲۷ جمادی‌الثانی ۱۱۶۰) . علیقلی‌خان نیمی ازمالیاتها و عوارض معوقه را بخشید و بهمین جهت خود را عادلشاه لقب داد . عادلشاه که بااین ترتیب درحیات جانشینان قانونی نادر سلطنت راغصب کرده بود ، جسارت و گستاخی را بجائی رسانید که خود صریحاً اعلام کرد که مبتکر و بانی اصلی توطئه قتل نادر بوده است .

دراعلامیه‌ای که عادلشاه خطاب بمردم شهر مشهد صادر کرد، نادر را بسختی مورد حمله قرارداد واورا متهم بقتل جمع کثیری ازهموطنان خود واختناق احساسات ملی ایرانیان کرد. این اعلامیه باشرح مفصلی که به‌تملق و چاپلوسی ازاهالی مشهدواستمداد ازمردم اختصاص داشت شروع و باخلاصه‌ای از اقدامات زشت نادر و صحنهٔ جالبی ازظلم وجوری که اوبرمردم ایران رواداشت خاتمه میبافت :

« قاطبه مردم این کشور ازهر زبانی که هستند گواه این مسئله اند . صالح وفاسد از مردم ایران باین امر واقفند ؛ فغان عمومی از زمین بآسمان رسیده ورحم خداوندی همه‌جا بجوش آمده بود؛ کور کردن رعایای بیگناه ، مثله کردن وناقص کردن مردم وقتل و کشتار بیگناهان ، مالیاتهای سنگین وفوق تحمل برمردم‌تحمیل کردن ، بیرحمی وشقاوت را بجائی رسانیدن که از سرهای بریدهٔ مردم مناره برپا ساختن، خلاصه اینکه‌کار بجائی رسیده بود که چاره‌ای جزقتل این ستمگرجبار باقی نبود وهمان‌وقت که افغانهای گارد شاهی خبرقتل اورا بوی رسانیدند وی ، با اینکه برادرزادهٔ آن ستمگربود مصمم بقتل‌او گردیده بود ...» (۱)

همان وقت که عادلشاه به مشهد وارد شد رضاقلی میرزا فرزند ارشد نادر و وارث قانونی تاج وتخت از شهر خارج وبا برادران ونزدیکان خود بقلعهٔ کلات گریخت . رضاقلی میرزا قبل از آنکه بدستور پدرخود کورشود یك سرباز جنگ‌

---

(۱) شارل‌پیکو : تاریخ انقلاب ایران درقرن هیجدهم میلادی، چاپ پاریس ۱۷۴۸ جلد۲، صفحهٔ ۳۰۷

Picault–charles : Histoire des révolutions de la Perse pendant la durée du XVIII ème siècle, Paris , 1748 , t. II , p. 307

آزموده ویك افسر رشید وشجاع ومحبوب بود. ولی ازروزی که خشم پدری ویرا برای ابد از نعمت بینائی محروم کرد، هرگونه امید زندگی ازوی سلب‌شد ومأیوس وافسرده در گوشه‌ای ازشهرمشهد اقامت گزیده بود وهرگز تصور نمیکرد روزی با مسئولیت سنگین ادارهٔ کشورمواجه گردد. نصرالله میرزا برادر کوچك وی که‌سالم بود برعکس برادر بزرگتر نقشه هائی برای‌جانشینی پدر داشت. لیکن سرعت‌عمل عادلشاه هردوشاهزادهٔ افشاررا ناگزیر بترك مشهد وتحصن درقلعهٔ کلات کرد. دربن سفرخطرناك کلیهٔ شاهزادگان افشاروبازماندگان نادر وازجمله‌شاهرخ‌میرزا فرزند ارشد رضاقلی‌میرزا نیزشرکت داشتند وهمگی‌بقلعهٔ کلات پناهنده شدند.

وقتی عادلشاه ازفرار شاهزادگان‌افشار وبازماندگان نادراطلاع‌یافت مصمم شد آنهارا باجلب اعتماد ومحبت ودرغیراینصورت بعنف وجبر ازقلعهٔ کلات خارج وزندانی کند. باین‌قصد سهراب‌خان‌را که یکی ازسرسپردگان‌خود بود مأمورانجام این وظیفهٔ دشوار کرد.

قلعهٔ کلات هنگام مراجعت نادر از فتح خوارزم در کوههای حوالی مشهد درسینهٔ یك تخته سنگ عظیم بناشده‌بود وحصاری ازدیوارهای ضخیم آنرا احاطه میکرد. و این‌دیوارها نیز باخندقی عمیق‌محافظت میشد، بقسمی که فتح قلعه درآن زمان با وسایل نظامی آن عصر امری دشوار و حتی محال بنظر میرسید. ساختمان این قلعه مدت پنج سال بطول انجامیده بود و هزاران کارگر در روز بساختن آن مشغول بوده‌اند. نادر درحسن ساختمان آن‌دقت زیادکرده بود و حتی دستور داده بود دیوارهای آنرا بقدری صیقلی کنند که هیچ دستگیره و ناهمواری کوچك برای آویختن اسلحه ودست‌وپا باقی‌نماند. بطوریکه وقایع‌نگاران این‌قرن‌نقل کرده‌اند، نادر مباشرین خود را مأمور کرده بود که از بالای دیوارهای عظیم قلعه کیسه‌های آرد نرم بپائین خالی کنند تا اگر ناهمواری کوچکی درحصارآن باقی مانده باشد هموار کنند (۱).

---

(۱) مجمل‌التواریخ بعد نادریه: نسخهٔ خطی فارسی کتابخانهٔ ایندیاآفیس لندن، صفحهٔ ۱۶ ــ نسخهٔ مطبوعهٔ همین کتاب درلیدن، صفحهٔ ۲۲ ونسخهٔ مطبوعه در تهران، صفحهٔ ۱۸

درداخل قلعه کلیهٔ وسایل لازم برای زندگی جمع آوری شده بود بقسمی که یك سپاه کامل میتوانست بدون احتیاج بخارج مدتی در آن زندگی کند. بطوریکه محمد کلستانه وقایع نگار قرن دوازده هجری ومؤلف مجمل التواریخ بعد نادریه نقل میکند درقلعهٔ کلات از تمام اشیاء ووسایل زندگی بتعداد صدهزار ذخیره کرده بودند (۱). درهمین قلعه بود که نادرجواهرات گرانبهای پادشاه مغلوب ومخلوع هند وراجه ها وسایر بزرگان این کشور را پنهان کرده بود. بین این ذخایر نفیس آنچه بیش ازهمه طمع عادلشاه را برانگیخته بود تخت معروف پادشاه هند مرصع بانواع جواهرات قیمتی والماس مشهور کوه نور بود.

چنانکه گفته شد دیوارهای عظیم صیقلی شدهٔ قلعه حصار مستحکمی بود که تسخیر آنرا دشوار وحتی غیرممکن جلوه میداد. لیکن این حصن حصین ازیك طرف به تخته سنگ عظیمی از کوه متکی بود و محصورین از همین طرف بکمك نردبان طویلی آب خوراکی خودرا از چشمه‌ای که درپای این سنگ جاری بودبالامیبردند وسپس نردبان رابداخل قلعه میکشیدند. اتفاقاً روزی این احتیاط ضروری فراموش شد وهمین امر بدشمن فرصت داد باین قلعهٔ مستحکم و غیرقابل نفوذ، نفوذ کند. درآن روز نگهبان یکی ازبرجهای قلعه پس ازحمل آب فراموش کرد نردبان برج خود را بالا کشد. افراد سهراب خان که متوجه این غفلت شده بودند، سهراب خان را ازموضوع باخبر کردند و اونیز عده‌ای ازبختیاریهای کوهستانی را مأمور کرد درنهایت احتیاط به تخته سنگ عظیم صعود و نگهبان بی خبر را غافلگیر و برج او را اشغال کنند. کوهستانیهای بختیاری صعود کنان خود را بپای برج رسانیدند ونگهبان وحشت زدهٔ آنرا غافلگیر وبرج را اشغال کردند. همینکه درفش خارجی بر فراز این برج باهتزاز درآمد ترس و وحشت ناگهانی محصورین قلعه را فرا گرفت و خواجه‌ها و غلامان حرمسرای نادری مهیای دفاع از قلعه و حرمسرا گردیدند.

---

(۱) همان کتاب، همان صفحه.

نصرالله‌میرزا و دو تن از فرزندان رضاقلی‌میرزا بنام امامقلی وشاهرخ ازقلعه گریختند ، لیکن هنگام فرار در طول راه عده‌ای که آنها شناختند بقصد تقرب به عادلشاه آنهارا گرفتند و بزنجیر کشیدند وپیاده بوضع خفت آوری بحضور عادلشاه فرستادند . عادلشاه‌رضاقلی میرزا فرزند ارشد نادر و وارث قانونی تاج‌تخت را که بعلت کوری موفق بفرار نشده‌بود با پانزده‌تن ازشاهزادگان افشاربقتل رسانید(۱). شاهرخ‌میرزا نوادهٔ نادر و فرزندارشد رضاقلی‌میرزا که‌درآن‌هنگام جوان چهارده ساله‌ای بود از کشته شدن معاف‌شد ؛ غاصب تاج‌تخت ترجیح داد مادام که پایه‌های سلطنتش کاملا مستقر نشده شاهرخ زنده بماند تا در صورتی که مردم خواهان شاهزاده‌ای ازخون‌نادرشوندحکومت غاصبانهٔ‌خود رابنام‌وی ادامه‌دهد . بااین‌ترتیب کلیهٔ بازماندگان نادر باستثنای شاهرخ‌میرزا دریك‌روز بقتل رسیدند وخزاین قلعهٔ کلات ، لباسهای ذیقیمت ، جواهرات گرانبها ، ظروف‌طلاو نقره ، فرشهای‌ذیقیمت و وسایر اشیاء نفیس‌قلعه بنفع‌عادلشاه ضبط‌شد (۲) .

سلطنت عادلشاه‌چهارده‌ماه‌بیش‌دوام نیاورد . کمی پس‌ازجلوس وی‌برادرش ابراهیم‌میرزا که‌حاکم ایالت‌عراق بودبروی‌شوریده‌ومدعی سلطنت‌شد . تلاقی خونین بین‌سپاه دوبرادر درحوالی‌سلطانیه رویداد که طی آن‌سپاه عادلشاه درهم‌شکست و خود وی نیزاسیرشد . ابراهیم‌میرزا دستور داد چشمان عادلشاه را بیرون کشیدند و

---

(۱) بنابقول پیکومورخ فرانسوی‌قرن‌نوزدهم میلادی ، عادلشاه بیرحمی وسفاکی رابجائی‌رسانید که دستورداد شکم زنهای‌نادر راچاك کنند و کلیهٔ فرزندان نازادآنهارا نیز بقتل‌رسانند . رجوع شودبه‌شارل پیکو : تاریخ انقلابات ایران درقرن‌هیجدهم میلادی پاریس ۱۷٤۸ ، جلد۲ ، صفحهٔ ۳۱۷ .

Picault (Charles) :
Histoire des révolutions de Perse Pendant la durée du XVIIIème siècle de l'ère Chrétienne, Paris 1748 – t . 2 . p . 317 .

(۲) برای اطلاع ازجریان کامل تصرف قلعهٔ کلات و کشتار بازماندگان نادر رجوع شود به گیتی گشای‌زندیه تألیف صادق‌نامی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ، صفحهٔ ٤ ونسخهٔ مطبوعه درتهران ، صفحهٔ ۸ ونیز رجوع شودبه مجمل‌التواریخ بعد نادریه تألیف محمد گلستانه ، درتهران ، صفحهٔ ۱۸ ببعد .

آنگاه قبل‌از تسخیر مشهد و ورود باین شهرحق قانونی شاهرخ‌میرزا یگانه فرزند زندهٔ نادر را نسبت به‌تاج‌وتخت ایران تصدیق کرد وخودرا حامی‌پادشاه وفرماندهٔ سپاه، اعلام کرد (۱).

شاهرخ‌میرزا چهارده‌ساله در زندان‌قصر عادلشاه بود که‌خبرشکست‌سلطانیه واسارت‌عادلشاه به‌مشهدرسید. بوصول این خبربزرگان مشهد گردآمدند و باتفاق آراء شاهرخ‌میرزارا پادشاه‌قانونی‌اعلام کردند. شاهرخ که جوانی‌خوش‌سیماودوست‌داشتنی‌بود بزودی محبوب‌مردم مشهدشد و چون از یکی ازدختران‌شاه‌سلطان حسین صفوی بود مردم اورا تنهاشاهزاده‌ای میدانستند که استحقاق سلطنت‌داشت.

کمی پس‌ازاعلام سلطنت‌شاهرخ‌شاه، بزرگان شهرمشهدوی‌را برای‌جنگ با ابراهیم‌میرزا غاصب ومدعی‌جدیدتاج‌وتخت‌حرکت‌دادند. ابراهیم‌میرزا نیزپس‌از وصول اخبارمشهدواطلاع ازاقدامات بزرگان شهر، ازقصد نخستین‌خود عدول کرد واین بارخود مدعی‌سلطنت شد. دوسپاه مخالف‌درحوالی شهرسمنان ودرمرزایالات خراسان وعراق باهم مواجه شدند. قبل‌از وقوع‌جنگ، بزرگان مشهد متوسل به حیله‌ای‌شدند که‌درمدت‌چندساعت‌سپاهیان‌ابراهیم میرزا را از گردوی‌پرا کنده کرد. توضیح آنکه عده‌ای ازسپاهیان شاهرخ شاه اطراف اردوی ابراهیم‌میرزا با صدای بلند جارزدند که‌شاهرخ شاه‌نوادهٔ‌نادرو بازماندهٔ دودمان‌صفوی‌زنده است وعلیه این پادشاه قانونی‌وشرعی‌است که ابراهیم‌میرزا قصدجنگ‌وستیزدارد. این‌حیلهٔ‌ماهرانه خاطرات پر افتخار دوران پادشاهان صفوی را درقلب سربازان ابراهیم میرزازنده کرد و طوری احساسات آنها را برانگیخت که دسته دسته به اردوی شاهرخ شاه پیوستند و چون توپخانهٔ وی نیز به شاهرخ شاه پیوست، ابراهیم میرزا ناچار بسوی عراق متواری شد. سپاهیان شاهرخ‌شاه وی را تعاقب واسیر کردند و سپس

(۱) رجوع‌شودبه گزارش مورخ ۱۰ اوت کنسول فرانسه در بغداد. آرشیوملی فرانسه، بغداد، جلد ۱، نمرهٔ ۱۷۵

Archives Nationales, correspondance consulaire, Bagdad t. I. no 175.

بابرادر کور او عادلشاه بقتل رسانیدند (جمادی‌الثانی۱۱٦۲) .

سلطنت‌شاهرخ‌شاه نیز چندان‌دوام‌نیاورد. بزرگان‌مشهد ، همانهائی که‌وی‌را از کنج زندان بتخت سلطنت نشانیدند کمی بعد او را خلع و کور کردند و شخص گمنامی باسم میرزا سید محمد که مدعی بود فرزند یکی از دخترهای شاه سلطان حسین‌صفوی است باسم‌شاه‌سلیمان بسلطنت‌رسانیدند(محرم۱۱٦۲) . چهل روز بعد، همان‌اعیان شهر که‌شاه سلیمان را بسلطنت انتخاب کرده‌بودند اورانیز خلع‌و کور کردند و شاهرخ‌شاه را که چهل‌روزقبل کور واز‌سلطنت خلع کرده بودند از نوبه پادشاهی بر گزیدند (۱) . از آن ببعد اعیان و بزرگان شهرمشهدبنام این‌جوان کور حکومت‌را دردست گرفتند و بحیف‌ومیل‌اموال دولت‌و خزائن‌دربارمشغول‌شدند.

درهمان‌حال، سراسر ایران در آتش‌جنگ‌و نا امنی شعله‌ور گردیده‌بود وعدهٔ زیادی مدعی تاج‌و تخت در گوشه‌و کنار بجنگ و ستیز مشغول‌شده بودند .هنگامی فرارسید که‌سلطنت‌شاهرخ‌شاه کور بوسیلهٔ یکی‌ازهمین‌مدعیان‌سلطنت‌بنام‌احمدخان ابدالی رئیس افغانهای ابدالی مورد تهدید قرار گرفت .

احمدخان‌افغان‌ابدالی‌بلافاصله‌پس‌از واقعهٔ قتل‌نادر بافوج افغانی که‌خودسمت فرماندهی آنرا بعهده داشت به‌قندهار حرکت کرد . درطی‌راه موفق‌شد به‌قسمتی‌از جواهرات وخزاین نادر که باکاروانی‌ازهند بسوی‌مشهد درحرکت‌بود دستبردزند وقسمت‌اعظم آنرا ضبط کند . احمدخان که‌باضبط‌این‌جواهرات‌صاحب‌ثروت بزرگی شده‌بود قسمتی ازآنرا بین‌اتباع خودتقسیم کرد و پس از اطمینان ازجلب وفاداری افغانها خود راپادشاه افغانستان نامید . ولی‌تاج‌وتخت کوچك وبی اهمیت افغانستان کافی برای اطفاء جاه‌طلبی‌های بی‌حدخان افغان‌نبود ووی‌نیز بتقلید ازاسلاف خـود مصمم شد به ایران حمله و سراسر این کشور را اشغال کند .

---

(۱) برای اطلاع بیشتر ازجریان این تغییرات سلطنت‌وکور کردن هـای‌پی‌درپی ، رجوع شودبه مجمل‌التواریخ بعد نادریه تألیف محمد گلستانـه ـ نسخهٔ خطـی کتابخانهٔ اینديا آفیس‌لندن، صفحهٔ ٣٤ ونسخهٔ مطبوعه در تهران، صفحهٔ ٣٠ وحاشیهٔ ذیل‌همین‌نسخه، صفحهٔ ٣١٢ وبعد .

پس‌ازویران کردن قسمتی‌ازهند وغارت‌عده‌ای ازشهرهای‌این کشور درهمان هنگام که اعیان شهرمشهد شاه سلیمان را کور میکردند وشاهرخ شاه کور را ازنو بسلطنت میرسانیدند ، احمد خان به خراسان حمله برد و پس از اشغال هرات که درحقیقت‌دروازهٔ خراسان محسوب میشدبحوالی مشهد که پایتخت خراسان بودرسید واین‌شهررا محاصره کرد (۱۱۶۲) . لیکن‌تصادفاً زمستان آن‌سال بحدی‌سرد شد که امید رئیس‌افغانها باشغال سریع وآسان‌شهر به‌یأس‌مبدل گردید وچون مسلم‌شد که محاصرهٔ شهرطولانی و احیاناً بی نتیجه است از محاصره دست کشید و به‌افغانستان مراجعت کرد . لیکن‌سال بعدازنو به‌مشهدآمد واین‌بار عده‌ای‌ازرؤسای‌سپاه مدافع شهر را با رشوه بخیانت دعوت کرد وبااین تمهید بافتتاح شهرتوفیق یافت .

پس‌ازتصرف مشهد احمدخان که‌قصد داشت‌فتوحات‌خودرا درسایرنقاط‌ایران ادامه‌دهد وسراسراین کشوررا اشغال کند به‌نیشابورحرکت کرد، لیکن‌درنزدیکی این شهر خبر های تازه‌ای بوی رسید و دانست که در داخل ایران قوای جدیدی بوجود آمده که برسر تاج وتخت سلطنت با یکدیگر درجنگ‌وقتال اند. دربرابر این وضع جدید ، احمدخان سیاست عاقلانه‌ای اتخاذکرد و تصمیم گرفت خود را از جنجال نزاع برسر تاج وتخت ایران رها و به افغانستان مراجعت کند . ولی قبل از ترك خراسان اعیان‌شهرمشهد را در دربار شاهرخ‌شاه گرد آوردوبآنها‌توصیه کرد که ایالت خراسان را بصورت یك شاهزاده نشین مستقل دراختیار نوادهٔ نادر باقی گذارند وپیوسته نسبت بوی وفادار بمانند . احمدخان پس ازجلب‌موافقت ورضایت اعیان شهر ، خودرا ضامن استقلال خراسان وسلطنت شاهرخ شاه اعلام و سپس به افغانستان مراجعت کرد (۱) .

---

(۱) گیتی گشای زندیه ، تألیف‌محمدصادق‌نامی- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌پاریس، صفحهٔ ۱۸

فصل دوم

آغاز کار دودمان زند

خاندان زند که کمی پس از مرگ نادر برای مدت کوتاهی تاج و تخت سلطنت و حکومت ایران را قبضه کرد متعلق بیکی از قدیم‌ترین قبایل ایالت عراق بود و هم درین ناحیه سکونت داشت. قبیلهٔ زند که از نژاد و زبان کرد بود یکی از چند قبیله‌ای محسوب میشد که هنوز نفوذ تمدن باستان و خون ایرانیان قدیم را حفظ کرده بود.

هنگامی که اصفهان در آتش بیداد افغانهای غاصب میسوخت و سپاه عثمانی تا کرمانشاه پیش آمده بود، مهدی‌خان رئیس قبیلهٔ کوچك زند، ریاست و رهبری هستهٔ مقاومت محلی کردستان را علیه عنصر خارجی بعهده گرفت. وی باشبیخون‌های پی‌در پی سپاهیـان عثمانی را خسته کرد و این مبـارزه را آنقدر ادامه داد تا سپاه نادر شهر اصفهان را آزاد کرد و عثمانی‌هارا بآنطرف مرزهای کشور راند. ولی مهدی‌خان که دراثر چندین سال جنگ و موفقیت های پی‌درپی رفته رفته جاه طلب شده بود دیگر نمیتوانست ساکت و آرام بماند. هفت‌سال‌جنگ و گریز درمقابل‌دشمنان‌قوی اورا بصورت رئیس مقتدری درآورده بود که جاه‌طلبی وجنگجوئی وی با بیکاری وآرامش معمولی زمان‌صلح سازگار نبود وچون نه جرأت و نه وسیلهٔ‌مخالفت‌بانادر را داشت وازطرفی نمیتوانست اقدامی علیه طهماسب دوم پادشاه قانونی کشور کند، ناچار براهزنی درجاده‌ها وغارت شهرها پرداخت.

در موقعـی کـه نادر با عثمـانی‌هـا بجنگ پـرداخته و متوجهٔ بغـداد بود مهدی خان جسارت را بجائی رسانید که افراد غارتگر خودرا تاحوالی اردوگـاه سپاه نادری فرستاد وقسمتی از اردوی نادر را غارت کرد. ادامهٔ این غارتگری‌ها نادر را بفکرانداخت که این قبیلهٔ کوچك ناراحت را بناحیهٔ دیگری کوچ‌دهدواین

فکر وقتی بصورت تصمیم قطعی درآمد که رئیس پر شور قبیله زند، در موقعی که که نادر به بزرگترین اقدام نظامی خود یعنی جنگ بادولت عثمانی دست زده بود مزاحم او گردید وقسمتی‌ازباروبنه سپاه وی را غارت کرد. نادریکی‌ازسران‌نظامی زیرك خودرا باسم باباخان چاپشلو مأمور دستگیری مهدی خان کرد. باباخان به عراق رفت و باصبر و حوصله با نصیحت واندرز وحتی باتملق ووعده‌های دلفریب رئیس قبیله زند راراضی کرد که باردوی وی رود وبا وی ملاقات کند . لیکن بمحض ورود، مهدی خان و چهار صد تن از سران قبیلهٔ زند توقیف شدند و بقتل رسیدند (۱).

پس ازقتل رؤسای قبیله بدستور نادر کلیهٔ افراد قبیلهٔ زند بنقطهٔ دورافتاده و گمنامی در خراسان باسم دره جز منتقل شدند و سالیان دراز درآن نقطه مانند سپرمحافظ در معرض هجوم قبایل غارتگر ترکمن قرار گرفتند. در اثرحملات و شبیخونهای دائمی ترکمن‌ها عدهٔ زیادی ازافراد قبیله زند نابود و بقایای آن برای حفظ جان خود بمرور بکوههای اطراف پناهنده شدند (۲).

قتل وغارت دائمی ترکمن‌ها طوری درنابود کردن قبیلهٔ زند مؤثر واقع شد که هنگام قتل نادر بیش‌از ۳۰ تا ۴۰ خانواده باقی‌نبود(۳). لیکن‌همین چندخانواده بفرماندهی دوبرادر بنام ایناق خان و بوداق خان به عراق کوچ کردند و در نواحی کمازان و کزاز وتویسرکان‌مستقر شدند وازنو به‌غارتگری و راهزنی‌پرداختند.

ایناق خان برادربزرگتر دوفرزند ازخود باقی گذارد که بعدها نقش بسیار مهمی‌درتعیین‌سرنوشت‌قبیلهٔ زندبعهده داشتند: فرزندارشداو کریم‌یعنی‌همان کسی‌بود

---

(۱) مجمل‌التواریخ بعدنادریه ، تألیف محمد گلستانه، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ایندیا۔ آفیس‌لندن ، صفحهٔ ۱۰۷ و نسخهٔ مطبوعه درتهران ، صفحهٔ ۱۲۷ وبعد .

(۲) گیتی گشای زندیه تألیف صادق نامی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس،صفحهٔ ۱۸ و نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ٥

(۳) مجمل‌التواریخ بعد نادریه ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ایندیا آفیس لندن ، صفحهٔ ۱۰۷ و نسخهٔ مطبوعه درتهران ، صفحهٔ ۱۲۷ .

که کمی بعد حکومت ایران را بدست آورد وفرزند کوچکتر محمد صادق بود که سهم بزرگی درفتوحات آیندهٔ برادر ارشد خود داشت .

وقتی این دوبرادر جانشین پدر شدند مدتی عملیات غارتگری قبیلهٔ خودرا رهبری کردند . ولی بزودی مهدی علیخان تکلو (۱) حاکم شهرهمدان که بیش از هر کس از راهزنی افراد قبیلهٔ زند خسارت دیده بودنامه‌ای خطاب به‌برادر بزرگتر فرستاد و بوی دستور داد بیدرنگ بشهر همدان رود . مهدی‌علیخان به کریم چنین نوشته بود :

« حکم عالی شد آنکه عالیقدر کریم‌بیك زند بتوجهات خاطر عالی مستظهر ومتمایل بوده بداند که بمداول آیهٔ کریمهٔ ... (۲) قادرتوانا ومدیر کارخانه‌ارض‌وسما فردی از افراد انسانی را که لایق و قابل رتق و فتق امورات مهمه و کافه عباد اند بجهت ترفیه حال رعایا وبرایا برتبه سروری ومرتبه برتری رساند ؛ ودراین اوان مینو نشان که از فضل خالق انس‌وجان یدتصرف عالی قوی ودلاوران‌شیرشکار پلنگ خصلت جری وسپاهیان رزم آزموده واز نفاق بری سر برقبهٔ اطاعت عالی گذاشته ، دشمنان مغلوب واهالی قلمرو علیشکر دست ارادت از آستین صداقت برآورده بذیل عفو وعاطفت آویخته خدمات آنها مستحسن واز خوان احسان بهره‌مند گردیده اند باید برحصول اطلاع بمضمون رقم عالی، آن عـالیقدر بلاتوقف با سرداران زندیه وجمعیت باستعجال خودرابحضور رسانیده مورد نوازشات ومستدعیات‌خودرامقرون بانجاح دانسته ودرعهده شناسند ... » (۳)

وقتی کریم ازمضمون این‌نامه اطلاع یافت بحدی‌خشمگین شد که دستورداد حامل تیره‌بخت وبیگناه آنرا مثله کنند. پس گماشتگان‌او بینی‌و گوش‌سوارحامل‌نامه

---

(۱) درنسخهٔ مجمل‌التواریخ که باهتمام آقای مدرس رضوی درتهران‌بطبع رسیده است مهرعلیخان نوشته شده (صفحهٔ ۱۲۸) وحال آنکه درنسخهٔ خطی همین کتاب که در کتابخانهٔ ایندیاآفیس لندن محفوظ است وهمچنین درگیتی گشای زندیه صادق‌نامی‌مهدی علیخان نوشته شده است .

(۲) دراصل بیاض است .

(۳) مجمل‌التواریخ پس‌ازنادر: نسخهٔ مطبوعه درتهران ، صفحهٔ ۱۲۸ .

را بریدند واورا با چهرهٔ آغشته بخون بهمدان فرستادند. حاکم مقتدر همدان که انتظار ورود کریم را میکشید، وقتی بجای اوچهرهٔ آغشته بخون فرستادهٔ خودرا مشاهده کرد بلافاصله یکی از سرداران خود را باتفاق ۵۰۰۰ سرباز مأمور کرد کریم‌را زنده دستگیر کند وبحضوراو آورد.

هنگامی که کریم‌از حرکت‌این‌سپاه‌مطلع‌شد ۲۰۰ نفراز رشیدترین‌مردان‌خود رامهیای جنگ کرد وبا این عدهٔ قلیل باستقبال دشمن‌شتافت که‌از حیث‌شماره بروی تفوق فوق‌العاده داشت. کریم در نیمهٔ شب بادشمن تماس گرفت و بی‌تأمل درتاریکی شب حمله کرد وبا ایجادترس ناگهانی ووحشت واضطراب جمع کثیری‌ازافراددشمن را غافلگیر کرد وعده‌ای را بقتل رسانید وبقیه را متواری ساخت.

بپاس‌شهامتی که کریم درین جنگ ازخود ابرازداشت ودرازاءفتح‌درخشانی که نصیب قبیلهٔ خود کرد، سران‌قبیلهٔ زند باتفاق‌آراء ویرا بلقب خانی مفتخر کردند و از همین زمان بود که او به کریم‌خان زند معروف شد(۱).

مهدی علیخان مأیوس نشد و پس از جمع‌آوری مجدد سپاه فرماندهی آنرا خود بعهده گرفت وازنو بجنگ کریم‌خان شتافت. لیکن این بارنیز شکست خورد وچون کریم خان بتعاقب وی پرداخت بقلعهٔ ولاشجرد (۲) واقع در نزدیکی همدان پناهنده شد. کریم خان مدتی قلعهٔ مزبور را محاصره کرد لیکن موفق به تسخیر آن نشد.

بعدازاین فتوحات، نام کریم‌خان رفته‌رفته‌برسرزبانها افتاد ودرسراسر کشور وبخصوص درعراق‌همه‌جا صحبت ازجوان‌جاه‌طلب وحادثه‌جو وبردلی شد که‌درمدت کوتاهی‌خودوقبیله‌خودرا از گمنامی‌شهرهٔ زبانها کرده‌بود.هنگامی که ابراهیم‌میرزا علیه عادلشاه قیام کرده بود و عده‌ای ازقبایل عراق نسبت بوی احساسات‌خصومت‌آمیزداشتند وحتی قسمتی از باروبنه اردوی ویرا غارت کرده بودند، ابراهیم میرزا

---

(۱) همان کتاب، صفحهٔ ۱۲۹ ونسخهٔ خطی‌همان کتاب‌در کتابخانهٔ ایندیاآفیس‌لندن، صفحهٔ ۱۰۸

(۲) ولاشجرد یا والاشجرد

که بتازگی از فتوحات کریم خان و رشادت وی در جنگها مطلع شده بود هدایائی برای او فرستاد و اورا مأمور سرکوبی قبایل راهزن و استقرار امنیت در ایالت عراق کرد.

درسال ١١٦٤ هجری موفقیت تازه‌ای برای قبیلهٔ کوچك زند پیش آمد که درمدت کوتاهی چندین برابر براعتبار واهمیت آن افزود. توضیح آنکه ازچندین سال قبل یکی از رؤسای قبایل بختیاری بنام ابوالفتح خان حکومت و بیگلربگی شهراصفهان را بعهده داشت و مدعی بود که این سمت را ازشاهرخ شاه افشار بعهده دارد وحال آنکه شاهرخ شاه ازپادشاهی جزاسم چیزی نداشت وقلمروحکومت او ازچهار دیواری مرزهای خراسان تجاوز نمیکرد. یکی دیگراز رؤسای مقتدر قبایل بختیاری بنام علی‌مردان خان نسبت برقیب اصفهانی خود حسادت میورزید و مترصد فرصت بودتابساط حکومت ویرا دراصفهان برچیند وخودجانشین او شود. هنگامی که واقعهٔ میرزامحمد موقتاً شاهرخ شاه را از سلطنت محروم کرد، علی‌مردان خان فرصت را برای تصفیهٔ حساب با رقیب خود مغتنم شمرد وبه اصفهان حمله برد(١). بین دوحریف درمحل معروف به‌مورچه‌خوار اصفهان تلاقی رویدادوچون علی‌مردان‌خان شکست خورد کسانی نزد کریم خان فرستاد و از او تقاضا کرد برای جبران ننگ این شکست بوی مساعدت کند.

کریم‌خان که ازمدتی قبل درصدد بود با علی‌مردان‌خان آشتی کند(٢)سران

(١) بنابروایت مؤلف مجمل‌التواریخ بعد نادریه، ظاهراً ابوالفتح‌خان‌علیه شاهرخ شاه شوریده بود ومدعی استقلال شده بود وعلی‌مردان‌خان بلافاصله ازین فرصت استفاده کرده وبعنوان حفظ حقوق سلطنت شاهرخ شاه وی را مورد حمله قرارداده بود (مجمل‌التواریخ بعد نادریه تألیف محمد گلستانه، نسخهٔ خطی فارسی کتابخانهٔ ایندیاآفیس‌لندن صفحهٔ ١٢٤ ونسخهٔ مطبوعهٔ همین کتاب درتهران صفحهٔ ١٤٦) چون این روایت درهیچیك ازدیگرمنابع دیده نشده، مانیز آنرا باقیداحتیاط درین قسمت نقل میکنیم؛ لیکن درهرحال جریان وقایع بعد ازسقوط ابوالفتح‌خان وبسلطنت رسیدن شخص دیگری‌غیرازشاهرخ‌شاه نشان میدهد که علی‌مردان‌خان قصد کمك به شاهرخ شاه نداشته است.

(٢) کریم‌خان وعلی‌مردان‌خان مدتی برای‌تصرف شهر گلپایگان بایکدیگرجنگیده بودند وبا اینکه این شهر بالاخره در تصرف کریم‌خان باقی مانده بود کدورت‌ودشمنی سابق دو حریف هنوز مرتفع نشده بود. جنگ بین‌این دو سردار برسرگلپایگان مدتی

قبیلهٔ خودرا گرد آورد ودربارهٔ کمك به‌علی‌مردان خان باآنها مشورت کرد. سران قبیله باتفاق آراء آمادگی خود را برای پشتیبانی وی اعلام کردند و اظهار داشتند هرطور کریم خان صلاح بداند ودستور دهد اقدام خواهند کرد. مدتی بعد ملاقات دوستانه‌ای بین دو رئیس متحد درشهر گلپایگان صورت گرفت ودرهمین ملاقات بود که نقشهٔ همکاری‌دوجانبه وحملهٔ مشترك به‌اصفهان تهیه شد. پس‌ازاین ملاقات، دو سردار با ۲۰۰۰۰ سوار وپیاده بجانب‌اصفهان حرکت کردند. درچندفرسخی‌اصفهان در محلی موسوم به کهریز اولین جنگ بین طرفین رویداد؛ ابوالفتح خان بعلت تفوق عدهٔ دشمن شکست‌خورد وبه‌اصفهان مراجعت وبداخل قلعهٔ شهرپناه برد؛ لیکن شهراصفهان وقلعهٔ آن تاب ضربات توپخانهٔ کریم‌خان را نیاورد وتسلیم شد.

کریم خان با دشمن مغلوب در نهایت جوانمردی رفتار کرد و از او دعوت کرد که بافاتحین همکاری کند واتحاد مثلثی تشکیل دهند. پس از یك جلسهٔ ملاقات سه‌جانبه، کریم خان، علی‌مردان خان وابوالفتح خان موافقت نامه‌ای امضاء کردند که درحقیقت ادعای جدیدی نسبت بحقوق سلطنت ایران تلقی شد ومشکل جدیدی در برابرشاهرخ‌شاه تیره بخت ایجاد کرد. این‌موافقت‌نامه شامل چهارقسمت‌زیربود وهدف ومنظوراصلی ازتنظیم آن ادارهٔ کشوری بود که‌سه سرداربزرگ درناحیهٔ عراق ومستقل ازدیارخراسان تأسیس میکردند:

۱ـ ابوتراب طفل نه ساله وخواهرزادهٔ احتمالی‌شاه سلطان حسین صفوی که شاه اسمعیل نامیده خواهد شد بسلطنت انتخاب میشود. پایتخت این پادشاه مانند پایتخت اجداد وی شهراصفهان خواهد بود.

۲ـ فرماندهی سپاه فقط درصلاحیت وعهدهٔ کریم‌خان زنداست وهرموقع که مصالح کشور ایجاب کند کریم‌خان باید عازم جنك شود. فعلاً کریم خان بتنهائی مأمور فتح ایالات عراق، آذربایجان وفارس است وپس ازانجام این فتوحات باید به اصفهان مراجعت و باتفاق پادشاه برای تسخیر آخرین سنگر باز ماندگان افشار

پس ازشکست مهدی‌علیخان اتفاق‌افتاد (مجمل‌التواریخ بعد نادریه تألیف محمد گلستانه، نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ۱٤٥)

یعنی ایالت بزرگ خراسان اقدام کند.

۳- علی‌مردان‌خان بسمت حکمران کل کشور انتخاب میشود و تعهد میکند که هرگز از شهر اصفهان خارج نشود و تمام‌وقت خود را مصروف امور اداری و غیرنظامی کند بقسمی که کلیهٔ امور نظامی منحصراً درعهدهٔ کریم‌خان باشد.

٤ - ابوالفتح‌خان، حکمران شکست‌خوردهٔ اصفهان از نو بحکومت این‌شهر منصوب و مأمور حفظ امنیت شهر میشود.

رؤسای سه‌گانهٔ اتحاد مثلث بقرآن مجید سوگند خوردند که دراجرای امور محوله راست و صادق باشند و پیوسته نسبت بتعهدات خود وفادار بمانند. بعلاوه کریم‌خان وعلی‌مردان‌خان جداگانه سوگند یاد کردند که بهیچ اقدام در کشور نوزاد وجدید‌التأسیس خود دست نزنند مگر با مشورت و موافقت قبلی یکدیگر(۱).

---

(۱) مجمل‌التواریخ بعد نادریه تألیف محمد گلستانه- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ایندیا- آفیس‌لندن، صفحهٔ ۱۲۵ و نسخهٔ مطبوعه همین کتاب درتهران، صفحهٔ ۱٤۸- گیتی گشای زندیه، تألیف صادق نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ٦ ونسخهٔ مطبوعهٔ همین کتاب درتهران، صفحهٔ ۱۵.

فصل سوم

کریم‌خان، حکمران کل کشور

بموجب موافقت نامه‌ایکه بشرح مذکور بامضای سه سردار بزرگ رسید، کریم‌خان برای فتح دوشهر تهران وقزوین که در شمال وشمال غربی اصفهان واقع شده واز نظر سوق‌الجیشی حائز اهمیت‌زیاد بود حرکت کرد. غیبت‌موقتی کریم‌خان دست رقیب دیرین وی علی‌مردان خان را باز گذارد تا علیرغم تعهدات‌خود مردی‌را که‌مدتها نسبت‌بوی کینه و نفرت‌داشت‌از کار بر کنار کند. توضیح آنکه ابوالفتح‌خان حاکم شکست خوردهٔ اصفهان فقط‌باصرار کریم‌خان از نو بحکومت‌این‌شهر منصوب شده بود ودرحقیقت کریم خان ویرا به‌علی‌مردان خان که باوی دشمنی‌دیرین داشت تحمیل کرده بود وبهمین‌جهت ابوالفتح‌خان‌نسبت‌به کریم‌خان حق‌شناس‌وسپاسگزار بود. لیکن علی‌مردان خان بخوبی متوجه این نکته بود که چنانچه روزی اختلافی بین‌او و کریم‌خان رویدهد ابوالفتح خان بی‌تأمل جانب کریم‌خان را خواهد گرفت و بهمین جهت علیرغم موافقت نامهٔ سه‌جانبه مدتی پس از عزیمت کریم خان ویرا از حکومت اصفهان معزول کرد و کمی بعد اورا بزندان افکند وبقتل رسانید.

وقتی خبراین خیانت به کریم خان رسید باوجود تأثر و اندوه فراوان چون خودرا ضعیف‌تر ازعلی‌مردان خان میدانست بروی‌خود نیاورد وازتظاهر بهر گونه عمل خصومت‌آمیز خودداری کرد. لیکن‌علی‌مردان خان که ازین موفقیت نخستین خود سرمست بود کمی‌بعد برای بار دوم تعهدات صریح خودرانقض کرد.

توضیح آنکه صالح خان بیات، حاکم فارس، نسبت بحکومت سه جانبی

اصفهان یاغی شد و مدعی استقلال گردید . علی مردان خان تصمیم گرفت وی را بزور باطاعت حکومت اصفهان مجبور کند . بتوصیهٔ او شاه اسمعیل حاکم فارس را باصفهان احضار کرد ولی حاکم مغرور بار دگر از اطاعت فرمان اصفهان سرپیچید و صریحاً اعلام کرد غیر از سلطنت خراسان دولت دیگری را قانونی نمی‌شناسد . علی‌مردان خان علیرغم تعهدات موافقت‌نامهٔ سه‌جانبی که وی راممنوع ازمداخلهٔ در امور نظامی کرده بود، یکی از بستگان خودرا بنام حاجی‌باباخان بحکومت اصفهان منصوب وخود باتفاق پادشاه بـه فارس‌حرکت کـرد . حاکم یاغی فارس درحوالی شهر شیراز بسختی‌شکست خورد و دراثر این شکست کلیهٔ شهرهای فارس مراتب اطاعت خودرا نسبت بحکومت اصفهان اعلام کردند .

وقتی کریم‌خـان اطلاع یافت که علی‌مردان‌خان بار دگـر بابی‌اعتنائی تمام ، تعهدات خودرا پایمال کرده است دچار خشم وغضب شدید شد و بمحض وصول خبر جنك فارس سران سپاه خود را دعوت کرد و دوستانه برای آنها شرح داد چگونه موافقت‌نامه‌سه‌جانبی‌بامضاء رسیده بود وچگونه علی‌مردان‌خان باىقتل‌رسانیدن‌یکی از نزدیکترین همکاران‌خود تعهدات سابق‌خودرا پایمال کرده‌است و نیز توضیح داد که‌چگونه جنگی که درفارس در گرفته‌برخلاف‌تعهدات موافقت‌نامهٔ سه‌جانبی‌بوده و عملاً فرماندهی سپاه را از کف رئیس مستقیم‌آنها یعنی کریم خان خارج کـرده است . ونیز کریم‌خان اظهارنگرانی کرد که‌پس‌از ابوالفتح‌خان وی‌در معرض خطر باشد وعلی‌مردان خان نسبت بوی نیز خیانت ورزد واو نیز اولین‌قربانی وی پس‌از مراجعت ازفارس گردد . درپایان کریم‌خان‌از سران سپاه خودسوال کرد که‌تکلیف وی باهمکار بیرحم وتبه‌کاری مانند علی‌مردان‌خان چیست و او چگونه بایـد اقدام کند . سران سپاه باتفاق آراء پاسخ دادند کـه برای دفـاع از مولا و ارباب خود آماده بـه جنك با علی‌مردان خان هستند و از کریم خان تقاضا کردند باوی بجنك بپردازد .

کریم‌خان که از پشتیبانی وحمایت کامل سران سپاه خود برخوردار گردید، بااطمینان خاطر با ۳۰،۰۰۰ سپاه به‌اصفهان‌حرکت کرد. شهراصفهان بدون کمترین مقاومت بتصرف وی در آمد وحاکم‌منصوب‌علی‌مردان خان به فارس گریخت. علی مردان‌خان که هنوز مشغول رتق‌وفتق امور فارس و تسخیر آخرین شهرهای آن ناحیه بود بیدرنك اقدامات خودرا ناتمام رها کرد و بسرعت‌باتفاق شاه به اصفهان مراجعت کرد.

علی‌مردان خان باین ترتیب باعجله زیاد از کوههای‌بختیاری عبور کرد ودر چهار محال واقع در چند کیلو متری شهر اصفهان اردو زد. فردای همان روز دوحریف بایکدیگر مصاف دادند. پس‌ازچند ساعت نبرد سخت چون پیروزی کریم خان مسلم و قطعی بنظر میرسید، شاه اسمعیل که باطناً از رفتار مستبد علی مردان‌خان ناراضی بود وجنك را نیز برای وی باخته میدانست درگیرودار کارزار به کریم‌خان ملحق شد (۱). این اقدام غیرمنتظرهٔ شاه اسمعیل علی‌مردان خان را بکلی مأیوس کرد وترس ووحشت ناگهانی برسپاهیان وی مستولی گردانید بقسمی که افراد سپاه از هرطرف گریختند و علی‌مردان خان نیز ناچار به‌فرار شد (۲).

---

(۱) تذکرهٔ شوشتر تألیف نعمت‌الله‌شوشتری فقیر، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌پاریس صفحهٔ ٦۹.

(۲) سرجان ملکم مورخ انگلیسی اواخر قرن هیجدهم میلادی روایت دیگری از نبرد این دوسردار بزرك دارد. وی‌بهیچوجه ذکری از لشگر کشی علی مردان خان به شیراز نکرده است ومدعی است که اختلاف دوسردار و قطع روابط آنها بلافاصله پس از قتل‌ابوالفتح خان رویداده است. بنابروایت سرجان‌ملکم وقتی‌قتل ابوالفتح‌خان‌اتفاق افتاد، کریم‌خان در اصفهان بودنه درتهران؛ وچون پس‌از ابوالفتح‌خان خود را نخستین هدف وقربانی تازهٔ علی‌مردان خان تصور میکرد بی‌سروصدا باسپاهیان خود از شهر خارج شد ودرخارج شهر مخالفت خودرا باعلی مردان خان علنی کرد. از طرف دیگر سرجان ملکم بهیچوجه ذکری ازجنك اصفهان‌نکرده ومدعی است که علی‌مردان‌خان در داخل شهر بدست گماشتگان‌مخفی کریم‌خان بقتل‌رسیده‌است (رجوع‌شود به‌سرجان‌ملکم، تاریخ ایران-نسخهٔ‌فرانسه،چاپ‌پاریس۱۸۲۱،جلد۳صفحهٔ۱۷۱) ولی هیچیك ازین‌مطالب

بنظر صحیح نمیرسد ، چه‌اولا سرجان‌ملکم‌تصریح نکرده که اطلاعات خودرا ازچه منبعی اخذ کرده است . وثانیاً درمورد جریان این اختلاف بطور کلی ما از آثار محمد صادق نامی ومحمد گلستانه وابوالحسن غفاری وقایع‌نگاران بزرك اواخر قرن دوازدهم هجری استفاده کرده‌ایم و ظاهراً قول این سه مورخ بحقیقت نزدیك‌تر است (گلشن مراد تالیف ابوالحسن غفاری کاشانی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك ، ورق ٥ ، صفحه ۱ ومجمل‌التواریخ بعد نادریه ،نسخهٔ مطبوعه در تهران ، صفحه۱۵۰ و گیتی گشای زندیه تالیف صادق نامی ، نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی‌پاریس ، صفحهٔ ٦ تا ۱۱) آنچه بیشتر موجب تعجب است اینکه ملکم تصور کرده که قاتل علی‌مردان‌خان یکی ازسران سپاه کریم‌خان‌بود که بعمدوازروی‌ظاهر بوی‌خیانت کرد و بانیت‌مخفی‌قتل علی‌مردان‌خان‌باردوی وی ملحق گردید . سرجان ملکم درین مورد منبع اطلاع خود را کتاب محمد صادق نامی معرفی کرده است (سرجان ملکم ـ تاریخ ایران ، نسخهٔ فرانسه ، چاپ پاریس ۱۸۲۱ـ جلد ۳ ، یادداشت صفحهٔ ۱۷۱) و حال‌آنکه نه نسخهٔ گیتی گشای صادق نامی که در کتابخانهٔ ملی پاریس ضبط است ، و نه نسخهٔ چاپی آن که در تهران طبع شده است ، هیچیك‌مطلبی دال‌برتایید این ادعا ندارد . بعکس ، بنابگفتهٔ صادق نامی ، علی‌ـ مردان خان مدتها بعد ازجنك اصفهان وپس‌از ملاقات وفعالیت‌های بی‌نتیجه‌ای که بعدبآن اشاره خواهد شد بقتل رسیده است(گیتی گشای زندیه تألیف‌محمدصادق نامی،نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ، صفحهٔ ۱۰ ببعد ـ و نیز تذکرهٔ شوشتر تألیف نعمت‌الله شوشتری فقیر ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ، صفحهٔ ۹۷) .

بنابروایت مؤلف گلشن‌مراد، قتل علی‌مردان‌خان بدین‌ترتیب بود که‌علی‌مردان‌خان قصدداشت سیدپیری را که از بغداد وارد کرده وباموافقت مصطفی‌خان بیگدلی شاملو در کرمانشاه بسلطنت رسانیده بود بقتل رساند . محمد خان زند که از اردوی کریم خان گریخته و به علی مردان خان پناهنده شده بود شفاعت او را کرد و مانع این عمل شد . علی مردان خان شفاعت او را پذیرفت ، لیکن مدتی‌بعد سید مزبور را از دو چشم نابینا کرد و سپس قصد جان محمد خان را کرد . محمدخان پیشدستی کرد و روزی که علی مردان خان با عده‌ای از نزدیکان‌در خیمهٔ خود نشسته بود او را بقتل رسانید و سپس‌از اردوی وی گریخت و در اصفهان به اردوی کریم‌خان پیوست گلشن مراد تألیف محمد ابوالحسن غفاری کاشانی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك ، ورق٥ صفحهٔ ۱ .)

در آورد ؛ لیکن کریم‌خان باوجود موقعیتی که تحصیل کرده بود خودشخصاً بعنوان ساده «وکیل» یا «وکیل‌الرعایا» قناعت کرد و پادشاه جوان را در اصفهان تاجگذاری کرد (۱۱٦۵ هجری)

☆☆☆

بدین‌ترتیب کریم‌خان که رئیس کوچك و حقیری از یك قبیلهٔ ضعیف ایرانی بیش‌نبود ، درسال ۱۱٦۵ هجری بغتتاً فرمانروا و پادشاه واقعی ایران گردید . اما قدرت‌وی‌هنوز برسراسرحدود کشورتوسعه‌نداشت ودرایالت بزرك‌خراسان شاهرخ شاه نوادهٔ کورنادر بسلطنت‌بی‌اسم ورسم خود ادامه میداد . این شاهزادهٔ تیره بخت که درمعرض خطر دائمی هجوم ازبك‌ها وافغان‌ها بود ، درحقیقت زندانی ساده‌ای بود که دردست‌بزرگان دربار کوچك خود اسیر بود .

بدین‌ترتیب حکومت کریم‌خان ازجانب خراسان مواجه باهیچ خطری‌نبود ؛ لیکن اولین هستهٔ مقاومت در ایالات شمالی ایران تشکیل شد و در همین نقاط بود که کریم خان در تمام عمر با دو تن از دشمنان سر سخت و خطرناك خود در جنك و جدال بود : درساحل دریای خزر یکی از سران‌قبیلهٔ قاجار حکومت‌خود-مختاری ایجاد کرده بود که پس ازسالها جنك وستیز سرانجام خاندان‌جوان‌ونورس زند راچندی پس‌ازمرك کریم‌خان منقرض کرد وخودجانشین آن گردید .از طرف دیگریکی از سرداران افغانی درآذربایجان حکومتی مستقل وخود مختار تأسیس کرده‌بود و وی نیزبنوبهٔ خود نقشهٔاشغال سراسرایران را درسرمیپرورانید. تاریخ سلطنت و یابعبارت بهتر تاریخ‌نیابت سلطنت و وکالت کریم‌خان «وکیل» ، پراست ازجنگهای بیشماری که وی علیه این دو دشمن سرسخت کرده است و زمانی او را تالب پرتگاه مرك کشانیده‌اند .

بهمین‌نحو کلیهٔ جانشینان کریم‌خان‌نیزبنوبهٔ خود گرفتار جنك بااین‌دودشمن سرسخت وبخصوص باقاجارها شدند وسرانجام چنانکه خواهدآمد ایل قاجار بر حریف خود غالب آمد وپس‌از نیم قرن جنك‌وستیز بسرعت شگفت‌آوری‌بحکومت نورس خاندان زند خاتمه داد .

فصل چهارم

جنگ درداخل کشور

۱ - جنگهای کریم خان با آزادخان افغان

درسال ۱۱۶۶هجری آزادخان یکی‌ازسران‌افغانی که ازمدتی قبل‌حاکم‌ایالت آذربایجان بود باکریم‌خان آغاز مخاصمت کرد . آزاد خان سابقاً در سپاه نادری خدمت کرده بود وشخصاً فرماندهی یك فوج افغانی را بعهده داشت وبکمك همین فوج پس‌ازقتل نادر حکومت آذربایجان را قبضه کرده بود . پس‌ازسقوط سلطنت ابراهیم‌میرزا ، آزادخان‌قلعهٔ‌ارومیه را تسخیر کرد ومدعی استقلال شدوچون‌درهمان هنگام روابط دوستانه‌وبسیار نزدیك با فتحعلی‌خان رئیس ایل قاجار برقرار کرده‌بود بکمك وی فرمانروای مطلق‌العنان آذربایجان شد .

آزادخان درصدد بود پادشاه ضعیفی راکه کریم خان در اصفهان بسلطنت رسانیده بود خلع کند وشاید روزی خود بجای وی بسلطنت نائل‌شودوچون کریم خان‌مانع اجرای نقشهٔ او بود باوی‌آغاز مخاصمت کرد و خصومت اوهنگامی علنی وآشکارشدکه کریم خان متحمل شکست سختی ازمحمدحسن قاجارشده بود (۱) .

الف - نخستین فتوحات آزادخان - سقوط شهراصفهان

چنانکه قبلاً گفته شد ، علی مردان خان بلافاصله پس از فتح فارس وحصول پیروزیهای درخشان درآن خطه درحوالی اصفهان از کریم خان شکست خورد . پس ازاین شکست علی‌مردان خان به کرمانشاه گریخت وتصمیم گرفت برای همیشه کنج عزلت اختیار کند ودراموسیاسی مداخله نکند . لیکن درهمین هنگام حادثه‌جوی ناشناسی دربغداد مدعی شد که فرزند شاه سلطان حسین صفوی است وحقوق

(۱) رجوع شود ببعد ، بند دوم ازهمین فصل .

تاج‌وتخت ایران شرعاً وقانوناً بوی تعلق دارد. علی‌مردان‌خان بقصداینکه بارد گر بخت خودرا آزمایش کند از فرصت استفاده کرده وشاهزادهٔ ادعائی رابه کرمانشاه دعوت کرد. نوادهٔ ادعائی شاه سلطان حسین باتفاق عده‌ای از سران حادثه جوی افشار(۱) باتشریفات‌خاص به کرمانشاه‌وارد شد و بلافاصله خودرا پادشاه‌قانونی‌اعلام کرد وشاه سلیمان دوم نامیده شد.

وقتی کریم خان ازین جریان اطلاع یافت با شتاب تمام به کرمانشاه حرکت کرد واین شهر را که از مدتی قبل در محاصرهٔ گروهی از سپاهیان او بود با شدت بیشتری محاصره کرد. درهمین هنگام آزاد خان بقصد کمك به علی‌مردان خان با ۸۰،۰۰۰ سربازمتوجه کرمانشاه شدولی‌هنوزدرچند منزلی‌این شهربود که‌خبررسید محصورین تسلیم شده ومحاصره پایان یافته است (۲).

دربرابر این وضع جدید آزادخان از ادامهٔ پیشرفت منصرف شد و چون از مواجه شدن باقوای زند بیمناك بود به آذربایجان مراجعت کرد. ولی کریم‌خان که ازنیت سوء او وقصد کمك وی به‌علی‌مردان‌خان اطلاع یافته بود بسرعت کار خودرا در کرمانشاه تمام کرد وبتعاقب اوپرداخت‌وموفق شد در نقطه‌ای راه اورا سد کند. آزادخان که هنوزجرأت مقابله‌با کریم‌خان را نداشت نامه‌ای بایبن‌مضمون برای وی فرستاد واستدعای عفو کرد:

---

(۱) ازجمله این اشخاص است مصطفی خان بیگدلی شاملو سفیر معروف نادر در دربارعثمانی. مصطفی خان بمعیت میرزا مهدی استرآبادی منشی مخصوص نادر ومؤلف درهٔ نادری‌وجهانگشای‌نادری بدربارعثمانی عزیمت کرده‌بود. پس‌ازواقعهٔ قتل‌نادرمیرزا محمدمهدی به‌ایران مراجعت کرد وحاضر به تعقیب نقشه‌های جاه طلبانه همکـار خود نشد. (گیتی گشای زندیه تألیف صادق نامی، نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ۳۲).

(۲) علی‌مردان‌خان موفق شد محاصرهٔ کرمانشاه را بشکافد وازشهرخارج‌شودوبین اکراد در کردستان پناهنده شود. مدتی پس از واقعهٔ محاصرهٔ کرمانشاه علی‌مردان‌خان درمجلسی که محمدخان زند بعنوان پناهندهٔ سیاسی درآنجا حاضربود بدست خان‌زندبقتل رسید (گیتی گشای زندیه‌تألیف صادق نامی‌ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌پاریس، صفحهٔ۱۵ ونسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ٤٤ ونیز تذکرهٔ شوشتر تألیف نعمت‌الله شوشتری فقیر، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ۹٤)

«گناه ناکرده وجرم از قوه بفعل نیاورده‌ام. گناه این بنده عذرخواه بغیراز اعانت علیمردانخان چیست؛ درشرع مروت گناه ناکرده را مکافاتی نیست. اگرمقرر شود که لشکرظفرپیروز ازطریق ممانعت برخیزند وبمؤاخذه جرم ناکرده با مشتی عذرخواه نستیزند از شوایب ترك شیوهٔ مروت پرهیزند و درعرصه آرامش عباد غبار فتنه و فساد نینگیزند سزاوار شیوهٔ حمیدهٔ مروت و لایق شیمهٔ کریمهٔ فتوت خواهد بود.» (۱)

وصول‌این‌نامه، نفاق واختلاف‌نظرشدیدی‌بین رؤسای زند افکند. شیخ‌علیخان ومحمدخان زند عقیده داشتند که باید با آزادخان ازدرسازش درآمد ووی راآزاد گذارد به‌آذربایجان مراجعت کند چه شرط‌انصاف ومروت نیست بادشمنی که‌اظهار خفت وخواری وعجز ولابه کرده است با شمشیر جواب داد. لیکن کریم خان که صلاح خودرا در جنگ میدانست بدون توجه بصلاحدید رؤسای زند به آزاد خان پیغام داد که فقط درصورتی حاضر است ازگناه وی درگذرد که بدون قید وشرط تسلیم شود وخود شخصاً بحضور خان زند رسد.

چون‌آزادخان بدین‌امر راضی‌نشد جنگ درگرفت. لیکن‌این‌جنگ‌چندان طول نکشید، چه درآغاز نبردجناح چپ سپاه زند که‌بفرماندهی مشترك شیخ‌علیخان ومحمد خان زند بود غفلتاً از جاکنده شد وسربازان این قسمت درنهایت بی‌نظمی رو بهزیمت گذاردند و ضمن فرار در سایر قسمتها و جناح راست نیز که بفرماندهی شخص کریم‌خان بود ایجاد رعب و هراس شدید کردند بقسمی که لحظه‌ای بعد این قسمت ازسپاه نیز باوجود تلاش کریم‌خان‌متزلزل ومتلاشی شد. کریم خان از معرکه جان بدر برد، لیکن محمدخان وشیخ‌علیخان وحرمسرای کریم خان و جمع کثیری از نزدیکان ومنسوبین وازجمله مادر او درقلعه پری(۲) واقع درنزدیکی کرمانشاه

---

(۱) گیتی گشای زندیه تألیف محمدصادق نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌باریس، صفحهٔ ۳٤ ونسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ۲۲۰

(۲) پری یا بیری – اصطلاح دوم درمجمل‌التواریخ بعدنادریه.

محاصره شدند (۱).

این شکست سریع وغیر منتظره موقعیت کریم خان را ناگهان وخیم کرد. نه‌تنها سپاه وی درمدت کوتاهی بکلی متلاشی شده بود وعده‌ای ازبهترین‌سرداران وی درمحاصرهٔ قلعهٔ پری ازدست رفته بودند، بلکه انتشار این خبر در ایران ایجاد بلوا و شورش در شهر ها کرد و از جمله در اصفهان جمعی علیه عمال او شوریدند وقسمتی از پادگـان شهر را بقتل رسانیدند. درهمان حال قلعه پری نیز تسلیم شد ومحصورین آن باسارت درآمدند و خزاین و بارو بنه شاهی که درین قلعه متمرکز بود بچنگ آزادخان افتاد. آزادخان‌اسرای قلعه پری‌را بزنجیر کشید وپیاده‌وسواره به ارومیه اعزام داشت وسپس خود بتعاقب کریم‌خان پرداخت.

کریم خان که ابتداء متوجه اصفهان بود وقتی ازوقایع این شهراطلاع یافت مستقیماً به‌شیراز رفت. ولی درشیراز نیزهاشم‌خان حاکم، دروازه‌های شهررا بروی او بست و ویرا دربرابر دشمنی که بسرعت در تعاقب او بود بی پناه وحصار گذارد. کریم خان چون نه قدرت محاصره شیراز را داشت ونه میتوانست مدتی دربرابر حصار آن شهردرمعرض خطر حملهٔ آزادخان باشد دچاریأس وناامیدی وبدبینی‌شدید شد بطوری کـه فرصت تعمق وتفکر درتصمیمات خود نیافت وخود دست وپا بسته به استقبال دشمن شتافت. درهمان حال که آزادخان با ۴۰،۰۰۰ سرباز متوجهٔ جنوب بود، کریم خان غفلتاً تصمیم گرفت باسه هـزار سربـاز موجود خود باستقبال وی شتابد و بدون سردار و فرماندهٔ کافی برای آخرین بار با وی مصاف دهـد. کریم خان که بااین‌نیت‌متهورانه‌متوجه شمال شده‌بود درقمشه باپیش‌قراولان‌سپاه آزادخان

(۱) محمدصادق‌نامی مؤلف گیتی گشای‌زندیه مدعی‌است که شیخ‌علی‌خان‌ومحمدخان ازروی عمد جناح خودرا منهزم کردند تانتیجهٔ عدم توجه کریم‌خان را بصلاح اندیشی خود نشان دهند. این مطلب‌ازطرف اکثروقایع نگاران این قرن تأیید شده است(گیتی گشای زندیه تألیف محمدصادق نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌پاریس، صفحهٔ۱۲ونسخهٔ‌مطبوعه در تهران، صفحهٔ ۳۴ ــ مجمل‌التواریخ بعد نادریه ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ایندیا آفیس لندن؛ صفحهٔ ۱۹۷ ونسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ۲۲۷)

تماس گرفت . وقتی کثرت عدهٔ سربازان آزادخان معلوم شد، شکست قطعی کریم خان وقتل عام احتمالی باقیمانده خاندان وی امری قطعی ومسلم بنظر رسید و بهمین جهت با وجود کراهتی که کریم خان نسبت بنقشه وپیشنهاد جسورانه برادر کوچك خود اسکندرخان داشت تن برضا داد . اسکندرخان که جوانی شجاع و بی‌باك بود برادر ارشدخودرا اطمینان داد که اقدام بجنگ منظم بی‌نتیجه است وتوفیق آزادخان امری مسلم و بدیهی است . وی پیشنهاد کرد که قبل از آغاز جنگ آزادخان رابقتل رسانند وخود داوطلب این اقدام خطیر شد . مؤلف مجمل التواریخ بعد نادریه این واقعه را چنین نقل میکند :

«اسکندرخان خودرا بکریم خان رسانیده عرض نمود که جمعیت ما سه‌هزار لجاره است که بعضی سلاح ندارند ولشکرخصم از چهل هزار متجاوز است که همه با سرانجام میباشند . میدان‌داری با این جماعت باقلت لشکر بیصورت است؛ من بتنهائی خودرا بمیان تیپ آزادخان میرسانم ، اگرخدا خواهد آزادخان را ضربی میرسانم . اگر او کشته شد از کثرت لشکر اوباکی نیست وفتح ازجانب ماخواهد بود واگر زدن اومیسر نشود صلاح در آنست که توحرب را موقوف نموده وبرگردی وبعداز بهم رسانیدن لشکر واستعداد انتقام کشیدن درهرجا اتفاق افتد کوتاهی نباید کرد . بعدازاتمام این سخن تنگ اسب را احتیاط نموده براسب سوارونیزه خودرا ربوده تیپ آزادخان رادرنظرآورده مرکب را گرم‌عنان‌نموده خودرا بمیان‌تیپ آزادخان رسانید . خان افغان ومتابعان را بخاطر رسید که این‌سواررا کریم‌خان برای‌خواستن امان فرستاده است ؛ همگی کوچه دادند. اسکندرخان بنزدیك رسیده سواری از سرکردگان افغان که نزدیك آزادخان قرارداشت اورا آزادخان پنداشته نیزه‌را بر تهی گاه اونواخت که ازطرف دیگرسر برآورد ؛ سوارمذکورازاسب‌غلطیده روانه دیارعدم گردید . سواران از چهارطرف اورا درمیان گرفتند ؛ خان‌موصوف ازمیان آن جمعیت خود را بیرون انداخت . سواران ازدیدن آن تهور وشجاعت کسی با او مقابل نشده اوراهدف گلولهٔ‌تفنگ نمودند . چهار گلوله‌باو واسبش‌رسید که‌نیم‌جان خودرا بکریم خان رسانید ، از دور آواز برآورده گفت که من شخصی را درمیان

تیپ سواران آزادخان ازاسب غلطانیدم ، اگر آزادخان خواهد بود کار برمرادأست واگردیگریست صرفه درجنگ نیست فکر کارخود بکن. همین سخن‌را گفته‌ازاسب درغلطیده جان بجان‌آفرین تسلیم نمود .» (۱)

واقعهٔ مرك دردناك برادر، کریم‌خان راسخت متأثر کرد . لیکن تأثروأندوه او وقتی بمنتهای شدت رسید که خبر دادند مردی که بقتل رسیده یکی از سرداران آزاد خـان است وآزادخان خود مشغول تدارك حمله است . در برابر این وضع کریم‌خان تأمل راجایز ندانست وهمانطور که‌اسکندرخان سفارش کرده بودبسوی جنوب گریخت تا ازراه خرم‌آباد به‌فارس رود (۲) .

درخرم‌آباد جمعی ازقبایل کردزبان که کینه وعداوت دیرین با افغانها داشتند کریم‌خان را با آغوش باز استقبال کردند و آمادهٔ کمك بوی شدند . در همـان هنگام خبر رسید که زندانیان قلعه پری ، کلیهٔ‌افراد خانـوادهٔ کـریم‌خان وبهترین سرداران وی که اسیر دشمن شده بودند بطرز داستانی و شنیدنی از اسارت نجـات یافته‌اند . مدتی‌بعد، زندانیان‌قلعه پری پس‌ازتحمل خطرات‌ومشقات زیاددرخرم‌آباد

(۱) مجمل‌التواریخ بعد نادریه تألیف محمدگلستانه ـ نسخهٔ مطبوعه درتهران ، صفحهٔ ۲٤۲ ونسخهٔ خطی کتابخانهٔ ایندیاآفیس لندن ، صفحهٔ ۲۰۹

(۲) صادق نامی مؤلف گیتی‌گشای زندیه روایت دیگری ازین جنك تاریخی و چگونگی بقتل رسیدن‌اسکندرخان نقل کرده‌است که‌باروایت مجمل‌التواریخ‌اختلاف‌دارد. توضیح آنکه بنابروایت صادق نامی ، درقمشه جنگ واقعی بین کریم خان و آزاد خان درگرفت واسکندرخان درجریان همین جنك کشته شد . وباز بنابروایت مؤلف گیتی‌گشا قسمتی ازسپاهیان آزاد خان درآغاز نبردمنهزم شدند و اسکندرخان آنهارا تانزدیکی تخته‌سنك بزرگی تعاقب کرد . درهمین هنگام یکی‌ازسربازان خان‌افغان که در پس تخته‌ـ سنك مزبور پنهان شده بود ازپشت بوی حمله کرد وبایك گلوله وی را ازپا در آورد . مؤلف گیتی‌گشا سپس نقل‌میکند که دراثر این‌واقعه کریم‌خان بطوری متأثر واندوهگین شد که دیگر قادربادامهٔ جنك‌نبود وسپاهیان وی نیز امید موفقیت رااز دست‌دادندومنهزم شدند (گیتی‌گشای زندیه تألیف صادق نامی ـ نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ، صفحهٔ۱۳ ونسخهٔ مطبوعه در تهران ، صفحهٔ ۳۸ و بعد)

به کریم‌خان ملحق شدند (۱) .

---

(۱) آزادخان پس‌ازاسارت محصورین قلعهٔ پری‌باآنها درنهایت‌خفت‌وخواری‌رفتار کرد . بستگان و نزدیکان کریم خان را از زن ومردوپیروبرنا دریك‌صف بزنجیر کشید وتحت‌نظر هزارسربازپیاده‌وسواره به آذربایجان فرستاد تادرقلعهٔ ارومیه زندانی‌شوند. در موقعی که سپاه کریم خان متلاشی شده و خود او فراری بود ، استخلاص اسرای قلعه پری امری بعید بود . لیکن آنها توانستند بااستفاده ازیك بی‌احتیاطی دشمن‌داستان‌وار بگریزند . مؤلف مجمل‌التواریخ ماوقع راچنین نقل میکند :

«. . . بهمین قرارسه منزل راه طی نمودند ، درمنزل چهارم که مشهور بزاغج بود نامداران زندیه را بنهج مسطور سوارالاغها کرده وبسبب همراه بودن زنانه مستحفظین دورتر باآنهاهمراه بودند. صادق‌خان برادر کوچك محمدخان که قصیرالقامه‌وکریه‌المنظر بود اورا غلام محمد خان تصور نموده برای‌خدمت محبوسین اورا قید نکرده بودند ، پای برهنه ازعقب الاغها می‌آمد ومستحفظین اورا براندن الاغهای‌محبوسین تقید می کردند. خان مذکور که بسبب برهنه پائی هردوپای اواز خار مجروح شده وآماس کرده بود از راه رفتن عاجز گشته افتان وخیزان گریه کنان میرفت . محمد خان را ازاین‌حالت دل‌براو سوخت اورا دلداری داده وخود گریست .

دررورود بمنزل ، بدستور معهود محبوسین را در یکطرف خیمهٔ علم خان دربرابر آفتاب نشانیده ومستحفظین هم دورتراسبهای‌خود را بسته کشیدند . ودرطرف دیگرخیمه صندوق ومفرش‌ها واجناس مرسولهٔ آزادخان را برروی هم چیده . مردم لشگر ازافغان وافشارهریك درخیمهٔ خود بسبب گرمی‌هوا ومشقت راه برهنه شده بخواب‌رفتند . علم‌خان سردارهم بدستوردرخیمهٔ خودبخواب‌مرگ رفت ونوکران‌وخدمتکاران نیزمتابعت سردار خود کرده هریك درجائی کمرخود راگشوده باستراحت مشغول شدند واسبان همگی‌در زیرزین دوروزنزدیك خیمه‌ها بسته بجهت آسایش راه یکه میخ کرده بودند . محمد خان بشیخ علیخان گفت که اراده‌اش اینست که همگی را بقتل رسانیده زنان را متصرف شود واندوخته‌چندساله بگیرد وبخدعه‌بضبط خودآورد . همگی‌مقید سلسلهٔ زنجیر گردیده‌ایم...، محمد خان گفت که فی‌الحقیقة ازنادانی خود باین روزگرفتارشدیم چنین خاموش ماندن‌و با دست وپای بسته کشته شدن بسیارناگواراست ، مرا این وقت چنین بخاطر میرسد که همگی مردمان این لشگرومستحفظین بسبب صعوبت‌راه وشدت‌گرمی هوا هریك‌درمکانی کمروا کرده بخواب غفلت میباشند وعلم‌خان سردار این لشگرهم درخواب مرگ است ، دراستخلاص خود باید کوشید که چنین فرصت دیگربدست نخواهدآمد . همهٔ سرداران از این سخن غم‌افزا ازغیرت سرها را بزیرانداخته اشك درحلقهٔ چشم‌آنها بگردش درآمد .

ب ـ جنگ خشت و پایان کار آزاد خان

کریم خان که بدین ترتیب در مدتی کوتاه زحمات چند سالهٔ خود را برباد رفته‌دید تصمیم گرفت زمستان سال۱۱٦٦هجری‌را درخرم‌آباد بگذراند ودرحوالی این شهر که مردم طرفداروی بودند بجمع‌آوری سربازوتجدید سپاه خودبپردازد. لیکن آزاد خان بوی‌فرصت نداد وعمدهٔ سپاه خودرا بسرکردگی فتحعلی‌خان‌افشار بتعاقب وی‌فرستاد. سپاهیان‌فتحعلی‌خان درمحلی‌موسوم به دوآب از توابع‌سیلاخور با سربازان فراری زند روبروشدند وضمن جنگ مختصری که رویداد ، سربازان

محمد خان ، صادق خان برادرخود را طلبیده آهسته باو گفت اگر توانی پارچه آهنی یا کاردی بزودی بمن برسان واگر میسر نشود پارچه استخوانی ازهر کجا باشد پیدا نموده بیار. صادق خان را چون غلام تصورنموده بودند وکند ودوشاخه نداشت فی‌الفور پارچهٔ استخوانی را پیدا کرده بنظرمحمد خان رساند . خان ازاستخوان میخ کنده ودوشاخه‌را سست کرد و استخوان را بشیخ علیخان داد . اوهم بدستورمیخ کنده خود را جابجا نمود بدیگری داد . بهمین دستورهمهٔ دلاوران میخ کنده‌ها ودوشاخه‌ها را حرکت داده هریك اسبی که درخیمه‌ها یکه میخ کرده بودند درنظرآورده بیکباره کنده ودوشاخه‌را ازخود دور کرده ازجا برخاسته خود را باسبان رسانیده هریك براسبی سوارونیزه‌ها راکه در نزد اسبان برزمین زده بودندبرداشته‌اسبان را بجست وخیز درآوردند . شکرعلیخان که تیغهٔ‌شمشیری درمیان جوال آرد پنهان نموده بود برآورده خودرا به خیمه‌علم خان‌سردار رسانید . صفرعلیخان که اوهم یك جوره طپنچه پر کرده خشکه بند از مستحفظین مخفی نموده بود همان وقت برآورده از عقب شکر علیخان بخیمه علم خان خود را رسانید . خان موصوف ازآوازپای‌آنها ازخوف جسته واجل معلق را در بالین خود دید ، خواست فریاد کند که شکرعلیخان بیك‌ضربه شمشیر که برکتف او نواخت اورا ازپای‌درآورد .» (مجمل‌التواریخ بعد نادریه تألیف محمد گلستانه ، نسخهٔ مطبوعه درتهران ، صفحهٔ ۲۳۵)

جریان آزادی اسرای قلعه پری درگیتی‌گشای زندیه بنحوکاملاً مغایری بیان‌شده است . بنا بروایت مؤلف این کتاب درحین نزول درمنزلی ، زنان بتدبیری‌خود رابمردان رسانیدند وزنجیرهای آنان را شکستند . مردان مسلح شدند وعلم خان وجمع کثیری از سربازان وی را کشتند وسپس خود با زنان وکودکان گریختند ودر حوالی بروجرد به کریم‌خان ملحق شدند (گیتی گشای زندیه تألیف صادق نامی‌ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ، صفحهٔ۱۳ونسخهٔ مطبوعه درتهران ، صفحهٔ ٤۰)

تازه کار و بی تجربه کریم‌خان که اخیراً اجیر شده بودند را کنده شدند و بار دیگر کریم‌خان ناچار به عقب نشینی شد و ابتدا قسمتی از حرمسرای خود را که هنوز با او بود بشتاب به‌فارس اعزام داشت؛ برای حفظ آن از اسارت دشمن، خود با عدهٔ قلیلی از سربازان فداکار قدم بقدم در برابر دشمنی که چندین برابر قوی‌تر بود مقاومت کرد تا کاروان حرم بتدریج فاصله گرفت و آنقدر این جنگ و گریز را ادامه داد تا اطمینان حاصل کرد که افراد حرم به کوههای کیلویه رسیده‌اند آنگاه خود و عدهٔ قلیلی از سربازان که هنوز با او بودند از برابر دشمن گریختند و متوجه کوه کیلویه شدند. وقتی کریم‌خان باتفاق افراد حرم خود به کوه کیلویه رسید از شادی این موفقیت بزرگ رنج و تعب راه و تأثر و اندوه شکست را فراموش کرد، چه معابر کوه کیلویه طوری بود که همراهان معدود کریم خان میتوانستند بآسانی آنرا حفظ کنند و مانع ادامهٔ پیشرفت آزادخان گردند. پیش‌قراولان سپاه آزاد خان افراد فراری زند را تا کوه مزبور تعقیب کردند و وقتی باین پناهگاه صعب‌العبور رسیدند و دانستند که فراریان زند در پناه معابر پرپیچ و خم آن قرار گرفته‌اند به خرم آباد مراجعت کردند.

کریم‌خان از راه کوه کیلویه متوجه شیراز شد و قصد داشت زمستان را در کازرون بگذراند، ولی چون بوی خبر رسید که آزادخان با عمدهٔ سپاه خود متوجه شیراز است، ناگزیر شیراز را پشت سر گذاشت و بشتاب متوجهٔ دهکدهٔ خشت شد. خشت دهکدهٔ کوچکی بود واقع در مرتفعات کوهپایه‌های مرکزی فارس که چون بر تمام اطراف این ایالت بزرگ تسلط داشت از نظر نظامی حائز کمال اهمیت بود. وقتی کریم‌خان به خشت رسید روحیهٔ خود را بکلی باخته بود و شکست‌های پی‌درپی اخیر اورا چنان بدبین و مأیوس کرده بود که تصمیم گرفت برای همیشه از سیاست و جنگ کناره گیری کند و بقیهٔ عمر را در پناهگاه آرام خشت بسر برد.

مردم خشت و رئیس آنها که رستم سلطان نام داشت نیز از او استقبال شایانی کردند و باآغوش باز او را بین خود پذیرفتند.

هنوز کریم‌خان گرد راه را از چهره خود نزدوده بود که خبر رسید آزادخان

شیرازرا تصرف کرده و برای خاتمه دادن بکاروی متوجهٔ دهکده خشت شده . سرعت عمل و پشتکارو کینهٔ این دشمن سرسخت طوری کریم‌خان را متزلزل کرد که حتی لحظه‌ای تصمیم گرفت جلای وطن کند و به هندوستان رود و برای همیشه از صحنهٔ سیاست ایران دورشود . وقتی کریم خان این تصمیم خود را با اطرافیان در میان گذارد ، رستم سلطان بحضور او رسید و استدعا کرد که از تصمیم خود منصرف شود ومدعی شد که میتواند با تمام افراد مسلح خود برای دفاع ازخشت با آزاد خان بجنگد . رستم سلطان به کریم‌خان اطمینان داد که با افراد معدود ولی شجاع و بی باك خود که باسرار کوههای آن نواحی ومعابر آن مطلع هستند خواهد توانست افرادآزادخان را در گردنه‌های پرپیچ وخم اطراف خشت بدام اندازدو نابود کند . کینه‌ای که مردم فارس وبخصوص ساکنین خشت با افغانها داشتند وخاطرات تلخ و ناگوار دورهٔ تسلط افغانها غیرت وشجاعت واز خود گذشتگی این مردمان کوهستانی فداکاررا چندین برابر میافزودو اطمینان‌خاطر کریم‌خان‌را بقبول‌این‌پیشنهاد بیشتر میکرد .

وسیلهٔ ارتباط دهکدهٔ خشت با خارج کوره راههای پرپیچ وخمی بود که پیاده نظام بسختی میتوانست ازآن عبور کند وسوار نظام بکلی از عبور آن عاجزبود . سرجان‌ملکم مورخ انگلیسی‌قرن هیجدهم میلادی که درسال ۱۸۰۰ معبر کوهستانی خشت را باتفاق نوادهٔ رستم سلطان دیده است شرح جالبی از مشاهدات خود نقل کرده که چگونگی صحنهٔ جنگ تاریخی خشت و مشخصات این جنگ را بخوبی نشان میدهد :

«معبر کماریج‌قریب دومیل‌است‌واین‌راه در کمر کوه واقع‌است و نوعی‌باریك است که دربعضی جاها عرض‌آن ازدوپا بیشتر نیست . بنابراین سپاه ، مگر بصورت قطاریکی‌یکی ، نمیتواند عبور کند. خود این‌راه پرسنگ است ، لیکن دراطراف تل‌های کوچك هستند که نه‌سنگ و نه سبزه دارند وچنین مینماید که ازرمل‌وخاك باشند واین تل‌ها بسیارند بلند و کوتاه و کوچك و بزرگ . ومسافت بین بعضی از آنها ومعبر مزبورازصد ذرع کمتراست .» (۱)

(۱) سرجان ملکم ـ تاریخ ایران ، ترجمهٔ فارسی ، چاپ ۱۲۸۷ هجری ، جلد دوم ، صفحهٔ ٤٦

مسافر دیگری که درسال۱۷۸٦ میلادی یعنی هفت سال پس ازمرگ کریم‌خان ازین معبر عبور کرده وصف جالب‌تری از آن نقل میکند :

«دومیل آخر راه درحقیقت ازشدت شیب عمودی است ومعبر باندازه‌ای تنگ است که‌راه برای یك انسان‌یا یك حیوان باری بیشتر نیست. لحظه‌ای نامطبوع وخطرناك گذرانیدیم ، چه قاطر ها و اسب های ما در برابر پرتگاههای زیاد قرار گرفته و با سرخوردن‌ها وزمین خوردن‌های مکرر مواجه بودند . » (۱)

بعضی از تپه‌ها درمجاورت تخته سنگ عظیمی‌قرار گرفته بود که معبر باریك از روی آن میگذشت ودرهمین نقاط بود که رستم‌سلطان صدهـا نفر ازتفنگچیـان زیردست خودرامأمور کمین‌دشمن کرد . کریم‌خان نیز باتفاق صدها نفرازمردم خشت درداخل درهٔ این دهکده کوچك ودرانتهای معبر آن در کمین دشمن نشست .

نقشهٔ رستم سلطان این بود که به افغانها فرصت داده شود بـدون زدوخورد وارد معبر گردند و وقتی تمام سربازان افغان درپیچا پیچ معبر وارد شدندتفنگچیان که درتپه های دوجانب راه کمین کرده بودند بیك اشاره از بـالا بدشمن در معبر باریك حمله کنند ودر همان موقع کریم خان نیزاز داخل دره آنها را مـورد حمله قراردهد .

این نقشهٔ بدیع با موفقیت کامل اجراء شد: درهمان حال که مردان رستم‌سلطان بیحرکت وساکت درمحل های خود کمین کرده بودند افغانها داخل معبرشدند وبا خیال راحت پیش رفتند. رستم‌سلطان که ازفرازتپه‌ها حرکت ستون دشمن‌رانظاره میکردآنقدرصبر کرد تا آخرین نفرات افغانها وارد معبرشدند ، آنگاه بیك اشاره اوصدها تفنگداراز بالاافغانها را گلوله باران کردند . سرجان ملکم مورخ‌انگلیسی قرن هیجدهم که چهل وهفت سال پس ازاین واقعه میدان جنگ را بـازدید کرده

---

(۱) عبدالرزاق‌سمرقندی_مسافرت ازایران‌به هندوازبنگاله به ایران-چاپ‌پاریس ۱۸۰٦_جلد ۲، صفحهٔ٤۷.

Abdur-Razzq Samarquandi : Voyage de la Perse dans l' Inde et du Bengale en Perse, paris 1806, t.2, p.47.

و با بازماندگان سربازانی که درین جنگ شرکت داشته‌اند و نوادهٔ رستم‌سلطان وپیران سالخورده‌ای که درجوانی درین روزتاریخی جنگیده بودند مصاحبه کرده است خاطرات این روزرا ازقول مصاحبین خود چنین نقل میکند :

«لشگر آزاد خان داخل دره شد تا بمحاذی تل های معهود رسیدند ، مردان رستم سلطان دست گشادند و حسب‌المأمول یکی ازایشان زنده بدر نرفت . آنچه جستن کرده پیش رفتند بافوج کریم‌خان مقابلت کـرده تلف‌شدنـد و آنچه در راه ماندند هم‌عرصه تیروتفنك دشمن شدند وتامدتی مراجعت محال بود ، بجهت اینکه وقتی که جنك شروع شد، کسانیکه عقب بودند بـرای کمك برفقای خـویش پیش دویدند و تـا معلوم شد کـه راه عبور مسدود است کار ازکار گـذشته بـود . بعضی خواستند خود را ببالای تل‌ها بردشمنان رسانند لیکن فقط به خرابی خـود شتاب کردند .» (۱)

بدین ترتیب در مدتی کوتاه سپاه عظیم آزاد خان کـه محصول چند سال زحمت وجنك و پیروزی بود بکلی نابود شد . حتی کسانی که باتحمل مشقات زیاد موفق شدند ازمعبر خارج‌شوند نتوانستند جان‌سالم‌بدربرند چه سربازان پیروزمند رستم سلطان‌و کریم‌خان آنهارا تعاقب کردندوجمع کثیری از آنها را بقتل رساندند

آزادخان توانست‌ازمعر که‌جان بدربرد وخودرا‌به‌شیرازبرساند؛ ولی کریم‌خان بی‌تأمل بتعاقب او پرداخت وچون جمع کثیری ازاهالی فـارس ازاو استقبـال کردند وبرای جنك باآزادخان آماده شدند ، آزادخان ناگزیر شیراز راترك کرد وبه اصفهان گریخت . دربن‌شهر آزادخان قصدداشت سپاه ازهم پاشیده خودراسرو صورتی دهد ومانع پیشرفت کریم‌خان گردد . لیکن بوی‌خبر رسید که محمدحسن رئیس‌ایل‌قاجار پس از اطلاع‌ازشکست او بقصد استفاده‌ازفرصت وتسخیر اصفهان از مازندران متوجه عراق شده وبطرف اصفهان پیش میآید . وچون کریم‌خان نیز از سمت‌جنوب‌متوجه اصفهان بود آزادخان‌بین دوخطر قرار گرفته ناگزیراصفهان

(۱) سرجان ملکم–تاریخ ایران ، ترجمهٔ فارسی ، چاپ۱۲۸۷هجری ، جلد دوم ، صفحهٔ٤٦.

را باعجله ترك كرد و متوجه آذربايجان شد. مراجعت آزادخان به آذربايجان در حقيقت پايان غائلهٔ خان افغان و آغاز مخاصمهٔ محمدحسن‌خان قاجار با كريم‌خان بود (۱).

۲ ـ جنگهای خاندان زند و قاجار

بلافاصله پس از فراغت از كار آزادخان افغان و حتی مقارن با پايان اين غائله، كريم خان بادشمن تازه‌ای مواجه شد كه باسماجت و سرسختی قسمت مهمی از دورهٔ فرمانروائی خان زند را بخود مشغول كرد. اين دشمن تازه قبيله‌ای بود كه در استرآباد و مازندران بتدريج نضج ميگرفت و روز بروز بر قدرت و نفوذ و شمارهٔ افراد آن افزوده ميشد.

با اينكه محمدحسن‌خان رئيس ايل قاجار در نخستين جنگهای خود با خاندان زند مغلوب و مقتول شد، اهميت ايل قاجار و كثرت روزافزون افراد آن بقسمی بود كه سرانجام طومار خاندان زند را درهم پيچيد.

---

(۱) پايان كار آزادخان بنحو مختلف از طرف مورخين و وقايع نگاران خارجی و ايرانی نقل شده است. بنا بروايت سرجان ملكم آزادخان ظاهراً پس از شكست ازخان قاجار به بغداد گريخت واز آنجا به تفليس رفت وازحاكم گرجستان برای تسخير مجدد آذربايجان استمداد كرد و چون موفق به جلب مساعدت او نشد از كريم‌خان استدعای عفو كرد و درسلك خدمتگذاران وی درآمد و بسمت مشاور مخصوص او منصوب شد. (سرجان ملكم ـ تاريخ ايران، ترجمهٔ فارسی، چاپ ۱۲۸۷ هجری، جلد ۲، صفحهٔ ٤٦)

و نيز بروايت محمد صادق نامی مؤلف گيتی گشای زنديه و ابوالحسن غفاری كاشانی مؤلف گلشن مراد، آزادخان پس از جنگ با محمد حسن‌خان قاجار در اروميه و شكست از خان قاجار به بغداد واز آنجا به گرجستان رفت وسپس از كريم‌خان پوزش طلبيد و بخدمت او وارد شد و بقيهٔ عمر را بخدمت در سپاه او گذراند (گيتی گشای زنديه تأليف صادق نامی ـ نسخهٔ خطی كتابخانهٔ ملی پاريس، صفحهٔ ۱۳ و ۱٤ و نسخهٔ مطبوعه همين كتاب در تهران صفحهٔ ٤۹ ـ گلشن مراد تأليف ابوالحسن غفاری، نسخهٔ خطی كتابخانهٔ ملك، ورق ۳۹ ـ صفحهٔ ۱)
ليكن بنا بروايت مؤلف احسن التواريخ يا تاريخ محمدی درتاريخ قاجار، بعد از جنگ اروميه آزادخان مستقيماً به گرجستان گريخت وديگر ازوی خبری نشد (احسن التواريخ يا تاريخ محمدی، تأليف محمد تقی ساروی: نسخهٔ خطی كتابخانهٔ ملی پاريس، صفحهٔ ۱۷)

الف ـ اصل و منشاء ایل قاجار

وقتی تـرکان سلجوقی خاورمیانه را مسخرو کشورهـای ترك نژاد تازه‌ای تأسیس کردند، یکی ازقبایل ترك نژاد سلجوقی که شامل چندین خانوار بزرك بود در سوریه مستقر شد. امیرتیمور گورکانی این‌قبیله را ازسوریه به آذربایجان انتقال‌داد ودرهمین ناحیه بود که قاجارها برای اولین بار براهزنی و غارت دهـات پرداختند و ازین راه اعاشه کردند. شاه‌عباس کبیر به‌تبعیت از سیاست خاص خـود یعنی تجزیه عوامل مخالف دولت‌مرکزی و ایجاد نفاق بین‌آنها ایل‌قاجار را بـه سه شاخهٔ بزرك تقسیم وهرشاخه را دریکی از ایالات مرزی ایران مستقر کرد. بدین ترتیب شاخه‌های سه‌گانه ایل‌قاجار نقش سپر محافظی رابعهده گرفتند که میبایستی ایالات داخلی ایران رادر برابر حملات اقوام وحشی خارج ازمرز حفظ کنند.

شاخهٔ اول قاجار درگرجستان ودرحوالی شهر گنجه مستقرشدتاسدراه اقوام غارتگرلزگی که در کوههای‌واقع بین گرجستان و قفقاز ساکن‌بودند گردد. شاخهٔ دوم درمروشاهجهان مستقر شد تاخراسان را در برابر حملات اقوام ازبك و غارت دائمی آنها حفظ کند. بالاخره‌شاخهٔ‌سوم که‌مهم‌ترین‌و کثیرترین‌شاخه‌های‌سه‌گانه‌بود درگرگان، ایالت‌ساحلی‌جنوب‌دریای‌خزر که‌مرکزآن‌شهراسترآبادبود متمرکزشد تا ایالات‌شمالی وساحلی‌دریای‌خزر را ازتعرض‌اقوام وحشی‌ترکمن که‌درطول‌ساحل شرقی دریای‌خزر بودند مصون دارد.

این بود بطور اجمال چگونگی تقسیم وپراکندگی شاخه‌های سه‌گانه ایل قاجار درسه‌منطقهٔ مرزی وحساس کشور(۱). شاخه‌ای‌ازایل قاجار که ساکن‌حوالی گنجه شد بعدها بخدمت نادر وارد واز عوامل مهم پیشرفت کار اوگردید و عنوان قاجار افشار یافت. شاخهٔ‌ساکن نـاحیه مرودر همان ناحیه ماند وهرگز نقش مهمی درسرنوشت کشور بازی‌نکرد. این دوشاخه که بطورگمنام وحقیر روزگاری بسر

---

(۱) احسن‌التواریخ‌یاتاریخ محمدی ،تألیف محمدتقی‌ساروی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ، صفحهٔ ۸

میبردند ، رفته‌رفته دراثر حملات اقوام وحشی و غارتگر مجاور از بین رفتند و در قبایل دیگر مستحیل‌وعامل بسیارناچیز و غیرقابل توجهی درتاریخ اجتماعی‌وسیاسی ایران شدند .

قاجارهای ساکن‌منطقهٔ گرگان که کثیرتر وشرورتر ازدودستهٔ سابق‌الذکر بودند و نقش مهمی در سرنوشت ایـران بعهده داشتند خـود به دو دستهٔ مخالف تقسیم میشدند : قـاجارهای یوخـاری‌باش‌یعنی بالانشین‌وعشقه‌باش یعنی پائین‌نشین. درزمان شاه‌سلطان حسین پادشاه ضعیف و بی‌ارادهٔ صفوی ، رئیس قبیلهٔ عشقه‌بـاش قاجار موفق شد حکومت ایالت گرگان را ازپادشاه اخذ کند . از همان زمـان و بهمین دلیل بین دوتیرهٔ قاجار رقابت وحسادت شدیدی ظاهرشد که کمی بعد به‌جنك خانوادگی وبرادرکشی منجر گردید .

تابروز فتنهٔ افغان ، حکومت گرگان وریاست قبایل قاجار مقیم این ناحیه با فتحعلی‌خان‌قاجارعشقه‌باش‌بود. وقتی‌اصفهان‌درمحاصرهٔ‌افغانها‌بود، فتحعلی‌خان‌مصمم شدازپشت به‌افغانهاحمله کند ، لیکن ازین‌تصمیم منصرف‌شد وچون درهمان هنگام طهماسب‌میرزا درمازندران درجستجوی سربازسرگردان بود بخدمت‌وی‌رسید و در سلك‌سرداران‌اومنسلك شد . ولی‌طولی‌نکشید که‌بین اوو‌شاهزادهٔ جوان اختلاف افتاد وفتحعلی‌خان درموقعی که‌طهماسب‌میرزا بیش‌از هروقت بکمك وی‌نیازمندبود اوراترك وبه‌گرگان‌مراجعت کرد ورفتار و کرداری کاملاً مستقل‌پیش گرفت. بعلت همین‌حق‌ناشناسی‌بیجابود که نادرپس‌از پایان غائلهٔ‌افغان‌واستقرار قدرت‌ونفوذ خود فتحعلی‌خان را از منصب‌خود معزول کرد و کمی بعد اورا بقتل رسانید (۱).

پس ازفتحعلی خان ، نادر حکومت گرگان را ازید تیرهٔ عشقه‌باش خارج و بیکی از رؤسای قبیلهٔ یوخـاری‌باش بنام زمان‌بیك سپرد . زمان‌بیك که کینه‌ونفرت

---

(۱) همان‌کتاب ، صفحهٔ ۱۰ و ۱۱ ـ ونیز گلشن‌مرادتألیف ابوالحسن‌غفاری ،نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك ، ورق ۲٤ ، صفحهٔ ۱

زیادی نسبت به‌عشقه‌باش‌ها دردل داشت باروسای آنها در نهایت خفت وخشونت و سختی رفتار کرد و بخصوص نسبت به‌محمدحسن ومحمدحسین‌خان فرزندان فتحعلی‌خان خشونت زیاد کرد. این دو برادر که ازظلم وستم زمان‌بیك بستوه آمدندناچار به‌قبایل ترکمن پناهنده شدند وپس‌از مدتی اقامت دربین این‌اقوام غارتگر بفن‌اسب‌سواری‌وتیراندازی وتاخت وتاز وغارت آشنائی کامل‌یافتند. پس‌ازقتل نادروانقراض سریع خاندان افشار، محمدحسن‌خان که برادر بزرگتر بود دستهٔ مسلحی از افراد فداکار وسلحشور ترکمن ترتیب داد وبا این دسته به‌گرگان رفت وزمان‌بیك‌را از این شهرراند وحکومت آنراخود دردست گرفت (۱).

حکومت محمدحسن خان دراسترآباد تاموقعی که اعیان‌خراسان شاهرخ‌شاه را ازسلطنت خلع کردند وشاه سلیمان رابجای او نشاندندجنبهٔ قانونی نداشت. ولی شاه‌سلیمان برای استقرار پایه های متزلزل حکومت خود در برابر خراج سالیانهٔ ناچیزی حکومت گرگان را رسماً به‌محمدحسن‌خانواگذار کرد. لیکن کمی‌پس‌از خلع شاه‌سلیمان محمدحسن‌خان سراز اطاعت دربار خراسان پیچید و خود به فتح ایالات جنوبی دریای خزر پرداخت.

ب ـ نخستین موفقیت‌های ایل قاجار

محمدحسن‌خان که باین ترتیب در مدتی کوتاه حکمران مطلق العنان دو ایالت بزرك گرگان ومازندران شد، رفته رفته بقدری‌قدرت یافت که درسال۱۱٦٥ هجری در اختلافی که بین کریم‌خان وعلی‌مردان‌خان رویداده بود مداخله و قصد وساطت کرد وچون کریم‌خان وساطت وی‌را نپذیرفت برای کمك به‌علی‌مردان‌خان

(۱)حتی‌مدتی قبل‌از این‌تاریخ درحیات نادرشاه نیزمحمدحسن‌خان برای کسب‌حکومت ازدست رفتهٔ پدری‌اقداماتی کرد ویکبارهم‌استرآباد راتسخیر وزمان‌بیك راناچاربه فرار کرد. لیکن نادرفوراًستون نیرومندی‌بکمك زمان‌بیك فرستاد وچون‌محمدحسن‌خان‌قدرت مقاومت‌در برابرستون‌اعزامی را درخود نمیدید‌با اینکه یکبارهم‌ستون‌مزبور رادچارشکست کرد از نو بقبایل ترکمن پناهنده‌شد (احسن‌التواریخ یا تاریخ محمدی تألیف محمدتقی ساروی، نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ۸)

متوجه عراق شد وتاقزوین پیش‌رفت. ولی هنگامی که درین شهر خودرا برای عزیمت به‌تهران آماده میکرد خبر شکست علی‌مردان خان درشیراز باو رسید (۱). بوصول این خبر محمد حسن‌خان به گرگان مراجعت کرد و چون هنوز بتنهائی مهیای جنك با کریم‌خان نبود بتقویت‌سپاه خود که در آن هنگام به بیست هزار نفر بالغ میشدپرداخت (۲).

کریم‌خان که از نیت محمدحسن‌خان بااطلاع بود برای‌اینکه این فتنهٔ جدید را درنطفه خفه کند و فرصت رشد ونمو بآن ندهد بی‌تأمل از راه گیلان متوجه مازندران‌و گرگان شد. راههای ایالات‌ساحلی دریای‌خزر برای عبور سپاه‌مناسب بود و کریم خان توانست در مدت کوتاهی خود را بحوالی استرآباد رساند. محمدحسن خان مرتباً دربرابر او عقب‌نشینی کرد وهمه‌جا درسر راه آذوقهٔ موجود درشهرها را با خود برد بقسمی که کریم‌خان بدون خونریزی ودر عین حال بدون آذوقه به‌استرآبادرسید ومرکز قبایل‌قاجار را محاصره کرد (۳).

درآن‌زمان قلعهٔ شهر استرآباد یکی‌از محکم‌ترین قلاع ایران بود وطوری درپناه کوه وجنگل بنا شده بود ودیوارها وحصار آن بقدری رفیع وضخیم بود که تسخیرآن برای‌سپاهی که فاقد وسایل کامل‌برای محاصره بود امری محال‌وغیرممکن بنظر میرسید. با این‌حال کریم‌خان تصمیم گرفت آنقدر محاصرهٔ استرآباد را ادامه دهد تاخان قاجارناچار به‌تسلیم شود. لیکن دسته‌های غیرمنظم تاجیك وترکمن و سایر قبایل وحشی ترك‌نژاد ساکن شمال ایالت گرگان که ازقدیم متحدین باثبات و یاران باوفای محمدحسن‌خان‌بودند واورا بین‌خودبزرگ کرده‌بودند شروع به‌تاخت وتاز وغارت‌اردوی زند کردند. رفته‌رفته این‌غارت‌منظم ودائمی بقدری توسعه یافت که عرصه برسپاهیان کریم خان تنگ شد. غارت افرادترکمن بدین ترتیب بود که

(۱) رجوع شود به‌قبل، فصل سوم ازقسمت دوم.

(۲) احسن‌التواریخ یاتاریخ محمدی‌تألیف محمدتقی ساروی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌پاریس، صفحهٔ ۱۳

(۳) گیتی گشای زندیه، تألیف‌محمدصادق‌نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌پاریس، صفحهٔ ۹ ونسخهٔ مطبوعه درتهران صفحهٔ ۲٦

درپناه تپه‌ها و جنگل‌های اطراف در کمین حیوانات و دوابی که سپاهیان زند برای چرا وحمل آذوقه باطراف میفرستادند می نشستند ودرمراجعت دواب مزبور را با بار آنها غارت میکردند و سپس بامهارت و سرعت خیره کننده‌ای درجنگلهای عمیق و پردرخت شمالی از نظر ناپدید میشدند.

این غارتهای پی‌درپی برای سپاه کریم‌خان گران تمام شد. چه نه تنها سپاه ویرا از تأمین آذوقهٔ لازم مانع شد، بلکه قسمت عمدهٔ دواب و چهارپایان اردو نیز ازدست رفت. رفته رفته نایابی خواربار وقحط وغلا در اردوی زند محسوس شد و گرسنگی سربازان را دچار مضیقه شدید کرد. محمدحسن خان که به حسن اجرای نقشهٔ خود آفرین میگفت ازفرصت استفاده کرد ودرهمان‌حال که دسته‌های ترکمن ازخارج سپاه زند را مورد حمله قرار داده بودند وی ازداخل قلعه دست بیك حملهٔ وسیع زد. سپاه زند که غفلتاً ازدوجانب مورد حمله قرار گرفت پس از تحمل چندین هفته گرسنگی و بیخوابی تاب مقاومت نیاورد و در یك لحظه درهم فرو ریخت. دسته های سربازان زند در نهایت بی‌نظمی وهرج ومرج متواری ودرجریان فرار وعقب‌نشینی نامنظم جمع کثیری ازعقب‌مانده‌های آنها مقتول واسیرشدند. شاه‌اسمعیل نیز که درین لشکر کشی حضورداشت باسارت ایل‌قاجار درآمد، لیکن‌محمدحسن‌خان با او مانند یك پادشاه رفتار کرد واحترامات لازم نسبت بوی مرعی داشت. توپخانه وبارو بنه شخصی کریم خان نیز بچنگ دشمن افتاد وبدین ترتیب درظرف مدتی قریب بچهل روز که از محاصرهٔ استرآباد گذشت سپاه زند که بچهل هزارنفر بالغ میشد(۱) بکلی‌نابود شد وتوپخانه وبارو بنه وخیمه‌ها وسایرلوازم‌وسلاح‌جنگی تماماً بدست دشمن افتاد. بنا بروایت وقایع نگاران ایرانی قرن دوازدهم، تلفات کریم‌خان درین لشکر کشی به پانزده‌هزار کشته وده تا دوازده هزاراسیر بالغ شد وعدهٔ زیادی ازسران وفرماندهان لایق او نیز جزء کشته شدگان بودند(۱). این بود

(۱) احسن‌التواریخ‌یا تاریخ محمدی تألیف محمدتقی ساروی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، صفحهٔ ۱۳

سرانجام یك لشگرکشی که باشرایط مناسب وامیدبخش آغازشد وبافلاکت بزرگ نظامی خاتمه یافت (۱۱٦٥ هجری) (۱).

کریم‌خان با بقایای ناچیز سپاه خود به‌تهران مراجعت کرد و جواهرات و خزائن واموال شخصی خودرا برای فروش عرضه کرد تا باپول آن سرباز تازه اجیر و سپاه ازدست‌رفتهٔ خودرا تجدید کند. ولی پس‌از آن مدتی چند بفکر مصاف با خان قاجار نشد، چه وقایع تازه‌ای درداخل‌ایران رویداده بود وخطراتی ایجادشده بود که دفع آن لازم‌تر و ضروری‌تر بود. توضیح آنکه آزادخان و علی‌مردان خان که ازین شکست بزرگ مطلع‌شده بودند ازنوقیام کرده‌بودند واساس‌دولت کریم‌خانی‌را از داخل درمعرض خطرقرار داده‌بودند. در چنین شرایطی کریم‌خان ترجیح داد ابتداء بدفع خطر نزدیك بپردازد و آنگاه درصورت فرصت برای انتقام از خان قاجار وجلوگیری از توسعهٔ کار او به‌گرگان رود.

☆☆☆

بدین‌ترتیب مدت دوسال کریم‌خان سرگرم انجام کارعلی‌مردان‌خان و آزادخان افغان‌شد(۲). محمدحسن‌خان ازین فرصت‌ذیقیمت استفاده کرد و پس‌ازتوسعه و تقویت سپاه خود مقدمات لشگرکشی بزرگی را فراهم کرد که هدف آن تسخیر سراسر ایران وقبضه کردن تاج‌وتخت این کشوربود. پس‌ازتدارك زیاد درسال ۱۱٦۹ بقصد جنگ با کریم‌خان متوجه اصفهان شد. کریم‌خان که درآن هنگام سرگرم خاموش کردن طغیان محلی‌یکی‌ازقبایل فارس(۳) بود محمد خان وشیخ‌علیخان زندرا بمقابلهٔ اوفرستاد ولی با وجود فداکاری وشهامت ولیاقت‌این دوسردارستون‌اعزامی‌درمحلی موسوم به کزازشکست خورد ومحمدخان زند نیز باسارت دشمن درآمد.

---

(۱) برای اطلاع از جزئیات محاصرهٔ استرآباد و جنگ نهائی آن رجوع شود به مجمل‌التواریخ بعد نادربه تألیف محمد گلستانه ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ اندیاآفیس لندن، صفحهٔ ۱٤٦ تا ۱٥۷ ونسخهٔ مطبوعه همین کتاب درتهران، صفحهٔ ۱۷۸ تا ۱۸۲ ـ ونیز رجوع شود به‌تاریخ ملك‌آرا تألیف میرزاعلیقلی‌خان، نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ‌ملك، ورق۲٥.

(۲) رجوع شود به‌قبل، فصل سوم وبخش اول ازفصل چهارم

(۳) قبایل گرمسیر بنابروایت صادق نامی مؤلف گیتی گشای زندیه.

بعد ازین واقعه محمدحسن‌خان قاجار بسرعت به‌اصفهان نزدیك‌شد و دردهکدهٔ سیمی کلون واقع در بیست وپنج کیلومتری اصفهان سپاه زند را بفرماندهی شخص کریم‌خان درهم‌شکست وشهراصفهان را تصرف کرد. کریم خان که برای چندمین بار ازمعرکه جان بدر میبرد باردیگر متوجه فارس و شیرازشد تا درآنجا بوضع اسفناك خود سروصورتی دهد.

محمدحسن خان قصد داشت از اصفهان‌به‌شیراز رود وکارخان زند را یکسره کند لیکن درهمان حال خبررسید که آزادخان افغان به عراق آمده وقصد تسخیر اصفهان را دارد. خان قاجار که با دشمن تازه‌ای روبرو شد موقتاً اصفهان را ترك وبعلت پاره‌ای اشکالات داخلی ومحلی به‌گرگان مراجعت کرد. آزادخان ازفرصت استفاده کرد وپس از اشغال بلامنازع شهربزرگ اصفهان ازراه فیروز کوه متوجه گرگان شد، ولی چون گردنه‌ها وگذرگاههای فیروزکوه که‌تنها راه مستقیم‌ایالات مازندران وگرگان‌بودبوسیلهٔ‌سربازان کوهستانی‌قاجارحفظ میشدآزادخان‌ناگزیر مسیرخود را تغییرداد وبجای عبورازمعابر فیروزکوه ازراه گیلان متوجه مازندران شد وپس‌ازتسخیر بلامنازع رشت آمادهٔ حرکت به‌آمل شد.

آزادخان ازهرحیث به‌پیروزی خوداطمینان داشت ولی سرعت عمل‌وشهامت سردارقاجار نقشه‌های اورا برباد داد وسردار افغان را درعین پیروزی با بزرگترین شکست‌ها مواجه کرد. زمستان‌بود وازچند روزقبل برف سنگینی باریده وسرمای شدیدی حکمفرما بود. با این حال در لحظه‌ای که بهیچوجه انتظار حمله نمیرفت، محمدحسن‌خان دست یکی‌ازبزرگترین اقدامات جنگی خود زد وبا استفاده ازراه سراشیب ساحل دریای خزر بسرعت بطرف گیلان حرکت کرد واین حرکت‌بقدری سریع انجام گرفت که آزادخان ازآن اطلاع نیافت. در رودسر درمحلی واقع در بیست کیلومتری رشت پیش‌قراولان قاجار بادشمن تماس گرفتند. دربن‌نقطه‌قسمتی ازسپاه خان افغان سنگربندی کرده بود تا درصورت شبیخون احتمالی دشمن عمدهٔ سپاه آماده کارزار گردد. خندقهای این سنگرعملاً غیرقابل نفوذ بود چه‌ازیك‌جانب بدریا وازجانب دیگر بسنگلاخهای وسیع وپرتگاههای عمیق وجنگلهای عظیم

محدود بود . بعلاوه یکی‌ازفرماندهان زبردست افغان بنام ابوالعلی‌خان عرب‌عامری فرماندهی این سنگررا بعهده داشت . با اینحال محمدحسن خان در شب ورود خود باین‌ناحیه، پس‌از کسب‌اطلاع کامل‌ازموقعیت دشمن وعدهٔ نفرات آن دست‌به شبیخون متهورانه‌ای زد که هدف آن نابودی کامل این دسته ازسپاه افغان بود . سرعت عمل وحملهٔ غیرمنتظرهٔ نیمه‌شب سربازان افغان را که هنوز درخواب ناز بودند هراسناك بیدار کرد . سربازان خواب‌آلود افغان که فرصت استفاده ازتجهیزات خودرانیافتند در تاریکی شب گریختند وباوجود تلاش بیهودهٔ فرماندهٔ افغان عـده‌ای ازسپاهیان قاجار بداخل استحکامات‌راه‌یافتند وپس از اشغال چنددستگاه توپ ، لوله‌های آنها را متوجه افغانها کردند . درچنین موقعیت خطرناك افغانها بکلی قتل‌عام شده وعدهٔ کثیری ازآنها درتاریکی شب خودرا بدریا افکنده وغرق شدند . فقط چند سرباز مجروح‌افتان‌وخیزان از کوره راههای جنگلها خودرا به‌رشت‌رساندند وخان‌افغان را ازواقعهٔ‌رودسر وحرکت سریع خان قاجارمطلع کردند. بمحض اینکه‌این‌خبردر اردوی‌آزادخان منتشرشد چنان رعب‌وهراس سربازان افغان‌را فراگرفت که‌دسته‌ـ دسته روبفرار گذاردند وباوجود مداخلهٔ شدید آزادخان وتلاش بیهودهٔ وی، دریك روز سپاه او ازهم پاشید . آزادخان که خود نیزدچار هراس و اضطراب بیجا شده بود خزاین وباروبنه خودرارها کرد وهمان‌روز به‌قزوین گریخت . این وقایع‌بقدری سریع‌انجام گرفت که آزادخان حتی‌فرصت نیافت بعضی‌ازافراد خانوادهٔ‌خودوقسمتی ازسپاهیان راکه درحوالی رشت متمرکز بودند خبردار کند(١) .

---

(١) برای اطلاع بیشتر ازجزئیات این شبیخون تاریخی رجوع شود به گیتی گشای زندیه تألیف صادق نامی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ، صفحهٔ ١٩ وبعد ونسخهٔ مطبوعه همین کتاب درتهران،صفحهٔ ٥٦وبعد ونیزرجوع شودبه گلشن‌مرادتألیف‌ابوالحسن غفاری ـ نسخهٔ خطی کتابخانه ملك ، ورق ١١ ، صفحهٔ ١ . با اینکه این جنگ یکی از مهم‌ترین جنگهای تاریخ قاجاراست وتأثیر زیادی درسرنوشت خاندان قاجار داشته است، محمدتقی ساروی مؤلف تاریخ محمدی و وقایع‌نگار این‌خاندان ذکری‌ازآن‌نکرده‌است. محمدتقی ساروی فقط لشگرکشی محمدحسن خان را بقلعهٔ ارومیه شرح داده بدون اینکه قبلاً ذکر کند بچه علت دراین‌لحظهٔ حساس آزادخان درقزوین بوده است . درحقیقت علت اقامت آزادخان درقزوین شبیخون رودسر ونابودی‌سپاه افغان وفرار بدون‌نقشه‌وبی‌هدف او بسوی جنوب بوده است .

محمدحسن‌خان اواخر زمستان سال ۱۱٦۹ رادر رشت گذراند و بـه ترمیم سپاه خود پرداخت وچون تصمیم داشت آذربـایجان راتسخیر کند وبکار آزاد خان خاتمه دهد دربهار سال ۱۱۷۰ درطول‌ساحل جنوبی دریای خزر حرکت کرد وپس از عبور ازطالش قلعهٔ معروف ومستحکم ارومیه را محاصره کـرد . آزادخان در حوالی قزوین‌بترمیم‌سپاه خودمشغول بود که‌خبرهجوم‌محمدحسن خان‌به آذربایجان ومحاصرهٔ ارومیه باو رسید . چون آزادخان خزائن و جواهرات و اسلحه و مهمات زیادی درقلعهٔ ارومیه انباشته بود وجمعی از منسوبین و متعلقان خود را نیز در آن مستقـر کـرده بود ، با اینکه یکی از بهترین سرداران افغان بنـام یـوسف خان هوتکی دفاع آنرا بعهده داشت شخصاً ازراه‌گروس‌به‌آذربایجان شتافت تادردفاع آن حضور داشته باشند .

بوصول خبر حرکت آزادخان ، محمدحسن‌خان قسمتی از سپاه خـود را در محاصرهٔ‌ارومیه‌باقی گذارد وبقیه‌را برای مقابله‌باخان‌افغان‌مهیا کرد وخود فرماندهی آنرا بعهده گرفت . ستون مزبور درمحلی واقع‌در ۳٦ کیلومتری ارومیه باسربازان آزادخان روبرو شد . با اینکه یك بار سپاه قاجار منهزم شد و چیزی نمانده بـود که‌پیروزی نصیب آزادخان شود ، خیانت‌یکی‌ازسران افغان که درآخرین لحظات کارزار به‌سپاه قاجار پیوست ، سرنوشت جنك را تغییر داد وباردیگر آزاد خان را با شکـست مواجه کرد (۱) . قسمتی ازسپاه افغان که درنتیجهٔ خیانت سردار مزبـور حفاظ خـود را از دست داده بود بکلی قتل عام شد و بقیـهٔ افراد سپاه در نهایت بـی نظمی متواری و جمعی از سرداران افغان و از جمله فتحعلی‌خان معروف اسیر شدند .

در نتیجهٔ پیش‌آمد این وضع فرماندهی که باآن همه استقامت وشجـاعت از قلعهٔ ارومیه دفاع کرده بود چاره رادرتسلیم‌دید و دروازه های قلعه را بروی سپاه

---

(۱) نام فرماندهٔ افغان که به‌محمد حسن‌خان پیوست شهبازخان دنبلی بود .

قاجار باز کرد (١) .

بدین ترتیب آزادخان در آستانهٔ پیروزی امید هر گونه موفقیت را از دست داد و چون آذربایجان را ازدست رفته دانست با عدهٔ قلیلی از سپاهیان خود به کردستان گریخت و از آنجا به تفلیس رفت شاید مساعدت حاکم گرجستان را جلب و آذربایجان را از نو تسخیر کند (٢) .

پس از فرار آزادخان جمع کثیری از سپاهیان او و بنابروایت مؤلف تاریخ محمدی، چهار هزار نفر از آنها درسپاه قاجار وارد شدند . بقیهٔ افغانها که ده-هزار خانوار میشدند وازمدتها قبل ساکن آذربایجان بودند، بدستور محمدحسن خان به مازندران انتقال داده شدند تا از نزدیک حرکات و اقدامات آنها تحت نظر باشد و ایالت آذربایجان از تحریکات آنها درمان ماند .

بدین ترتیب درمدتی کوتاه و بقیمت کوششی مختصر سراسر نواحی شمالی ایران باستثنای ایالت خراسان بتصرف محمدحسن خان قاجار در آمد و رقیب خطرناك و نیرومندی دربرابر کریم خان ایجاد شد که داعیهٔ سلطنت ایران و تسخیر اقصی نقاط جنوبی این کشور را درسر میپرورانید .

---

(١) بنابروایت مولف تاریخ محمدی قلعهٔ ارومیه مدتی قبل ازاین جنك تسلیم شده بود. برای اطلاع بیشتر ازجزئیات این جنك رجوع شود به گلشن مراد تالیف ابوالحسن غفاری نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملک ، ورق ١٢،١١ و١٣ و تاریخ محمدی تالیف محمدتقی ساروی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ،صفحهٔ ١٦

(٢) مؤلف تاریخ محمدی مدعی است که تزلزل اولیهٔ سپاه قاجار درین جنك ناشی از اختلاف زیاد عدهٔ افراد دو حریف بود . بادعای این مورخ ، محمد حسن خان فقط با ٢٠٠٠ سرباز میجنگید و حال آنکه عدهٔ سربازان خان افغان به ٢٠٠٠٠٠ بالغ میشد (تاریخ محمدی تألیف محمدتقی ساروی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ١٦) .

چنین بنظر میرسد که درین باره مؤلف تاریخ محمدی دچار اشتباه شده و یا مطلب را بعمد تحریف کرده است، چه وی وقایع نگار خاندان قاجار بوده وشاید بهمین جهت خواسته است ضعف سپاه قاجار را بنحوی توجیه کند . نکتهٔ جالب توجه اینکه این مؤلف ابداً اشاره ای به خیانت فرماندهان افغان نکرده است وحال آنکه این واقعه را غالب وقایع نگاران بیغرض وازجمله محمدصادق نامی مؤلف گیتی گشای زندیه نیز تایید کرده اند (گیتی گشای زندیه، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ، صفحهٔ ٢١ و نسخهٔ مطبوعه درتهران ، صفحهٔ ٦٠)

ج ـ محاصرهٔ شیراز ـ پایان کار محمد حسن‌خان

محمدحسن‌خان پس از شکست آزادخان و اشغال ایالت آذربایجان هوس اشغال اصفهان و شیراز را درسر پرورانید و چون سرمست این فتوحات بود دراجرای این تصمیم بقدری عجله کرد که جان خود را درین راه برباد داد.

درسال ۱۱۷۰ هجری یعنی کمی پس از فتح قلعه ارومیه، محمد حسن‌خان بقصد تسخیر اصفهان حرکت کرد.

شیخ علیخان که فرماندهی پادگان کاشان را ازطرف کریم‌خان بعهده‌داشت ومأمور بود درصوت هجوم خان قاجاروی را متوقف کند، از کثرت نفرات قاجار چنان متوحش شد که بدون اخذ تماس با دشمن اصفهان را رها کرد ودرشیراز به عمدهٔ سپاه زند پیوست. محمد حسن‌خان اصفهان وسایرشهرهای عراق را بلامنازع تسخیر کرد و برای تدارك لشگرکشی جنوب و تسخیرشیرازمدتی دراصفهان متوقف شد، لیکن این توقف با آغازصفحهٔ جدیدی در دورهٔ فرمانروائی او مصادف شد. توضیح آنکه فتوحات اخیرخان قاجار ورؤیای سلطنت بدون رقیب وافزایش سریع قدرت محمد حسن خان رفتارو کردار اورا بکلی تغییر داد. خان قاجار که تا آن زمان جز برای مخارج ضروری جنگ عوارضی نمیگرفت، همه جا باحرص وولع مالیات و عوارض گزاف تحمیل کرد وبرای وصول آن از مردم فقیر وبینوا به شکنجهٔ ساکنین شهرهای تسخیر شده پرداخت و بحدی که عهد ستمهای ضحاك تازه شد ورسم جفاهای نادری‌تازه وتجدید گشت. دیده‌های خونبار که بعدازدولت نادرشاه هنوز درماتم کشتگان خویش ازگریه وزاری واشك افشاری وسوگواری بس نکرده بودند خون حسرت باریدن ازسر گرفتند ومشتی ستمدیده که از جفای آن شهریارستمکار درقیدحیات مستعار مانده‌بودند دل ازجان‌شیرین بر گرفتند» (۱)

اتفاقاً درهمان‌زمان دراثرنقل وانتقال‌مکررسپاه ورفت‌وآمد پی‌درپی محمد-حسن‌خان وآزادخان وشیخعلی‌خان، دراصفهان وسایرشهرهای عراق قحطی‌شدیدی

---

(۱) گیتی گشای زندیه تألیف محمدصادق نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌پاریس، صفحهٔ ۲۱ ونسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ٦۱

ظاهر شد، بقسمی که مردم از تهیهٔ نان روزانهٔ خود عاجز شدند ودسته دسته از گرسنگی تلف میشدند. درهمان حال مباشرین محمد حسن خان برای وصول عوارض ومالیاتهای تازه حیوانات مردم را مصادره ودارائی آنها را بعنف وجبر ضبط میکردند. مؤلف گیتی گشای زندیه درین باره چنین مینویسد :

«خانه‌ای نبود که آه وفغان اهالی بکره اثیر نمی‌رسید و کاشانه‌ای کسی نمی‌دید که ناله وخروش ساکنان آنرا بمسامع صوامع اعلی نمی‌شنید. آتش قحط وغلا شعله ورشد وشرارهٔ تنگ دستی وبی نوائی برق خرمن هرخشك و تر گشت. گرسنگان بینوا درحسرت نان چشم برقرص خورشیددوخته بودند، تنگدستان بیچاره از برای پختن خیال خام درتنور گرم سینه ازشعله آه آتش افروخته، ازشوق گندم سینه‌ها چاك بود وازحسرت نان دیده‌ها نمناك . . . با وجود آنکه غلات را کمیاب وملاقاتش بخیال و خواب بود وخرواری بمبلغ ده تومان دادوستد می نمودند، هرروزه بقدر پانصد خروار غله ومقدار خطیری روغن گوسفند وبرنج وقند وعقاقیر وغیره که محاسبان وهم اندیشه ازحساب آن عاجز بودند بجهت سیورسات واخراجات آن سر کار ضرورت داشت و رعایای بیچاره را که ازسرانجام قوت عیال خویش عاجز بودند بمهم سازی آن مبلغ خطیر که هرگز خیال آن بخاطرشان خطور نمیکرد تکلیف مینمودند وآن بینوایان هرروز ازصدمه محصلین وداع جان شیرین میکردند . . .» (۱) .

محمد حسن خان مدت سه ماه درین شرایط دشوار دراصفهان توقف کرد وپس از تهیهٔ مقدمات کار وجمع آوری آذوقهٔ کافی دربهار سال ۱۱۷۱ به شیراز حرکت کرد وپس ازعبور ازآباده و کازرون بحوالی این شهر رسید وآنرا محاصره کرد. هنگام ورود محمد حسن خان بحوالی شیراز یکی ازرؤسای قبایل فارس که سالها با کریم خان خصومت کرده بود مقدم او را استقبال کرد و مردان خود را بخدمت او برد (۲) .

---

(۱) گیتی گشای زندیهٔ تألیف صادق نامی ــ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ۲۱ و نسخهٔ مطبوعه درتهران ، صفحهٔ ٦۱ .

(۲) این شخص نصیرخان لاری رئیس قبیلهٔ لار بود که مکرر بر کریم خان شوریده بود ولی کریم خان هرگز اقدامی برای سرکوبی کامل او نکرده بود .

ولی کریم‌خان ازین پیش آمد ناگوار نیز مأیوس نشد وبنا بروایت مؤلف گیتی گشا درنهایت خونسردی و آرامش خاطر بهار آن سال را «بفراغ بال و رفاه حال درمحافل اعزاز و اجلال از وصال شاهدان حورلقا و گلرخان ماه سیما کام‌ستان بودند.» (۱)

مردم فارس دربرابر هجوم افراد بیشمار قاجار دست بمقاومت منفی زدند و آذوقه وعلوفه وحیوانات خودرا بداخل قلعه شهرها بردند. محمدحسن خان که پیش‌بینی این امرخطیر رانکرده بود رفته‌رفته متوجه وخامت‌وضع گردید، چه آذوقه وعلوفه نایاب شد و کم کم آثار قحطی دراردوی او ظاهرشد. هر روزصبح‌هنگام طلوع آفتاب عده‌ای از سپاهیان را برای جمع آوری آذوقه وعلوفه باقصی نقاط حوالی شیراز میفرستادند لیکن‌هنگام شب این افراد با دست خالی مراجعت‌میکردند. رفته‌رفته کمیابی علوفه بدرجه‌ای رسید که عده‌ای ازاسبها و چهارپایان‌سپاه تلف‌شدند بقسمی که محمدحسن خان ناچارشد دریك‌روز بیش‌ازدوهزار اسب ودوازده هزار قاطراز چهارپایان‌سپاه خودرا برای چرا به‌اردکان بفرستد. کریم‌خان که ازحرکت این کاروان بزرگ قبلاً اطلاع‌یافته بود شیخ‌علیخان‌زند را مأمورکرد شبانه‌ازشهر خارج شود وبا یك شبیخون ناگهانی کاروان چهارپایان را اسیر ویا نابود کند. این نقشه باموفقیت کامل اجرا شد: در نیمهٔ شب چندین‌صدنفر ازسربازان شجاع زنداز حصارشهرخارج شدند ودرپناه تاریکی بتعاقب کاروان دشمن پرداختند. افراد زند فردای آنروزهنگام ظهر به‌کاروان رسیدند وپس‌از زدوخورد مختصری کلیهٔدواب را ضبط کردند وفردای همان‌روز قبل‌ازاینکه خبراین شبیخون داستانی به‌خان‌قاجار برسد چهارپایان را درتاریکی شب به شیراز وارد کردند.

فردای آنروز وقتی خبراین‌واقعهٔ غیرمنتظره دراردوی محمدحسن‌خان‌منتشر شد، عده‌ای ازسرداران خان قاجار که‌اموال و چهارپایان خودرا درین‌واقعه‌ازدست داده بودند بحال تعرض درخیمهٔ محمد حسن‌خان اجتماع کردند. در همین حال تیپ افغانی سپاه قاجار که از بازماندگان سپاه‌آزادخان تشکیل‌شده بود وپیوسته مترصد خیانت به خان قاجاربود به پادگان شیرازپیوست. سربازان قاجارنیز که‌از گرسنگی

(۱) گیتی گشای زندیه تألیف صادق نامی ـ نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ٦٤

وتحمل مشقت محاصره بتنگ آمده وازپیش آمد دوواقعهٔ اخیرجرأت وجسارت تازه‌ای یافته بودند تك‌تك روبفرار گذاردند بقسمی که درمدتی کمتر از دوروز سپاه قاجار ازهم پاشید وجزمعدودی ازنزدیکان خان قاجاروافراد ایل کسی دراطراف حصار شهر باقی نماند (۱) . چون در همان حال هرلحظه خطر هجوم محصورین میرفت ، محمدحسن خان بارو بنهٔ شخصی خودرا رها کرد وباشتاب به اصفهان گریخت .ضمن فرارباو اطلاع داده‌شد که‌حسن‌خان دولوی قاجارقبل ازاومتوجه استرآباد شده‌وبا اوطرح مخالفت افکنده ودرین موقعیت باریك قصد انتقام کشی دارد . محمدحسن خان ناگزیر بدون توقف دراصفهان بحرکت ادامه داد وچون شیخ‌علیخان زند نیز ازشیرازحرکت کرده ودرتعاقب وی بود مستقیماً متوجه گرگان‌شد .

دراسترآباد محمدحسن خان مشغول تدارك سپاه تازه بود که خبریافت‌شیخ‌علیخان بدنبال او به حوالی مازندران رسیده است . خان قاجار باعجلهٔ تمام شاه‌اسمعیل را که در آن وقت در ساری متوقف بود با خود به استرآباد برد تا درپناه عنوان قانونی این پادشاه ضعیف بی‌نام وسایل دفاع شهر را فراهم کند(۲) .

مقارن همین ایام کریم خان نیز شیراز را ترك گفت وپس ازچند هفته اقامت

---

(۱) بنابروایت مؤلف تاریخ محمدی ، تیپ افغانی سپاه قاجارقبل ازاسارت‌کاروان چهارپایان به محصورین پیوسته بود وبعقیدهٔ این مؤلف همین واقعه موجب شکست نهائی قاجارهاشده‌بود (تاریخ‌محمدی تألیف‌محمدتقی ساروی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌پاریس، صفحهٔ ۱۷) . صحت این ادعا مورد تردید است ، چه سایر وقایع‌نگاران این قرن وقوع این واقعه را بنحومذکور درفوق نقل کرده‌اند . لازم است یادآوری شود که مؤلف‌تاریخ محمدی وقایع‌نگار ومورخ خاندان قاجار بوده وبنابراین جای تعجب نیست کـه تمام بار مسئولیت این‌شکست‌را متوجه عده‌ای افغانی‌میکند که از زمان شکست آزادخان درخدمت رئیس ایل قاجاربوده‌اند . مؤلف تاریخ ملك‌آرا که اونیز ازمورخین قاجاراست‌پارافراتر نهاده واصولاً اشاره‌ای به اسارت‌کاروان نکرده وفقط با تفصیل زیاد بذکر خیانت تیپ افغانی اکتفا کرده وشکست خان قاجار را نتیجهٔ مستقیم آن دانسته است .(تاریخ‌ملك‌آرا تألیف میرزاعلیقلی‌خان، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك ، ورق ۲۵)

(۲) شاه اسمعیل که درآن هنگام کودکی بیش نبود وبکمك کـریم خان بسلطنت رسیده بود ازسال ۱۱٦۵ هجری یعنی درهمان سال که ستون اعزامی کریم‌خان‌درحوالی استرآباد شکست خورده‌بود باسارت خان قاجار درآمده بود .

دریزد به تهران حرکت کرد وستاد فرماندهی خودرا درین شهر برقرار کرد (۱). شهر تهران ازین جهت بعنوان پایگاه مرکزی انتخاب شد که ملتقای راههائی بود که ایالات شمالی ایران را بایالات جنوبی متصل میکرد و وقتی کریم خان این چهار راه بزرگ را دردست داشت بآسانی میتوانست باوضاع داخلی ایران مسلط باشد. محمدحسن‌خان پس ازاطلاع از ورود شیخ‌علیخان به مازندران، بیدرنگ به اشرف که شهر کوچکی درفاصلهٔ کمی ازساری بود رفت ودستور داد درین محل سنگر هائی روبشهر ساری حفر کنند تا راه استرآباد که هدف شیخ علیخان بود مسدود شود.

وقتی شیخ‌علیخان ازساری گذشت ومتوجهٔ گرگان شد، با سنگرهای ساخته وپرداخته خان قاجارمواجه گردید وچون ادامهٔ طریق غیرممکن بود، درجستجوی تدبیری شد که افراد قاجار را ازسنگرها خارج وبجنگ وادار کند.

محمدحسن خان که بهیچوجه صلاح خودرا درجنگ نمیدانست دستور داده بود سربازان قاجار ازسنگرها خارج نشوند وفقط درصورت تعرض سپاهزندبدفاع بپردازند. ولی شیخ‌علیخان برای بیرون کشیدن سپاه قاجار ازداخل‌سنگرهامتوسل به تدبیر ماهرانه‌ای شد ومیدان جنگ را بنقطه‌ای غیر از محل استحکامات قاجارها منتقل کرد. شیخ‌علیخان چنین وانمود کرد که ازادامهٔ طریق درین‌جاده سهل‌العبور صرفنظر کرده و ازراه متروك و غیرقابل عبور ساحلی متوجه استرآباد شده است وبرای تظاهربااین امر سپاهیان خودرا درجادهٔ سنگلاخی‌ساحلی بحرکت‌درآورد.

تدبیرشیخ علیخان مؤثر واقع شد، چه بمحض اینکه وی متوجه جادهٔ متروك ساحلی شد، خان‌قاجاراستحکامات خودرارها کردتاهم ازخطرمحاصرهٔدشمن‌درامان باشد وهم زودتر خودرا به استرآباد برساند.

---

(۱) مؤلف تاریخ محمدی که طبق معمول همه‌جا مدافع وجانبدار خان قاجار است مدعی است که ازترس «ضرب سست» ایل قاجاربود که کریم خان درتهران ماند وجرئت نکرد به مازندران حرکت کند. (تاریخ محمدی تألیف محمدتقی ساروی ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ۱۸)

راهی که محمدحسن‌خان از آن میگذشت همان راهی بود که استحکامات قاجار مدخل آنرا سد کرده بود و موازی با راه متروك و ناهموار ساحلی در فاصلهٔ کمی از آن امتداد مییافت. سپاه زند و قاجار هریك در تمام روز چهل کیلومتر بجانب استرآباد پیمودند و هنگام شب در محلی موسوم به کلباد در فاصلهٔ نزدیکی از یکدیگر اردو زدند. گرچه خان قاجار از اخذ تماس با شیخ علیخان و جنگ در خارج از حصار استرآباد گریزان بود، لیکن حادثهٔ کوچکی منجر بوقوع جنگ و درهم فروریختن سپاه قاجار شد: توضیح آنکه سربازان دوطرف هنگام شب برای تهیهٔ آب وعلوفه در جنگلهای اطراف پراکنده شدند؛ تماس ناگهانی و کوچکی که بین دودسته از سپاهیان زند وقاجار در انبوه درختان جنگل رویداد منتهی به جنگ تن بتن خونینی شد، که سرنوشت ایل قاجار را تعیین کرد. وقتی همهمهٔ نزاع داخل جنگل درسکوت شب طنین‌انداز شد ازدوطرف سربازان تازه نفس بکمك رفقای خود شتافتند ورفته‌رفته دامنهٔ عمل وشدت نزاع توسعه‌یافت و به جنگ خونین واقعی در تاریکی شب مبدل شد.

نبرد خونین وشبانهٔ کلباد بنفع شیخ علیخان پایان یافت. محمدحسن خان که تاآخرین لحظه برای حفظ موقعیت خود کوشید وقتی متوجهٔ وخامت اوضاع و ازدست رفتن عمدهٔ سپاه خود شد به استرآباد گریخت. شیخ علیخان نیز که بسهم خود متحمل تلفات سنگین شده بود وقادر بادامهٔ پیشرفت نبود برای ترمیم سپاه خود و نبرد نهائی موقتاً به ساری مراجعت کرد.

****

نبرد کلباد برای محمدحسن خان بسیار گران تمام شد و بوی ثابت کرد که ازین بیعد قادر بجنگ باسپاه منظم و کثیر زند نخواهد بود و باید تدبیر تازه‌ای بیندیشد. خان قاجار پیامی بسران ایل خود وقبایل ترکمن فرستاد واز آنها استمداد کرد تادر آن لحظهٔ بحرانی وخطرناك که استقلال وموجودیت قبایل ترك درمعرض خطر بود بکمك او بشتابند. باین پیام یأس‌آمیز جمعی از رؤسای قبایل ترکمن ویوخای باش پاسخ مساعد دادند لیکن وفاداری وحسن نیت سران یوخاری باش مورد تردید بود

ومحمدحسن خان خود بخوبی باین مسئله آگاه بود.

ازسالها قبل نفاق واختلاف داخلی حفرهٔ عمیقی بین‌دوشاخهٔ بزرگ‌قاجار ایجاد کرده بود (۱). حسین‌خان دولو رئیس تیرهٔ یوخاری‌باش درموقع‌ورود شیخ‌علیخان به ساری ازاواستقبال کرده بود. حتی‌سران درجهٔ دوم یوخاری باش که تاآن‌موقع درخدمت محمدحسن‌خان‌باقی‌مانده‌بودند نسبت باوتنفر باطنی داشتندوهمیشه مترصد فرصت بودند تا علیه او اقدامی کنند(۲). چون این‌فرصت‌مناسب نزدیك‌میشدمحمد-حسن خان که ازنیت باطنی آنها با اطلاع بود تصمیم گرفت قبل ازهر اقدامی علیه سپاه زند، بقتل‌عام سران یوخاری‌باش بپردازد. در روزی که سران یوخاری‌باش برای شرکت درشورای جنگی واظهارنظر دربارهٔ چگونگی تدارك دفاع دعوت شده‌بودند درهمان‌حال که سران مزبور درخیمه‌ای اجتماع کرده بودند صدهاسرباز مسلح که‌درخیمه‌های‌اطراف درانتظاردستورمحمدحسین‌خان کمین کرده بودنددریك لحظه رؤسای یوخاری‌باش‌را ازدم شمشیر گذراندند. بوصول خبراین کشتاربزرگ افراد یوخاری‌باش هریك بگوشه‌ای متواری شدند، لیکن محمدحسن خان دستور قتل‌عام آنهارا داد وجمع کثیری از آنهارا بقتل رسانید (۳).

وقتی محمدحسن‌خان ازخطرداخلی آسوده خاطرشد تصمیم گرفت‌شیخ‌علیخان

---

(۱) رجوع شود به قبل، صفحهٔ ۱۳۸

(۲) درموقعی که محمدحسن‌خان‌پس‌ازتصرف‌اصفهان متوجه شیرازشده‌بودحسین‌خان دولویوخاری‌باش را بحکومت اصفهان منصوب کرده بود. لیکن پس‌ازوصول‌خبرشکست خان قاجار در شیراز، حسین خان دولو سر از اطاعت او پیچید و وقتی اطلاع یافت که محمدحسن خان بحال فرار عازم مازندران است از او سبقت جست و بشتاب به مازندران حرکت کرد وقبل ازمحمدحسن خان به ساری وارد شد. حسین خان درین شهر قسمتی از افراد تیرهٔ یوخاری‌باش راگرد آورد وعلناً با محمدحسن خان خصومت آغاز کردوهنگام ورود شیخ‌علیخان به ساری باردوی او پیوست تا درجنگ علیه محمدحسن‌خان باخان‌زند همکاری کند. (گلشن‌مراد تألیف ابوالحسن غفاری، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق۲، صفحهٔ۲- ونیز گیتی گشای زندیه تألیف‌محمدصادق نامی، نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ‌ملی پاریس، صفحهٔ ۲۳ و۲٤ ونسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ۸۲)

(۳) برای‌اطلاع بیشترازجزئیات این کشتاربزرگ رجوع شود به گلشن‌مرادتألیف ابوالحسن‌غفاری، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق ۲۵، صفحهٔ۱و۲ ونیز گیتی گشای‌زندیه تألیف محمد صادق نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ۸٤ و۸۵

را غافلگیر و با یك شبیخون ناگهانی سپاه زند را متلاشی کند. برای اجرای این منظور از استرآباد خارج شد و پس از یك روز طی طریق شبانگاه به حوالی اشرف رسید. لیکن بمحض ورود درنهایت تعجب با قسمت بزرگی ازسپاه زند مواجه شد که درسنگرهای آراسته آمادهٔ دفاع بودند. مشاهدهٔ این وضع به محمدحسن‌خان ثابت کرد که خان زند از قصد شبیخون او اطلاع یافته و فراریان یوخاری‌باش که ازدم شمشیر او گریخته بودند کشتار سران تیرهٔ خود وقصد شبیخون وحرکت سپاه قاجار را به خان زند اطلاع داده بودند.

محمد حسن خان لحظه‌ای تصمیم گرفت به استرآباد مراجعت کند، لیکن کار از کار گذشته‌بود وشیخ علیخان که قبلاً ازحرکت خان‌قاجار اطلاع‌یافته و کاملاً آمادهٔ کارزار بود ناگهان به‌حمله پرداخت. بمحض شروع کارزار قسمتی‌ازسپاه‌قاجار که ازافراد تازه و بی‌تجربه وجنگ ندیده تشکیل شده بود متواری شد ویکی‌ازدو جناح این سپاه بدون محافظ ماند. با وجود مقاومت وسرسختی و رشادت وشهامتی که خان قاجار وسرداران وی ابراز کردند، سپاه قاجار پس از یك استقامت شدید متزلزل گردید وفرارسربازان بسوی استرآباد درنهایت‌بی‌نظمی واغتشاش‌آغازشد.

راه اشرف به استرآباد تنگ و پر گل و لای بود و انبوهی از درختان جنگلی اطراف آنرا احاطه کرده بود، ونیز مرداب بزرگی از گل ولای آنرا در نقطه‌ای قطع و در همین نقطه پل چوبی پوسیده ای دو جانب راه را بهم وصل میکرد. بمحض عبور اولین دستهٔ فراریان قاجار پل فرو ریخت و راه عقب‌نشینی بقیهٔ افراد ایل مسدود شد. چون راه فرار سربازان مسدود شد و افراد زند نیز بدنبال فراریان قاجار میرسیدند، محل پل ویران به میدان جنگ تن بتن خونینی مبدل شد. درهمان حال که این جنگ خونین ادامه داشت محمدحسن خان قاجار نیز با دسته‌ای‌ازافراد خود درحال‌فرار بمحل مزبور رسید. عده‌ای ازسربازان زند که اورا شناخته بودند همچنان درتعاقب‌او بودند وچون محمدحسن‌خان متوجه خطر شد، برای فرار از مهلکه از روی اضطرار با اسب بداخل مرداب تاخت. لیکن اسب او تاسینه درگل فرو رفت وچون خان قاجار ازحرکت بازماند، جمعی از سربازان زند ویوخاری‌باش اورا احاطه کردند وپس از چند ضربت عمیق که

برپیکرش وارد کردند سر اورا از بدن جدا کردند. (۱) مؤلف گیتی گشای زندیه چگونگی قتل محمدحسن خان را چنین نقل میکند:

«... بالاخره دید که کار از دست رفته و بخت را از پای افتاده سر به بیابان هزیمت نهاده بجانب استرآباد روان گردید. چون شوارع مازندران راهیست مانند اندیشهٔ کم‌همتان باریك و تنگ وطریق خیابان وصل گاهیست مانند راه دراز آمل پر گل وسنگ وجانبین او متصل بهم، بیشه وجنگل پیوسته بیکدیگر، جلاب وحل وترا کم اشجار بحدیست که راه عبور تنگ نظر ومحل دخول نور بصر نیست. درچنین گذر گاهی درموضعی پلی برجلاب بسته و پل مذکور از کثرت عبور ومرور شکسته، هزیمت کردگان وتعاقب نمودگان اهل هزیمت که پیشتر رفته بودند درراه باریك وتنگ وپر گل وسنگ ازدحام کرده، بخصوص درسر پل شکسته راه را از غایت هجوم بسته بودند. دریك جانب پل مزبور قلیل وسعت گاهی بنظر میرسید واندك فضائی مشهود میگردید که نظر بمواضع دیگر آن بوم شجر در آن کمتر وسطحش اندك خالی از حجر ومدور بود. محمدحسن خان از آن راه تنگ بآن قلیل وسعت گاه میل وآهنگ نمود که بلکه

---

(۱) مؤلف تاریخ محمدی که طبق معمول از رئیس ایل قاجار جانبداری میکند، شرح کاملاً مغایری ازین جنگ تاریخی نقل کرده است که بطور شگفت آوری با روایت سایرمنابع اختلاف دارد. بنابروایت این مورخ شرح واقعه بدین‌قرار بوده است:

وقتی نبرد کلباد بمنتهای شدت رسید، ناگهان قسمتی از سپاه قاجار روبهزیمت گذارد. محمدحسن خان برای جلوگیری ازفرار این قسمت ازسپاه خود ومراجعت آنها بمیدان جنگ بدنبال آنان تاخت ودر همین حال عده‌ای از سربازان زند وبوخاری‌باش ازپشت بوی حمله کردند ووبرا بقتل رسانیدند (تاریخ محمدی تألیف محمدتقی ساروی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ۱۹). این روایت بنظرساختگی ودور ازحقیقت میرسد وظاهراً قصد مؤلف ازبیان آن استرضای خاطر پادشاه ممدوح خود آقامحمدخان فرزند محمد حسن خان قاجار بوده است که مورخ کتاب خودرا بدستور وی نوشته وپس از اتمام بوی تقدیم کرده است. روایت سایر مورخین این قرن بقراری است که در فوق ذکرشد واصل آن از گیتی گشای زندیه‌است که بنظرصحیح‌ترین‌روایت میرسد (گیتی گشای زندیه، تألیف محمد صادق‌نامی، نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ۸٤ ـ مجمل‌التواریخ‌بعد نادریه تألیف محمد گلستانه، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ایندیاآفیس لندن، صفحهٔ ۲۳٤ ونسخهٔ مطبوعه درتهران. صفحهٔ ۲۵۹)

خویش را از انبوهی سر پل پیش افکند . در آن هنگام اسب سواری ایشان که با برق خویشی واز باد پیشی داشت بجلاب پا درنهاده ، در وحل افتاد ودرآن حال سبزعلی نام کرد که ازاکراد قدیمی آن ولایت‌وازجملهٔ ملازمان قدیم محمدحسن‌خان ودرآن هنگام بعلت ضعف آن دولت‌درنزد شیخ‌علیخان اختیارملازمت نموده با ده سوار کرد ومحمدعلی آقای دولو برادرحسین خان دولو چون بلای ناگهانی ازقفا رسید ؛ محمد حسن خان را بآن حالت دید دیده را از حقوق دیرینه پوشیده دست بشمشیروسنان وبزخم‌نیزه‌ازپایش‌درآورده سری‌را که سالهای درازبسر گردنکشان سرافراز ومسروربود برسرنیزه کرد ...» (۱)

سربریدهٔ محمد حسن خان را که به‌گل وخون آلوده بود نزد شیخ علیخان فرستادند وشیخ نیزآنرا با تحف وهدایای زیاد بحضور کریم‌خان به‌تهران فرستاد. کریم‌خان‌ازمشاهدهٔ سر بریده وآغشته‌بخون‌خان‌قاجاردچار تأثروانده‌وشد ودستور داد سررا باگلاب شستشودهند وآنرادرجواربدن گذارند وبا احترام زیاد درمحلی مناسب، دراسترآباد دفن کنند (۱۱۷۱ هجری) (۲) .

☆☆☆

وقتی خبرقتل محمدحسن‌خان به استرآباد رسید قاجارهای یوخاری‌باش علیه عشقه‌باش‌ها قیام کردند وقصروبارگاه محمدحسن‌خان‌را آتش زدند وجمعی ازافراد خانوادهٔ او را بقتل رساندند . لیکن آقا محمد خان فرزند ارشد محمد حسن خان ازمهلکه گریخت وبه قبایل ترکمن پناهنده شد . وی چندی بعد برای فتح‌استرآباد وتسخیرمجدد ولایات ازدست رفتهٔ پدری‌به گرگان آمد ولی توفیق نیافت‌وچون‌راه فرار به ترکمن‌صحرامسدود بودبه کریم‌خان‌پناهنده شد . کریم‌خان ویراودرآغوش مهربانی کشید واز روی عطوفت زبان بنوازش او گشاد وبزبان فرزندی مخاطب

---

(۱) گیتی گشای‌زندیه تألیف محمدصادق‌نامی–نسخهٔ مطبوعه درتهران ، صفحهٔ ۸۷

(۲) همان کتاب ، نسخهٔ مطبوعه در تهران ، صفحهٔ ۸٤ ـ ونیز گلشن مراد تألیف ابوالحسن غفاری‌کاشانی– نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك ، ورق ۲۷.

ساخته در کنف لطف ورعایت بی‌نهایت خویش جای داد.» (۱)

۴ ـ آخرین مقاومت‌ها

بدین‌ترتیب کریم‌خان پس‌ازجنگهای زیاد و تحمل خطرات بزرگ، دشمنان خودرا ازقاجار وافغان ازپادرآورد واساس‌قدرت وحکومت خودرا مستحکم کرد. لیکن‌هنوزقدرت حکومت وی کاملا مستقرنشده‌بود که طغیان‌ها وشورشهای‌تازه‌ای درداخل کشور رویداد وتاحدی اساس حکومت او را متزلزل کرد. مهم‌ترین این شورش‌ها، طغیان فتحعلی‌خان افشارقاجار بود که درآذربایجان قیام کرد ودیگری طغیان زکیخان زند برادر وپسرعموی شخص کریم‌خان‌بود که کمی پس‌ازفتحعلی‌ـ خان دراصفهان قیام کرد.

الف ـ طغیان فتحعلی خان افشار

فتحعلی‌خان رئیس تیره‌ای از ایل قاجارمعروف به افشاربود که با سایر تیره‌ـ های یوخاری‌باش وعشقه‌باش قاجار از زمان شاه‌عباس کبیر درمازندران مقیم شده بود. وی مدتها درخدمت آزادخان افغان بود ودرجنگهای آزادخان با کریم خان شرکت کرده‌بود وازجمله درجنگ معروف خشت باتفاق آزادخان‌جنگیده‌بود(۲). وقتی محمدحسن خان آذربایجان راتسخیر کرد وآزادخان را به گرجستان متواری ساخت، فتحعلی خان بخدمت او وارد شد وبفرماندهی تیپ افغانی که ازبقایای سپاه مغلوب آزادخان تأسیس شده بود منصوب شد(۳). پس‌ازشکست محمد حسن‌خان درشیراز وفرار او به مازندران فتحعلی‌خان اورا درتهران ترك گفت و به آذربایجان رفت وپس‌ازتعمیرقلعهٔ ارومیه حکومت مستقلی تشکیل داد ودرموقعی که کریم‌خان باموور داخلی ایران مشغول بود کلیهٔ شهرهای آذربایجان واز جمله شهر تبریز را اشغال کرد.

---

(۱) گلشن‌مراد تألیف ابوالحسن غفاری‌کاشانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق ۲۸، صفحهٔ ۱

(۲) رجوع شود به‌قبل، صفحهٔ ۱۳۱

(۳) وجوع شود به قبل، صفحهٔ ۱٤٦

✿✿✿

کریم‌خان در بهار سال ۱۱۷٤ هجری پس‌از فراغت نسبی ازامور داخلی و پایان غائله‌قاجار به آذربایجان لشکر کشید وشهر تبریز را که قلاع و حصار مستحکمی داشت محاصره کرد. چون‌زمستان سال ۱۱۷٤ فرارسید واولین‌برف سنگین برزمین‌نشست کریم خان محاصره را ترك کرد ، لیکن سال بعد با تجهیزات تازه برای ادامهٔ یك محاصرهٔ طولانی متوجه آذربایجان شد تا بار دیگر شهر تبریز را محاصره کند. فتحعلی‌خان که این باربرای مقابله باسپاه زند خودرا مستعدیافت ازشهر تبریزخارج شد وباستقبال کریم خان تا دهکدهٔ قصر چمن پیش رفت ودرین نقطه باوی بجنگ پرداخت . درآغاز کارزار جناح چپ سپاه زند که بفرماندهی شیخ‌علیخان بودمتزلزل شد و جمعی از سپاهیان زند متواری شدند و چیزی نمانده بود که جنگ بنفع فتحعلی خان خاتمه یابد و سپاه زند بکلی منهزم شود ، لیکن شجاعت وسرعت عمل زکیخان پسرعم وبرادر ناتنی کریم خان سرنوشت جنگ را درلحظه‌ای که انتظار آن نمیرفت تغییرداد . زکیخان وقتی‌متوجه فرارسربازان قسمت‌چپ گردیدبیدرنگ بجناح مرکزی سپاه دشمن حمله برد تا این قسمت از سپاه افشار که آمادهٔ تعاقب سربازان فراری زند بود بدفاع مشغول شود . این تدبیر موقعیت سپاه زند را که بوخامت گرائیده بود غفلتاً مساعد ومرکزسپاه افشاررا متزلزل کرد . فراریان سپاه زند نیروی‌تازه یافتند وازنو به میدان جنگ‌آمدند وسپاه افشاررا درهم شکستند. فتحعلی‌خان ناگزیرتبریزرا رها کرد وبا شتاب به ارومیه رفت وبا بقایای سپاه خود درپناه حصار محکم این قلعه قرار گرفت . کریم‌خان بدنبال وی شهرتبریزرا تسخیر کرد وپس از استقرار نظم وتنظیم حکومت آن به ارومیه رفت وبه محاصرهٔ این شهر پرداخت .

شهرارومیه یکی ازسردترین شهرهای آذربایجان بود وبرف وسرمای شدید زمستان‌آن‌گاه درحدود هشت ماه ازسال ادامه مییافت . همین سرمای طولانی مایهٔ امید فتحعلی‌خان به مقاومت بود چه بتصور اوسپاه زند قادر به تحمل این سرما نبود وبارها برای تشجیع سرداران‌خودآنهارا متوجه زمستان‌و کمك طبیعت کرده بودو

گفته‌بود «ما را ریش‌سفیدی هست که دراین اوقات خواهدرسید وباهتمام اوحصول نجات وقطع وفصل این معاملات خواهد گردید.» (۱)

پیش‌بینی فتحعلی‌خان تحقق‌یافت وازدی‌ماه آن‌سال سرما بمنتهای‌شدت رسید، «چرخ گرمرو بنای‌سردی‌نهاد ومزاج‌زمهریرلشکرفسرده دم‌برف‌وسرمارا بیغما گری طاقت و توان فرستاد وبرودت هوا بمرتبه‌ای رسید که آتش‌پاره کار یخ ریزه میکرد وشدت سرما بجائی انجامید که آتش از بیم افسردگی‌ازدرون سنك و آهن سربیرون نمیآورد ودستها از کارافتاده وپایها ازرفتار، خونها درعروق افسرده ونفسها درسینه ها سرما زده ، هواکافوربیزشد و سحاب گوهرریزشد» . (۲)

کریم‌خان درین سرمای طاقت فرسا دچار مشکلی بزرگ شده بود ، چه از یك طرف راه مراجعت مسدود وبرف سنگینی مانع ازحرکت سپاه بود وازطرف دیگرشدت‌سرما بدرجه‌ای‌رسیده‌بود که سربازان‌قادربادامهٔ کارنبودند و بدون‌محافظ ومسکن‌مناسب درمعرض‌خطریخ زدن قرار گرفته بودند. سپاه کریم‌خان فاقدوسایل لازم برای اقامت درچنین سرمای‌سخت بود وغیرازچند چادرسبك وسیلهٔ دیگری‌در اردو یافت نمیشد . دربرابراین خطربزرگ کریم‌خان تدبیری اندیشید وبرای ایجاد مسکنی مناسب برای سربازان خود وجلوگیری ازرکود وبیکاری آنها دستور داد هریك ازنظامیان بساختن منزلی برای خود مشغول شوند . این دستوربموقع اجراء گذارده شد وسربازان با وسایل‌ناقص‌موجود وبا چوب ونی که ازجنگلهای‌اطراف تهیه‌میشد دست بکارساختن خانه‌های کوچك موقتی‌شدند بقسمی که «درانداك‌روزی درپیرامون شهرارومی شهرستان وسیعی برپا وقصوررفیع ساخته شد.» (۳)

وقتی کریم‌خان سپاه خود را درپناه این بناهای چوبین دید محاصره راچهار ماه دیگرادامه داد .

فتحعلی‌خان که انتظار کمك «ریش سفید» موعود را بیهوده دانست و ادامهٔ

---

(۱) گیتی گشای‌زندیه تألیف‌محمدصادق‌نامی، نسخهٔ مطبوعه‌درتهران، صفحهٔ ۱۰۶ و گلشن‌مراد تألیف ابوالحسن غفاری‌کاشانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق ۴۸، صفحهٔ ۱

(۲) گیتی گشای‌زندیه تألیف محمدصادق‌نامی، نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ۱۰۶

(۳) همان کتاب ، صفحهٔ ۱۰۷

مقاومت را بی نتیجه یافت نقشهٔ قتل کریم‌خان را طرح کرد و توطئه‌ای برانگیخت. برای اجرای این منظور با یکی از نزدیکان کریم‌خان بنام ابراهیم بغایری همداستان شد و با وعده های دلفریب عده‌ای دیگر از سرداران زند را با خود متحد کرد. در همان حال که رفت و آمد مخفی بین اردوی زند وافشار برقرار بود، هرشب جلسات مخفی در خیمهٔ ابراهیم‌خان ترتیب داده میشد و نقشهٔ قتل مطالعه میشد. توطئه کنندگان قرار براین گذاردند که یکی از تفنگچیان کریم‌خان که تیرانداز ماهری بود دریکی از روزهای جمعه که خان زند طبق عادت دیرین ازسپاه خود سان میدید اورا از نزدیك بقتل رساند. لیکن یکی از شرکای توطئه بموقع کریم‌خان را از ماجری مطلع و نقشهٔ همکاران خودرا نقش برآب کرد. بلافاصله ابراهیم‌خان وجمعی دیگرازسران توطئه توقیف شدند و بگناه خود اعتراف کردند. کریم‌خان دستور داد شرکای توطئه را بقتل رسانند وسر بریدهٔ آنها را به قلعه ارومیه بفرستند. وقتی فتحعلی‌خان با این صحنهٔ عجیب روبرو شد و نقشهٔ خود را برباد رفته دید در نهایت یأس و نا امیدی از قلعه خارج و برای جلب کرم وعفو کریم‌خان به اصطبل خصوصی او پناهنده شد (۱).

باوجود تمام مشکلاتی که فتحعلی‌خان برای کریم‌خان ایجاد کرده بود خان زند اورا بخشید وفقط دستور داد اموال اورا توقیف وبین سپاهیانش تقسیم کنند (۲).

ب ـ طغیان زکیخان

در قرن دوازدهم رود ارس سرحد دوقسمت شمالی وجنوبی آذربایجان بود که قسمت شمالی آن تابع حکام محلی‌دست نشاندهٔ دولت روسیه وقسمت جنوبی آن ضمن تسخیر متصرفات فتحعلی‌خان افشار بتصرف کریم‌خان درآمده بود. وقتی تسخیر شهرهای آذربایجان واقع درقسمت جنوبی رود ارس بپایان رسید، کریم‌خان تصمیم داشت بقسمت شمالی نیز لشکر کشد واین قسمت از آذربایجان را نیز به ایران ملحق کند.

---

(۱) برای اطلاع بیشتر از جزئیات این واقعه رجوع شود به گلشن مراد تالیف ابوالحسن غفاری کاشانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق ٤٥، صفحهٔ ۱ ونیز ورق ۵۷، صفحهٔ ۲

(۲) گیتی گشای زندیه تألیف محمد صادق نامی، نسخهٔ مطبوعه در تهران، صفحهٔ ۱۰۷ و ۱۰۸. کریم‌خان مدتی بعد مقامات عالی به فتحعلی خان رجوع کرد لیکن فتحعلی‌خان همیشه در غیاب ازاو بدگوئی میکرد. وچون خبر بدگوئی او به کریم‌خان رسید دستورداد اورا بقتل رسانند (گیتی گشای زندیه، نسخهٔ مطبوعه در تهران، صفحهٔ ۱۲۲)

باین قصد در بهار سال ۱۱۷۵ هجری پس از چندین ماه تهیه و تدارك سپاهیان خود را متوجه رود ارس کرد. لیکن هنوز کریم‌خان به شهر اردبیل نرسیده بود که خبر رسید زکیخان در اصفهان قیام کرده و با او ازدرخصومت درآمده است (۱).

زکیخان علاوه بر رابطهٔ خویشاوندی نزدیك یکی از محارم مورد علاقهٔ کریم‌خان و یکی از بهترین فرماندهان سپاه او بود. کریم خان بقدری باو محبت داشت که فرماندهی گارد شخصی و حفظ جان خود را باو محول کرده بود وهمیشه وهمه جا اورا اعزازوتکریم میکرد. با این حال، درجریان لشکر کشی آذربایجان وسر کوبی فتحعلی‌خان افشار بدلائلی زکیخان از برادر وپسرعم بزرگ خود رنجید وبا تعرض سپاه اورا ترك کرد و بی اجازه با جمعی از نزدیکان خود به اصفهان رفت. بطوریکه مؤلف گلشن مراد نقل کرده‌است، علت واقعی اعتراض و کدورت زکیخان این بود که او در جنگهای آذربایجان ابراز شهامت و فداکاری زیاد کرده بود و همین لیاقت و شهامت او موجب شکست قطعی فتحعلی خان شده بود و یکبار هم سپاه ازهم پاشیدهٔ زندرا ازشکست قطعی نجات داده بود. لیکن بااین حال، بعد از پایان کار فتحعلی‌خان فتح نامه بنام شیخ علیخان صادر و بدستور کریم‌خان به تمام شهرها وایالات ایران ابلاغ شد. مؤلف مزبور دربن باره چنین مینویسد:

«دربنوقت نگاشتن فتحنامه بنام شیخ علیخان سبب آزردگی باطن ورنجش خاطراو گشته دروقت حرکت موکب منصور ازمحل مذکور مشارالیه ازمعسکر ظفر دستور تخلف فرموده راه عراق پیش گرفت.» (۲)

کریم‌خان جمعی ازسران زند وفرماندهان سپاه را مأمور کرد برای استفسار ازحال زکیخان واسترضای خاطر وجلب رضایت او به اصفهان روند؛ لیکن زکیخان

---

(۱) زکیخان پسرعم و برادر ناتنی کریم‌خان بود، چه پدرش بوداق‌خان، برادر ایناق‌خان یعنی پدر کریم‌خان بود که پس ازمرك ایناق خان با زوجهٔ بیوهٔ اوازدواج کرده بود. از این ازدواج سه اولاد بدنیا آمد که بزرگتر آنها دریکی ازلشگر کشی‌های کریم‌خان کشته شد (رجوع شود به قبل، صفحهٔ ۱۲۹). این سه نفر بترتیب سن عبارت بودند از اسکندرخان، زکیخان ویك دختر که مادرعلی مرادخان یعنی سومین پادشاه خاندان زند بود.

(۲) گلشن مراد تألیف ابوالحسن غفاری کاشانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق ۵۰، صفحهٔ ۲

ازاطاعت امربرادرومراجعت به‌آذربایجان امتناع کرد . کریم‌خان برای جلب‌محبت او ناگزیر حکومت عراق‌را باو پیشنهاد کرد زکیخان ابتدا این‌پیشنهادرا پذیرفت ولی بلافاصله تغییرعقیده داد واین بارمدعی استقلال شد وحاضربقبول اطاعت برادر وپسرعم بزرگ خود نشد .

وقتی کریم‌خان درحوالی‌اردبیل ازچگونگی‌این امراطلاع‌یافت ، باتصویب سرداران‌زندبرای تنبیه زکیخان‌متوجه‌اصفهان‌شد وبه‌فتحعلی‌خان وآزادخان وسایر سران وبزرگان‌آذربایجان نیزدستورداد هریك باعدهٔ خود حرکت کنند (١) .

زکیخان تصور نمیکرد باوجود اشتغال درآذربایجان وقصد تسخیر قسمت شمالی این ایالت کریم‌خان فرصت مراجعت سریع به‌اصفهان و رسیدگی بکار او را داشته باشد و وقتی باو خبر رسید که خان زند با تمام سپاه خود به پایتخت نزدیك میشود دچاربهت وحیرت‌شد . وچون یارای مقابله با سپاه منظم و کثیر کریم‌خان‌را نداشت‌تصمیم گرفت به کوههای‌بختیاری‌پناهده شود وجمع کثیری‌ازساکنین‌اصفهان را اززن ومرد وبرنا وپیر با خود درین عقب نشینی بیسابقه همراه کند . بدین‌ترتیب کاروان عظیمی ازنظامی وغیرنظامی ، سواره وپیاده ازشهربزرگ اصفهان خارج شد . لیکن راه ناهمواروهوای گرم بمردم شهرنشین وغیرنظامی اصفهان که به جبر و عنف درین مهاجرت اجباری شرکت داشتند صدمهٔ زیادزد وجمع کثیری ازآنها گرسنه وتشنه وخسته دربین راه ازپادرآمدند این کاروان بزرگ پس از چندین روزراه‌پیمائی به‌درهٔ سردشت رسید وبدستورزکیخان درین‌نقطه متوقف گردید(٢).

وقتی کریم‌خان به اصفهان وارد شد ، این شهررا تقریباً خالی وبدون سکنه یافت ووقتی از ناملایمات ومشقاتی که مردم پایتخت درین مهاجرت اجباری متحمل

(١) آزادخان پس ازشکست ازمحمد حسن‌خان قاجارمدتی‌درگرجستان سرگردان وبلاتکلیف بود و هنگامی که از ورود کریم خان به آذربایجان مطلع شدکسانی نزد او فرستاده وضمن طلب پوزش استدعا کرد در خدمت او وارد شود . کریم‌خان با تقاضای‌او موافقت کرد وآزادخان را بحضورپذیرفت و منصبی درسپاه خود باو رجوع کرد . رجوع شود به قبل ، صفحهٔ ١٣٦ .

(٢) برای اطلاع بیشتر ازجزئیات این مهاجرت اجباری رجوع شود به‌گیتی‌گشای زندیه تألیف محمد صادق نامی، نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ١١٤.

شده بودند اطلاع یافت بسیارمتأثر وغمگین‌شد و بیدرنگ یکی ازسرداران‌خودرا مأمور کردز کیخان را تعاقب کند ومردم اصفهان را بشهرمراجعت دهد . نظرعلی‌ـ خان زند که مأموراین امرخطیرشده بود بسرعت از کوههای بختیاری عبور کرد و بمحلی که ز کیخان متوقف شده بود رسید . بمحض ورود او جمعی از سربازان و مردم غیرنظامی اصفهان باو پناهنده شدند و این عمل تدریجاً بقدری ادامه یافت که ز کیخان در مدتی کمتر ازنیم روز خود را تنها وبی‌یار ویاور یافت وبا معدودی از نزدیکان وهمراهان وفادارخود به‌خوزستان گریخت .

دردزفول حاکم شهرازاو استقبال شایان کرد ؛ ز کیخان نیز بکمك او دستهٔ مجهزی تشکیل داد و به خرم‌آباد رفت تا از آنجا متوجه اصفهان شود (۱) . چون کریم‌خان بار دیگر نظر علیخان زند را با ستونی نیرومند بمقابلهٔ او اعزام داشت ، ز کیخان متوجه مرز عثمانی شد وقصد داشت به عثمانی پناهنده شود . نظر علیخان بسرعت بتعاقب او پرداخت وقبل ازعبوراو ازمرزراه را بر او سد کرد وپس ازیك زدوخورد مختصرز کیخان را اسیر کرد . ز کیخان ازنظرعلیخان خواهش کرد باو اجازه‌دهد برای جلب عفو واغماض کریم‌خان طبق‌مرسوم‌وقت بعنوان‌تواضع‌وفروتنی به اصطبل خصوصی‌اوپناهنده شود. دربرابراین خفت وخواری، کریم‌خان‌ازگناهان او درگذشت و مناصبی باهمیت مناصب سابق باو محول کرد (۲) .

ج ـ سرکوبی قبایل عرب درسواحل خلیج فارس

پس‌ازخاتمهٔ کار ز کیخان ، باوجود بعضی شورشهای محلی که‌جسته‌وگریخته

(۱) بنا بروایت مؤلف گیتی گشای زندیه، ظاهراً ز کیخان دردزفول از کردهٔ خود پشیمان‌شده وتصمیم گرفته بود باکریم‌خان ازدرعذرخواهی‌درآید؛ لیکن مشاورین‌بدخواه او مانع‌شدند و او را از خشم وغضب کریم‌خان برحذر کردند . مؤلف گیتی گشای زندیه صفحه‌ای چند از کتاب خود را باین مسئله اختصاص داده و کوشیده است ثابت کند که ز کیخان همیشه نسبت به کریم خان وفادار وصمیمی بوده و بنابراین مسئولیت این طغیان بی نتیجه بعهدهٔ مشاورین بدخواه او بوده است . لیکن صحت این ادعا بنظر ما مورد تردید است بخصوص که صادق نامی وقایع نگار ومورخ جعفرخان زند یعنی پسر بزرگ ز کیخان‌بوده وشاید نخواسته‌است خاطره وگذشتهٔ پدرپادشاه وقت‌رالکه‌دار کرده‌باشد .

(۲) ازآن‌ببعدز کیخان‌پیوسته نسبت‌به کریم‌خان‌وفادار بماندو بااینکه بمأموریتهای مختلف منصوب شد ودرچندین جنگ بزرگ شرکت کرد هرگز بفکرطغیان مجددنیفتاد.

در نقاط مختلف کشور روی میداد، آرامش‌داخلی در سراسر کشور استقراریافت ووحدت حکومت کریم‌خانی تأمین‌شد (۱). لیکن استقرار آرامش‌داخلی بدرجه‌ای نبود که سپاهیان زند بکلی درشهرها بیکاربمانند وقدرت جنگی و استعداد نظامی خودرا ازدست دهند، چه درسراسر طول ساحل جنوبی ایران در کنار خلیج‌فارس از بندرعباس تا بصره عده‌ای از قبایل چادر نشین عرب درصحاری خشک وسوزان ساحلی سکونت داشتند که هریك مطیع یك رئیس‌مستقل بودند. چون‌درین‌نواحی خشکی وسختی طبیعت بحدی بود که افراد این قبایل نمیتوانستند قوت خود را از زمین تحصیل کنند ناچار به‌غارت وراهزنی در دریاوخشکی میپرداختند و ازین‌راه اعاشه میکردند. بدین ترتیب غارت و راهزنی تنها هنروصنعت این قبایل بدوی و چادرنشین ویگانه وسیلهٔ معیشت آنها بود.

تجارت خلیج فارس و بخصوص تجارت بندر با رونق بصره از مدتی قبل در معرض تهدید وغارت این دزدان دریائی‌صحرا گرد قرار گرفته بود. درقرن‌دوازدهم

(۱) یکی ازین شورشهای محلی، شورش تقی‌خان درانی بود در کرمان که بعلت اهمیت تحولات ووسعت دامنهٔ آن لازم است بطورمختصر اشاره‌ای بدان گردد. حکومت شهر کرمان که درفاصلهٔ بسیاردوری ازمراکزحکومتی اصفهان وشیرازواقع شده بود به شخصی که منصوب شاهرخ‌شاه افشار بود تعلق داشت. درسال ۱۱۷٦ هجری کریم خان ستونی به کرمان اعزام کرد واین ستون توانست بآسانی شهر را تسخیر کند؛ لیکن چند سال بعد حادثه جوئی بنام تقی‌خان درانی حاکم منصوب ازجانب کریم‌خان‌را بقتل رسانید وخود حکومت‌راقبضه کرد. خان‌زند برای سرکوبی‌او وخاموش کردن این‌فتنهٔ تازه‌دوتن ازسرداران خودرا بنام محمد امین‌خان گروسی‌وامیرگونه‌خان افشاربه کرمان فرستادولی این دو سردار بعلت رقابت شخصی که با هم داشتند بجای جنگ با یاغی شهر کرمان در پای حصارشهربا یکدیگرجنگیدند. بوصول خبراین واقعه کریم‌خان کسانی را مأمور رسیدگی‌وتحقیق امر کرد ووقتی‌مسئولیت امیرگونه‌خان افشارمسلم‌شد اورا ازکاربر کنار و محمدامین‌خان‌را بتنهائی بفرماندهی ستون‌اعزامی منصوب کرد. محمدامین‌خان به کرمان حمله کرد وتقی‌خان‌درانی‌را متواری ساخت، لیکن‌خود بلافاصله پس‌ازتسخیرشهرازاطاعت کریم‌خان سرپیچید ومدعی استقلال شد. ولی تقی‌خان باو فرصت‌نداد و با یك شبیخون سریع محمد امین‌خان را متواری وشهر کرمان را ازنوتصرف کرد. کریم‌خان این بار شخص سومی را مأمورسرکوبی تقی‌خان کرد ولی این سردار بمحض ورود درزیر حصار شهربضرب گلولهٔ دشمن کشته‌شد. درسال ۱۱۷۸ بالاخره کریم‌خان‌ستون‌تازه‌ای بفرماندهی

هجری و بخصوص دراواخراین قرن دامنهٔ فعالیت غارتگری توسعه یافت بقسمی کـه رفته رفته تجارت خلیج فارس رو بتعطیل وتعویق گذارد . بین این قبایل غارتگرسه قبیله اهمیت بیشتری داشتند و بعلت غارت دائمی در خلیج فارس بتنهائی تجارت شهر بصره‌را فلج کرده بودند . این‌سه قبیله عبارت‌بودند ازقبیلهٔ اعراب‌بنی کعب ، اعراب بندرریك واعراب ساکن سواحل شبه جزیرهٔ عمان .

☆ ☆ ☆

اعراب‌بنی کعب که ازمدتها قبل خراجگذاردولت عثمانی بودند درساحل راست شطالعرب ودرجهت مقابل مرزایران سکونت داشتند . رئیس این قبیله شیخ سلیمان که با حاکم بغداد ازدرمخالفت درآمده بود ، پس ازانقراض دولت نادری‌با دوهزار خانوار قبیلهٔ خود از شطالعرب عبور کرد ودر ساحل مقابل درخاك ایران مستقرشد وبغارت‌مسافرین وتجارخلیج فارس‌پرداخت. وچون‌مسافرین وتجارایرانی را محترم میداشت‌وهرگزآنهارا غارت نمیکرد ، کریم‌خان نیزمتعرض وی‌نمیشد.

رفته رفته غارت دائمی کشتی های خلیج فارس بجائی رسید کـه تجارت شهر بصره بکلی فلج وتعطیل شد (۱) . درسال۱۱۷٦هجری که کریم‌خان درلرستان‌بود عمرپاشا حاکم بغداد هیئتی بریاست محمدآقا سلام‌آقاسی بحضوراوفرستاد ونامه‌ای بمضمون زیربه کریم‌خان تقدیم کرد :

نظرعلی‌خان زند به کرمان گسیل داشت . نظرعلیخان چندین ماه شهررا محاصرد کرد و چون قحطی درشهرآشکارشد جمعی ازهمکاران تقی‌خان‌مخفیانه با سردارزند متحدشدند. توطئه کنندگان تقی‌خان را درمنزل شخصی خود محاصره وزندانی کردند ودروازه های شهررا بروی سپاه زندگشودند . تقی خان را پس از دستگیری زنده بحضور کریم خان بردند و بدستور او بدار آویختند (گلشن مراد تألیف ابوالحسن غفاری‌کاشانی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك ، ورق ۷٤، صفحهٔ ۲ـ گیتی‌گشای زندیه تألیف صادق نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس: صفحهٔ۲۸تا۳۸ونسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ۱۱۷تا۱۳٦) .

(۱) آرشیوملی‌فرانسه، مکتوب مورخ۲۹ژانویه۱۷٦۷ نمایندهٔ کمپانی هند فرانسه دربصره ، جلد۱، نمرهٔ۱۹۷

Archives Nationales, lettre du 29 janvier 1767 de l' agent de la Compagnie Française de l' Inde à Bassorah, tome I, no/197

«شیخ سلیمان بنی کعب که ازجمله اعراب بادیه نشین مرزوبوم رومومدتیست رخت عافیت بمأمن محال دورق کشیده، درظل حمایت دولت ابد مدت آرمیده است، پیوسته مرحله نورد بوادی عصیان وراه نورد فیافی طغیان و پای عبودیت بجادهٔ فرمان بری هیچیك ازدولتین علیتین نمیگذارد ودست تاراج برمترددین بحروساکنین بصره وتوابع گشوده عباداللّه را بانواع طرق واقسام تطاول وتطرق معذب میدارد؛ اگررایات فتح آیات بعزم تنبیه اودر اهتزاز آید وهمای زرین بال علم ظفر پرچم بهوای تأدیب او بال نصرت گشاید، زهی شفقت ومرحمت لطف و عنایت. در صورت قبول این مسئولیت سیورسات غازیان نصرةهم عنان راکه درهنگام توقف دورق ضرور ودر کار می شود این اخلاص کیش در حوزهٔ شهربصره بتعین مسیر وبحمل سفاین واصل سیورسات کشان معسکر قیامت اثرنموده و کلاً کل هرچه ضرورشود واحتیاج افتد نیزموجود ومهیا کرده، شرایط خدمت ولوازم عبودیت بتقدیم خواهد رسید.» (۱)

کریم‌خان که ازمدتها قبل در جستجوی فرصت مناسب برای استقرار امنیت درمنطقهٔ خلیج فارس بود، پیشنهاد عمرپاشا را پذیرفت ودربهارسال۱۱۷۶ به دزفول حرکت کرد. شیخ سلیمان که یارای مقاومت دربرابر سپاه منظم زند را نداشت با بارو بنه وهمراهان واتباع خود به قلعه‌ای که درملتقای رودکارون وشطالعرب بود پناهنده شد وازآنجا در قایق نشست وبدریا گریخت. کریم خان هیئتی نزدعمرپاشا فرستاد و تقاضا کرد برای اجرای تعهدات خود چند کشتی در اختیار او گذارد تا اعراب غارتگررا در دریا تعقیب کند. عمرپاشا که از کثرت سپاه اعزامی کریم‌خان متوحش شده بود ازدادن جواب صریح طفره رفت، چه بیم داشت که کریم‌خان قصد دیگری داشته باشد وپس ازتحویل کشتی ازشط عبور کند وشهربصره را که سالها بین دولتین ایران وعثمانی مورد اختلاف بود اشغال کند.

چون تعاقب شیخ سلیمان دردریا بدون کشتی امکان پذیرنبود، کریم‌خان قصد مراجعت به اصفهان کرد، لیکن درهمان هنگام نماینده ای از شیخ سلیمان بحضور اورسید وازطرف شیخ پیغام آورد که چنانچه خان زند اجازه دهد قبیلهٔ اودرساحل

(۱) گیتی گشای زندیه تألیف محمد صادق نامی، نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ۱۲۷

ایران اقامت کند، شیخ تعهد میکند هرسال مبلغی بعنوان باج وخراج بدولت ایران بپردازد وپسر ارشدخودرا نیز بعنوان گروگان بهشیراز بفرستد. چون حاکم بغداداز اجرای تعهدات خود استنکاف کرده بود وهوای خوزستان نیزروبگرما میگذارد، کریم خان پیشنهاد شیخ را استقبال کرد وبه قبیلهٔ متواری اعراب بنی کعب اجازه داد ازنودرخاك ایران مستقرشود (۱).

☆ ☆ ☆

قبیلهٔ دوم که درسواحل خلیج‌فارس بغارت کشتی‌ها اشتغال‌داشت قبیلهٔ اعراب مسقط بود که درناحیهٔ عمان درقسمتی ازشبه جزیرهٔ عربستان سکونت داشت. بندر مسقط که مرکز شبه جزیرهٔ عمان بود بعلت موقعیت جغرافیائی خاصی که داشت توقفگاه کشتی‌های تجارتی‌خلیج محسوب میشد، چه کشتی‌ها پس‌ازعبورازیك‌تنگهٔ طویل برای تأمین‌آب وآذوقه ناچارازلنگرانداختن درمسقط بودند. ازدوساحل جانبی این‌تنگه، اعراب مسقط برجهای متعددی بنا کرده بودند و عوارض سنگینی از کشتیهای تجارتی که محمولهٔ آنها قابل‌غارت نبود دریافت میکردند وآنچه‌راقابل غارت بود بغارت میبردند.

ازقدیم رسم چنین بود که رئیس این قبیله یکی ازفرزندان خود را بعنوان گروگان‌وتضمین‌اطاعت‌قبیله‌خودبدربارایران‌میفرستاد. شیخ‌عبدالله‌نیز که‌دراین‌موقع ریاست این‌قبیله‌را بعهده‌داشت ازسالهاقبل یکی ازفرزندان خودرابعنوان گروگان به شیرازفرستاده بود. کریم‌خان برای متوقف کردن عملیات‌این‌قبیلهٔ غارتگرمکرر متوسل به تهدید نسبت بجان گروگان گردید وچون این تدبیر نتیجه‌ای نداد ستونی برای سرکوبی اعراب مسقط اعزام کرد. زکیخان با اختیارات تام برای مصادرهٔ کشتی درسواحل‌خلیج فارس دررأس این ستون به جنوب ایران حرکت کرد.

بمحض ورود زکیخان به بندرعباس، شیخ عبدالله کسانی نزد اوفرستاد و تقاضای پوزش کرد. خان زند اورا بخشید ودرمرکزفرماندهی خود در بندرعباس

(۱) شیخ سلیمان پیوسته نسبت به تعهدات خود وفاداربماند وفرزند ارشد خود را نیزبگروگان به شیرازفرستاد (همان کتاب،صفحهٔ۱۲٦تا۱۳٦).

از او پذیرائی شایان کرد. لیکن این عرب محیل توانست داستان وار بدون خونریزی زکیخان‌را باسارت خود درآورد و کسی‌را که خود اسیراو بود اسیرخود گرداند (۱).

کریم‌خان ازین جریان سخت عصبانی شد لیکن چون درآن هنگام سرگرم اموربصره بود با شیخ ازدرمذاکره وارد شد وآزادی زکیخان‌راباآزادی‌فرزنداو که درشیراز بود مبادله کرد.

☆☆☆

یکی دیگر ازسران قبایل عرب نژاد ساکن ساحل خلیج فارس بنام میرمهنا سرنوشت دیگری داشت. میرمهنا ازموقعی که کریم خان بر فارس استیلا یافته بود رسماً بحکومت بندر ریك منصوب شده بود، لیکن قبل از این تاریخ فقط رئیس

(۱) داستان اسیرشدن‌زکیخان بشرح گیتی گشای‌زندیه چنین بود: خان زند که‌جوانی شهوت پرست بود نسبت بیکی ازدختران شیخ نظرداشت وشیخ ازهمین فرصت استفاده کرد وازاوانتقام گرفت. گیتی گشای زندیه داستان این واقعه را چنین نقل میکند:

«درآن هنگام که زکیخان بخدمت مشروحه مأمور ودربندرعباس‌متوقف بود شیخ مشارالیه بخدمت مبادرت نموده، بعلت رهانت پسر درنزد زکیخان بسرمیبرد ودرشرایط خدمات دریاآبی بروی کارمی‌آورد. زکیخان بدختری که اورا درتتق خفابود طمع کرده واین‌معنی‌را بوساطت‌محرمان‌بعرض اظهار درآورد، شیخ را بقبول وصلت دعوت‌نمودند. شیخ قبول مسئول را در ظاهر انگشت بردیده نهاد، زکیخان را بضیافت جزیرهٔ هرمز صلا داده خان فرزانه راشاهد این‌عزم درنظر بخوشترین صورتی‌جلوه گرفت، دست‌طمع دیدهٔ بصیرتش را از ملاحظه مآل و وخامت احوال پوشیده و مستتر گردانید...» (گیتی گشای زندیه تألیف محمد صادق نامی، نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ۱۷۷).

شیخ با این تقاضای زکیخان موافقت کرد بشرط‌آنکه‌زکیخان‌به جزیره‌ای که‌محل حرمسرای اوبود رود وانجام مراسم‌ازدواج درمیان خانوادهٔ شیخ صورت گیرد. زکیخان تقاضای اورا پذیرفت ودرشبی که مشروب زیادی‌آشامیده بود، باتفاق‌شیخ عبدالله‌وجمعی ازنزدیکان ومحارم شیخ درزورقی قرارگرفت وبسوی جزیرهٔ موعود حرکت کرد. در فاصلهٔ کمی ازساحل، شیخ بتمهیدی قایق خود را ازسایرقایق ها دور کرد ووقتی بمقدار کافی فاصله گرفت دستور داد ملازمانش دستهای زکیخان را بستند وسپس او را بجزیرهٔ هرمزفرستادند. (گلشن‌مراد تألیف ابوالحسن غفاری کاشانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌ملك، ورق۸۱، صفحهٔ۱ و گیتی گشای زندیه، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ٤٦ و نسخهٔ مطبوعه همین کتاب درتهران، صفحهٔ ۱۷۵وبعد).

قبیلهٔ کوچکی از اعراب بود که ازمدتها قبل درسواحل خلیج فارس سکونت داشتند. کمی پس از آنکه میرمهنا بحکومت بندرریك منصوب شد از اطاعت حکومت مرکزی سرپیچید و به غارت وراهزنی درسواحل خلیج فارس پرداخت.

کریم‌خان مکرر باو پیغام فرستاد دست ازغارت وراهزنی بردارد لیکن چون میرمهنا توجهی به پیغام او نکرد ستونی برای سرکوبی او بجنوب اعزام داشت. وقتی ستون اعزامی بحوالی بندرریك رسید، میرمهنا با افراد قبیلهٔ خود درقایق‌های متعدد قرار گرفت وبدریا پناهنده شد و پس ازمدتی سرگردانی درجزیرهٔ خشك و بی‌حاصلی بنام چهار کوه (۱) واقع در نزدیکی جزیرهٔ خارك پیاده شد. میرمهنا تصمیم داشت در همین جزیره سکونت کند و به غارتگری درخلیج فارس ادامه دهد، لیکن چون آب وهوای جزیره بسیار ناسالم بود و آب شیرین در آن یافت نمی‌شد، مصمم شد به جزایر اطراف بخصوص به جزیرهٔ خارك دست اندازی کند.

جزیرهٔ خارك بعلت آب وهوای نسبتاً معتدلی که داشت ونیز بعلت آب شیرین نسبتاً فراوان برای سکونت قبیلهٔ غارتگر میرمهنا مناسب بود (۲). این جزیره که در فاصلهٔ چند ساعت راه ازساحل خلیج فارس وشبه جزیرهٔ عربستان قرار گرفته بود فعالیت تجارتی بندر بصره وخلیج فارس را تحت نظارت و کنترل داشت ومیتوانست بهترین ومناسب‌ترین پناهگاه غارتگران دریائی گردد. لیکن ازسال ۱۱۷۰ هجری که این جزیره بتصرف هلندیها درآمده بود تجارتخانه هائی در آن تأسیس شده و عمارات و قلعه‌های متعددی در آن بناشده بود(۳). تجدید حیات اقتصادی وتجارتی

(۱) در گلشن مراد «خار کوه» نوسته شده (رجوع شود باین کتاب، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق ۷٦، صفحهٔ ۱)

(۲) سرجان ملکم مورخ انگلیسی اواخر قرن هیجدهم میلادی که چندین بار در اواخر این قرن به جزیرهٔ خارك مسافرت کرده است این جزیره را چنین توصیف میکند:

«این جزیره نسبتاً سالم است. آب شیرین فراوان دارد ودر بسیاری از نقاط آن خاك حاصلخیز است.» (سرجان ملکم-تاریخ ایران، نسخهٔ فرانسه، جلد ۳، صفحهٔ ۲۰۹)

(۳) هلندیها با کسب اجازه ازحاکم بندر بوشهر درجزیرهٔ خارك مستقر شده بودندو هر سال مبلغی بابت خراج بحاکم مزبور میپرداختند. چگونگی استقرار آنها درجزیره که بداستان شبیه است بتفصیل خواهد آمد (رجوع شود به بعد، قسمت سوم، فصل پنجم).

این جزیره بدرجه‌ای رسیده بود که اهمیت اقتصادی‌وتجارتی بعضی‌از بنادر خارجی واقع دراقصی نقاط داخلی خلیج را تحت‌الشعاع‌قرارداده بود .

هلندیها که‌بارهابوسیلهٔ‌اعراب‌میرمهناغارت‌شده‌بودندوقتی‌ازین‌تصمیم‌خطرناك او اطـلاع یافتند در فوریهٔ ۱۷٦٦ میلادی (۱۱۸۱ هجری) از شیخ سعدان حاکم بندر بوشهر که وخود باجگذار او بودند استمداد کردند . شیخ سعدان برای کمك به هلندیها عده‌ای سرباز به جزیرهٔ خارك فرستاد . هلندیها با ورود این سربازان خود را بقدر کافی نیرومند تصور کردند ومصمم‌شدند برمیرمهنا سبقت گیرند وقبل‌ـ از اینکه او خود را مهیای حمله به خارك کند او را از پناهگاه جزیرهٔ چهار کوه برانند وازمجاورت بااین‌خطردائمی آسوده‌خاطر شوند .

دراجرای این برنامه، کشتی های‌هلندی متوجه‌جزیرهٔ‌چهار کوه شدند؛لیکن میرمهنا که‌قبلاً نقشهٔ «فرنگی» هارا خوانده بود بمحض اطلاع‌ازحرکت کشتی های هلندی مردان‌خودرا درقایق‌ها قراردادو آمادهٔ کارزارشد .

بدین‌ترتیب هلندیهـا که قصد داشتند راهزن معروف را غافلگیر کنند خود غافلگیرشدند و ناگهـان در لحظه ای که انتظار نداشتند مـورد حملهٔ اعراب قرار گرفتند . کشتی‌های هلندی درشرایطی که هنوزروشن نیست دچارحریق شدوجمع کثیری ازسربازان هلندی وایرانی‌غرق‌شدند (۱) .

میرمهنا که ازین توفیق سهل وسریع سرمست شده بود قبل ازفوت وقت‌ودر همان حال که‌هلندیها هنوزازپیش‌آمد این‌وضع مضطرب‌و گیج بودندبه‌جزیره‌حمله

(۱) هنوز بطوردقیق معلوم‌نیست که این‌جنگ دریائی حقیقتاً ودقیقاً درچه‌شرایطی جریان یافته است وچگونه هلندیها باین سادگی دچارشکست شده‌اند. آنچه مسلم است عدهٔ کشتی‌های هلندی بمراتب ازقایق‌های میرمهنا کمتربود ،لیکن بطورقطع هلندیها از لحاظ تجهیزات وسایل فنی کامل تربوده‌اند. هیچیك ازمنابع فارسی زبان که باین جنگ اشاره کرده‌اند اطلاع بیشتری دربارهٔ آن نداده‌اند. حدس‌زده میشود که دراثرخرابکاری عمال مخفی میرمهنا کشتی های‌هلندی ازداخل دچارانفجار وحریق شده ودرهمان‌حال از خارج نیزموردحملهٔ اعراب‌قرار گرفته‌اند ودراثر دستپاچگی ووحشتی که این‌وضع ایجاد کرده است هلندیها بکلی‌روحیهٔ‌خودرا باخته ومغلوب شده‌اند .

کردو پس از پیاده کردن سربازان خود بسرعت قلعهٔ خارك را محاصره و جمعی از مردان خود را مأمور صعود به قلعه و نفوذ بداخل آن کرد. با اینکه هلندیهای ساکن قلعه وحشت زده از خواب جسته و آمادهٔ دفاع بودند، هنگام صبح پس از یك زدو خورد تن بتن یکی از برجهای قلعه را اعراب اشغال کردند. وقتی برجهای دیگر قلعه نیز یکی پس از دیگری بتصرف دشمن در آمد هلندیها چاره‌ای جز تسلیم نداشتند. میرمهنا جمعی از آنها را بقتل رسانید و جمعی دیگر را بامقداری خرما و آب شیرین در یك کشتی قرارداد و بدریا رها کرد. اموال و ابنیهٔ هلندیها در جزیره بتصرف اعراب در آمد و این مرکز بزرگ تجارت خلیج فارس در فاصلهٔ یك شب به بزرگترین پناهگاه غارتگران دریا مبدل شد (۱).

وقتی کریم خان ازین ماجری مطلع شد ستونی بفرماندهی زکیخان مأمور سرکوبی میرمهنا کرد و فرمانهائی خطاب به حکام بنادر ساحل خلیج فارس صادر کرد و دستور داد کشتیهای لازم برای سرکوبی راهزن تهیه کنندو در صورت لزوم از لحاظ نفرات وسیورسات نیز از کمك به زکیخان خودداری نکنند.

زکیخان پس از ورود به بندر بوشهر به تهیهٔ کشتی و تدارك یك لشگر کشی بزرگ دریائی مشغول شد. تهیهٔ مقدمات این امر بیش از یك سال و نیم طول کشید. در این مدت انگلیسی ها که در آن هنگام در جستجوی استقرار مجدد نفوذ خود در خلیج فارس بودند مکرر به کریم خان پیشنهاد کردند که در برابر بعضی امتیازات تجارتی کشتیهای لازم برای تسخیر جزیره در اختیار زکیخان گذارند و حتی حاضر شدند خود جزیره را تسخیر کنند بشرط آنکه دولت ایران امتیاز تجارت آنرا بآنها واگذار کند.

---

(۱) برای اطلاع بیشتر از جزئیات این واقعه و تسخیر جزیرهٔ خارك بدست میرمهنا رجوع شود به گیتی گشای زندیه تألیف محمدصادق نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ۴۱ تا ۴۴ و نیز نامه‌های مورخ ۲۰ مارس ۱۷۶۶ و اول فوریه ۱۷۶۸ نمایندهٔ کمپانی هندفرانسه در بصره، آرشیو ملی فرانسه ـ مکاتبات کنسولی، بصره، جلداول، نمرهٔ ۱۹۷

Archives Nationales – Correspondance consulaire, lettres du 20 mars 1766 et du Ière février 1768 de l'agent de la compagnie française de l'Inde à Bassorah, tome I, no/197

لیکن کریم‌خان بااینکه چندین‌بار قصد قبول این‌پیشنهادرا کرد، سرانجام‌ازقبول آن منصرف شد وتصمیم گرفت بهمت بازوی سربازان ایرانی جزیره‌راآزاد کند (۱).

وقتی تدارك زکیخان‌درساحل بیابان رسیدوحملهٔ سپاه دولتی قریب‌الوقوع شد عده‌ای ازعمال وهمکاران میرمهنا را رعب وهراس‌شدیدی فراگرفت وجمعی از آنها که ازعاقبت کارخود بیمناك بودند وبارئیس خود نیز اختلافاتی داشتند علیه او توطئه‌ای برانگیختند. درلحظه‌ای که میرمهنا باجمعی از غلامان خود در بازارقلعه گردش میکرد توطئه کنندگان برهبری شخصی بنام حسن سلطانی که از بستگان نزدیك میرمهنا بود اورا احاطه و قصد جان اورا کردند. غلامان میرمهنا بدفاع از رئیس خود پرداختند ولی‌چون دامنهٔ عمل‌مخالفین وسعت یافت وعدهٔ‌بیشتری‌ازمردم جزیره بآنها پیوستند، میرمهنا بحال‌جنگ‌وگریزخود را بساحل رسانید و درقایق شکسته‌ای قرار گرفت وبدریا گریخت (۲).

پس‌ازفرارمیرمهنا توطئه کنندگان ورئیس آنهاحسن سلطانی‌برجزیره‌مسلط شدند وبیدرنگ کسانی نزد زکیخان فرستادندومراتب‌اطاعت‌وبندگی‌خودرانسبت بحکومت مرکزی‌اعلام کردند وماجرای‌فرارمیرمهنارا‌باطلاع‌اورساندند زکیخان حسن سلطانی رابحکومت جزیره منصوب کرد وعدهٔ‌زیادی از تفنگچیان خود را برای تقویت قلعه وجلوگیری‌ازمراجعت احتمالی میرمهنا به‌جزیره‌خارك‌فرستاد(۳).

---

(۱) نامهٔ مورخ ۱۵مه۱۷٦۸ کنسول‌فرانسه در بغداد - آرشیوملی‌فرانسه -مکاتبات کنسولی -بغداد، جلد۳ نمرهٔ ۱۷۷

Lettre du 15 mai 1768 du consul de France à Bagdad –Archives Nationales, correspondance consulaire, Bagdad, tome 3, no/177

(۲) گیتی‌گشای زندیه- نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌ملی پاریس ، صفحهٔ۴۳ونسخهٔ مطبوعه همین کتاب‌درتهران صفحهٔ۱٦۷ و نیز برای‌اطلاع بیشترازجزئیات واقعهٔ‌فرارمیرمهنا رجوع شود به‌نامهٔ‌مورخ۲۱فوریه۱۷٦۹ نمایندهٔ کمپانی‌هندفرانسه در بصره -آرشیوملی فرانسه - مکاتبات کنسولی - بصره - جلد۱، نمرهٔ ۱۹۷

Lettre du 21 février 1769 de l'agent de la Compagnie française de l'Inde à Bassorah, Archives Nationales, correspondance consulaire, Bassorah, tome1, no/197

(۳) حسن‌سلطانی درنتیجهٔ این‌خدمت به‌لقب‌خانی مفتخرشدو‌بنا بروایت مؤلف گیتی-

بدین ترتیب پس‌از آنکه مدت سه سال جزیرهٔ خارك در دست میرمهنا بود، سرانجام درپایان سال۱۱۸۳ هجری راهزن معروف از جزیره رانده شد و آرامش نسبی ازنودرخلیج فارس‌ومنطقهٔ حساس‌جزیرهٔ‌خارك برقرارشد (۱).

گشای زندیه (صفحهٔ۴۳،نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ‌ملی پاریس)یك‌سوم ازاموال‌ودارائی‌میرمهنا که حاصل‌چندین سال غارت‌ودزدی درسواحل جنوب بودبعنوان پاداش بین سران توطئه تقسیم‌شد.

(۱) پایان‌کارمیرمهنا به‌داستان‌وافسانه بیشترشبیه است تابیك‌واقعهٔ‌تاریخی.وی‌پس ازآنکه ازدام دشمنان خودگریخت چندین روز در جستجوی آب شیرین‌وآذوقه در دریا سرگردان بود.شبی که دریاسخت متلاطم بود بادبان کشتی اوتاب نیاورد و بدست‌امواج سپرده شد. فردای‌آن‌شب هنگام سحرمیرمهنا درنهایت حیرت‌خود را دربرابربندر بصره یافت. با وجود خطری که از جانب اهالی بصره متوجه او بود تصمیم گرفت از فرصت نزدیکی‌شهراستفاده کند وبرای تهیهٔ‌آب وآذوقه باتغییر قیافه بشهر پیاده شود. ساکنین بصره که هنوز داستان موحش قتل‌وغارت‌های او رافراموش نکرده بودند وتنها بشنیدن نام او بلرزه میافتادند وقتی از پناهنده شدن او به شهر خود مطلع شدند سراسیمه و هراسان به‌جستجووتعاقب او پرداخته و او را دستگیر کردند. پاشای بغداد بوصول خبر دستگیری میرمهنا دستورداد اورابقتل‌رسانند. باوجودوساطت‌واصرارنمایندگان کمپانی هندفرانسه دربصره‌این‌دستور بموقع‌اجراگذارده شدومیرمهنا وهمراهان او بدارآویخته شدند (نامهٔ‌مورخ۲۱فوریه۱۷۶۹ نمایندهٔ‌کمپانی هندفرانسه دربصره،آرشیوملی فرانسه- مکاتبات کنسولی — بصره - جلد ۱ نمرهٔ ۱۹۷

Lettre du 21 février 1769 de l'agent de la Compagnie française de l'Inde à Bassorah, Archives Nationales, correspondance consulaire, Bassorah, tome 1, no/197.

و نیز گلشن‌مراد تألیف ابوالحسن غفاری‌کاشانی،نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملک، ورق ۷۶ و بعد.)

فصل دوم

جنگ با دولت عثمانی

از زمان نادر و پس از فتوحات این پادشاه روابط ایران و عثمانی نسبتاً دوستانه بود. چه از یک طرف مشکلات دولت عثمانی در اروپا و از طرف دیگر وقایع غیرمترقبه ووضع بی ثبات ایران مدتی این دو کشور مشرق زمین را که قرنها با یکدیگر در نزاع بوده‌اند بخود مشغول کرد. باوجود فتوحاتی که نادر در جنگ با عثمانی‌ها بدست آورد به هدف نهائی خود یعنی الحاق بندر بزرگ بصره که در آن هنگام مرکز فعـالیت تجارتی خلیج فارس بود نائل نشد. وقایع سریع پس از قتل نادر وهرج ومرج و جنگ داخلی که بلافاصله پس ازمرك او دامنگیر این کشورشد، مدتی این فکر را بدست فراموشی سپرد. لیکن وقتی کریم خان توانست امنیت را در کشور تأمین کند و وحدت حکومتی وسیاسی را تحقق دهد، از نو این فکر قوت گرفت و کریم خان نیز که خواهان استقرار مجدد تجارت خارجی ایران بود بفکر افتـاد نقشهٔ نادر را اجرا کند وبندر بزرك بصره را به ایران ملحق سازد.

☆☆☆

شهر بصره پس از یك سال محاصره وتحمل تلفـات زیاد به ایران ملحق شد، لیکن کمی پس ازمرك کریم خان جنگ داخلی از نو در ایران مشتعل گردید وبصریان نیز بااستفاده ازین فرصت و بی‌لیاقتی ونادانی فرماندهان ایرانی، این شهر را برای همیشه از ایران مجزا کردند.

۱ ـ علل جنگ عثمانی

جنگ ایران وعثمانی درزمان کریم خان ومحاصرهٔ طولانی وتسخیر شهر بصره تنها اقدام نظامی خارجی است که اززمان آخرین فتوحات نادر تااواخر قرن دوازدهم یعنی درطول نیم قرن صورت گرفته است. این جنگ علل عمیق وریشه‌داری داشت که

ازابتدای قرن‌ده‌هجری‌یعنی مقارن تأسیس سلسلهٔ‌صفوی درایران‌بوجودآمدوسراسر این دوره از تاریخ ایران را تحت‌الشعاع قرارداد . لیکن علاوه بر این علل عمیق ، بهانه‌های مؤثری نیزموجب تسریع وتشدیداین‌جنگ‌شد .

علل‌واقعی این‌جنگ‌را درسه‌قسمت‌زیرمیتوان خلاصه کرد :

۱ - ایرانیان که عموماً شیعه مذهب و پیروآئین اثنی‌عشری جعفری بودند از قرنها قبل آرزو داشتند روزی اماکن مقدس ومقبرهٔ پیشوایان مذهبی‌آنان‌به‌ایران ملحق‌شود . غالب این شهرهای مقدس مانندکاظمین ، کربلای‌معلا ونجف اشرف در قلمروسلطهٔ دولت عثمانی قرار گرفته‌بود وایرانیان بآسانی وسادگی‌بآنها دسترسی نداشتند . اززمان شاه‌اسمعیل‌اول مؤسس خاندان صفوی یعنی مقارن‌قرن ده هجری این‌مراکزمهم مذهبی بین‌دو کشورمسلمان ایران‌وعثمانی موردنزاع‌شد وچندین‌بار دست بدست گشت وهربارهریك ازدو کشور که قوی‌تربود موقتاً مالك‌آنهاگردید. درموقعی که کریم‌خان باکوشش و مجاهدت خستگی ناپذیر خود توانست امنیت ایران را مستقر و وحدت سیاسی کشور را تأمین کند این مراکز مقدس در قلمرو دولت عثمانی قرار گرفته بود وحکام آن از طرف پاشای بغداد منصوب میشدند . از طرفی پاشای بغدادنیز خود دست نشاندهٔ دولت عثمانی بود و از طرف باب‌عالی منصوب میشد .

جمع کثیری ازشیعیان ایرانی که ساکن این‌شهرهای مقدس‌بودند وپیوسته‌در معرض‌آزار وشکنجه‌وتحقیرعثمانی‌ها قرارمیگرفتندآرزوداشتند روزی بمادر وطن محلق‌شوند. هموطنان‌آنها نیز درایران بارها مدعی‌مالکیت والحاق این شهر ها شده‌بودند وهربارموقعیت مساعدی یافته‌بودند از بذل جان‌ومال دریغ نکرده‌بودند . درزمان کریم‌خان نیز الحاق این نواحی به‌ایران‌آرزوی قاطبهٔ ملت‌ایران ازهر قوم وقبیله‌ای بود و این مسئله را کنسول فرانسه دربصره بدولت متبوع خود چنین گزارش داده است :

« تصورمیکنم لازم است یادآوری کنم که‌ایرانیان‌هرگز الحاق مجدد بغداد

و ایالات شهرهای مقدس را فراموش نکرده‌اند.» (۱)

۲ - درقرن دوازدهم هجری شهر بصره بصورت مهمترین مرکز تجارتی خلیج فارس درآمده بود بقسمی که درسراسر این خلیج درهیچیك از بنادر باندازهٔ شهر بصره مؤسسات و تجارتخانه‌های خارجی تأسیس نشده بود. البته درساحل جنوبی ایران بنادری نظیر بوشهر، ریك و بندرعباس وجود داشت، لیکن کلیهٔ این بنادر بعد از شاه‌عباس کبیر رونق واهمیت خود را ازدست داده بود وهیچیك قادر برقابت بابندر بزرك بصره نبود.

اروپائیانی که برای تجارت بامشرق‌زمین بسواحل خلیج فارس آمده‌وتجارتخانه‌هائی درشهرهای ساحلی ایران تأسیس کرده بودند دراثر اغتشاشات داخلی و ناامنی راهها وجنگهای دائمی تدریجاً شهرهای ایرانرا تخلیه کرده‌بودند و درسراسر ایران ناچار به‌مهاجرت‌وترك کشورشده‌بودند. درهمان‌زمان که کریم‌خان‌بااستقرارقدرت واحد خود موقتاً باین‌جنگها خاتمه میداد آخرین خارجیان مقیم‌سواحل خلیج‌فارس که چندتاجرانگلیسی مقیم بندربوشهر بودند تجارتخانه‌های خودرا بستند وخاك‌این کشورراترك کردند. (۲)

وقتی تجارت‌خارجی‌ایران‌بترتیب فوق بکلی‌فلج‌شد، ایران‌طبعاًدرجستجوی جبران این‌ضایعهٔ بزرك بود چه‌ضرورت اقتصادی ایجاب میکرد که حتی‌بقیمت یک جنگ طولانی ودشوار این‌تجارت‌پرسود ازنوبرقرارشود. لازم‌بود کریم‌خان‌اولین ونزدیك‌ترین مرکزتجارتی خلیج‌فارس‌را که هنوزرفت‌وآمد خارجیان از آن قطع

---

۱ - گزارش مورخ۲ژانویه ۱۷۸۱ کنسول فرانسه دربصره - آرشیوملی فرانسه - مکاتبات کنسولی - بغداد، جلد۲ - نمرهٔ ۱۷۶

Rapport du 2 janvier 1781 du cousul de France à Bassorah, Archives Nationales, correspondance consulaire, Bagdad, tome 2, no, 176

۲ - خلاصهٔ یادداشت‌های کنسولگریهای بغداد و بصره از۱۷۵۵ ببعد - آرشیوملی فرانسه - مکاتبات کنسولی - بغداد - جلد۳ - نمرهٔ ۱۷۷

Extrait des Mémoires des constlats de France à Bagdad et à Bassorah depuis 1755, Archives Nationales, correspondance consulaire Bagdad, tome 3, No/177.

نشده بود بچنگ آورد. شهر بزرگ بصره با تجارتخانه‌های متعدد انگلیسی و فرانسوی آن نزدیك ترین و مناسب ترین طعمه بود ، چه صرفنظر از دلائل زیادی که در تأیید مداخلهٔ ایران درین بندر موجود بود، دلائل ناشی از احساسات ملی و تاریخ مشترك این شهر با کشور ایران هر نوع اقدام کریم‌خان را منطقی و محق قلمداد میکرد .

۳ - چون درین زمان قسمت عمدهٔ سپاه ایران را عناصر نامنظم تشکیل میداد، نگاهداری و ادارهٔ این سپاه امری دشوار بود و بعلاوه درصورتیکه سربازان بعلت بیکاری و عدم احتیاج موقت در زیر چادرهای خود و یا در داخل شهرها بیکار و بیحرکت میماندند از قدرت جنگی آنها کاسته میشد . از طرفی درین هنگام سراسر ایران بصورت یك حکومت واحد در آمده و اختلافات داخلی بپایان رسیده و آرامش و امنیت از نو برقرار شده بود بقسمی که هیچ فعالیت بزرگ نظامی در پیش نبود . بدیهی است کریم خان نمیتوانست متحمل این وضع گردد و قدرت جنگی و روح سلحشوری واستقامت سپاهیان خودرا بعلت آرامش موقتی که درداخل کشور برقرار شده بود بتدریج دستخوش زوال سازد . این مسئله ازین جهت بخصوص اهمیت داشت که در ایران نیز مانند کلیهٔ کشورهای مشرق‌زمین سپاهیان جیره‌مرتبی نداشتند و وسیلهٔ معاش سربازان جنگ و لشکر کشی و غارت بود. بشرحی که گذشت عادت برین بود که پس از هر پیروزی شهرها و دهات مغلوب ومسخرشده را غارت کنند و همین مسئله شاید یکی از موجبات جنگهای دائمی و پایان ناپذیری است که تاریخ مشرق زمین را بصورت تابلوی حزن‌انگیزی از جنگ و خونریزی وقتل وغارت در آورده است . وهمین نیز یکی از دلائلی بود که کریم‌خان را ناگزیر کرد مسئله لشکر کشی به بصره والحاق مجدد این بندررا مطرح وبمورد اجرا گذارد .

این بود دلائل عمیق و موجبات واقعی جنگ ایران وعثمانی . بتمام این دلائل چند بهانهٔ ساده وعادی نیزافزوده شد که ازهرجهت اقدام دولت ایران‌را نسبت به تسخیربصره توجیه میکرد :

۱ - عمرپاشا حاکم بغداد متهم بود باینکه هنگام لشکر کشی کریم خان به‌خوزستان برای سرکوبی قبیلهٔ اعراب بني کعب، وي نسبت باجراي تعهدات صریح

خود کوتاهی واز کمك دریائی به کریم‌خان خودداری کرده‌است . بشرحی که گذشت چون عمرپاشا ازاعطای کشتیهای لازم برای تعاقب شیخ‌سلیمان رئیس قبیلهٔ بنی کعب خودداری کرده بود ، کریم‌خان بدون حصول نتیجهٔ مثبت پس از تحمل تلفات و مخارج زیاد از خوزستان به‌شیراز مراجعت کرده‌بود (۱) .

۲ ـ پاشای‌بغداد همچنین متهم‌شد که مخفیانه برئیس اعراب‌مسقط که‌درحوالی جزیرهٔ خارك بغارت سواحل‌ایران و کشتیهای‌خلیج میپرداخت و با کریم‌خان‌درحال جنگ بود کمك و مساعدت میکند (۲) .

۳ ـ بالاخره آخرین اتهام عمرپاشا این‌بود که باخانواده‌های‌ایرانی‌مقیم‌شهرـ های مقدس‌عراق‌بدرفتاری‌میکند ومالیات وعوارض زیاد از آنها مطـالبه و هرروز بنحوی موجبات ناراحتی وشکایت‌آنها را فراهم‌میکند .

۲ ـ محاصرهٔ شهر بصره

هنگامی که کریم‌خان برای‌مداخله‌درامور بصره وتسخیراین‌شهر درجستجوی بهانه بود، حاکم‌بغداد سه‌بهانهٔ دیگر برای‌اوتهیه کرد که هریك بتنهائی برای‌اشتعال نائرهٔ جنگ بین دو کشور کافی‌بود :

توضیح آنکه اززائرین ایرانی که برای‌انجام‌مراسم حج به‌مکه‌میرفتند هرگز مالیات‌وعوارضی اخذنمیشد ولی درسال۱۱۸۹هجری، علی‌رغم رسوم‌دیرین ، عمرـ پاشا دستورداد عوارض سنگینی ازایرانیان اخذشود . زائرین ایرانی به کـریم‌خان متوسل‌شدند و ازاو خواستنددرین‌امر خطیر که بـاجرای امور مذهبی ومعتقـدات شیعیان سروکارداشت مداخله کند .

---

۱ ـ رجوع شود به‌قبل ، صفحهٔ ۱٦٥

۲ ـ رجوع‌شودبه‌قبل،صفحهٔ۱٦۷ـ بعلاوه‌مدتی قبل کریم خان از عمرپاشاتقاضا کرده بود که به‌سپاه‌ایران‌اجازه‌داده‌شود ازشط‌العرب عبور واز راه خشکی امام مسقط را تعقیب کند ، لیکن عمرپاشا این‌تقاضارا رد کرده بود وهمین امر موجب خشم کریم‌خان و قطع علائق دوستی او با عمرپاشا شده بود (گیتی گشای زندیه تألیف محمدصادق نامی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌پاریس ، صفحهٔ٤۸ ـ ونسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ۱۷٥)

درهمین‌هنگام بیماری طاعون در بغداد ظاهر شد و جمع کثیری از خانواده‌های ایرانی که برای زیارت شهرهای مقدس به عراق رفته بودند ازین بیماری نابود شدند. بدستور عمرپاشا، بجای اینکه اموال این اشخاص به بازماندگان آنها در ایران واگذار شود بنفع حکومت بغداد ضبط شد. بازماندگان این خانواده‌ها نیز برای احقاق حق خود به کریم‌خان متوسل شدند. کریم‌خان نامهٔ تندی خطاب به حاکم بغداد نوشت وازاو خواست که بی‌تأمل اموال مصادره شده‌را به‌حامل مکتوب واگذار کندتا بین صاحبان آن تقسیم شود. لیکن عمرپاشا در حضور فرستادهٔ او کریم‌خان را تحقیر و تمسخر کرد و سپس دستور داد شخص فرستاده را چوب زنند واز عراق اخراج کنند (۱).

مقارن همین ایام واقعهٔ دیگری رویداد که خشم کریم‌خان را بمنتهای شدت رسانید: علی‌مرادخان از طرف کریم‌خان مأمور سرکوبی یکی از رؤسای کرد که بحمایت و تحریك پاشای بغداد برادر خود را رانده و جانشین او شده بود گردید. ولی وقتی ستون اعزامی به کردستان رسید پاشای بغداد ستونی برای تقویت دست‌نشاندهٔ خود اعزام کرد. در زد و خورد مختصری که در مرز دو کشور رویداد، علی مراد خان باسارت سپاهیان عثمانی درآمد و به بغداد فرستاده‌شد. در بغداد عمرپاشا از هویت واقعی ورابطهٔ خویشاوندی او با کریم خان اطلاع‌یافت و او را به شیراز فرستاد.

این وقایع که پی‌درپی بفاصلهٔ کمی اتفاق افتاد کریم‌خان‌را سخت عصبانی کرد و برای مداخلهٔ نظامی در امر بصره بهانهٔ کافی بدست او داد. خان‌زند پس از تأمل زیاد بالاخره تصمیم گرفت به عراق لشگر کشد وشهربصره وشهرهای مقدس‌را که مورد علاقه واحترام شیعیان بود تسخیر کند. صادق‌خان برادر کریم خان ویکی از بهترین فرماندهان سپاه مأمور اجرای این‌لشگرکشی بزرگ شد وفرماندهی‌سپاه اعزامی بعهدهٔ او محول گردید.

---

(۱) گلشن مراد تألیف ابوالحسن غفاری کاشانی ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق ۹۱، صفحهٔ ۱ و نیز گیتی گشای زندیه تألیف محمد صادق نامی، نسخهٔ مطبوعه در تهران، صفحهٔ ۱۸۱.

درزمستان سال ۱۱۸۹هجری ، پس ازیك تدارك طولانی ، شصت هزارسپاه زند بفرماندهی صادق‌خان شیرازرا بقصد عراق عرب ترك کرد . این سپاه چندروز متوالی بدون توقف‌حرکت کرد ودر سواحل شط‌العرب متوقف شد.

شط‌العرب که ازالحاق آبهای تیره و گل آلود سه رود بزرگ دجله وفرات وکارون تشکیل میشود درمنطقهٔ بصره خط مرزی ایران وعثمانی را تشکیل‌میداد. ملتقای دجله و فرات در فاصلهٔ ۱۲۰ میلی ساحل و شهر بصره در نیمهٔ راه ملتقا تا ساحل قرارگرفته‌بود بقسمی که شط‌العرب ازمصب‌خودتا شهربصره قابل کشتی‌رانی بود وبهمین‌جهت این شهرمرکزفعالیت تجارتی مشرق زمین وخلیج فارس‌شده بود.

چون در سراسرخط مرزی ایران وعثمانی پلی‌رابط بین دوساحل شط‌العرب وجود نداشت ، عبورسپاه ایران ازشط امری دشوارومحال بنظرمیرسید . برای‌رفع این مانع بزرگ صادق خان دستور داد عدهٔ کثیری قایق کوچك از رودخانه‌ها وآبهای‌اطراف که ازجانب ایران‌به شط‌العرب وارد میشد جمع آوری وپل بزرگ مواجی ازقایق برروی شط ایجاد کنند . پس قایق های زیاد جمع‌آوری کردند وبا زنجیرهای سنگین که‌آهنگران سپاه در کوره‌های‌صحرائی‌وموقتی تهیه کرده‌بودند بهم پیوستند ومجموع آن‌را بصورت پل‌عظیم ومواجی‌درآوردند که دوساحل‌راست وچپ شط را بهم می‌پیوست .

چون‌تابستان درپیش‌بود و گرمای‌بصره طاقت‌فرسا میشد ، صادق‌خان‌ترجیح داد هرچه زودتر شهر را محاصره کند ؛ لیکن چون تهیهٔ پل مواج بیش از یك ماه بطول انجامید سپاه زند نتوانست قبل از آغازبهار ازشط عبور کند . جمعی ازقبایل عرب وچند کشتی انگلیسی بیهوده کوشیدند مانع ساختن پل گردند لیکن توپخانه سپاه زند کشتیهای‌مزاحم‌را گلوله باران کرد وجمع کثیری ازاعراب‌را بقتل‌رسانید. برای‌تسریع‌ساختمان این‌پل ، صادق‌خان بیش‌از۲۰۰۰سربازشناگرخود را بآب‌شط افکند واین شناگران جسوردرپناه تاریکی‌شب توانستند خودرا بساحل راست‌شط رسانند . دربن قسمت سربازان زند شبانه بحفرسنگر های عمیق پرداختند تا درپناه آن به پیشرفت ساختمان پل کمك کنند . اقدامات اعراب بمنظور اخراج سربازان

زند از مواضعی که در سمت راست شط اشغال کرده بودند بی‌نتیجه ماند و وقتی دو سرپل بیکدیگر ملحق شدفریاد شادی‌وپیروزی با صدای‌پای‌سربازان سراسرسواحل شط را فراگرفت (۱).

درششم صفر۱۱۸۹، پس از تحمل مشکلات وزحمات طاقت‌فرسا وخنثی کردن تشبثات دشمن، سپاه صادق‌خان ازشط عبور کرد ودرساحل راست آن درپای حصار شهربصره مستقرشد. درین‌هنگام سلیمان‌مسلم‌حاکم شهربصره‌دستورداد دروازه‌های شهررا ببندند وتیراندازان ماهر عرب درداخل برجهای حصار بدقت مراقب اوضاع باشند. دیوارهای عظیم حصارشهر بسیارمستحکم بود وحتی در بعضی نقاط ضخامت آن‌به هشت‌مترمیرسید بقسمی که درشبهای گرم وسوزان تابستان گردشگاه ساکنین شهربصره بود. این انبوه عظیم سنگ وگل وآهك امید صادق‌خان را به پیروزی سریع‌وآسان به یأس مبدل کرد وسردارزند احساس کرد که چاره‌ای جزاقدام‌به‌یك محاصرهٔ طولانی ندارد.

پس صادق‌خان دست به محاصرهٔ منظم شهرزد، لیکن درعین حال با توپخانهٔ سنگین خود استحکامات شهررا هرروزگلوله باران میکرد تانقاط ضعف آن برای نفوذ بداخل شهر کشف شود. بنا بروایت مؤلف گیتی گشای‌زندیه توپخانهٔ سپاه زند همه روزه بمباران شهررا ادامه میداد و هرروز عده ای از برجهای کوچك حصار آنرا فرو میریخت، لیکن هنگام شب محصورین با شتاب و از جان گذشتگی تمام سوراخها وخرابی‌های‌وارده را ترمیم میکردند (۲). سپاه زندمکرر کوشید ازراه برجهای ویران بداخل شهر نفوذ کند، لیکن خندقهای عمیقی که گرداگرد حصار آن حفرشده بود و شدت مدافعهٔ محصورین اقدامات آنها را خنثی کرد بقسمی که صادق خان کم کم اطمینان‌یافت که شهر بصره را باحملهٔ مستقیم نمیتوان تسخیر کرد

(۱) گیتی گشای‌زندیه تألیف صادق نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ٤۹و نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ۱۸۷ــو نیز گلشن‌مراد تألیف‌ابوالحسن‌غفاری‌کاشانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق ٥۰ صفحهٔ ۱

(۲) گیتی گشای زندیه، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ٥۱و نسخهٔ‌مطبوعه درتهران، صفحهٔ ۱۹۰

و برای حفظ جان افراد وصرفه جوئی در استعمال قوای خود ناگزیر نقشهٔ حملهٔ مستقیم را رها کرد ومصمم شد شهررا با محاصره وادار به تسلیم کند.

درهمان حال که محاصرهٔ بصره ادامه‌داشت، جمعی از قبایل کوچك عرب که‌در صحاری اطراف بصره سکونت داشتند و برای فروش اجناس خود ناگزیر به اخذ تماس با اهالی بصره بودند، با حملات وتعرض دائمی خود مزاحم سپاه زند شدند. گرچه بعلت قلت افراد عرب این حملات قابل توجه نبود، لیکن ادامهٔ آن رفته‌رفته ایرانیان را دچارزحمت کرد. صادق‌خان که تصمیم قطعی گرفته بود شهررا فقط با ادامهٔ محاصره تسخیر کند، برای حفظ جان‌سربازان خود وحمایت آنها دربرابر حملات دائمی و شبانهٔ قبایل عرب دستور داد سپاهیان اطراف شهر خندقها و سنگرهائی حفر کنند. بعضی از این استحکامات درنقاطی ساخته شد که شط‌العرب به شهروارد واز آن خارج میشد، بقسمی که ارتباط دریائی نیزقطع وشهر بصره ازدنیای خارج بکلی مجزا شد.

حلقهٔ استحکامات ایرانیان بقدری تنگ ومراقبت آنان بقدری شدید بود که ازنخستین هفته‌های محاصره آثارقحط وغلا آشکارشد واضطراب ووحشت زیادی اهالی شهر بصره را فراگرفت. خروج دسته جمعی و حملات یأس‌آمیز محصورین که مکرر برای درهم شکستن حلقهٔ محاصره ایرانیان خودرا دچارمخاطره کردند بی‌نتیجه ماند (۱).

---

(۱) محصورین که وسیلهٔ حملهٔ متقابله مؤثری‌برای شکافتن محاصره نداشتندناچار متوسل به حیله شدند و ازجمله نقشه‌ای کشیدند که مؤلف گیتی گشای زندیه جزئیات آنرا چنین نقل‌میکند:

«درشبی ازشبها یکی ازهزیمت کردگان‌قلعه بشرف‌حضورنواب ظهیرالدوله‌مشرف گردیده معروض داشت که‌در رکنی ازارکان قلعه وحصار که بکنارشط اتصال داردراهی هست که ممر سیل خانه‌براندازودخول نهنگان لجهٔ دلاوری تواندشد. نواب ظهیرالدوله سه چهارنفر غلامان معتمدان سرکاررا بمصحوب عارض مذکور فرمودند که سالك طریق خفا وراه مزبوررا مشهود دیدهٔ بینا نموده، اگرازشوایب نقص ومناقص خطرمبرا باشد بهادران قلعه‌گشا ودلاوران میدان هیجا را ازممرض مزبوربیورش مأمورفرماید؛چون

مردم بصره اطمینان داشتند که با آغاز فصل گرما و بارانهای سیل آسا و طغیان شط‌العرب ایرانیان به نتیجه‌ای نمیرسند و چاره‌ای جز ترك محاصره و تحمل تلفات زیاد ندارند، لیکن در آن سال دو امر استثنائی سپاه زند را ازین خطر بزرگ واقعی رهانید و امید ساکنین بصره را بیأس مبدل کرد:

رود فرات قبل‌از الحاق به دجله از ناحیه‌ای بطول بیش از صد و پنجاه کیلومتر میگذرد که به «جزایر» معروف است و نسبت به شهر بصره و اراضی اطراف آن مرتفع‌تر است. امواج فرات ازین‌جانب پیوسته شهر بصره را درمعرض خطر سیل قرارمیداد. از ازمنهٔ بسیار قدیم سد های بزرگی که بروایت مؤلف گیتی گشا عدهٔ آنها به ده بالغ میشد در طول مسافت ۲۵ کیلو متر که شط در اراضی اطراف شهر جاری است ساخته بودند واز جانب همین سدها بود که خطر بزرگی سپاه زند را تهدید میکرد، چه کوچکترین شکاف دریکی ازین سدها ممکن بود تمام نواحی

مأمورین سالك مسالك فرمانبرداری گردیده وراه معهود را درنوردیده ازسنگری که‌در مأمنهای پائین سنگر واقع‌وضبط آن درعهدهٔ تفنگچیان دینارانی بود گذشته بحوالی معبر معروض مذکوررسیدند، دریائی دیدند ازفولاد وآهن وبحری مشاهده نمودند ازتیغ و سنان موج زن. آن قلزم درآن‌شب داج ازقلعه خروج وبرسم شبیخون ازسنگر آهن‌خروج نمودند. مأمورین مزبور بعد ازمشاهدهٔ آن حالت‌مراجعت وبسنگر جماعت دینارانی شتافته آنها را دربستر بی‌احتیاطی خفه یافتند. تا جماعت مزبورازخواب غرور بیدارواز خمارمنام هشیاروفتیلهای افسرده را روشن وبروج سنگررا مسکن‌میکردند قلعگیان بخارج سنگر دررسیده، مشغول‌تخریب‌دیوار گردیدند. شیران قویدل‌وهژبران آهن گسل بارخسارهای فروزان وفتیلهای‌سوزان آغازجنگ وبنای تحصیل‌نام وننگ وشروع بآتش فشانی‌جزایر وتفنگ کرده ازشعله جانسوزشرارهای تابناك وبوراق جهان افروز آتش‌بازی تفنگچیان چالاك دربسیط خاك وبساط تیره مغاك آن شب سهمناك چون روز روشن وساحت صحرا ازخون‌آن گروه بی‌پروا رشك‌هزار گلشن گردیده، اگر بمحض عنایت این واهب بی‌منت نظر بعرض شخص مذکورغلامان مزبور بخدمت منظورمأمورنگردیده وکمین کردگان را درآن شب مظلم ندیده ومستحفظین سنگررا ازخواب غفلت بیدارواز خمار بی‌باکی هشیار نکرده بودند امری واقع‌وحادثه‌ای سانح میشد که چارهٔ آن دشوارو موجب حدوث مکاره بسیاروظهور آفت عین‌الکمال‌بود.» (گیتی گشای زندیه تألیف محمد صادق نامی، نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ۱۹۰)

عین این جریان بـا بیانی دیگر درگلشن مراد نقل شده است (گلشن مراد تألیف ابوالحسن غفاری‌کاشانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق۹۶، صفحهٔ۲)

اطراف شهررا ازامواج آب مستور کند وشهرعظیم بصره را به جزیرهٔ مواجی مبدل سازد . صادق‌خان که فرماندهٔ محتاطی بود این خطررا پیش‌بینی کرده بودو با کمك وراهنمائی یکی از رؤسای عرب که با حاکم ناحیهٔ جزایر عداوت داشت عده‌ای از سپاهیان خود را مأمور حفظ سدهای شط کرده بود .

چون محاصرهٔ بصره طولانی شد، محصورین که از کمك‌خارجی بکلی مأیوس شده بودند امیدوار شدند گرمای طاقت فرسای تابستان وباد سوزان قوس ایرانیان را به ترك محاصره ومراجعت به کشورخود ناگزیر کند . باد معروف قوس که گرم و سوزان و پر گرد وغبار بود همیشه با ظهور بیماریهای مسری وبا وطاعون همراه بود بقسمی که هرسال جمع کثیری از اهالی بصره قربانی این دوبیماری خانمانسوز میشدند . لیکن تابستان ۱۱۸۹ آغازشد واهالی بصره درنهایت تعجب متوجه شدند که برخلاف معمول باد مخوف دریائی نوزید وبجای آن‌باد شمال که معمولاً خنك و در آن فصل‌سال مطبوع ودلچسب بود وزیدن گرفت(۱).

(۱) شرحی که‌مؤلف گیتی‌گشای زندیه ازمحاصرهٔ بصره نقل کرده است ودرگلشن مراد عین‌آن دیده میشود (گلشن‌مرد تألیف‌ابوالحسن‌غفاری‌کاشانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق۹۳ وبعد) بنظر خالی‌ازاغراق‌میرسد . وی‌وقایع‌را باستناداظهارات میرزارضا فراهانی وزیر نقل کرده و باین جهت روایت او از روایات دیگر صحیح‌تر بنظرمیرسد، بخصوص که میرزا رضا فراهانی شخصاً درعملیات محاصرهٔ بصره شرکت داشته‌است. مؤلف گیتی گشای زندیه دربن باره چنین مینویسد :

«. . . وآنچه راقم حروف ازحقایق وقایع‌موصوف وکیفیت تسخیر وتصرف آن ملك معروف دربن صحیفه ضبط نموده ازاغراقات منشیانه وروایت شاعرانه دوروخالی ازشوایب نقص وقصوراست زیرا که آنچه تحریر پذیرفته اززبان صداقت ترجمان سید رفیع مرتبه عالی شأن جناب قدسی طینت فلاطون زمان حضرت حکمت مرتبه ارسطوروان ، مؤسس مبانی افضال واحسان، منتظم عقد جواهرنظم ونثر، وزیربی نظیر عهد و عصر ، دوحه سرابوستان سیادت ، نوباوهٔ حدیقه شرافت ، میرزائی میرزا محمد حسین‌الحسینی فراهانی ، طول‌الله عمره که بوزارت نواب سپهررکاب‌مباهی و در سفر خیریت اثرهمراهی واز جزویات وکلیات واقعات آگاهی وعلم برحقایق گزارشات کماهی داشته بدون زیاده ونقصان این لئالی منثور برشته انتظام کشیده .»
(گیتی گشای زندیه ، تألیف صادق نامی، نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ۲۱۰)

چون تابستان بپایان رسید و برخلاف تصور وانتظار اهالی بصره سپاه زند بدون تحمل تلفات زیاد به‌محاصرهٔ شهرادامه داد ،دولت عثمانی پس ازماهها سکوت وعدم توجه تصمیم گرفت باقدامات جدی متوسل شود و ازطریق نظامی و سیاسی برای پایان این‌جنگ اقدام کند . عمرپاشاحاکم بغداد گزارش محاصرهٔ بصره را به قسطنطنیه بحضور باب‌عالی‌عرض کرد وامپراطورعثمانی‌عبدالحمید که در آن هنگام سخت گرفتار مشکلات اروپائی امپراطوری خود بود هیئتی بریاست محمد وهبی افندی به‌شیراز فرستاد (۱) . وهبی‌افندی بمحض ورود به‌شیرازمکتوبی به کریم‌خان تقدیم کرد که در آن کوچکترین‌اشاره‌ای‌بوقایع‌بصره نشده بود . دربن‌نامه سلطان عبدالحمید پس‌از تأیید وتجدید روابط‌دوستانه موجود بین دو کشوروپس‌ازتعارفات سیاسی بطور ساده کریم خان را از واقعهٔ فوت سلطان مصطفی و جلوس خود مطلع میکرد .

بااینکه درمکتوب‌سلطان عثمانی ودرسایراسناد رسمی‌هیئت اعزامی‌ذکری ازوقایع بصره نشده‌بود ، مأموریت‌واقعی وهبی‌افندی این‌بود که‌با کریم‌خان‌در بارهٔ شرایط رفع‌اختلاف‌مذاکره کند. وی‌درمدت‌اقامت خود درشیرازمکرر ازخطاهائی که‌حاکم‌بغداد نسبت بایرانیان مقیم‌عراق رواداشته‌بود پوزش‌طلبید وضمناً‌به کریم-خان حالی کرد که سیادت شهربصره به‌مادرسلطان‌عثمانی تعلق‌دارد وسلطان‌حاضر نیست بهیچ قیمتی این‌شهررا ازدست بدهد ، لیکن حاضر است غیر از بصره هرشهر دیگرعراق را که‌اهمیت تجارتی وعایدات آن‌برابراهمیت وعایدات بصره باشد به کریم‌خان واگذار کند .

کریم‌خان چندین ماه از دادن جواب صریح و مثبت طفره رفت و سرانجام نمایندگان عثمانی را باتحف وهدایای زیاد به‌عثمانی فرستاد بدون اینکـه نسبت به

(۱) درنسخهٔ‌خطی گیتی گشای زندیه که‌در کتابخانهٔ‌ملی پاریس ضبط‌است نام‌رئیس هیئت اعزامی وهبی‌افندی‌ذکرشده است(رجوع‌شود به‌این نسخه، صفحهٔ ۵۲) لیکن درسایر منابع بترتیبی است که‌درفوق ذکر شد .

پیشنهادی که بطورضمنی درموضوع بصره‌شده بودجواب‌مثبتی‌دهد(۱).

عمرپاشاحاکم بغداد مراجعت بی‌نتیجه هیئت‌اعزامی رابمنزله‌شکست‌اقدامات دولت متبوع خود برای یافتن راه حل‌آبرومند تلقی کرد. ازطرفی‌دولت‌عثمانی که هنوز در اروپا سرگرم مشکلات کارخود بود نمیتوانست دربرابر ۶۰٫۰۰۰ سپاه زند کمك مؤثری به‌حاکم بغداد کند. محصورین ناچارازروی یأس و اضطرار متوجه متحدین ودوستان دیرین خودیعنی قبایل‌بادیه‌نشین حوالی‌بصره که‌حیات‌وموجودیت آنها بارونق وآبادی این شهربستگی‌داشت شدند. ازجملهٔ این‌قبایل‌قبیلهٔ‌امام‌مسقط بود که سالها قبل کریم‌خان علیه او دست باقداماتی زده بود که درائر مداخلهٔ منفی عمرپاشا بی‌نتیجه مانده بود. کریم خان پس از آنکه در تنبیه شیخ مسقط توفیق نیافت بحکام بنادرساحلی خلیج‌فارس دستور داده‌بود از صدورغله وآذوقه به‌مسقط جلوگیری کنند. شهرمسقط که بااین‌ترتیب ازجانب‌ساحل ایران‌درمحاصرهٔ اقتصادی قرار گرفته بود ناچار متوجه بصره شد و احتیاجات خود را ازاین شهرمرتفع کرد. کلیهٔ این‌جهات امام مسقطرا وادار کرد که بکمك محصورین‌بصره بشتابد بخصوص که اونسبت به‌حاکم بغداد مدیون‌بودوهنگامی که کریم‌خان‌قصدداشت ازراه زمین به مسقط رود وقبیلهٔ او راسرکوب کند، حاکم‌مزبور بدون چون و چرا از قبول این پیشنهاد و اجازهٔ عبور به سپاهیان زند خودداری کرده بود (۲).

امام مسقط تصمیم گرفت قوای خود را از مجرای شط‌العرب به شهر وارد و محاصرهٔ بصره را ازراه دریا خنثی کند. بااین قصد تعداد دوازده فروند کشتی وصد فروندکلیط و کشتی تیزرووصد عراده توپ ودوهزار عرب‌مسلح بفرماندهی دونفر

---

(۱) مکتوب مورخ ۱۱فوریهٔ ۱۷۷۸ کنسول فرانسه دربصره ـ آرشیوملی‌فرانسه، مکاتبات کنسولی، بصره، جلد۱، نمرهٔ۱۹۷ :

Lettre du 11 février 1778 du consul de France à Bassorah, Archives Nationales, correspondance consulaire, Bassorah, tome 1, no/197

(۲) رجوع‌شود به‌قبل، صفحهٔ ۱۶۷

از فرزندان خود از راه دریا به بصره گسیل داشت. وقتی کریم خان ازین اقدام شیخ مسقط اطلاع یافت حاکم بندر بوشهر و رئیس قبیلهٔ بنی کعب را مأمور کرد برای خنثی کردن اقدامات او بکمك صادق خان بشتابند.

چون بعلت بعد مسافت بین مسقط و بصره، کاروان شیخ مسقط مدتی در راه بود، حاکم بوشهر و رئیس قبیلهٔ بنی کعب پیشدستی کرده قوای خود را در ساحل شط العرب متمرکز کردند و از دو جانب ساحل به حفر خندقها و سنگرهای متین پرداختند. از هر طرف شط تعداد ۳۰۰۰ مرد مسلح باچندین عرادهٔ توپ افق دریا را تحت نظر قرار دادند تا بمحض نزدیك شدن اعراب مسقط آنها را گلوله باران و از نفوذ آنها بداخل شهر جلوگیری کنند. برای سد کردن راه و رفع خطر غافلگیری در تاریکی شب، زنجیر عظیمی از دو سوی شط کشیدند تا در تاریکی شب نیز قایق‌های دشمن نتوانند از سد محاصره عبور کنند.

بدین ترتیب وقتی کاروان شیخ مسقط به حوالی مصب شط العرب رسید معلوم شد که حریف سبقت جسته و سدی در برابر کاروان ایجاد کرده است که عبور آن دشوار و غیرمقدور است. فرزندان امام مسقط که فرماندهی کاروان را بعهده داشتند دستور دادند کشتیها موقتاً در نزدیکی مصب لنگر اندازند و از پیشروی و تجاوز خودداری کنند. لیکن باوجود احتیاط زیاد اعراب مسقط، اتفاق کوچکی موجب بروز حادثه شد و دو حریف را بجان هم انداخت:

در یکی از شبهای تاریك و طوفانی که دریا متلاطم بود فشار امواج زنجیری را که از دو سوی ساحل کشیده بودند گسیخت و چند قایق کوچك که در آب پایگاه دریائی آن بود بدست امواج سپرده شد و با باد تا نزدیکی توقفگاه کشتی های دشمن حرکت کرد. اعراب مسقط که از مشاهدهٔ این قایق‌ها بجریان امر واقف شدند از فرصت استفاده کردند و کشتیهای خود را بداخل شط العرب راندند و تا محل اردوی ایرانیان پیش رفتند.

درین محل از دو جانب شط باحملهٔ توپخانهٔ ایرانیان مواجه شدند، لیکن

باوجود آتش شدید توپخانهٔ ساحلی عده‌ای از کشتیهای آنها ـ بروایت مؤلف گیتی گشا صدفروند ـ خط محاصره را شکستند و خودرا به‌شهر بصره رساندند. ورود این کشتیها بشهر بمنزلهٔ طلیعهٔ پیروزی محصورین تلقی شد وامید آنها را به‌پیروزی نهائی بیشتر کرد. جشنهای زیاد بافتخار اعراب مسقط برپاشد واهالی بصره غرق‌در شادی‌وشعف شدند بقسمی که فریاد شادی آنها بسمع ایرانیان درخارج‌شهر میرسید. مؤلف گیتی‌ـ گشای زندیه این‌واقعه راچنین نقل کرده‌است :

«شبی ازشبها قریب بصباح که‌ازتموج ریاح‌تقدیرات قادرفتاح وازنسایم‌قدرت خالق‌الاصباح سلسله منتظم ثوابت وسیارات ازیکدیگر گسیخته وعقدزنجیرمحکم انجم واختراز‌هم‌ریخت ، بادی صعب‌وصرصری سخت ازمهب تقدیر مرسل‌الریاح در وزیدن آمد واز تصادم آن باد که نمونه طوفان عادبود سلسلهٔ مزبور از یك دیگر گسیخته ، پاره ای از آن زنجیر و بعضی از سفاین صغیره که بجهت حمل و نقل آن زنجیر گران درزیر آن ترتیب و ردیف قرار داده گرانی سلسله بردوش تحمل آنها نهاده بودند بتحریك آن‌بادوزان وعنان کشتی آن‌بادروان‌بجانب سفاین‌خوارج روان شد. آن‌جماعت ازمشاهده‌آن‌حالت برانقطاع عقد مسلسل‌سلسلهٔ مزبور یقین حاصل ولنگربرداشته، روی‌بمرورشط‌العرب گذاشته،مستحفظین جوانب زنجیر ازدوطرف وکلیطهای سرکاری ازبرابر آغاز گلوله ریزی توپهای‌پرشرر نموده، چون بادشدید درحرکت وهوادرتموج بغایت بود زیاده برصد فروند غراب وکلیط وسایرجهازات خوارج ازسرمنزل توپ مستحفظین‌جوانب شط گذشته دربرابرقلعهٔ بصره ومحاذات سنگر هـای سپاه نصرة همـراه لنگر افکن توقف گشتند . »(۱)

فردای آن شب ، هنگام طلوع آفتاب دوازده هزار عرب در برابر مواضع ایرانیان پیاده شدند. درهمان روز زدوخوردشدیدی در گرفت که ساعات‌متوالی در نهایت شدت ادامه‌یافت. صادق‌خان که موقع‌را باریك یافت برای تشویق افراد خود فرمانی‌صادر کردو بوسیلهٔ جارچیان‌جارزد. بموجب‌این‌فرمان‌در برابرهرعرب‌زنده که

(۱) گیتی گشای زندیه تألیف محمدصادق‌نامی، نسخهٔ‌مطبوعه درتهران ،صفحهٔ۱۹۷

اسیر تحویل میشد پنج تومان بعنوان جایزه به اسیر کننده داده میشد ودر برابر هر سر بریدهٔ عرب سه‌تومان انعام به کشنده . انتشاراین‌فرمان درسرنوشت‌جنگ تأثیر عمیق کرد ، چه‌سپاهیان زند باهمت وغیرت بیشتری جنگیدند و عرصه را براعراب مسقط تنگ کردند. نزدیك عصر اولین آثارضعف وفتوردرجبههٔ‌اعراب آشکار شد وجمع کثیری از آنها کشته واسیرشدند. هنگام غروب آفتاب مقاومت اعراب بپایان رسید وعقب نشینی آنهادرنهایت‌بی‌نظمی شروع وبه‌هزیمت‌واقعی مبدل شد. عده‌ای از اعراب خودرا به‌قایق های خود رساندند ودرآنجاسنگر بسته وهستهٔ مقاومتی در میان‌آب‌تشکیل‌دادند. این هستهٔ مقاومت مدت پنج ماه تمام درمیان‌آب مقاومت کرد و قسمت مهمی ازسپاه زند را بخود مشغول داشت .

با وجود مراقبت ودقت شدیدی که مستحفظین از دوجانب ساحل مینمودند ، اعراب مسقط بدون آذوقه و آب آشامیدنی ، در میان شط بمقاومت ادامه دادند . درحقیقت باوجود مراقبت‌شدید ساحلی، اعراب مسقط‌آذوقه و آب‌لازم‌خودرا منظماً ودائماً تأمین میکردند و بااینکه مستحفظین‌ایرانی تماس‌آنهارا درروز باساحل‌قطع کرده بودند ، هنگام شب عده‌ای از اعراب شبانه خود را به ساحل میرساندند و به نخلستانهای اطراف میرفتند و مقادیر زیادی خرما که غذای عمدهٔ آنها بود غارت کرده و شبانه به قایق هـای خود مراجعت میکردند (۱) .

☆☆☆

درهمان‌هنگام که اعراب مسقط‌هنوزدرمصب شط‌العرب متوقف بودندحاکم بصره نماینده ای نزد پاشای بغداد فرستاد و بوی اطمینان داد که چنانچه پاشا کمك مختصری ازجانب بغداد بفرستد، اهالی بصره محاصرهٔ ایرانیان را خواهندشکست . پاشای بغداد دسته‌ای ازسپاهیان خودراتجهیز کرد وجانب‌بصره فرستاد. صادق‌خان ازحرکت این دسته سخت نگران شد، لیکن درهمان حال‌رئیس یکی ازقبایل‌عرب

(۱) گلشن مراد تألیف ابوالحسن غفاری کاشانی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك ، ورق ۱۰۰، صفحهٔ ۲ ونیز گیتی گشای زندیه تألیف‌محمدصادق‌نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ، صفحهٔ ۵۳ و۵٤ .

که خصوصیت دیرین باپاشای بغداد داشت بخدمت او رسید و تعهد کرد شخصاً با افراد خود بجنگ ستون اعزامی بغداد رود و قبل از ورود به حوالی بصره آنرا متواری کند (۱) .

صادق‌خان این کمك مؤثر و بموقع را با آغوش باز استقبال کرد وجمعی از سپاهیان خودرا نیز برای کمك وهمکاری باشیخ فرستاد . شیخ مزبور در اواسط راه بغدادو بصره باستون‌اعزامی تلاقی کرد ودر نبردی که‌در گرفت‌وطی آن هردو حریف متحمل تلفات سنگین شدند ، بااینکه شیخ‌موفق به‌قلع وقمع کامل این‌ستون‌نگردید لیکن‌آنرا عملاً ازصحنهٔ کارزار خارج وخطری‌را که ازجانب بغداد متوجه صادق‌خان بود مرتفع کرد .

۴ـ تسلیم شهر بصره

بااینکه شهر بصره درنتیجهٔ محاصرهٔ ایرانیان بکلی ازدنیای خارج مجزا شده بود، تنها وبدون کمك خارج نزدیك به یك سال مقاومت کرد . با نزدیکی تابستان بارد گر امیدمحصورین بمقاومت بیشتر میشد،لیکن در همان حال‌قحطی و کمیابی آذوقه درداخل‌شهر بمنتهای شدت میرسید. این امر ناشی ازآن بود که‌صادق‌خان برای‌تکمیل محاصره دست باقدامات تازه‌ای زده‌بود که‌ورود کمترین بستهٔ خواربار را بشهرغیر مقدورمیکرد (۲). طولی نکشید که قحطی واقعی‌درشهر ظاهرشد وهزاران نفر از

---

(۱) شیخ‌محمد خزائی‌یکی‌ازبزرگترین رؤسای قبایل عرب ساکن‌منطقهٔ واقع بین بغداد وبصره‌بود. وی که پیروآئین شیعه بودنسبت برؤسای قبایل مجاور و پاشای بغدادو حاکم بصره که همه پیروآئین سنت بودند خصومت‌میورزید ونسبت به‌ایرانیان که هم‌آئین وی بودند محبت ودوستی داشت .

(۲) علت‌واقعی طولانی‌شدن محاصرهٔ بصره آن‌بود که‌دراوایل‌امر مراقبت‌و نظارت ایرانیان درجلوگیری ازتأمین خوار بارشهر کافی نبود واعراب‌بوسایل‌مختلف آذوقه‌خود را تأمین میکردند. طرزحمل‌آذوقه بشهر بدین‌ترتیب بود که شبانه عده‌ای از اعراب داوطلب خودرا بآب‌میافکندندو بشنا از آب‌میگذشتندو پس ازعبور ازخطوط‌ایرانیان به‌نخلستانهای‌اطراف میرفتند ومقادیر زیادی خرما که غذای اصلی‌اعراب‌بود باخود بشهر میبردند.وقتی‌صادق‌خان ازین امر مطلع‌شد ،صدها نفر ازتفنگچیان خودرادرطول دوجانب ساحل درمسافتی بطول

اهالی درشرایط سخت ودشوارازپادر آمدند .

از آغاز بهارهر روزعده‌ای ازسربازان محافظ شهرمیگریختند و بامید تحصیل آذوقه و سدجوع تسلیم ایرانیان میشدند. در همان حال اعراب مسقط باصادق‌خان بمذاکره پرداختندو آمادگی خودرا برای ترك‌شهر بصره ومراجعت به‌مسقط‌اعلام کردند. شیخ مسقط نامه‌ای به‌صادق‌خان نوشت ومتعهدشدچنانچه سپاهیان‌ایران‌مزاحم‌افراد قبیلهٔ او هنگام مراجعت ازراه شط نشوند او حاضراست بیدرنگ به‌مسقط‌مراجعت کند. صادق‌خان این‌پیشنهاد راپذیرفت و به‌شیخ مسقط اطمینان کافی‌داد و برای مزید اطمینان او دستورداد حتی‌قسمتی ازسپاهیان زند که درخط اول ساحل‌بودنداز‌ساحل دورشوند.

انتشارخبرعزیمت اعراب مسقط در شهر بصره آخرین امید و انتظار اهالی قحطی‌زدهٔ شهررا بربادداد .

با اینکه ادامهٔ مقاومت در شرایط جدید عاقلانه بنظر نمیرسید ، حاکم بصره بالجاجت وسرسختی به‌مقاومت‌ادامه میداد .لیکن درهمان‌حال هرروز جمعی‌ازقوای مدافع ازشهرمیگریختند و به‌ایرانیان‌تسلیم‌میشدند. درداخل‌شهر نیزروز بروز برشدت قحطی‌و کثرت تلفات افزوده میشد ورفته‌رفته کار بجائی رسید که عده‌ای‌ازسران‌سپاه مدافع‌شهر هریك بحساب شخصی‌برای تسلیم، مخفیانه‌باایرانیان تماس گرفتند. یکی از فرماندهان عرب بنام عبدالرحمن که بر چندین برج حصار شهر فرماندهی داشت‌مکتوبی برای صادق خان فرستاد و متعهد شد که چنانچه باو امان داده شود با افراد خود تسلیم خواهد شد . چون صادق خان اطمینان کافی بوی داد ، فرماندهٔ مزبورسربازان خودرادسته دسته شبانه ازشهرخارج کرد و وقتی این عمل چندشب متوالی ادامه یافت وتمام افراد مواضع خودرا ترك کردند خود نیز از

---

۲۵ کیلومترمأمور مراقبت‌شبانه کرد . این مراقبت بقدری‌شدید ودقیق بود که‌مدتی‌پس‌از اجرای آن‌نایابی‌آذوقه پس‌ازیك‌سال‌مقاومت محصورین‌را ناچار به‌تسلیم کرد .

(گیتی‌گشای زندیه تألیف‌محمدصادق نامی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ، صفحهٔ ۵۹)

شهر خارج و به ایرانیان تسلیم شد. مدتی بعد یکی دیگر از فرماندهان عرب بنام شیخ‌مهنا که قبلاً هم مورد سوءظن حاکم شهر قرار گرفته بود با دوازده هزار سرباز تسلیم شد. بدین ترتیب در مدتی کوتاه عدهٔ کثیری از مدافعین شهر تسلیم شدند و رفته‌رفته احساس شد که برای حفظ حصار و برج و باروی شهر سرباز کافی موجود نیست و سرانجام حاکم سرسخت بصره نیز برای تسلیم با صادق‌خان وارد مذاکره شد.

درروز ۲۸ صفر ۱۱۹۰ (۱۵ آوریل ۱۷۷۶) هیئتی از مجتهدین و علمای بزرگ و شیوخ و دراویش بصره با معتمدین شهر باردوگاه صادق‌خان رفتند و برای حاکم شهر تقاضای امان کردند. ووقتی سلیمان آقا تأمین کافی یافت باتفاق بزرگان شهر و عده‌ای از نزدیکان خود تسلیم شد. صادق‌خان با او و اعوانش با احترام رفتار کرد و تعهدات شفاهی خودرا محترم داشت. دو روز پس از این واقعه دروازه‌های شهر بروی سپاهیان زند باز و بلافاصله مقدار زیادی آذوقه بداخل شهر قحطی‌زدهٔ بصره وارد شد (۱).

۵ـ طغیان وقیام مردم بصره

صادق‌خان بیش از چهارماه در بصره نماند و پس از تنظیم سازمان اداری شهر و نصب متصدیان مطمئن به‌شیراز مراجعت کرد. وی هنگام مراجعت، بتوصیهٔ کریم‌خان فرماندهی پادگان و حکومت شهر بصره را به محمدعلیخان زند سپرد و جمعی از معمران و بزرگان بصره و از جمله سلیمان آقا حاکم شهر را با خود به‌شیراز برد.

محمدعلیخان که جوانی بی‌تجربه ومتکبر و مغرور بود بزودی رفتار و سیاستی

---

(۱) یادداشت ضمیمهٔ نامهٔ مورخ ۲ ژوئیه ۱۷۷۶ نمایندهٔ کمپانی هندفرانسه در بصره، آرشیو ملی فرانسه ـ مکاتبات کنسولی ـ بصره ـ جلد ۱، نمرهٔ ۱۹۷

Note adjointe a la lettre du 2 Juillet 1776 de l › agent de la Compagnie française de l' Inde à Bassorah, Archives Nationales, correspondance consulaire, Bassorah, tome 1, no/197.

و نیز گیتی گشای زندیه تألیف محمدصادق نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ۵۷ و ۵۸

درپیش گرفت که موجب برانگیختن احساسات خشم و غضب اهالی بصره شد. این جوان خودخواه ظلم و بیعدالتی را بحدی رسانید که مردم بصره را مکرر وادار بطغیان وشورش کرد. شورش نخستین موقتاً سرکوب شد، لیکن بلافاصله پس از مرگ کریم خان وبروز نفاق وجنگ داخلی درایران، شورش مجدداهالی بصره این شهر مهم و مرکز بزرگ تجارت خلیج فارس را ازنواز ایران مجزا کرد.

محمدصادق نامی مؤلف گیتی گشای زندیه که وقایع نگاروتاریخ نویس خاندان زند است بیهوده کوشیده است چنین وانمود کند که پس از تسخیر شهر بصره فاتحین درنهایت حسن سلوك وملاطفت با ساکنین آن رفتار کرده‌اند (۱). لیکن حقیقت از خلال گزارشهای کنسول فرانسه در بصره که مرتباً به پاریس میرسیده است بنحو دیگری جلوه میکند (۲) در یکی از این گزارشها که کنسول فرانسه چهارماه پس از تسلیم شهر بدولت متبوع خود فرستاده است صحنهٔ موحشی از رفتار فاتحین بااهالی بصره مشاهده میشود. وی چنین مینویسد:

«راست است که صادق خان شهر بصره رابغارت سربازان خودنداد، لیکن وی طوری رفتار کرده ومیکند که اهالی شهر ترجیح میدهند آنها را یکباره غارت کنند

---

(۱) گیتی گشای زندیه تألیف محمد صادق نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ۵۸

(۲) سیوررروسو کنسول فرانسه در بصره نسبت بوقایع آن زمان این شهر بهترین وصادق ترین گواه بنظر میرسدو گواهی اودرین باره بهترین ومتقن ترین سند تاریخی زمان محسوب میشودچه روسو که دوست بسیار نزدیك صادق خان ومورد احترام و علاقهٔ فوق العادهٔ او نیزبود، قاعدتاً نمیبایستی مطالبی باو نسبت دهد که عاری ازحقیقت باشد. روسو قبلاً صادق خان را مکرر درشیرازملاقات کردهوحتی چندین بار بااو درسریك سفره غذاخورده بود و چنانچه مطالبی که در گزارش خود عنوان کرده است صحت نداشت مسلماً بتحریر آن اقدام نمیکرد. دربارهٔ روابط دوستانهٔ روسو وصادق خان رجوع شود به مکتوب مورخ ۷ ژوئن ۱۷۷٦ سیوررروسو صادره ازبصره – آرشیوملی فرانسه - مکاتبات کنسولی - بصره - جلد ۱، نمرهٔ ۱۹۷

Lettre du 7 juin 1776 du Sieur Rousseau consul de france à Bassorah, Archives Nationales, corres. cons. Bassorah. Aff. Etr., tome 1, no/197

وسپس بحال خود واگذارند ویالااقل آنهارا دراسارت وبندگی نگهدارند وبیش از این بدرفتاری وسوء سلوك نکنند. لیکن صادق خان مانند یك جبار وستمگر واقعی رفتار کرده ومیکند، چه پس ازخلع سلاح عمومی اهالی شهر، همه راازخانه ومنزل خودرانده ودربدر کرده است.» (۱)

بااینکه مؤلف گیتی گشا کوشش زیادی در تبرئه صادق خان کرده است، نمیتوان انکار کرد که مسئولیت صادق خان در جریان وقایع بصره محرز ومسلم است. چه او پس از آنکه بشرح گزارش کنسول فرانسه در بصره اهالی این شهر را از خانه های خود بیرون کرد، اموال آنها را نیز مصادره و ضبط کرد و نیز بموجب فرمانی که بامضای شخص کریم خان رسانید مبلغ ۱۲۵،۰۰۰ تومان پول وقت بعنوان غرامت جنگ ازمردم بصره بجبردریافت کرد. بنابگواهی کنسول فرانسه دربصره پرداخت این مبلغ گزاف ازقدرت اهالی شهر که طی یك سال محاصره قسمت عمدهٔ ثروت خود را ازدست داده بودند خارج بود (۲). بعلاوه صادق خان برای وصول این وجه بوسایل غیرانسانی شگفت آوری دست زد. کنسول فرانسه دربصره دربن باره چنین مینویسند:

«صادق خان برای وصول این وجه ازابراز هیچ بیرحمی و شقاوتی خودداری نمیکند. وی مردم راازامرا وبزرگان گرفته تازنان ودوشیزگان بزیر ضربات چوب میافکند، اعضای بدن آنهارا قطع میکند، اندام آنهارا باآهن گداخته داغ میکند و درین مورد هیچ استثنائی قائل نمیشود.»(۳)

باوجود رفتاروحشیانه‌ای که صادق خان برای وصول این وجه درپیش گرفت بیش از نصف آن وصول نشد ووصول بقیهٔ آن به جانشین او محمد علیخان زند محول گردید. محمدعلیخان که دربد رفتاری با مردم شهر ازسلف خود نیز تجاوز کرد کار جباری وستمگری رابجائی رسانید که مؤلف گیتی گشای زندیه نیز ناچار شده است

(۱) نامهٔ مورخ ۲ژوئیه ۱۷۷٦ کنسول فرانسه دربصره. همان آرشیو، همان شماره.
(۲) همان نامه، همان آرشیو.
(۳) همان نامه، همان آرشیو.

بااحتیاط تمام درقالب عبارات والفاظ بآن اشاره کند (۱).

نه‌ماه پس‌از تسلیم شهر هنوز تعدی وستمگری نسبت به ساکنین بصره ادامه داشت. در گزارشی که کنسول فرانسه در بصره درهمین تاریخ خطاب به‌مدیران کمپانی هندفرانسه تهیه کرده است مطالبی از ستمگری نسبت به‌مردم بیدفاع نقل کرده که بمراتب از گزارش قبلی تأثرآورتراست. کنسول فرانسه درین گزارش چنین مینویسد:

«وامادر بارهٔ وضع فعلی این شهر، لازم است آقایان توجه کنند که این شهر طوری است که گوئی آنرا باحملهٔ ناگهانی اشغال کرده‌اند. غارت شهر ستمدیدهٔ بصره از ماه آوریل که ایرانیان وارد شده‌اند تاامروز ادامه دارد. وحشیگری و تعدیاتی که سربازان بی‌انضباط درین گونه‌مواقع فقط‌سه یا چهار روز مرتکب میشوند همه روزه نسبت بساکنین تیره‌بخت این شهر ارتکاب مییابد.» (۲)

بهرحال رفتارفاتحین بامغلوبین هرچه بوداین نکته مسلم است که‌درماه آوریل سال ۱۷۷۸میلادی (صفر۱۱۹۲هجری) قبایل عرب نژادساکن حوالی شهر بصره دست بطغیان وشورش خونینی زدند. رؤسای این قبایل قبلاً ازمحمدعلیخان زنداستدعا کرده بودند بافراد قبیلهٔ آنها تأمین داده شود تاآزادانه به‌شهر رفت و آمد کنندوداد وستد دیرین راازسر گیرند. محمدعلیخان قول داده بودنسبت به‌جان ومال آنها تجاوز نکند وبنابروایت گیتی گشای زندیه حتی برای تضمین قول خود درظهرقرآن امضاءداده بود. بااین حال، هنگامی که اعراب متاع خود را برای فروش بداخل شهرآوردند غفلتاً مورد حملهٔ سربازان زندقرار گرفتند واموالشان بغارت‌رفت. این عمل درحکم کفروتوهین بزرگی بقرآن مجیدتلقی شد(۳).

---

(۱) گیتی گشای زندیه تألیف محمدصادق نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ۵۹.

(۲) نامهٔمورخ ۲۰ ژانویهٔ۱۷۷۷ کنسول فرانسه‌در بصره- آرشیوملی فرانسه-مکاتبات کنسولی، بصره،جلد۱، نمرهٔ ۱۹۷

Lettre du 20 janvier 1777 du consul de France à Bassorah, Archives Nationales, corres. cons. Bagdad, Aff. Etr., tome 1, no/197

(۳) گلشن مرادتألیف ابوالحسن غفاری کاشانی، نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ‌ملك،ورق۱۱۲، صفحهٔ ۱ و نیز گیتی گشای زندیه تألیف صادق نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ۵۹.

پاسخ این اقدام غیر انسانی شورش دسته‌جمعی و عمومی اعراب حوالی بصره بود. درهمان‌حال که جنب‌وجوش بی‌سابقه‌ای قبایل عرب رافرا گرفت‌واین قبایل متفقاً علیه سلطهٔ ایرانیان وظلم وتعدی محمدعلیخان قیام کردند ، یکی ازقبایل عرب بنام قبیلهٔ منتفق درمدتی کوتاه براطراف شهر تسلط یافت وستونی ازسپاه زند راغافلگیر ونابود کرد. محمدعلیخان ازاستماع خبراین‌واقعه چنان خشمگین شد که شخصاً برای سرکوبی اعراب منتفق عزیمت کرد ودر ۲۰ مه ۱۷۷۸ میلادی (ربیع‌الاول ۱۱۹۲ هجری) ازشهر بصره خارج شد (۱). اعراب منتفق بیدرنگ قسمتی از سدهای شطرا شکستند وزمینهای اطراف شهررا بدست امواج آب سپردند.

سواران زند در گل‌ولای وامواج شط غوطه‌ور و پس‌از تحمل تلفات زیاد ناگزیر بعقب‌نشینی ومراجعت بشهر شدند. محمدعلیخان که دچار خشم وغضب جنون آمیزی شده بود این‌شکست خفت‌آوررا با قتل عام ساکنین آرام یك‌دهکدهٔ کوچك عرب جبران کردو بهانه ای که برای این انتقام بیجا عنوان کرد این بود کـه ساکنین بی‌آزاراین دهکده درجریان این واقعه ازاقدام و کمك مؤثر به سپاه زند خودداری کرده بودند (۲).

وقتی کریم خان ازیـن شکست ،وهن اطلاع یـافت فرمانی خطاب بحکام

---

(۱) سنواتی که بتقویم میلادی نقل‌شده‌ازاسناد خارجی ازقبیل گزارش کنسول‌فرانسه دربصره‌وبغداد ونمایندهٔ کمپانی‌هندفرانسه دربصره استخراج شده‌است. چون‌بشرحی که گذشت‌تاریخ وقایع با ذکرروزوماه دروقایع نگاریهای ایرانی بی‌سابقه وبالااقل نادر است و بخصوص درگیتی گشای‌زندیه ومجمل‌التواریخ بسیاری ازوقایع باجمال‌باذکرسال وفصل‌وگاهی ماه ذکرشده وازطرفی تطبیق دقیق تاریخ فرنگی وایرانی دشوار است ، ترجیح داده شد سنوات مربوط بوقایع این زمان عیناً بتاریخ فرنگی نقل‌شود. لازم است یادآوری شود که بعلت اعتبارزیاد اسناد سیاسی‌خارجی ودقت فوق‌العادهٔ نمایندگان‌سیاسی درصحت یاسقم قضایا وذکردقیق تاریخ وقایع ،آن‌قسمت ازسنوات مذکور درین کتاب که ازاسناد فوق استخراج شده ازنظر تاریخ ایران حائز کمال اهمیت وشایستهٔ توجه ودقت زیاد است.

(۲) نامهٔ مورخ ۲۵ نوامبر ۱۷۷۸ کنسول‌فرانسه‌در بصره ـ آرشیوملی‌فرانسه-مکاتبات کنسولی ـ بصره، جلد ۱، نمرهٔ ۱۹۷

Lettre du 25 novembre 1778 du consul de France à Bassorah, Archives Nationales, corres. cons., Bassorah. Aff. Etr. tome 1, no/197

بنادر ساحلی خلیج فارس صادر کرد و بآنها دستور داد بیدرنگ بکمك پادگان بصره بشتابند. پس از وصول کمك شهرهای ساحلی و تدارك زیاد دراواخر اوت سال ۱۷۷۸ میلادی (جمادی الثانی ۱۱۹۲ هجری) ستونی مرکب از ۶۰۰۰ سوار و ۲۰۰۰ تفنگچی برای سرکوبی اعراب شورشی از شهر بصره خارج شد. اعراب که از تدارکات چندماههٔ پادگان ایرانی باخبر بودند از محمدعلیخان استدعای امان کردند و متعهد شدند از روی میل باطاعت و انقیاد او درآیند وسالیانه باج معینی بپردازند. لیکن خان زند که دچار نخوت و غرور زیاد شده بود توجهی به التماس و استغاثهٔ آنها نکرد و پاسخ داد فقط بزور اسلحه آنها را مطیع خواهد کرد. اعراب که چنین دیدند آمادهٔ دفاع شدند و بعادت معهود باردیگر سدهای شط را شکستند و اطراف شهر بصره را در آب غوطه‌ور کردند. سربازان ایرانی که برای باردوم در گل‌ولای گرفتار شدند ، از هرطرف مورد حملهٔ اعراب ازجان گذشته قرار گرفتند و بقسمی قتل‌عام شدند که بروایت کنسول فرانسه در بصره «از تمام ستون اعزامی بیش از چهارصد نفر مراجعت نکرد». (۱)

بدین‌ترتیب درفاصلهٔ چندروز از پادگان بزرگ شهر بصره چیزی باقی نماند و شهر نیز درمحاصرهٔ اعراب افتاد. وقتی چاپاران تیزپا خبر این بلیهٔ بزرگ را به کریم‌خان رساندند بار دگر صادق‌خان دررأس یك سپاه سی‌هزار نفری به بصره اعزام شد. صادق‌خان در ۲۳ دسامبر ۱۷۷۸ میلادی (شوال ۱۱۹۳ هجری) به بصره وارد شد و با ورود او اعراب وحشت زده به صحاری اطراف پراکنده شدند و بدون خونریزی آرامش سابق درشهر و خارج آن برقرارشد.

صادق‌خان قصدداشت اعراب راتعاقب و تنبیه کند و بتدارك این امرمهم مشغول بود که خبرفوت ناگهانی کریم‌خان به بصره رسید. پس بقصد اینکه ازسپاه عظیم خود برای تحصیل جانشینی کریم خان و استقرار حکومت و قدرت خود استفاده کند با شتاب شهر بصره را ترك کرد و قسمت مهمی از پادگان ایرانی را نیز با خود به‌شیراز برد (۲).

(۱) همان‌آرشیو ، همان‌نامه .

(۲) نامهٔ مورخ ۱۶ ژوئن ۱۷۷۹ کنسول فرانسه در بصره - آرشیوملی فرانسه -

فردای روز خروج صادق‌خان، اعراب‌شورشی به‌شهر وارد شدند و پس ازقتل‌عام معدودی ایرانی که‌هنوزدرشهرمانده بودند، مقدرات شهررا در دست گرفتند و از نو خودرا تابع حاکم بغداداعلام کردند.

بدین ترتیب شهربصره که پس‌ازیک‌سال محاصره بقیمت تلفات و زحمات زیاد اشغال شده بود، بیش از سه سال در تصرف ایرانیان نماند و ثمرهٔ چندین سال خونریزی وجنگ درمدتی کوتاه فدای جاه طلبی وهوی وهوس سران زندگردید (۱۱۹۳هجری).

مکاتبات کنسولی ـ بصره ـ جلد۱، نمرهٔ۱۹۷

Lettre du 16 juin 1779 du consul de France à Bassorah. même archive, même numéro.

قسمت سوم

تاریخ مدنی و حکومتی ایران

در زمان کریم خان

۱ - شخصیت و حکومت کریمخان و توسعهٔ تجارت و شعر و ادب در زمان او

فصل اول

شخصیت کریمخان

درمحرم سال ۱۱۹۳هجری (۱۵مارس ۱۷۷۹میلادی) کریمخان پس‌از پانزده روز ابتلا به‌قولنج ودل‌درد سخت بدرود حیات گفت(۱). کریمخان که هنگام‌مرگ هشتاد ساله بود بااینکه درظاهر عنوان وکیل و نیابت سلطنت راداشت ، درحقیقت مدت سی‌سال مانندیك پادشاه واقعی درایران سلطنت کرد و ازین‌مدت ،پانزده‌سال اخیرآن که‌بدون رقیب‌ومدعی‌بود قدرت حکومت‌او برسراسرایران توسعه‌یافت(۲).

---

(۱) هیچیك‌ازوقایع نگاران این‌زمان تاریخ‌صحیحی ازمرگ کریمخان نقل نکرده‌اند وفقط بطورمبهم بواقعهٔمرگ وی‌اشاره کرده‌اند. تنهامؤلف گلشن‌مراد ضمن‌شرح وقایع سال ۱۱۹۳ هجری‌داستان‌مرگ وی‌راشرح داده‌است. تاریخ‌فوق راکه تاریخ دقیق این واقعه بتقویم‌فرنگی است نگارنده ازگزارشهای کنسول‌فرانسه در بصره‌استخراج‌وازروی حساب دقیق تقویم بتاریخ ایرانی‌منتقل کرده‌است. رجوع‌شود به‌نامهٔ مورخ ٦ژوئن۱۷۷۹ کنسول‌فرانسه در بصره، جلد۱،نمرهٔ ۱۹۷

Lettre du 16 juin 1779 du consul de France à Bassorah, Archives Nationales, corres. cons., Bassorah Affrs. Etrs., tome 1,no/197

(۲) سن‌هشتادسالگی که‌هنگام مرگ‌به کریمخان‌نسبت‌داده شده‌باید بااحتیاطزیاد تلقی‌شود، چه‌این‌مطلب ازسفرنامهٔیکی ازسیاحانی استخراج شده که کمی پس‌از کریمخان به‌ایران‌مسافرت کرده‌است(عبدالرزاق‌سمرقندی‌ـ‌مسافرت‌ازایران به‌هندوازبنگاله به‌ایران، ترجمه‌ازانگلیسی بفرانسه‌توسط لانگله Langlès ،پاریس۱۸۰٦، جلد۳ ، صفحهٔ ۱۵۹)در تاریخ‌ایران، تألیف سرجان‌ملکم‌مورخ‌انگلیسی اواخرقرن‌هیجدهم میلادی نیزچنین‌روایت

کریم‌خان که فرزندرئیس یکی ازعقب‌افتاده‌ترین‌وحقیرترین قبایل‌ایران‌بود، درجوانی تعلیم‌وتربیتی درخوریك‌پادشاه‌واقعی ندیده بود وحتی خواندن و نوشتن رانمیدانست وبااین حال با بصیرت وروشن بینی بی نظیری حکومت کرد و دوران حکومت اویکی‌ازادوارامن و آرام تاریخ پرآشوب‌ایران‌محسوب میشود.

کریم‌خان سوار کار ماهری بود و از نیروی جسمانی زیادی‌برخوردار بود. پشتکارواستقامت اودرامورموجب بر کناری‌ونابودی‌رقبا ودشمنان‌متعدداو گردید. استادی‌ومهارت کریم‌خان دراستعمال‌سلاح و تبحراودربعضی از فنون جنگ مورد گواهی سیاحان‌خارجی است، چنانکه یکی از سیاحان مدعی است که « در سراسر قلمروحکومت کریم‌خان هیچکس نمیتوانست بامهارت او سلاح نیزه‌را بکاربرد ویا باسرعت وسهولت او براسب قرار گیرد.» (۱)

کریم‌خان بااینکه‌شخصاً بسیارمقدس ودرامور مذهبی متدین ومتعصب بود، خارجیان واقلیت‌های مذهبی‌را محترم‌میداشت. رفتاراو نسبت‌به‌خارجیان‌جالب توجه است ،چه بااینکه اغتشاشات داخلی کشوردرقسمت اعظم‌دوران حکومت اومانع از ایجادرابطهٔ مداوم‌با کشورهای‌خارجی‌ودول‌مسیحی‌بود، کریم‌خان‌درجلب‌خارجیان ومحبت بآنان دست کمی ازشاه عباس کبیرنداشت.

کریم‌خان بااینکه مانند تمام پادشاهان مشرق زمین مستبد وخود رأی بود،

شده‌ولی سرجان‌ملکم تصریح نکرده‌است که تاریخ این‌واقعه را ازچه‌منبعی بدست‌آورده است و حال‌آنکه تاآنجا که ما اطلاع داریم هیچیك ازمنابع ایرانی تاریخ این واقعه را بطوردقیق‌ذکرنکرده‌اند. بعلاوه‌مورخ انگلیسی‌خود معترف‌است که این‌رقم قطعی نیست زیراهرگزدرایران دفترثبت‌موالید مرسوم نبوده‌است .سرجان‌ملکم که‌دوباردراواخرقرن هیجدهم واوایل‌قرن نوزدهم به‌ایران‌مسافرت کرده‌است درین‌مورد گواهی شگفت آوری دارد. وی‌چنین‌مینویسد:«روزی‌ازشخصی که‌ازایالت‌بودپرسیدم‌چندسال‌داری، گفت‌ملانیستم که‌حساب بدانم» ! (سرجان ملکم - تاریخ ایران ، ترجمهٔ فارسی ، چاپ ۱۲۸۷هجری ، جلددوم ،صفحهٔ ۵٦)

(۱)عبدالرزاق‌سمرقندی:مسافرت‌ازایران به‌هندواز بنگاله به‌ایران،ترجمه‌ازانگلیسی بفرانسه توسط‌لانگله‌Langlès ، پاریس‌۱۸۰٦،جلد۳، صفحهٔ ۱٥٤

Abdurr- Razzaq Samarquandi : Voyage de la Perse dans l' Inde et du Bengale en Perse, 1806, tome 3.p. 154.

هرگز مانند اسلاف خود رفتار نکرد. اغماض و گذشت او در تاریخ پادشاهان ایران ضرب المثل است و صدها داستان و حکایت عامیانه مؤید آنست. وی بارها دشمنان سرسخت و کینه جوی خودرا مورد عفو قرارداد، بحدی که میتوان مدعی شد که اغماض و بخشش بیش از حد او یکی از علل مشکلات و تألمات ناگواری بود که جانشینان او پس از مرگش متحمل شدند.

با این حال، در موضوع عدالت گستری و گذشت و اغماض کریم‌خان نباید مبالغه کرد، چه با وجود تأیید و اصراری که وقایع نگاران آن‌زمان و وقایع نگاران مؤخر درین خصوص کرده‌اند و با وجود داستانهای عامیانه‌ای که درین زمینه باقی مانده است، نمیتوان ادعا کرد که کریم‌خان در طی سی سال حکومت خود مرتکب هیچ بی‌عدالتی وظلمی نشده است. با اینکه مؤلفین ووقایع نگاران این‌زمان کوشیده‌اند کریم‌خان را ازین لحاظ غیرقابل انتقاد جلوه‌دهند، درخلال محتویات کتب آنها میتوان ملاحظه کرد که درموارد متعدد خشم وغضب کریم‌خان ویاهوی وهوس سادهٔ او موجب شکنجه و آزار و حتی قتل بیگناهان گردیده است. البته درزمان او نظایر این امر بمراتب کمتر اززمان اسلاف وجانشینان او بوده است، لیکن نکتهٔ مسلم اینست که حتی در زمان کریم‌خان که یکی ازسلاطین عادل تاریخ ایران محسوب میشود ظلم ها و تعدیات و بیعدالتی هائی نسبت ببعضی اشخاص شده‌است که حتی اطرافیان و نزدیکان شاه باعتراف خود نتوانسته‌اند تقصیر حقیقی وعلت واقعی مجازات آنان رابدانند.

چنانکه در نوروز سال ۱۱۷۲ هجری کریم‌خان بغتتاً دستور داد افغانی های مقیم شیراز ومازندران راقتل عام کنند وبنابروایت مؤلف گیتی گشای زندیه «جمع کثیری افغانی» درفاصلهٔ یك نیمه روز بقتل رسیدند(۱). و نیز هنگام مراجعت ازلشکر-کشی مازندران، درلحظه‌ای که کریم‌خان دچار خشم وغضب شدیدی شده بود یکی ازنزدیکان مورد علاقهٔ خودرا که تراب‌خان نام داشت ومأمور حفظ جان شخص او بود

---

(۱) گیتی گشای زندیه تألیف محمد صادق نامی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس، صفحهٔ ۲۸ و نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ۹۸

باجمعی از درباریان بقتل رسانید. صادق‌نامی مؤلف گیتی گشای زندیه که چگونگی قتل تراب‌خان را نقل کرده است دربارهٔ او چنین قضاوت میکند:

«تراب‌خان چکنی مردی بود عاقل و فرزانه، خداوند رفتار عاقلانه، از جملهٔ فدویان دولت ودرسلك مقربان حضرت بود. بعد از مراتب حرکت ز کیخان شغل خطیر کشیك و حراست نفس نفیس متعلق به‌مشارالیه ودر دولت‌علیه‌مدارالیه؛ روزی مورد قهروغضب قیامت‌لهب گردیده، بحکم حضرت ظل‌الله بقتل‌رسید. میرزا عقیل اصفهانی که ازجملهٔ مستوفیان عظام ودرسلك‌مقربان ودبیران عطاردمقام منسلك‌بود بادوسه نفردیگردر آن‌روز همان‌شربت راچشیدند» (۱)

بااینکه معمولاً مؤلف گیتی گشا درین گونه‌مواردسکوت اختیار کرده‌است، درین مورد درلفافهٔ عبارات ودرنهایت حزم‌واحتیاط‌مینویسد که «گناه‌حقیقی‌وتقصیر واقعی ایشان براخلاص کیشان مشخص نشد ...» (۲)

لیکن برای توجیه این ظلم بیسابقه مؤلف مزبور بلافاصله بعد ازاین اظهار چنین استدلال میکند:

«معلوم است که ضمیرمنیرسلاطین آئینه‌ای ازحقیقت و گنجینه‌ای‌ازاحکام‌قضا ومحل اشراق انوارهداست ... امری که‌ازایشان صدور نماید خالی ازسبب وجهت وعاری‌ازعلت نخواهدبود. اگرحقیقت بردیگران مستورماند، کسی ادراك‌موجبات لطف وغضب ایشان راعالم نمی‌تواند بودزیرا که رازهای‌سلاطین ازملزومات امور جهانداریست.» (۳)

درمراجعت ازلشکر کشی‌دیگر، بدستور کریم‌خان افرادیکی ازقبایل فارس را که درغیاب اوطغیان کرده‌بودند قتل‌عام کردندوازسرهای‌مقتولین ستونهای‌عظیم بپا کردند (٤).

---

(۱) گیتی گشای زندیه تألیف محمدصادق نامی، نسخهٔ‌مطبوعه‌درتهران، صفحهٔ ۱۱٦
(۲) همان کتاب، همان‌صفحه.
(۳) همان کتاب، همان صفحه.
(٤) همان کتاب، صفحهٔ ۱۳۸

وبالاخره هنگام مراجعت از لشگر کشی آذربایجان، باوجود فتوحات بزرگی که شیخ علیخان کسب کرده بود وبااینکه فتح نامهٔ آذربایجان بنام او صادر شده بود، شبی او را بخلوتگاه اختصاصی طلب کرد ودستور داد اورا از دو چشم نابینا کنند. شیخ‌علیخان علاوه بر رابطهٔ خویشاوندی که با کریم‌خان داشت یکی از بزرگترین فرماندهان سپاه او بود که ارزش ولیاقت و شایستگی نظامی او عامل مؤثری در پیروزی نهائی کریم‌خان محسوب میشد. بنابروایت مؤلف گیتی گشای زندیه تنها خلافی که باو نسبت داده شد این بود که کمی متکبر ومغرور بود (۱).

مؤلف گلشن مراد روایت جالبتری از چگونگی عمی شیخ علیخان دارد. بنا بروایت این مؤلف، شیخ علیخان بعداز فتح استرآباد وآذربایجان دچار غرور ونخوت زیاد شد ورفتار پادشاهی در پیش گرفت وحتی یك بار در آذربایجان از سپاه زندسان دید. کریم‌خان برای گوشمالی او عده‌ای از نزدیکان او را مورد غضب قرار داد وبقتل رسانید. لیکن، شیخ علیخان از وقوع این وقایع متنبه نشده شب هنگام دیگر که بفرمان خلاق اکبر کارکنان قضا وقدر دیدهٔ سپهر را از نور فروغ مهر پرداختند واز میل سیمین کهکشان چشم شب مشکین را بدورهٔ ظلمت کحیل ساختند، اودربزم خلوت با خدیوزمان رتبه مجالست ومصاحبت یافته رسم گله‌مندی آغاز، درباب قتل امرا وعمی بابارسول با جناب گیتی پناهی زبان شکایت دراز کرد وبالاخره گفتگو بطول انجامید ومهم از گله وشکوه بتندی ومنازعه کشید. از آنجا که غرور پادشاهی وشکوه خسروی و صاحب کلاهی است قهرمان زمان را آتش خشم التهاب یافته وتوسن غضبش عنان از وادی شکیبائی وتحمل برتافت، بدست مبارك خود گریبان شیخ علیخان را گرفته بر زمین افکندند وبحکم والا، موسی خان برادر شیخ مرادخان وچند نفر سران سلسله زند که همیشه در خلاء وملاء اقبال‌وار درحضور ایستاده وهمواره درموقف اذعان امرو اشاره مژگان آسا سرانگشت قبول بردیده نهاده بود بنوك خنجر الماس اثر گوهر آبدار عینین او را که درة‌التاج افسر خسرو ملك پیکرش بود از آبروی جلا انداخته از جای

(۱) گیتی گشای زندیه تألیف محمدصادق نامی، نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحهٔ ۱۰۹

خویش کنند وحسب‌الفرموده اورا بمنزل خویش بردند ...» (۱)

دربارهٔ چگونگی قتل فتحعلی خان افشار، مؤلف گلشن‌مراد چنین‌نقل میکند: وقتی درسال ۱۱۷۷ کریم‌خان باامراء خوددرحوالی اصفهان به گردش مشغول بود. هنگام‌عبوازمحل کندمان‌خاطرات‌جنگهائی که‌درهمان‌محل بافتحعلی خان‌وآزادخان کرده‌ومنجربقتل بسیاری از امرا ونوجوانان زند واسارت جمعی از آنها شده بود درخاطر او زنده‌شد و «آتش‌خشمشان که از آن زمان الی حال در خمود شکیبائی تسکین داشت بباد یادآمدن آن بنیادشعله کشیدن گرفت». کریم‌خان آزادخان را طلب کرد وتشخیص محل را ازاو خواست. آزادخان که‌ازمکنون خاطر او اطلاع یافته بود برای‌طفره رفتن اظهار کرد که این‌سرزمین‌را چون‌محل عبورفتحعلی‌خان بوده است او بهترمیتواند تشخیص دهد. کریم‌خان فتحعلی خان‌رااحضاروآنچه‌را که باکنایه به آزادخان گفته بود با او تکرار کرد. فتحعلی خان بجای اظهارتأسف و ندامت اظهار کرد که «آن‌روزروزی بود والحال روزی است»؛ کریم‌خان بقدری ازین‌جواب عصبانی شد که بلافاصله‌دستورداد اورابقتل‌رسانند. (۲)

بااین‌حال، ازآشکارترین‌صفات کریم‌خان‌دادگستری‌ونیکدلی‌او بود. سرجان ملکم‌نقل‌میکند «روزی کریم‌خان درديوان‌مظالم نشسته بود و از کثرت آمد وشد مردم خسته؛ چون‌هنگام مراجعت‌رسید برخاست؛ در این اثنا شخصی‌فریاد برآورده طلب انصاف کرد. کریم‌خان ایستاد وازاوپرسید کیستی. آن‌شخص گفت‌مردی‌تاجر پیشه‌ام‌وآنچه‌داشتم ازمن‌دزدیدند. کریم‌خان گفت‌وقتی‌دزدیدند توچه‌میکردی؟ مرد گفت خوابیده‌بودم؛ کریم‌خان درهم‌رفته پرسید چراخوابیده‌بودی؛ عارض گفت‌غلط کردم، سبب اینکه چنین‌دانستم که تو بیداری. کریم‌خان رااین جواب مردانه خوش آمده روی بوزیرآورد وامر کرد تاقیمت مال آن‌شخص‌رابدهندو گفت‌مابایدمال را ازدزد بگیریم.» (۳)

---

(۱) گلشن مراد تألیف‌ابوالحسن غفاری‌کاشانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق ۵۲، صفحهٔ ۱

(۲) همان کتاب، صفحهٔ ٦٢

(۳) سرجان ملکم-تاریخ ایران - ترجمهٔ فارسی، چاپ ۱۲۸۷ هجری، جلد دوم، صفحهٔ ۵۷.

فصل دوم

عنوان حکومتی وسکهٔ کریم‌خان

کریم‌خان که پس از شکست علی‌مردان‌خان وخروج او از صحنهٔ سیاست ایران سلطان واقعی وفعال مایشاء این کشور شده بود خود را «وکیل‌الرعایا» یعنی وکیل ونمایندهٔ مردم خواند وعنوان پادشاهی را برای شاه‌اسمعیل که خود بکمك علی‌مردان‌خان بسلطنت رسانیده بود باقی گذارد.

وقتی کریم‌خان بتدریج از کار دشمنان داخلی آسوده خاطر شد، شاه‌اسمعیل نوزده‌ساله بود وچون بسن بلوغ رسیده بود لازم بود ادارهٔ امور کشور باو محول شود. لیکن کریم‌خان که به بی کفایتی وعدم‌لیاقت او اطمینان داشت مجلسی از بزرگان زند در اصفهان تشکیل داد ومسئلهٔ ادامهٔ سلطنت ویا خلع پادشاه‌را مطرح کرد. مجلس مزبور از اصالت‌نسب شاه‌اسمعیل چشم پوشید وباتفاق آراء او را بعلت‌عدم لیاقت‌از سلطنت ایران خلع کرد وسپس بدون قائل‌شدن عنوان پادشاهی برای کریم‌خان او را زمامدار کشور کرد(۱). چندی بعد شاه‌اسمعیل بیکی از قلاع نزدیك شیراز فرستاده شد ودر آنجا زندگی محقر وگمنامی آغاز کرد.

بااینکه پس از این‌واقعه مقدرات کشور بتنهائی دردست کریم‌خان بود، وی هرگز عنوان پادشاهی برای خود بکار نبرد. در کتب‌سیاحان خارجی وسفرنامه ها و مراسلات نمایندگان کنسولی وسیاسی نیز فقط عنوان «وکیل» یا «نایب السلطنه»

---

(۱) شارل پیکو ـ تاریخ انقلابات ایران درقرن‌هیجده میلادی ـ چاپ پاریس ۱۷٤۸، جلد۲، صفحهٔ ۳۵۸.

Picault (Charles) : Histoire des Révolutions de Perse pendant la durée du XVIII ème siècle de l' ère chrétienne , Paris 1743 - tome II - p. 358 .

{Régent du royaume} بکار برده‌شده و هر گز ذکری ازشاه وسلطان نشده است. این‌عنوان در کلیهٔ مراسلاتی که از کنسول فرانسه دربغداد و بصره باقی است ونیز درکلیهٔ سفرنامه‌های آن عصر بکاربرده‌شده (۱)، چنانکه در آوریل ۱۷۷۱ کنسول فرانسه در بصره در گزارشی که دربارهٔ تجدید فعالیت انگلیسی‌ها در سواحل خلیج فارس بدولت متبوع خود فرستاده چنین‌مینویسد :

«انگلیسی‌هابرای مراجعت و استقرارمجدد خود در ایران میکوشند ، لیکن نایب السلطنهٔ ایران مقاومت میکند .» (۲)

ازمکتوب مورخ ۷سپتامبر۱۷۶۳ کنسول فرانسه دربغدادچنین‌استنباط‌میشود که کریم‌خان‌عنوان«صاحب‌الزمان»برای خودقائل‌شده وبنابراین ادعای‌امامت کرده بود(۳) .لیکن این مطلب صحیح نیست، چه اولاً عنوان«صاحب الزمان» یك عنوان مذهبی است وازنظرایرانیان که پیروآئین شیعه‌اثنی‌عشری‌جعفری هستند این عنوان خاص امام دوازدهم حضرت مهدی (ع) است که فعلاً غائب‌است وروزی که ظهور کند دنیارا بعدل خودآراسته‌خواهد کرد. بنابراین بعید بنظرمیرسد که دراواخر قرن دوازده هجری پادشاه و یا زمامداری هر اندازه مقتدر باشد جسارت وجرأت آنرا داشته‌باشد که با انتساب این‌عنوان مقدس‌بخود خشم وغضب مردم‌رابرانگیزد. ازطرف دیگر غیراز کنسول فرانسه دربغداد هیچیك ازمنابع دیگر ووقایع نگاران این عصرذکری‌ازین عنوان نکرده‌اند وفقط عنوان «وکیل» و «وکیل‌الرعایا» و «وکیل‌الدوله» را بکاربرده‌اند(٤).

---

(۱) آرشیوملی‌فرانسه ـ مکاتبات کنسولی‌بغداد ، جلد۱و۲و۳ و مکاتبات کنسولی بصره، جلد۱ .

(۲) نامهٔ مورخ ۲سپتامبر۱۷۷۲ کنسول فرانسه دربصره ـآرشیوملی فرانسه، مکاتبات کنسولی- بصره، جلد۱، نمرهٔ ۱۹۷

Lettre du 2 septembre 1772 du consul de France à Bassorah , Archives Nationales , corres - cons Bassorah , Affrs - Etrs , tome I, no, 197 -

(۳) نامهٔمورخ۷سپتامبر۱۷۶۳ کنسول‌فرانسه‌دربغداد،آرشیوملی‌فرانسه ـ مکاتبات کنسولی- بغداد، جلد۱ ، نمرهٔ ۱۷۵ ،

Lettre du 2 sepmtembre 1763 du consul de France à Bagdad - Archives Nationales , corres - consul , Bagdad , Affrs. Etrs. tome I , no, 175

(٤) برای مثال رجوع‌شود بهمجمل‌التواریخ بعدنادریه تألیف محمدگلستانه، نسخهٔ مطبوعه درتهران، صفحات ۲۷٤ و۲۷۵

محتمل است سکه‌های ضرب‌شده درزمان کریم‌خان موجب این‌اشتباه‌احتمالی معاصرین او شده باشد، چه‌روی سکهٔ کریم‌خانی این بیت‌ضرب شده‌بود :

تا زروسیم در جهان باشد   سکهٔ صاحب‌الزمان باشد (۱)

و نیزاین بیت‌روی سکه‌های کریم‌خان منقوش‌بود :

شدآفتاب وماه زروسیم در جهان   ازسکهٔ امام بحق صاحب‌الزمان(۲)

این اشتباه ممکن‌است ازسکه‌های دیگری ناشی شده‌باشد که درزمان کریم خان بضرب‌رسید وروی آنها این‌عبارت‌منقوش‌بود : «یا کریم، یاصاحب‌الزمان» (۳).

ولی‌این‌نکته مسلم‌است که نقش این‌ابیات وعبارات برروی سکه‌های کریم‌خانی دال برقائل‌شدن این‌عنوان برای کریم‌خان نیست وباید حدس‌زد که فقط برای احترام امام‌عصر بوده‌است که کریم‌خان نام این‌امام را برروی مسکوك خود ضرب کرده است . بهترین دلیل این مطلب اینست که سکه هائی که پس از وی در زمان سلطنت کوتاه‌صادق‌خان، علی مرادخان وحتی‌آزادخان ضرب‌شده‌است نیزمتضمن نظایر این‌ابیات وعبارات‌بوده‌است(٤). آزادخان قبل‌از کریم‌خان روی سکهٔ خود این بیت‌را ضرب کرده بود :

تا که‌آزاد درجهان باشد   سکهٔ صاحب‌الزمان‌باشد(٥)

---

(۱) رجینالداستوآرت پول : مسکوك پادشاهان ایران ـ چاپ لندن ۱۸۸۷، صفحهٔ ۱۰۵ .

poole (Reginald Stuart) : The coins of the shahs of Persia Safavis , Afghans, Efsharis , Zands and Kadjars , London , 1887 , p, 105

(۲) همان کتاب ، همان‌صفحه .

(۳) همان کتاب ، همان‌صفحه

(٤) همان کتاب ، صفحهٔ ۱۳۳ و۱۳٦

(٥) همان کتاب ، صفحهٔ ۱۳۰

فصل سوم

بسط تجارت و صنعت در زمان کریم‌خان

کریم‌خان راهزنی و غارت در جاده‌ها و معابر را بشدت مجازات و امنیت و آرامشی که لازمهٔ توسعهٔ امر تجارت و صنعت بود در سراسر ایران برقرار کرد. و نیز برای خاتمه دادن به راهزنی در دریا که تنها وسیلهٔ معاش قبایل عرب نژاد سواحل خلیج فارس بود و تجارت خلیج را بکلی فلج کرده بود کوشش زیادی مبذول داشت.

از جمله بشرحی که گذشت میرمهنا راهزن معروف را از جزیرهٔ (خارك) که بصورت پایگاه راهزنان درآمده بود راند (۱) و نیز برای تنبیه رئیس قبیلهٔ بنی کعب که در حوالی بصره و سواحل ایران براهزنی و غارت کشتیهای تجارتی مشغول بود اقدام مؤثر کرد و بازرگانان و مسافرین ایرانی را آسوده خاطر ساخت (۲). همین اقدامات را بدون اخذ نتیجهٔ مثبت علیه رئیس قبیلهٔ اعراب مسقط که در سواحل شبه جزیرهٔ عمان تجارت خلیج فارس را مختل کرده بود بکار برد و مدتی به سرکوبی و قلع وقمع این راهزنان عرب سرگرم بود (۳).

کریم‌خان در داخل کشور نیز مکرر علیه غارتگران و راهزنان دست باقدامات وسیع زد. استقرار امنیت در طرق و شوارع داخلی موجب تجدید حیات تجارت داخلی شد و در بازارهای داخلی و شهرهای بزرك ایران رفته‌رفته منظرهٔ با رونق و سعادت دوران شاهان صفوی زنده شد. کنسول فرانسه در بغداد درین باره به کشور متبوع خود چنین گزارش داده است:

«این کشور که از مدتها قبل در هرج و مرج کامل غوطه‌ور بود و بتعداد شهرها

---

(۱) رجوع شود به قبل، صفحهٔ ۱۶۸

(۲) رجوع شود به قبل، صفحه ۱۶۵

(۳) رجوع شود به قبل، صفحه ۱٦۷

وایالات آن حکام ستمگر وجبار خودمختار بر آن حکومت میکرد ، چنین بنظر میرسد که این کشور امروز عظمت و آبادی سابق خودرا درتحت لوای کریمخان ورفتارعاقلانه وارزش شخصی او بدست آورده است. » (۱)

وقتی تجارت داخلی رونق گرفت تجدید حیات اقتصادی کشور وامنیت داخلی موجب تجدید حیات تجارت خارجی گردید. کاروانهائی که درزمان پادشاهان صفوی در راههای ایران درحرکت بودند در اثر توجه و مراقبت مخصوص کریم خان ازنو فعالیت آرام ومداوم خود راآغاز کردند. کنسول فرانسه در بغداددرین باره چنین مینویسد :

«راهها امن است وتجارت مجدداً برقرار میشود . کاروانهائی که ازاینجا (۲) بقصد ایران حرکت میکنند زیاداست وبیش ازپانزده‌الی بیست‌هزارخانوادهٔ ایرانی که به بغداد پناهنده شده‌بودند بتدریج بوطن خود مراجعت‌میکنند.» (۳)

استقرار مجدد امنیت داخلی وحسن رفتار کریم‌خان با خارجیان وتأمین مال وجان آنان موجب تجدید روابط خارجی‌ایران واستقرار مجدد روابط این کشور با اروپا که اززمان شورش افغانها بکلی قطع‌شده بودشد . دروازه‌های ایران‌ناگهان بروی خارجیان باز وباردگر برسر بازارهای پرسود این کشور رقابت شدید آغاز شد .

رفته‌رفته اهمیت دوستی ایران برای کشورهای اروپائی بحدی رسید که بعضی ازسیاستمداران خارجی باردگر بفکرافتادند ازنیروی این کشورعلیه قدرت دولت عثمانی که هنوز اروپارا تهدیدمیکرد استفاده کنند (٤) .

---

(۱) نامهٔمورخ۷سپتامبر۱۷۶۳ کنسول‌فرانسه‌دربغداد– آرشیوملی‌فرانسه–مکاتبات کنسولی – بغداد، جلد۱– نمرهٔ۱۷۵

Lettre du 7 septembre 1763 du consul de France à Bagdad ,Archives Nationales, corres - consul . Bagdad , Affrs . Etrs, tome I, no - 175

(۲) مقصودبغداد وعراق‌عرب‌است که نویسنده گزارش‌خودرا ازآنجا بدولت‌متبوع خود فرستاده است.

(۳) همان‌نامه، همان‌آرشیو

(٤) رجوع‌شود به‌بعد، قسمت‌سوم

فصل چهارم

علم و ادبیات و هنر در زمان کریم‌خان

کریم‌خان شخصاً سواد نداشت لیکن به‌ادبیات وعلم وهنر علاقه‌مندبود بحدی که‌دربار خود ویابعبارت بهترمقر حکومت‌خودرا محل‌اجتماع دانشمندان وهنرمندان زمان کرده‌بود.ولی کریم‌خان‌وارث‌یك دورهٔطولانی و نزدیك به نیم‌قرن اغتشاش و جنگ داخلی بود وبهمین جهت‌است که درزمان اوشاعر وادیب بزرگ کمتریافت میشود . برای درك‌نتایج آرامش وامنیت دورهٔ کریم‌خان وعلم‌پروری وهنردوستی اولازم‌بود یك نسل بگذرد تاعبدالرزاق‌سمرقندی سیاح‌خارجی که کمی پس‌ازمرك اوبه‌ایران مسافرت کرده چنین نتیجه گیرد که «درطول سی‌سال‌سلطنت کریم‌خان‌زند ادبیات وهنروصنایع که دردوره‌های انقلابی قبل بکلی تعطیل شده بود از نو زنده شده».(۱)

دربار کریم‌خان مرکزاجتماع علما و فضلا وشعرا وخوش‌نویسان عصربودو این‌مطلب مورد تأیید غالب مورخین ووقایع‌نگاران معاصراست که خود به تشویق کریم‌خان وجانشینان او به‌تحریروقایع زمان‌همت گماشته‌اند. بطور کلی درین‌عصر علما و فضلا وشعرا وخوش‌نویسان مورد احترام وتکریم جامعه‌بودند و در دربار و منزل حکام وولات رفت‌وآمد داشتند . سرجان‌ملکم درین‌باره چنین‌مینویسد :

«... وازدیگرطبقات نیز جمعی کثیر بتحصیل فضایل می‌پردازند ودرفنون‌علوم درجه علیا میبابند ... بعضی ازایشان جمیع‌عمر درتحصیل علوم‌صرف کنند وبسیاری

---

(۱) عبدالرزاق‌سمرقندی : سیاحت ازایران به‌هند وازبنگاله به ایران ــ ترجمه از انگلیسی بفرانسه توسط‌لانگله (Langlès) . پاریس ۱۸۰۶، جلدسوم ، صفحهٔ۱۴۳

Abdur - Razzaq (Samarquandi) : Voyage, de la Perse dans l' Inde et du Bengale en Perse , paris 1806 , tome 3 , p.143

ازمردم بزرك این طایفه تتبع علوم ادبیه کرده باشعار واخبار میل کنند. این عده احترام غریب دارند. مورخی یامنجمی یاشاعری که اندك معروف شده باشد درهر مجلسی راه دارد ودرهرمجمعی اکرام بلاا کرام شاهزادگان وامرا مایل بتربیت مردم بااورا کنند، نه فقط بجهت فضیلت بلکه مصاحبت شان را غنیمت میدانند، زیرا که در حین صحبت بانشاء اخبار وانشاد اشعار، هم تفریح میکنند وهم تعلیم میدهند.»(۱)

☆☆☆

از علما وفضلای این زمان محمدباقرابن محمد اکمل است که بزرگترین مجتهد وفاضل وقت بوده وعلاوه برشرحی که برمفاتیح نوشته و ناتمام مانده صاحب کتب متعدد است وازآن جمله کتابی دربارهٔ اصول فقه، رساله اجماع، رساله اجتهادواخبار، رساله استصحاب، رسالهٔ برائت، رساله اصل برائت الذمه من التکلیف حتی یظهرخلافه. محمد اکمل در ۱۲۰۵ هجری یعنی سیزده سال پس ازمرگ کریم خان در گذشته است. (۲)

ازفلاسفه وفقهای این عصرمحمد مهدی ابن ابی ذراست که فیلسوف وحکیم و فقیه عصر بوده و صاحب رسالات عدیده بشرح زیراست: رساله ای درعلم فقه مسمی به لوامع الاحکام، رسالهٔ دیگری درعلم اصول فقه موسوم به انیس المجتهدین، رساله لمعات شرعیه، رساله جامع الافکاروچند رساله دیگر(۳).

ازاطبای معروف میرزا نصیرالملة است که طبیب مخصوص خاندان زندبوده وبهترین طبیب وقت محسوب میشده است.

علاوه برفقه وحکمت، تاریخ نویسی و وقایع نگاری نیزدر زمان کریم خان و جانشیان اورونق یافت ومورخین بزرگی بدرج وضبط وقایع تاریخی همت گماردند.

---

(۱) سرجان ملکم ـ تاریخ ایران ـ ترجمهٔ فارسی، چاپ ۱۲۸۷ هجری، جلد ۲، صفحهٔ ۲۲٤

(۲) گلشن مراد تألیف ابوالحسن غفاری کاشانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق ۱۱٦، صفحهٔ ۱

(۳) همان کتاب، ورق ۱۱٦ ببعد.

وقایع‌نگاران و مورخین بزرگ این‌عصر بترتیب‌قدمت واهمیت ارزش‌آثار آنها عبارتند از:

۱- میرزا محمد صادق موسوی ملقب به نامی‌مورخ ووقایع‌نگار کریم‌خان و محمد جعفرخان زند وصاحب کتاب معروف گیتی گشای زندیه.

۲- عبدالکریم‌ابن‌رضاالشریف صاحب ذیل گیتی گشای زندیه.

۳- میرزا محمد ابوالحسن غفاری کاشانی‌ابن میرزا معزالدین محمد مستوفی وقایع نگار کریم خان وسلطان علیمراد خان زند وصاحب کتاب گلشن مراد در تاریخ زندیه.

٤- ابن‌محمد امین‌ابوالحسن گلستانه صاحب کتاب مجمل التواریخ بعد نادریه در تاریخ جانشینان نادروخاندان زندیه.

٥- ابن محمد تقی ساروی مورخ اواخرقرن دوازده هجری ومعاصرباواخر سلطنت خاندان زند وآغازسلطنت قاجار، مورخ ووقایع‌نگار آقا محمدخان قاجار وصاحب کتاب احسن‌التواریخ یا تاریخ محمدی.

٦- میرزاعلیقلی‌خان‌وقایع‌نگار خاندان‌قاجاروصاحب کتاب‌تاریخ‌ملك‌آرا(۱).

☆☆☆

واما دربارهٔ شعرا وادبای این عصر، با اینکه این دوره ازتاریخ ایران‌وارث خرابی و انحطاط ناشی از حملهٔ افغان و ویرانی کشور وقتل وغارت مردم آن‌بوده است، بسیاری ازشعری توانا دردربار کریم‌خان وجانشینان او درخشیدند که غالب آنها اصفهانی‌الاصل‌بودند. این‌شعرا که درحقیقت‌دنبالهٔ تمدن صفوی‌وازنسل‌شعرای آن عصرمحسوب میشوند عبارتند از:

۱- حاجی‌لطفعلی‌بیگ‌آذر بیگدلی‌شاملو- بزرگترین شاعرمعاصر کریم‌خان وازاولاد شاه سلطان حسین صفوی که درسال ۱۱۳٤ هجری دراصفهان متولد شده است. در زمان محمود افغان به قم مهاجرت کرد ومدت چهارده سال بتحصیل علم

(۱) برای اطلاع بیشتردربارهٔ مورخین وشرح وبسط آثارآنها رجوع‌شود به فصل مقدماتی همین‌کتاب تحت عنوان «مختصری در بارهٔ وقایع نگاریها ونسخ خطی فارسی مربوط به‌تاریخ قرن دوازدهم هجری»، صفحهٔ ۳۰ ببعد

مبادرت ورزید . در اوایل دولت نادری که پدرش بحکومت لاررسید وی به شیراز رفته وپس از دوسال اقامت از آنجا متوجه مشهد شده وهنگام مراجعت نادر ازهند همراه سپاه‌او به‌مازندران و آذربایجان رفته‌است. بعد از نادرمدتی‌ملتزم دربارعلیشاه و ابراهیم شاه بود وسپس در دربار شاه سلیمان وشاه اسمعیل رفت وآمد یافت واز همین زمان از خدمت سلاطین کناره‌گیری کرد . بطوری که مؤلف گلشن‌مراد نقل میکند ، وی صاحب ۷۰۰۰ بیت شعر بود ، لیکن اشعارش درتاراج اصفهان بدست علیمرادخان مفقود شد (۱) .

آذربیگدلی بزرگترین شاعرزمان کریم‌خان محسوب میشود . وی قصائد و غزلیات زیاد سروده وازجمله قصیده‌ای درمقام شکایت از حاکم اصفهان خطاب به کریم‌خان گفته که با این چند بیت آغازمیشود :

ای‌سرو خوش‌اندام‌من، ای‌نخل‌برومند
وای تلخ کن کام‌من، ای‌ماه‌شکرخند
ای مرغ دلم فاخته و نخل قـدت سرو
وای طـایرروحم مگس‌وشهدلبت قند
ای دل زتو در بند چو یوسف زبرادر
وای‌جان بتوخرسند چویعقوب بفرزند

ازغزلیات اواست :

از گریه‌ام مپرس که گر گویمت / یکعمرهم‌بحال‌تومیبایدم گریست
وصل تـو که در نفس آخرست / درهمه عمر آن نفسم آرزوست
نغـمه سـرای چمنم سـالهـاست / نـالـهٔ کـنج قـفسم آرزوست

آذربیگدلی که دیوانش درجریان انقلابات وتشنجات داخلی ایران ازبین رفته، خوداشعارغالب‌شعرای‌معاصررا در کتابی که‌تذکرهٔ آتشکده‌نامیده‌است جمع‌آوری کرده ودرپایان‌آن نیزشرح مختصری از زندگانی خود نقل کرده است . تـذکرهٔ

---

(۱) گلشن‌مرادتألیف‌ابوالحسن‌غفاری‌کاشانی، نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملك، ورق۱۲۰

آتشکده که یکی ازمنابع نفیس تاریخ ادبیات ایران محسوب میشود و حاوی اطلاعات گرانبهائی ازشعرای قرن دوازده هجری وقسمتی ازاشعار وغزلیات ورباعیات آنها است در۱۲۷۷هجری با چاپ سنگی دربمبئی بطبع رسیده است .

۲ـ حسین‌خان امیری، شاعراصفهانی الاصل ؛ پدرش درزمان نادرشاه صاحب زرگرخانه بزرگی بود ولی شاعرشخصاً درویش‌مسلك و گوشه گیربوده است .

۳ـ آقاباد گارحاجب ـ شاعروصاحب مغازه عطاری درشیراز، متوفی در۱۱۸۵ هجری .

ازغزلیات اواست :

دلم زداغ تومیسوزد از که شکوه کنم
بخانه آتشم از شمع محفل افتاده است
گر مـرغ دل اینطور شود صـید تـو
باید هرروز کنی تازه خیال قفسی چند

۴ـ مولانا محمد داعی شریفی ـ اهل اصفهان ، متوفی در۱۱۶۷هجری .

۵ـ عبدالواسع داعی ـ اهل اصفهان ، صاحب غزلیات زیاد و از جمله غزلی که مطلع آن اینست :

دگرانت نگرانند ومن دل‌نگران — نتوانم نگرم برتوز بیم دگران

۶ـ ملاحسین رفیق ـ شاعراصفهانی. درغزل گوید :

تاکی خبر روزسفر میدهی مرا — ازروزمرك من چه خبرمیدهی مرا

۷ـ میرزا محمد جواد طباطبائی راهب، متوفی در۱۱۶۷هجری .

۸ـ میرزا ابوالقاسم زبانی ـ اهل اصفهان ولشکرنویس دفترخانهٔ کریم خان بوده ویك‌بار هم بحکومت کرمان رسیده‌است .

۹ـ امیرشمس الدین محمد ـ متولد شاه جهان آباد هند ؛ پس‌ازمسافرت مختصر به ایران ازنو به‌هند مراجعت کرده ودر همان کشور مقیم شده است . این بیت از اواست :

نالهٔ مرغ‌قفس میبرد از کارمرا — که ازین ناله دلی بود گرفتارمرا

۱۰ـ میرزا محمد جعفرصافی. ازرباعیات این شاعراست :

دردا که دوای درد پنهانی ما　　　انسوس که چارهٔ پریشانی ما
درعهدهٔ جمعیست که پنداشته‌اند　　　آبادی خویش‌را زویرانی ما

۱۱- تقی صهبا - متولد قم، ساکن اصفهان و متوفی در ۱۱۹۱ هجری. از غزلیات اواست:

بفردا داده‌امشب وعده‌وخون میخورم‌زین‌غم
که آید از کجا فردا و باشد در کجا امشب

ازرباعیات اواست:

مرغ‌دل من که دل‌نوازش گیرد　　　دردام سرزلف درازش گیرد
بالش‌چو گشایدنه‌پی آزادی‌است　　　ازبند رها کند که‌بازش گیرد

۱۲- سلیمان صباحی - اهل کاشان وشاگردآذربیگدلی شاملو شاعرمعروف قرن دوازده بوده وقصیده‌ای درمدح پیغمبراکرم سروده است که مطلع آن‌اینست:

شباهنگام چون بنهفت رخ این لالهٔ صحرا
شکفت‌ازچشم‌انجم‌صدهزاران‌نرگس‌شهلا

۱۳- میرزا عبدالباقی طبیب - پدرش حکیم باشی شاه سلطان حسین صفوی وشخصاً نیزطبیب وشاعرقرن دوازده هجری بوده ودر۱۱۷۱هجری‌وفات یافته‌است. ازغزلیات اواست:

منزل بسی دورو پا ما را شکسته خارها
واماندگان را مهلتی ای کاروان سالارها

ازرباعیات اواست:

رفتی توورفت‌زندگانی‌افسوس　　　آمد پیری و شد جوانی افسوس
بازآ که گذشت‌عمروآهسته‌رسید　　　آنروز که گوئی‌ازفلانی افسوس

۱٤- محمد عاشق - اهل اصفهان، متوفی در۱۱۸۱هجری.

ازغزلیات اواست:

تاجرعشقم‌بکف مایهٔ سودم‌وفا　　　تاکه‌شود مشتری‌تاچه دهددربهاء

ازرباعیات او است:

نه راحت و نه رنج جهان خواهد ماند
خوش‌باش که‌نه این‌و نه‌آن‌خواهدماند
گلزار بغارت خزان خواهد رفت
این بستن در بباغبان خواهد ماند

۱۵- میرزا عنایت‌الله اصفهانی ـ لشگرنویس دفترخانهٔ کریم‌خان .

۱۶- غدیسری بیگدلی ـ برادر کوچك آذر بیگدلی معروف ، متوفی در ۱۱۸۵هجری .

۱۷- محمد علی‌بیك عسلی ـ پدرش علی‌اف بیك روسی وخود از نقاشان‌ماهر عصر و نقاش باشی نادرشاه بوده . در زمان کریم‌خان بعلت ضعف باصره از کار دست کشید و به شاعری پرداخت . فوت اودر۱۱٦۹هجری اتفاق افتاده است .

۱۸- میرزا محمد حسین غالب ـ وی اهل اصفهان بود ؛ درجوانی به هندرفته وچهارده سال‌درهند اقامت کرده ودراواسط دولت نادرشاهی‌به ایران مراجعت‌ودر زمان کریم‌خان دراصفهان مقیم شده است .

این بیت ازاواست :

طپش‌دل‌مگراظهار کندحال‌مرا ورنه کسی‌نیست که گویدبتواحوال‌مرا

۱۹ ـ میرسید علی مشتاق اصفهانی ـ این ترجیع‌بند ازاواست :

با هم من واودومرغ‌بودیم هم نغمه وهم نوا هم آهنگ
غافل زمن گرفت پرواز زان‌سان که‌زروی‌عاشقان‌رنگ
ماندم من بال وپرشکسته درگوشهٔ آشیانه دلتنگ

ازرباعیات اوست :

مشتاق که نقد دل نهانی بتوداد آخر جان را زناتوانی بتوداد
گفتی‌دوسه‌روزاست‌فلان‌پیدانیست قربان سرتو، زندگانی بتوداد

۲۰ ـ درویش مجید ـ شاعروهنرمند زبردست درتحریرخط نستعلیق‌شکسته.

۲۱ ـ احمدنیازی ـ داماد شاه‌طهماسب‌ثانی‌وازشعرای قرن‌دوازده هجری که دردربار کریم‌خانی معززومحترم بوده است .

۲۲ ـ حاجی میرزا محمدحسین وفافراهانی که بترتیب وزیر محمدصادق زند و پس ازقتل اووزیر علیمرادخان و پس ازاووزیر محمد جعفرخان زند بوده‌است . از غزلیات اوست :

ای نـام همـایونت سردفتر ایوانها　　طغرای دل آرایت تاج سرایوانها
لیلای جمالت تاشد شهرهٔ هرشهری　　مجنون توشد افزون ازریگ بیابانها

۲۳ ـ سیداحمدهـاتف اصفهانی ـ ازرباعیـات این‌شاعراست :

گر فاش شود عیوب پنهانی مـا　　ای وای بخـجلت وپریشانی مـا
ماغره بدین داری‌وشاد از اسلام　　گبـران متنفر از مسلمانی مـا

۲٤ـ محمدصادق‌نامی (۱)ـشاعرومورخ بزرگ قرن‌دوازده هجری، صاحب کتاب معروف گیتی گشای زندیه وپنج‌مثنوی‌بنام درج گهر، خسروو‌شیرین ، لیلی و مجنون ، یوسف وزلیخا ، وامق وعذرا بتقلید از خمسهٔ نظامی که مجموعهٔ آنها را «نامهٔ نامی» نامیده است . درمثنوی خسرووشیرین ، نامی دراحوال فرهادگوید :

درآنجا نوجوانی آهنین‌چنگ　　بحکم‌شه بود باخاره درجنگ(۲)

☆☆☆

دربارهٔ احوال طبقهٔ‌شعرا درین عصرسرجان ملکم‌مورخ انگلیسی‌اواخرقرن هیجدهم میلادی که در همین تاریخ به ایران مسافرت کرده ملاحظهٔ جالب توجهی دارد که عیناً نقل میشود . وی چنین مینویسد :

«طبقهٔ شعرا ازمنجمین بیشترتملق‌میگویند و کمترتمتع‌میبرند ؛ معدودی‌ازین طایفه ازبخت واقبال نصیبی دارند ؛ بیشترشان مثل شعرای سایربلاد عالم بفقر وفاقه میگذرانند وبسبب کثرتی که دارند محال است کـه طوردیگرباشند . هر کس کـه

(۱) برای اطلاع بیشتر ازشرح حال نامی واشعار اورجوع شود به فصل مقدماتی همین کتاب تحت عنوان «مختصری در بارهٔ وقایع‌نگاریها و نسخ خطی مربوط به تاریخ قرن دوازدهم» صفحهٔ ۳۰ ببعدو نیز گلشن‌مراد تألیف ابوالحسن غفاری کاشانی ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق ۱۳۰.

(۲) برای‌اطلاع بیشترازشرح حال این‌شعرا ومطالعهٔ‌اشعار، غزلیات ورباعیات آنها رجوع‌شود به همان کتاب، ورق۱۱٦ ببعد ونیزرجوع‌شود به تذکرهٔ آتشکده، تألیف‌حاجی ـ لطفعلی بیک آذربیگدلی شاملوچاپ بمبئی،۱۲۷۷هجری.

اندك نوشتن وخواندنی‌میداند، اگرتنبلی را برزحمت ترجیح دهد میتواند نام شاعر برخود گذارد وهر کس هم که تواند یك دواندك قافیه با هم ردیف کند البته بسبب همین مطلب احترامی بیش از آنچه وضع‌وی‌اقتضا میکند میبابد. بعضی‌ازشعرامداح پادشاه وامرا هستند وبدین سبب درتحت حمایت ایشان روزگاری‌برفاه میگذرانند. سهولت طریق تحصیل ووضع‌مدارس درایران سبب شده است که لشگری ازطلاب پیدا شده‌اند که عمربیفایده‌شان‌را درتنبلی‌وبیکاری وفقروفاقه میگذرانند . اصفهان بخصوص ازین قبیل شعرا بسیاردارد وغالب بسبب طلاب اصفهان وشیرازاست که اطراف ایران ازگدا موج میزند. درکمین‌نشسته‌اند که هرکس‌را که ظاهرحالش دلالت بروسعت کند بیابند ودامی‌بگسترانند ، اگرچه ازاهل بلدایشان نباشدوزبان نداند واگرهم شخص خود اقرار کند که اززبان‌بی‌خبراست وازشعروشاعری‌بیزار، بجائی نخواهد رسید. چنانکه‌درسفر اول که محرراین‌اوراق به‌ایران رفت ، شاعری ازشیرازپنجاه میل‌مسافت‌بریده باستقبال‌آمده‌قصیده بر کاغذ زرین‌نوشته‌حاضر کرد. بجهت رفع‌دردسرباو گفتند که من فارسی‌نمیدانم وذوق‌اینگونه‌اشعار ندارم. حریف گفت پس من حکایتی بگویم تا صاحب بداند که درانحاج مقصود من هیچ فهمیدن شعر ضرورنیست : درایام استیلای افاغنه برایران یکی‌ازامراء این طایفه در شیراز حاکم بود ؛ شاعری‌قصیده‌ای‌درمدح او گفته راه دارالحکومه پیش گرفت. درعرض راه با یکی‌ازدوستان‌ملاقات کرده‌پرسید بکجا میروی؟ شاعرصورت حال بازگفت؛ رفیق گفت ای‌برادرمگردیوانه‌شده‌ای، این‌یك کلمه شعرترا نمی‌فهمد ، ازچنین کسی چه توقع‌داری . گفت راست است لیکن برمن تنگ است وراه دیگر نمیدانم ؛ این گفته وراه خود گرفت ونزد حاکم رفت وکاغذی که قصیده برآن ثبت بود دردست گرفت. امیرافغان‌را نگاه بروی‌افتاده پرسید که شعرچه فایده دارد؟ بیچاره‌تعظیمی کرده گفت فایدهٔ شعراینست که نام چون توبزرگی را ابدالاباد در صفحهٔ روزگار ثبت میکند. حاکم گفت بخوان به بینم . شاعرشروع بخواندن قصیده کرد ؛ هنوز شعردوم را نخوانده بود که گفت بس است همه را فهمیدم . وبعد بخادم خود اشارت

کرده گفت قدری پول باین بیچاره بدهید که پول میخواهد. شاعر صلهٔ خود را گرفته مسرور و مشکور مراجعت کرد. بردرخانهٔ حاکم دوست او با او ملاقی شده صورت واقعه را استفسار نمود؛ گفت هیچکس را درهمه عمرخود نیافتم که مقصود شاعر را باین زودی بفهمد.» (۱)

خوش‌نویسی نیزدرین زمان بدرجهٔ کمال رسید و خوش‌نویسان معروفی پیدا شدند که نامشان سراسرایران را فراگرفت. سرجان ملکم دربارهٔ خوش نویسی و چگونگی این شغل چنین مینویسد:

«چون صنعت چاپ درایران نیست خط خوب از کمالات شمرده میشودوخوش‌نویسان را قریب بپایهٔ ادبا رعایت میکنند. شغلشان استنساخ کتب است و بعضی از این طبقه بدرجه‌ای ترقی کرده اند که مبالغ گزاف در بهـای خطوط ایشـان داده میشود.» (۲)

ازخوش نویسان معروف این زمان سه تن که درفن خود استاد وشهرهٔ عصر بوده‌اند ذکرمیشود:

محمد هاشم زرگر اصفهانی که در خط نسخ بسرحد کمال رسید، بدرجه‌ای که ممدوح بعضی ازشعرای معاصر خود قرار گرفت. محمد علی بیك که در خط نستعلیق استاد بود، ودرویش مجید شاعر که در خط شکسته مهارت واستادی زیاد داشت (۳).

---

(۱) سرجان ملکم ـ تاریخ ایران ـ ترجمهٔ فارسی، چاپ ۱۲۸۷ هجری، جلد ۲، صفحهٔ ۲۲۵

(۲) همان کتاب، صفحهٔ ۲۲۶

(۳) گلشن مراد تألیف ابوالحسن غفاری کاشانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، صفحهٔ ۱۱۶ ببعد.

فصل پنجم

عمران و آبادی در زمان کریمخان

کریمخان، مشوق بزرگ علم و ادب، در عین حال یك بنا کننده و سازندهٔ بزرگ بود. البته اهمیت او ازین حیث بدرجهٔ شاه‌عباس کبیر نبود، لیکن یکی از آباد کننده‌ترین پادشاهان بعد از شاه عباس محسوب میشود. و اگر شاه عباس تمام هم خود را مصروف عمران و آبادی و زیبائی اصفهان کرد، کریمخان نیز بنوبهٔ خود شیراز را که تا آن زمان شهر محقر و کوچکی بود چنان آباد کرد که در صف پایتخت‌های بزرگ این کشور در آمد (۱).

کریمخان پس از مرمت و تقویت حصار و برج و باروی شهر به‌عمران و آبادی داخل و خارج آن پرداخت و برای تسطیح اراضی ناهموار اطراف آن متجاوز از دوازده‌هزار کارگر از سراسر ایران بشهر وارد کرد. این کارگران باحضور رامشگران سیار که بنابروایت مؤلف گیتی گشا بامر کریمخان در تمام مدت روز در مراکز کار مینواختند بکار مشغول بودند (۲). هنگـام تابستـان که گرما ادامهٔ کار را دشوار میکرد، کارگران باوطان خود مراجعت میکردند و وقتی هوا مساعد میشد از نو برای کار به‌شیراز وارد میشدند.

کریمخان بتمام بزرگان و ثروتمندان شیراز تکلیف کرد که منازل زیبا و

---

(۱) شهر شیراز هرگز بطور رسمی پایتخت کشور اعلام نشد؛ ولی چون پایتخت معمولا جائی بود که پادشاه یا سلطان وقت در آن اقامت داشت، ازموقعی که کریمخان این شهر را برای اقامت خود انتخاب کرد، شیراز عملاً جنبهٔ پایتخت بخود گرفت و مرکز فعالیت سیاسی و رتق و فتق امور شد. چنین بنظر میرسد که کریمخان شیراز را اززمان مقاومت این شهر در برابر حملات محمدحسن‌خان قاجار مقر حکومت خود قرارداده بود، چه بطور مسلم قبل ازین تاریخ مرکز حکومت او اصفهان بود.

(۲) گیتی گشای زندیه تألیف محمدصادق نامی، نسخهٔ مطبوعه در تهران، صفحهٔ ۱۵۳ ببعد.

بزرگ برای خود بنا کنند وشخصاً نیز برای اقامت خود کاخی عظیم در داخل شهر بنا کرد .مؤلف گیتی گشای زندیه درین باره چنین مینویسد :

«چون ازقراری که مرقوم ومشروح گردید سواددلنوازشیرازدارالملك دولت ابدانباز ومقر اجلال و اعزاز شد ، در آن خطهٔ خلدمبانی چنان مکانی که دولت سرای آن حضرت تواندشد نبود ، واز آن گذشته رأی ارجمند و خاطر مشکل پسند از این معنی تحاشی داشت که در خانه وسرای پرداخته گذاشتگان و گذشتگان منزل و مکان فرمایند ورأی عقده گشای چنین اقتضانمود که بنای نارین قلعه ای مشتمل بر عمارات رفیعه و بناهای بدیعه که قابل حرم سرا داشته باشد بنیادفرمایند .»(۱)

برای ساختن این قصر تمام معماران و هنرمندان و نقاشان و حجاران کشور در شیراز گرد آمدند. فعالیت شدیدی سراسر این شهر را فرا گرفت ودرمدتی کوتاه کاخی عظیم درداخل ارك بناشد. دیوارهای طالارها از نقاشیهای زیبا و چوبهای تراشیده و طلاکاریهای عالی مزین گردید. بروایت مؤلف گیتی گشا، کف طالار ها و راهرو های این قصر ازقطعات بزرگ سنگ مرمر تراشیده وصیقلی یافته بطول بیش از ده متر مفروش شد. برای تزیین باغها و گلکاری کاخ و تهیهٔ آب مشروب اهالی شیراز، کریم‌خان تصمیم گرفت آب چشمهٔ رکن آباد را که درفاصلهٔ دوری ازشهر جاری بود به شیراز منتقل کند . موانع و مشکلات این کار زیاد بود : لازم بود آب چشمه را اززیر رود گل آلودی که در خارج شهر جاری بود عبور دهند وسپس از گودالها و خندقهای عمیق و حصارهای رفیع بگذرانند و به شهر داخل کنند. با وجود فقدان وسایل و لوازم کافی برای اجرای این نقشهٔ بزرگ، کریم‌خان باپشتکار واستقامت باجرای آن دست زد و باحفر تونل زیرزمینی طویل، آب شیرین و فراوان رکن آباد را به شهر و از آنجا به کاخ اختصاصی خود رسانید .

مؤلف گیتی گشای زندیه در بارهٔ چگونگی بنای این کاخ چنین مینویسد :

«القصه بمعماری همت بلند و طراحی رأی ارجمند، چنان حصاری استوار و

---

(۱)همان کتاب، صفحهٔ ۱۵۵ .

اساسی عرش وقار برپاشد که اساس‌قصر کسری درزیرسایه‌اش وطاق‌خورنق فروتر پایه‌اش. چون سرای مزبور مشهور بارك بجهة حرم‌سرای وضع شد ومکان نشیمن بسیاردر کارداشت ، سه‌تالار بلند پایهٔ بهشت پیرایه اساس نهادند و سطح محدب فلك بسقف هریك مماس‌ودستگاه این‌نه‌طاق دربرابرپست‌ترین طاق هر کدام بغایت بی‌اساس بود، بآئین دلکش ووضع خوش مشعون نمودند که‌آئینه آفتاب ومرآت ماه باوجود روشنیها بغایت تیره‌وچشم‌سپهرآئینه گون ازبوارق انوارشان خیره‌بود؛ودر جوارطالارهای ثلاثه طنبیهای وسیع فضاوایوانهای مسرت‌افزاتحتانی وفوقانی بنیاد نهاده ودرودیوارهریك رابطلای منقش‌محلول‌ملمع نمودندوتصویرات روحانی‌مثال که مانی نقاش ازرنگ‌آمیزی آنها حیران وبهزاد مصورازوضع نیکوشان انگشت حیرت بدندان بود مکان‌بمکان نصب نمودند. القصه ساحت هرایوانی ازنقوش غریب وصوربدیع رشك گلستان ارم‌وعرصهٔ هرشبستانی ازپیکر های دلکش و تمثالهای حوراوش غیرت بیت‌الصنم گردید. سنگهای‌رخام که ازمعادن‌شیراز اخراج و احجار مرمر که ازدارالسلطنهٔ تبریز ودارالعبادیزد استخراج وبحمل ارادهٔ گردان‌نقل‌میشد زیاده ازآن‌ونه‌چندان بود که‌محاسبان اوهام‌درشهورواعوام تعدادآنها توانند ازآن جمله ستونهای سنگ هشت‌ذرع‌ونه‌ذرع طول بجهة طالارهای عمارات‌مبارکات از معادن شیرازاخراج‌شد که بجهة هیچیك ازسلاطین اورنگ‌نشین و خواقین صاحب تمکین سلف وخلف میسر نشد ونخواهدشد. وحصاری‌محیط‌آن عمارت‌جهان‌وسعت شد منتهی بدو برج کوه پیکر و بارهٔ فلك همسر که عروج طایر تندپرواز اندیشه برمعارج آن ممکن ومیسرنیست و صعود پیك سریع‌السیر مخیله برمدارج آن میسر ومقدورنه . . » (۱)

کریم‌خان برای‌ترویج زراعت و ازدیاد درآمد زارعین اقدام باحداث قنوات متعدد کرد ونیز باغهای بزرگی ایجاد کرد که معروف ترین آن باغ بقعهٔ دو شاعر بزرگ شیراز حافظ وسعدی‌بود. بقعهٔ این‌دوشاعر که‌ازمدتهاقبل ویران‌ومتروك‌بود

(۱) گیتی گشای زندیه تألیف‌محمدصادق‌نامی ــ نسخهٔ مطبوعه‌درتهران ،صفحهٔ ۱۵۷

از نوساخته و بنائی شایستهٔ مقام این سخنوران نامی بپاشد .

کریم‌خان بتقلید از شاه‌عباس کبیر در سراسر ایران و ایالت فارس آب‌انبارهای عمومی بزرگ ومساجد وسیع بنا کرد که معروف‌ترین وزیباترین آن مسجد وکیل ومسجد جامع شیراز است که با گنبدهای عالی وطاقهای رفیع وچهل و هشت ستون از سنگ یك‌پارچه بارتفاع پنج‌ذرع شاه یکی از زیباترین بناهای عصر محسوب میشد(۱). ونیز شش دروازه زیبا وبزرگ درمداخل شیراز وبازاری که بنام او به بازار وکیل معروف شد درداخل شهر بنا کرد. سیاحی که کمی پس‌از مرگ کریم‌خان به شیراز سفر کرده ومشهودات خودرا نگاشته است در بارهٔ این بازار چنین مینویسد :

« بازار وکیل یك بنای زیبا و عظیمی است از آجر که مانند اکستر چنج (Exter change) مسقف وپوشیده‌است. طول آن در حدود نیم‌میل‌وعرض آن پنجاه پااست ... این بازار هنگام شب که چراغهای آن روشن است درخشندگی و شکوه بیشتری دارد. بازارهای متعدد و زیبای دیگری نیز وجود دارد ولی هیچیك از آنها بزیبائی وعظمت بازاروکیل نیست .» (۲)

علاوه برشیراز، در تهران نیز کریم‌خان باحداث حصار وباروی عظیمی پرداخت که براهمیت واعتبار نظامی این قریهٔ کوچك افزود ومقدمات رونق وآبادی آیندهٔ آنرا فراهم کرد. حصار قریهٔ تهران درزمان شاه‌طهماسب ثانی احداث و در زمان اشرف افغان بکلی ویران‌شده بود. کریم باحداث حصار مستحکمی با ۱۱٤ برج پرداخت و گرداگرد آنرا نیز باحفر خندقی عمیق مستحکم کرد وهم درین شهر باحداث بنای ارك و عمارت دیوان‌خانه همت گماشت که به خلوت کریم‌خانی معروف شد (۳) .

---

(۱) گلشن مراد تألیف ابوالحسن غفاری کاشانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك، ورق ۱۱۵

(۲) سکوت وارینگ : مسافرت ازهند به شیراز در ۱۸۰۲، ترجمه از انگلیسی بفرانسه - چاپ پاریس ۱۸۱۸، جلد ۳، صفحهٔ ٤۹

Scott— Waring: Voyage fait en 1802 de l'Inde à Chiraz; traduit de l'anglais; Paris 1818; tome 3; p.49.

(۳) گلشن مرادتالیف ابوالحسن غفاری کاشانی-نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملک

فصل ششم

قضاوت، تاریخ دربارهٔ کریم‌خان

این بود مختصری از آثار مردی که بزرگترین بنا کننده و آرامش‌طلب قرن خود محسوب میشود. البته این اثر با آنچه پادشاهان بزرگ صفوی یك قرن قبل از آن در شهر عظیم اصفهان از خود بیادگار گذاردند قابل مقایسه نیست، ولی کریم خان از این جهت شایستهٔ تحسین است که اقدامات عمرانی خودرا درقرنی انجام‌داد که جنگ داخلی و اغتشاش وهرج ومرج از تاریخ آن جدا شدنی نیست. بنابراین جای تعجب نیست که مردم ایران معاصر کریم خان باو علاقمند باشند واورا مانند یك پدرواقعی دوست بدارند. از محبت مردم به کریم‌خان داستانهای زیاد از سیاحان ووقایع نگاران زمان باقی‌مانده‌است. سیاحی که چندسال پس‌ازمرگ کریم‌خان به‌ایران سفر کرده نقل میکند چگونه کریم‌خان هنگام بنای دروازه‌های شش گانهٔ شهرشیراز باکار-گران همکاری میکرد. او چنین مینویسد:

«بمن گفتند که سنگی که‌سردردروازه‌را تشکیل میدهد بقدری سنگین‌است که هنگام بنای‌دروازه کارگران قادر به‌بلند کردن وحرکت‌دادن آن نبودند. ولی هنگامی که‌آنها بیهوده تلاش‌میکردند، وکیل ازراه رسید وبکمك آنها شتافت. این کمك چنان درکارگران مؤثرواقع‌شد که در یك‌لحظه سنك عظیم را به بالای دروازه رسانیدند». (۱)

همین سیاح پس‌از نقل داستانهای دیگری نظیرآن چنین نتیجه‌میگیرد:

۱- سکوت‌وارینگ: مسافرت‌ازهند به شیرازدر۱۸۰۲، ترجمه‌ازانگلیسی بفرانسه، پاریس ۱۸۱۸، جلد۳- صفحهٔ ۵

Scott — Waring : Voyage fait en 1802 de l' Inde à Chiraz , traduit de l' anglais, Paris 1818 , tome 3 , p.-5

«شیراز پراست ازداستانهای مشابه آن در بارهٔ وکیل. این تنها پادشاهی است که من هرگز نشنیدم کسی نسبت باو بدبگوید. ستمهای او تحت الشعاع خـاطرهٔ احسان ومحبتی که بمردم شیراز کرده است قرار گرفته وبامقایسه با شقاوت ومظالم اسلاف او بکلی ازیاد رفته است.» (۱)

سرجان ملکم سیاح وسیاستمدار ومورخ انگلیسی که دراواخرقرن‌هیجدهم به‌ایران سفر کرده در بارهٔ کریم‌خان چنین قضاوت میکند:

«کریم‌خان خوشبخت زندگی کرد، مرگ وی مرگ‌پدری بود که در میان خانوادهٔ‌عزیزخود در گذشت.» (۲)

همین مورخ که چندین‌بار باآقامحمدخان مؤسس‌دودمان قاجار ودشمن‌سرسخت وبیرحم خاندان زند ملاقات کرده مینویسد که مکرر ازپادشاه قاجار مدح و ستایش کریم‌خان را شنیده وجمله‌ای ازآقامحمدخان نقل میکند کـه گـرچه بقصد تحقیر کریم‌خـان بیان شده بود، لیکن‌درحقیقت بهترین قضاوت است در بارهٔ مردی که بیش ازهر کس مـوردنفرت وانزجـار رئیس ایل قاجـار بود. آقامحمد خـان گفته بود:

«کریم‌خان یك‌پادشاه بزرك نبود. دربار اوشکوه وجلالی نداشت وفتوحات زیـادی درزمان اونشد، ولی نمیتوان منکرشد که اویك زمـامدار ومدیر شـایستهٔ تحسین بود» (۳)

---

(۱) سکوت‌وارینگ: مسافرت‌ازهندبه‌شیراز در۱۸۰۲، ترجمه‌ازانگلیسی‌بفرانسه - پاریس ۱۸۱۸ - جلد ۳ صفحهٔ ۵

Scott — Waring : Voyage fait en 1802 de l' Inde à Chiraz, traduit de l' anglais , Paris 1818 , p. 5

(۲) سرجان‌ملکم - تاریخ‌ایران - ترجمه‌بفرانسه - پاریس ۱۸۲۱، جلد ۳ - صفحهٔ ۲۲۰

Malcolm (S - J -) : Histoire de la Perse, paris 1821 , tome 3 , page 220

(۳) همان کتاب، جلد۳ - صفحهٔ۱۲۹

قسمت سوم

روابط ایران و اروپا

درزمان کریم‌خان

توضیح لازم

قبل‌ازشروع این‌مبحث‌لازم‌است به این‌نکته اشاره شود که وقایع‌نگاریهای ایرانی غالباً فاقد تاریخ دقیق وقایع هستند ومؤلفین و وقایع نگاران ایرانی غالباً بذکراجمالی سال وماه وقوع‌حوادث‌اکتفا کرده‌اند بقسمی که استفادهٔ انحصاری از منابع داخلی سبب خواهدشد که تاریخ دقیق بسیاری از وقایع مهم مجهول بماند. بعلاوه معمولاً آنچه مربوط بروابط خارجی ایران است کمتر در اسناد داخلی یافت میشود و مفصل‌تر و مشروح‌تر در اسناد کنسولی خارجی که دروزارت خارجه کشورهای بزرگ بایگانی است ذکرشده است.

یکی از خصوصیات پسندیدهٔ مورخین وسیاحان ومأمورین سیاسی خارجی اینست که وقایع‌را باروشن‌بینی و منطق بیشتری شرح‌وبسط داده‌اند وبذکر تاریخ اجمالی‌آن اکتفا نکرده‌اند وحوادث را باذکر سال و ماه وروز وحتی گاه با ذکر دقیق ساعت وقوع‌آن یاد کرده‌اند. بهمین‌جهت ضمن‌مطالعهٔ اسناد ومدارك خارجی وبایگانی وزارت خارجهٔ فرانسه و بایگانی ملی این کشور نگارنده را دریغ آمد که ازذکر این سنوات دقیق بتقویم فرنگی خودداری کند و ازانتقال‌آن بتاریخ ایرانی بعلت احتمال سهو وخطا خودداری وفقط بذکر اجمالی‌سال هجری اکتفا کرد. چون درامورعلمی منطق براحساسات مقدم است، چنانچه ایرادی باین مسئله باشد قابل دفاع است بخصوص که غالب این‌سنوات مربوط به‌روابط خارجی ایران و اروپا درآن‌زمان‌است وبلحاظ تسهیل‌تطبیق وقایع باجریان‌های‌بزرك معاصرجهان ایرادی بآن وارد نیست.

فصل اول

زوال تجارت وروابط خارجی ایران

درقرن دوازدهم هجری

سقوط شاه سلطان حسین صفوی در ۱۱۲۵ هجری (۱۷۲۲ میلادی) وفتح اصفهان بدست افغانها زوال تجارت خارجی ایران را که علائم انحطاط آن از اواخر قرن یازدهم هجری (اواخرقرن هفدهم میلادی) آشکار شده بود قطعی و مسلم کرد. فعالیت شدید تجارت خارجی وارتباط نزدیك بااروپا که ازآغاز سلطنت شاه عباس کبیر برقرارشده بود رفته‌رفته روبزوال گذارد ودرآغاز قرن دوازدهم جای خودرا به‌جدائی وانزوای کامل ایران درصحنهٔ سیاست واقتصاد دنیاسپرد. عدم‌امنیت داخلی وهرج ومرج واغتشاش دائمی نتایج اقتصادی این‌جدائی وقطع روابط خارجی را چندین برابر کرد.

نیمهٔ دوم قرن‌دوازدهم‌هجری نیزقرنی‌است که در آن ایران، علیرغم کوشش های مداوم کریم‌خان، عملاً ازدنیای خارج بکلی جدا وتنها مانده بود. درین دوره ایران کمتر ازهر زمان دیگر ازتاریخ اخیرخود با خارج و با باختر ارتباط داشته‌است.

این انزوا وجدائی زیان‌آوردلائل عمیق داشت که غالب آن مربوط بوضع داخلی کشوربود. چه بااینکه ایران همچنان بادریای‌آزاد ارتباط داشت بعلت فقدان کشتی تجارتی کافی، دریا عملاً بروی آن بسته بود. تاآغازقرن دهم‌هجری (آغاز قرن شانزدهم میلادی) تجارت دریائی ایران بوسیلهٔ کشتیهای بازرگانی عرب که در آن زمان عملاً تجارت خلیج فارس‌را انحصار کرده‌بودند انجام میگرفت. پس‌ازین

تاریخ پرتقالی‌ها جزیرهٔ هرمز را اشغال کردند و بزور نیروی دریائی خود عربها را کنار زدند و جای آنها را در تجارت خلیج‌فارس گرفتند. بدین ترتیب برای اولین‌بار تجارت ایران در خلیج فارس بدست اروپائیان افتاد. در اوائل قرن یازده هجری (۱۶۲۲ میلادی) شاه‌عباس کبیر باانگلیسی‌ها عقداتحاد بست وبکمك نیروی دریائی انگلیس پرتقالی‌هارا ازهرمز راندند. لیکن از آن‌ببعد انگلیسی‌هااین جزیره‌راهمچنان نگهداشتند ورفته رفته تجارت خارجی ایران‌رادرخلیج فارس نیزقضبه کردند.

ایران که بدین‌ترتیب‌عملاً از استفاده ازدریای آزاد محروم شد، درخشکی نیز دچار همین‌وضع گردید، چه‌مخاصمه وجدال چندصدساله بادولت عثمانی و کینه و عداوت‌دوملت ایران وترك عملاً ارتباط ایران و اروپا را از راه عثمانی غیرممکن کرد. بدین‌ترتیب امپراطوری عثمانی در حقیقت سد عظیم وغیر قابل نفوذی بین ایران و مدیترانه شرقی گردید.

ایران که بدین‌ترتیب ازباختر واروپا مجزا شده بود ممکن بود بسوی چین، کشوری که قرنها باآن در ارتباط تجارتی بود متوجه گردد. لیکن ازمدتی قبل‌آسیای مرکزی تحت تسلط خانهای بزرك‌مغول وترك نژاد درآمده بود واین خانها بعلت غارتگری وراهزنی مداوم خود سدغیرقابل نفوذی بین‌دو کشورتشکیل داده بودند. توضیح آنکه راه کاروانرو که ایران‌را به‌چین می‌پیوست ازشهرهای خوارزم، خجند، بخارا وسمرقند عبورمیکرد واززمان انقراض امپراطوری نادر کلیهٔ این‌شهرهادردست‌خانهای بزرك ترك‌نژاد که با ایران وایرانی دشمنی‌وعداوت دیرین داشتند افتاده بود.

ایران که بدین‌ترتیب ازارتباط با خاور وباخترمحروم بود، ناچار میبایستی متوجه‌هند گردد. تجارت‌این‌دو کشور که‌از آغازقرن‌دوازده‌هجری(آغازقرن‌هیجدهم میلادی) نضجی گرفته بود، درزمان‌نادر بمنتهای رونق رسید، بقسمی که‌چگونگی تحولات تجارت خارجی ایران رفته‌رفته تابع آبادی ورونق شهرهای بزرك‌هند شد. این وضع تاسال۱۷۰۷ میلادی که سال وفات اورنگ‌زیب پادشاه معروف‌هنداست ادامه‌داشت. ازین‌تاریخ ببعد طلیعهٔ انحطاط اقتصادی شهرهای‌بزرك هندآشکارشد.

غارت و حریق شهر دهلی در ۱۱۵۱هجری (۱۷۳۹ میـلادی) بدست سپـاهیان نادر اقتصاد شهرهای عظیم‌هندرا بکلی‌از پادر آورد وفعالیت آنهارا خاموش کرد.از طرف دیگر راه کاروانی‌هند ازشهرهای هرات و کابل میگذشت و چون اززمان‌سقوط‌نادر کشور جدید افغانستان بهمت یکی از دشمنـان دیرین ایران تأسیس شده بود ، راه تجارت زمینی‌ایران‌وهند نیزعملاً مسدود بود(۱).

بدین‌ترتیب از چهارسوی ایران تنهادروازه‌های روسیه هنوز بروی‌این کشور بازبود . درحقیقت پایان قرن دوازده‌هجری مصادف باتجدید حیات تجارت ایران و روس گردید وشهرهشترخان که درآن‌هنگام درمنتهی‌الیه راههای کاروانی ایران و روس قرارگرفته بود مرکزتجارتی‌دو کشورشد . لیکن باوجود این ، ارتباط ایران وروسیه ازراه هشترخان هرگز چارهٔ جدائی‌وانزوای این کـشوررا دردنیای قرن دوازدهم هجری (قرن ۱۸میلادی) نمیکرد .

این بود مختصری ازچگونگی‌تجارت خارجی‌ایران مقارن استقرارحکومت کریم‌خان . ولی کریم خان بمحض اینکه امنیت داخلی درکشور برقرار ومحیط را برای‌اقدام مقتضی‌مناسب کرد ،بفکرچاره افتاد وباکوشش‌مداوم وخستگی‌ناپذیری بادولت فرانسه وانگلیس وارد مذاکره شد . برای‌درهم شکستن حصارهای‌ایران وتصرف‌یك مدخل دریائی‌مناسب وایجاد تجارت دریائی خارجی‌شهربصره‌را تصرف کرد، وبرای تأمین‌آرامش وامنیت درخلیج فارس راهزنان دریائی‌جنوب را تعقیب و مجازات کرد (۲) .

---

(۱) رجوع‌شود به قبل ، صفحهٔ ۱۱۱.

(۲) رجوع شود به قبل ، صفحهٔ ۱٦۳ ببعد.

فصل دوم

روابط ایران وانگلیس

اززمانی که شهر اصفهان پایتخت پادشان صفوی بدست افغانها افتاد و ایران دچارهرج ومرج شد، روابط ایران وانگلیس نیز مانند تمام کشورهای باختر زمین قطع‌شد. سایر کشورهای باخترزمین تجارتخانه وتأسیسات تجارتی مهمی درسواحل جنوبی ایران نداشتند، لیکن انگلیسی‌ها ازمدتی قبل دربعضی‌ازشهرهای مرکزی ومراکزمهم سواحل خلیج‌فارس‌ازقبیل‌اصفهان، شیراز، بوشهرو بندرعباس مؤسسات تجارتی نسبتاً مهمی‌تأسیس کرده بودند. پس‌ازسقوط اصفهان‌بدست افغانهاو بخصوص پس ازقتل نادروفروریختن سریع‌امپراطوری‌او، این‌تجارتخانه ها نیزتعطیل شد و کارکنان آنها به اوطان خود مراجعت کردند.

ازسال۱۱۸۱هجری (مارس۱۷۶۶) که درنتیجهٔ کوشش‌های مداوم کریم‌خان امنیت و آرامش داخلی از نو در کشور برقرارشده بود، انگلیسی‌ها بفکر افتادند فعالیت تجارتی خود را درشیرازوبوشهر ازنوآغاز کنند. باین منظور باکریم خان واردمذاکره‌شدند تاانحصارتجارت‌خارجی جزیرهٔ خارك‌را تحصیل کنند. این‌جزیره که‌ازسال۱۱۸۱هجری(۱۷۶۶میلادی)دردست راهزن‌معروف‌خلیج‌فارس‌میرمهنابود، بعلت موقعیت‌جغرافیائی‌خاصی که داشت ممکن‌بود بهترین مرکزتجارتی‌خلیج‌فارس گردد. نمایندگان دولت انگلیس مدتی در شیراز بلاتکلیف ماندند و درین مدت هیچگونه توافقی دربارهٔ جزیره بین دوطرف حاصل نشد. بطوریکه ازنامهٔ مورخ

۲۹اوت۱۷۶۷ کنسول فرانسه در بصره استنباط میشود کریم خان که از لجاجت انگلیسیها وعدم قبول بلاشرط پیشنهاد های اوسخت رنجیده بود حاضر نشد هدایای نمایندگان انگلیس را بپذیرد وحتی بآنها دستورداد هرچه زودتر خاك ایران را ترك کنند (۱).

با این حال ، در آوریل سال ۱۷۶۸ میلادی (۱۱۸۳ هجری) ، قبل از اینکه فرانسویها نیز با ایران وارد مذاکره شوند ، هیئت جدیدی از انگلیس به شیراز آمد وموفق بامضای موافقت نامه‌ای با کریم خان شد. بموجب این موافقت نامه انگلیسی‌ها انحصار تجارت جزیرهٔ خارك را با کسب امتیاز آن بدست آوردند ودرمقابل تعهدات زیررا بنفع دولت ایران تقبل کردند :

۱ ـ نیروی دریائی خود را برای راندن میرمهنا ، راهزن جزیرهٔ خارك در اختیارقوای دولتی ایران خواهند گذارد.

۲ـ هرمقدار پارچه برای تهیه ملبوس سپاهیان کریم خان لازم شود بدولت ایران خواهند فروخت.

۳ ـ مبادله براساس پایاپای خواهد بود وپارچهٔ فوق الذکر با ابریشم گیلان وپشم کاشان مبادله خواهد شد (۲).

بموجب این قرارداد وبرای اجرای آن انگلیسی ها جزیرهٔ خارك را در ۸ژوئیه ۱۷۶۸ میلادی (۱۱۸۳هجری) محاصره کردند ، ولی بحکایت گزارش کنسول فرانسه در بصره، کریم خان هیچ کمك نظامی بانگلیسی ها نکرد وچون محاصره طولانی شد و انگلیسی ها تلفات زیادی متحمل شدند در آغاز اوت همان سال بدون اخذ نتیجهٔ مطلوب

(۱) نامهٔ مورخ ۲۹اوت۱۷۶۷ سیور پیرو کنسول فرانسه در بصره، جلد۱: نمرهٔ ۱۰۷.
Lettre du 29 août 1767 du Sieur Pyrault consul de France à Bassorah, Archives Nationales. corres-cons. Bassorah, Affrs. Etrs. tome 1, no. 107

دربارهٔ پیشنهادهای کریم خان که ازطرف انگلیسی ها ردشده بودومضمون نامهٔ فوق الذکر کنسول فرانسه دال برآنست اطلاعی دردست نیست . ولی بطوری که ازهمین نامه استنباط میشود انگلیسی ها بخصوص اصرار کرده بودند که کریم خان رئیس قبیلهٔ اعراب بنی کعب را تنبیه کند .

(۲) نامهٔ مورخ ۲۱اوت۱۷۶۸ همان کنسول، همان آرشیو.

دست از محاصره کشیدند (۱).

لیکن در اواخر سال ۱۷٦۸ میلادی (۱۱۸۳ هجری) وضع جزیرهٔ خارك دگرگون شد، چه زکیخان پسرعموی کریم‌خان ازطرف او مأمورشد برای دفع میرمهنا راهزن خلیج فارس اقدام کند و او نیز پس از تهیه و تدارك لازم در بندرعباس خود را برای حمله به جزیرهٔ خارك بدون کمك خارجی آماده کرد. نتایج این لشکرکشی و اقدام متهورانهٔ زکیخان قبلاً بتفصیل شرح داده شد. بطور اجمال وقتی همکاران میرمهنا از تمرکز سپاه دولتی در بندرعباس و تعداد نفرات و تجهیزات کامل آن مطلع شدند بشدت مرعوب شده و برای فرار از مجازات قوای دولتی علیه رئیس خود توطئه کردند. میرمهنا که در بازار شهر مورد حملهٔ ناگهانی توطئه کنندگان قرار گرفت بدریا گریخت و درهمان حال توطئه کنندگان دروازه‌های قلعهٔ جزیره را بروی سپاهیان ایران باز کردند و بدون جاری شدن قطره‌ای خون، مرکز راهزنی دریائی خلیج فارس بتصرف ایرانیان درآمد. زکیخان پس از اشغال جزیره دستور داد حصارهای قلعه شهر را ویران کردند.

وقتی بدین ترتیب بدون کمك انگلیسی‌ها جزیرهٔ خارك بتصرف ایرانیان در آمد، کریم‌خان دیگر موجبی برای اجرای تعهدات ایران که در موافقت‌نامهٔ منعقده بین دو کشور پیش‌بینی شده بود ندید و از اعطای انحصار تجارت خلیج فارس بانگلیسی‌ها خودداری کرد (۲).

علت اتخاذ این تصمیم قاطع چنین بود که از اوت سال ۱۷٦۸ (۱۱۸۳ هجری) فرانسویها بوسیلهٔ کنسول خود در بصره با شیراز تماس گرفته و تعهد کرده بودند که حاضرند بدون امتیاز و تحصیل انحصار تجارت ایران در برابر ابریشم و پشم این کشور، احتیاجات سپاه ایران را از حیث ملبوس تأمین کنند (۳).

ولی انگلیسی‌ها نقشه خود را رها نکردند و از سال ۱۷۷۰ (۱۱۸۵ هجری) از نو

---

(۱) نامهٔ مورخ ۲۱ اوت ۱۷٦۸ همان کنسول، همان آرشیو

(۲) نامهٔ مورخ ۲۱ فوریه ۱۷٦۹ همان کنسول، همان آرشیو

(۳) نامهٔ مورخ ۳۱ ژانویه ۱۷۸۱ همان کنسول، همان آرشیو و نیز یادداشت‌های مربوط به کنسولای فرانسه در بغداد و بصره، خلاصهٔ مکاتبات کنسولی از ۱۷۵۵ ببعد.

برای تحصیل انحصار تجارت جزیرهٔ خارك اقدام کردند . درآوریل ۱۷۷۱ (۱۱۸٦ هجری) کنسول فرانسه در بصره بدولت متبوع خود چنین گزارش میدهد :

«انگلیسی ها برای مراجعت واستقرار مجدد خود در ایران با تمام قوا میکوشند، لیکن نایب السلطنه ایران مقاومت میکند.» (۱)

انگلیسی ها که خود از تحصیل انحصار تجارت جزیرهٔ خارك ناامید شده بودند، ازین ببعد کوشش خود را مصروف این امر کردند که ازواگذاری این امتیاز بیك دولت اروپائی دیگر نیز مانع شوند (۲) و ازاوت سال ۱۷۷۲ میلادی (۱۱۸۷ هجری) از نو در بندر بوشهر به تجارت پرداختند (۳).

درسال ۱۷۷٤ میلادی (۱۱۸۹هجری) آخرین هیئت انگلیسی بنمایندگی از طرف کمپانی هند انگلیس وارد شیراز شد، لیکن اعضای این هیئت بمحض ورود بدستور کریم‌خان توقیف واز کشوراخراج شدند (٤).

بنا به‌تأیید روسو کنسول جدید فرانسه در بصره، کریم‌خان دیگر بانگلیسی ها اعتماد نداشت و باوجود اصرار زیاد آنها از انعقاد قرارداد تجارتی با آنها خودداری کرده بود (٥). با وجود عدم اعتمادی که کریم خان نسبت بانگلیسی‌ها پیدا کرده بود و باوجود رفتار خصمانه‌ای که انگلیسی ها هنگام محاصرهٔ بصره در پیش گرفتند، کریم‌خان هرگز با آنها بدرفتاری نکرد و اجازه نداد مردم هم باآنها بدرفتاری کنند. هنگامی که قوای ایران پس ازیك سال محاصره وارد شهر بصره میشد ، صادق‌خان نسبت بانگلیسی هـای ساکن این شهر خوشرفتـاری زیاد کرد. بطوریکه یکی از سیاحان اواخرقرن هیجدهم میلادی مینویسد ، صادق خان بنمایندهٔ انگلیس درشهر

---

(۱) نامهٔ مورخ ۱۷ آوریل ۱۷۷۱ سیور پیرو کنسول فرانسه در بصره، جلد۱، نمرهٔ ۱۹۷
Lettre du 17 avril 1771 du Sieur Pyrault consul de France à Bassorah, Archives Nationales corres.cons. Bassorah Affrs. Etrs. tom 1 no/197

(۲) همان نامه، همان آرشیو

(۳) نامهٔ مورخ ۲ سپتامبر ۱۷۷۲ کنسول فرانسه دربصره، جلد۱، نمرهٔ ۱۹۷
Lettre du 2 septembre 1772 du consul de France à Bassorah, même archive, même numéro

(٤) نامهٔ مورخ ۱٦ ژوئن ۱۷۷٤ همان کنسول، همان آرشیو

(٥) همان نامه، همان آرشیو

بصره اظهار داشته بود که بنای تجارتخـانه انگلیسی ها تنها بنائی است که شایسته اقامت او در بصره است ، ولی او برای انگلیسی‌ها آنقدر احترام قائل است که آنرا اشغال نمیکند ، حتی اگر دیوارهای آن ازطلاباشد (۱) .

(۱) سیاحتنامه عبدالرزاق سمرقندی تحت عنوان «سیاحت از ایران به هندوستان و از بنگاله به ایران» ترجمه ازانگلیسی به فرانسه بوسیلهٔ لانگله (**Langlès**)، پاریس ۱۸۰٦، جلد سوم، صفحهٔ ۱۷۸

Abdur - Razzaq Samarquandi Voyage de la Perse dans l' Inde et du Bengale en Perse, Paris 1806, tome 3. P. 178.

فصل سوم

روابط ایران وفرانسه

روابط ایران وفرانسه درزمان کریم‌خان درسه مرحلهٔ مشخص مطالعه میشود: این روابط که ازتاریخ آخرین سفارت اعزامی ازایران بدربار لوئی چهاردهم درورسای قطع شده بود، ازسال ۱۷۵۱ میلادی (۱۱۶۶هجری) از نو آغاز شد. دراین سال پادشاه فرانسه لوئی پانزدهم هیئتی بریاست شخصی بنام سیمون(۱) به‌ایران اعزام داشت. پس ازهیئت سیمون روابط ایران و فرانسه بترتیب توسط کنسولهای فرانسه در بصره سیورپیرو(۲) وسیوررو سو(۳) برقرارشد.

۱- مأموریت سیورسیمون

آخرین هیئت نمایندگی ایران بدربارورسای درسال ۱۷۱۵ میلادی درزمان شاه‌سلطان‌حسین صفوی اعزام شد. این هیئت کمی قبل ازمرگ لوئی چهاردهم به‌پاریس وارد و پس‌از ورود به‌ورسای باتشریفات خاص در دربار فرانسه پذیرفته شد. هیئت مزبور در ۱۳ اوت ۱۷۱۵ یك معاهدهٔ تجارتی بین‌دودولت امضاء کرد که بموجب آن برای نخستین‌بار حق‌قضاوت اتباع خارجی یعنی کاپیتولاسیون (Capitulation) با شرط دول کاملة‌الوداد (Clause de la nation la plus favorisée) در ایران بر قرار میشد. امضای این‌معاهده که زیاد بصرفهٔ ایران نبود از طرف دولت صفویه بتعویق افتاد تاباپیش آمد فتنهٔ افغان وسقوط اصفهان در ۱۱۲۵ هجری (۱۷۲۲ میلادی) و

---

(۱) Sieur Simon

(۲) Sieur Rousseau

(۳) Sieur pyrault

انقراض سلطنت صفویه وایجاد وضع جدید درایران بکلی منتفی شد(۱).

درسال ۱۷۵۱ میلادی لوئی پانزدهم پادشاه وقت فرانسه سیاست جدیدی در شرق اتخاذ کرد که اساس آن بر نزدیکی ایران و ترکیه و برانگیختن این دو کشور برضد قدرت روسیه استوار بود. در آن هنگام روسیه اروپارا مورد تهدید قرار داده بود و دربار ورسای برای خنثی کردن تهدید این دولت درصدد تهیهٔ متحدین جدیدی در اقصی نقاط دنیا بود. ایران و ترکیه که دشمن چندین صدسالهٔ یکدیگر بودند اتفاقاً دراین زمان از جنگهای داخلی واغتشاشات محلی فارغ شده واوضاع داخلی آنهارو به ثبات وآرامش میگذارد. بخصوص درایران جنگهای داخلی بکلی خاتمه یافته و امنیت وآرامش درتحت لوای دولت واحد کریمخان از نو برقرار شده بود.

لوئی پانزدهم بقصد نزدیك کردن ایران و ترکیه و متحد کردن این دو کشور علیه روسیه، سیورسیمون را مأمور ایران کرد. مأموریت سیورسیمون بطور صریح معلوم نبود، لیکن مسلم بود که وی بطور کلی برای ایجاد نزدیکی بین دو کشور همسایهٔ ایران و ترکیه باین صفحات عزیمت کرده بود. سیمون در سپتامبر ۱۷۵۱ ازشهر روئن (Rouen) واقع درشمال فرانسه حرکت کرد ودر ژانویه ۱۷۵۲ به قسطنطنیه رسید وسپس ازقسطنطنیه به اصفهان رفت وضمن اقامت مختصری که بین راه درهمدان کرد درهمین شهر بمذهب اسلام گروید تا بهتر درانجام مأموریت خود اقدام کند (۲).

بااینکه دستور روشن وصریحی به سیورسیمون داده نشده بود، وی مأموریت داشت با کشورهای مشرق زمین معاهدات تجارتی منعقد کند و آنهارا علیه قدرت روسیه متحد کند. در یکی از گزارشهائی که در ۲۰ سپتامبر ۱۷۵۱ به فرانسه فرستاده است سیورسیمون صریحاً مینویسد که قصد دارد ، معاهدات تجارتی مختلف بین دول اروپائی

---

(۱) رسالهٔ دکترای کاظم صدر بفرانسه تحت عنوان «روابط ایران واروپا ازعهد عتیق وقرون وسطی وروابط ایران وفرانسه تاانقلاب ۱۷۸۹»، چاپ پاریس، ۱۹۳۷

Sadr (Kazem) :Relations de l'Iran avec l' Europe de l' Antiquité, du Moyen – Age et avec la France, des origines à la Révolution de 1789. Thèse de droit, Paris 1937 ·

(۲) همان کتاب، تألیف کاظم صدر ، صفحهٔ ۲۲۷ وصفحات بعد .

وایران وترکیه منعقد کند» (۱).

موضوع دوم مأموریت سیورسیمون از گزارشی استنباط میشود که در ژوئن ۱۷۵۲ سفارت فرانسه از قسطنطنیه به ورسای فرستاده ودر آن ذکری از یکی از نامه های سیورسیمون شده که مأموریت صریح اورا روشن میکند. درین گزارش از قول سیورسیمون چنین نوشته شده:

« البته طبیعی است که باید سعی کرد ایران را باترکیه آشتی داد واین دو کشور را علیه روسیه متحد کرد. » (۲)

با وجود اهمیت ظاهری این هیئت، هیچ اطلاعی از نتیجهٔ آن دردست نیست وحتی سرنوشت شخص سیورسیمون نیز مجهول است ومعلوم نیست براو چه گذشته است. آخرین نامهٔ او در ۱۷۵۷ فرستاده شده و ازین تاریخ ببعد دیگر خبری ازاو دردست نیست. حدس زده میشود که وی دراغتشاشات وجنگهای داخلی ایران کشته شده ویادرراههای ناامن گرفتارراهزنان شده وبقتل رسیده است (۳). آنچه مسلم است اعزام این هیئت بی نتیجه ماند و روابط ایران وفرانسه مدتی پس از آن توسط کنسول فرانسه دربصره برقرار گردید.

۲ ـ اقدامات سیورپیرو، کنسول فرانسه دربصره

بااینکه فرانسویها تا آن زمان دراغلب بنادرهندو خلیج فارس تجارتخانه های متعدد تأسیس کرده بودند، درایران هنوز تجارتخانه ای نداشتند. اعزام سیورسیمون هم به نتیجهٔ مثبت نرسید وتجارت ایران وفرانسه مانند گذشته همچنان محدود بودوفقط بطورغیر

(۱) آرشیو وزارت خارجه فرانسه، ایران، جلدهفتم، نمرهٔ ۷۲

Archives du ministère des Affaires Etra.gères (France), tome 7. no/72.

(۲) گزارش سفارت فرانسه درقسطنطنیه مورخ ۲۸ ژوئن ۱۷۵۲، نامهٔ سیورسیمون، آرشیووزارت خارجه، جلدهفتم، نمرهٔ ۷۳

Mémoire de l' Ambassade de France à Constantinople en date du 28 juin 1752, Archives du Ministère des Affaires Etrangères, tome 7,no/73.

(۳) رسالهٔ دکترای کاظم صدر بفرانسه تحت عنوان «روابط ایران واروپا از عهدعتیق وقرون وسطی وروابط ایران وفرانسه تا انقلاب ۱۷۸۹»، صفحهٔ ۲۷۷ و بعد

Sadre (Kazem): Relations de l' Iran avec l' Europe de l' Antiquité, du Moyen—Age et avec la France, des origines à la Révolution de 1789, Paris 1937, p. 277.

مستقیم ازراه بصره انجام میگرفت .

ازسال ۱۷٦۸ میلادی(۱۱۸۳هجری) سیور پیرو(۱) کنسول فرانسه در بصره و نمایندهٔ کمپانی هند فرانسه برای ایجاد تجارت مستقیم بین دو کشور مشغول فعالیت واقدام شد. وی در ۲٦ اوت همین سال نماینده‌ای به‌شیراز گسیل داشت و به کریم‌خان پیشنهاد کرد پارچه‌های فرانسوی مخصوص ملبوس سربازان راباپشم کرمان وابریشم گیلان مبادله کند (۲) . کریم‌خان ازین پیشنهاد استقبال کرد و بیدرنگ نماینده‌ای به بصره فرستاد (۳) . وی بخصوص اصرارداشت که دولت فرانسه متعهد شود سالیانه ۲,۰۰۰,۰۰۰ قواره پارچه مورد احتیاج سپاهیان او واهالی کشور را تهیه کند و به‌ایران بفرستد (٤). براساس این طرح یک معاهدهٔ تجارتی تهیه شد که بموجب آن کریم‌خان تعهد کرد امتیاز جزیرهٔ خارک رابفرانسویها واگذار کند. ولی در آن هنگام این جزیره هنوزدردست میرمهنا راهزن معروف خلیج فارس بود. مدیران کمپانی هندفرانسه طرح عهدنامه پیشنهادی کریم‌خان وسیور پیرو راپذیرفتند، لیکن نسبت به کمك نظامی لازم که برای راندن میرمهنا ازجزیرهٔ خارك تعهد شده بود مردد بودند ومعتقدبودند که بهراندازه این اقدام پرسودباشد ، اعلیحضرت پادشاه فرانسه حاضر نخواهد شد برای تحصیل مراکزجدید قسمتی از قوای فرانسه را که ممکن است بنحو مؤثر تر ومفیدتر برای استقرارمجدد مواضع ازدست رفته فرانسه درهند بکاررود در ایران بکار اندازد و باید طرح مربوط به خلیج فارس را بوقت مساعد تری موکول

---

(۱) Sieur pyrault

(۲) نامهٔ مورخ ۳۱ ژانویه ۱۷۸۱ کنسول فرانسه در بصره ـ آرشیوملی فرانسه ، مکاتبات کنسولی- بصره، جلد۱، نمرهٔ ۱۹۷

Lettre du 21 janvier 1781 du consul de France à Bassorah , Archives Nationales , corres - cons Bassorah , Affrs - Etrs , tome I, no, 197 -

(۳) گزارش دربارهٔ کنسولگریهای فرانسه در بغداد و بصره، موضوع قسمت اخیر یادداشت شمارهٔ قبل .

(٤) گزارش مورخ ۸ ژوئیه ۱۷۷۰ کنسول فرانسه در بصره ـ آرشیوملی فرانسه ـ مکاتبات کنسولی ـ بصره، جلد۱، نمرهٔ ۱۹۷

Rapport sur les consulats de France à Bassorah, Archives Nationales, corres.cons, Bassorah Affrs. Etrs., tome 1,no/197

کرد. » (۱)

تردیدومسامحهٔ کمپانی هندفرانسه‌درانعقادقراردادصریح باایران طمع انگلستان راازنوبرانگیخت وامید این‌دولت راباقدامات‌جدید بیشتر کرد. انگلیسی‌ها که‌سابقاً نسبت به‌جزیرهٔ خارك پیشنهاد هائی به کریم‌خان داده بودندومورد قبول واقع نشده بود این بار کوشیدند ازواگذاری این‌جزیره برقیب‌فرانسوی خودجلو گیری کنند. برای اجرای‌این‌منظور، انگلیسی‌ها ازپاشای‌بغداد خواستند تابا کریم‌خان مذاکره کند وازاوقول بگیرد که جزیرهٔ‌خارك بهیچیك ازدول‌غرب‌واگذارنخواهدشد (۲). دریکی ازنامه‌های کنسول فرانسه دربصره که‌برای دولت متبوع خودفرستاده‌است موضوع رقابت انگلیسی هاچنین‌مطرح شده‌است :

«وقتی رقیب ما موفق‌نشد جزیرهٔ خارك رابهرقیمتی که هست بدست آورد، اکنون باتمام قوا میکوشد تاازواگذاری آن بهما نیزجلو گیری کند ...» (۳)

درنامه ای که سیورپیرو چند ماه بعد به مدیران کمپانی هند فرانسه مینویسد بآنها توصیه میکند که هدایاوتحفی برای سران‌خاندان زندبفرستندوبهرقیمتی‌ممکن است امتیازجزیرهٔ خارك‌رابدست آورند.

کنسول فرانسه شخصاً میزان وجهی را که کمپانی برای تحصیل‌امتیازتجارت خارك میبایستی بین‌سران زند تقسیم کند تعیین کرده بود ونامهٔ خود را با این جملهٔ پرمعنی خاتمه میداد: «تنها توپخانهٔ این جزیره بمراتب ازین مبلغ بیشتر ارزش دارد.» (٤)

---

(۱) خلاصهٔ شکایات سیورروسومورخ آوریل ۱۷۸۱، آرشیوملی‌فرانسه - مکاتبات کنسولی بصره، جلد۱، نمرهٔ ۱۹۷،

Extrait des réclamations du Sieur Rousseau, avril 1781, ArchivesNationales corres. cons , Bassorah, Affrs. Etrs. tome I ,no, 197

(۲) نامهٔ‌مورخ ۵ آوریل ۱۷۷۱ کنسول‌فرانسه‌دربصره- آرشیوملی فرانسه- مکاتبات کنسولی، بصره، جلد۱، نمرهٔ ۱۹۷

Lettre du avril 5 1771 du consul de France à Bassorah, Archives Nationales, corres. cons. Bassorah, Affrs. Etr., tome 1, no/197

(۳) همان‌نامه، همان‌آرشیو.

(٤) همان نامه، همان‌آرشیو.

سهم هریك ازسران زند از وجهی که کمپانی میبایستی بعنوان تحفه یا رشوه تقسیم کند بترتیب زیر تعیین شده بود :

کریم‌خان	۲۵،۰۰۰ روپیه
پسرش ابوالفتح‌خان	۷۰۰۰ «
دو برادر کریم‌خان جمعاً	۳۰۰۰ «
پسرعموی او شیخ‌علیخان	۳۰۰۰ «
فرهانی وزیر	۲۰۰۰ « (۱)

درهمان حال کنسول فرانسه نماینده‌ای به‌شیرازفرستاد. نمایندهٔ مزبور پس‌از چند ماه اقامت درشیراز نامه‌ای به کنسول فرستاده‌و توقعات متقابل کریم‌خان‌راشرح داده‌است. بطوریکه از نامهٔ او استنباط میشود کریم‌خان از اوخواسته‌بود که بطور صریح تعیین کند آیادولت‌فرانسه‌میتواند هرسال۳،۰۰۰،۰۰۰قواره پارچه‌مورداحتیاج او را تأمین کند و آیا واقعاً حاضراست امتیازتجارت جزیرهٔ خارك را بدست آورد. کریم‌خان تقاضا کرده بود جواب صریح داده شود تادرصورت منفی بودن‌پاسخ با دولت خارجی دیگری وارد مذاکره شود (۲).

با وجود اصرار کریم خان نسبت به وصول پاسخ صریح و سریع و با وجود مکاتبات پی‌درپی کنسول فرانسه در بصره،یك سال‌دیگر گذشت‌ومدیران کمپانی‌هند فرانسه تصمیمی‌اتخاذنکردند. درنامه‌ای که این کنسول‌درژوئن۱۷۷۲به‌دولت متبوع خودفرستاده‌تقاضا کرده‌است بوی‌اجازه داده‌شود به‌فرانسه‌مراجعت کند تاه باصدای بلند، مزایای تجارت باایران رااثبات کند(۳). چندروز بعد، همین کنسول‌در گزارش مفصلی تاریخچهٔ مذاکرات‌جاری واقدامات‌و کوشش‌بیهودهٔ خودراشرح‌داده‌و تأسف

---

(۱)همان‌نامه، همان آرشیو

(۲)نامهٔ مورخ ۳۰اوت ۱۷۷۱ کنسول‌فرانسه در بصره،آرشیوملی‌فرانسه ،مکاتبات کنسولی، بصره، جلداول،نمرهٔ۱۹۷

Lettre du 30 août 1771 du consul de France à Bassorah, Archives Nationales, corres — cons., Bssorah, Affrs— Etrs., tome 1, no/197

(۳) نامهٔ مورخ ٦اوت۱۷۷۲همان کنسول،همان آرشیو

خورده‌است که چرا «اصلاً بوی جواب داده نمیشود» (۱)

ازین تاریخ ببعد دیگر صحبتی از طرح پیرو نشده و این کنسول خود در وبای عام سال ۱۷۷۳ شهر بصره به بیماری وبا وطاعون در گذشت (۲).

۳ ـ اقدامات سیور روسو کنسول جدید فرانسه در بصره

سیور روسو (۳) که در کنسولگری فرانسه در بصره جانشین سیور پیرو گردید، بفکر افتاد فصل جدیدی در روابط ایران و فرانسه باز کند. وی که بیش از سلف خود با ایران آشنائی داشت و فارسی وعربی را بخوبی میدانست نقشهٔ پیرو را با جدیت و کوشش بیشتری بمرحلهٔ اجرا گذارد.

کنسول جدید فرانسه قسمت اعظم عمر خود را در ایران گذرانیده بود. پدرش درزمان لوئی چهاردهم بدربار شاه سلطان حسین صفوی اعزام شده بود و بعنوان جواهرساز مخصوص دربار مقیم اصفهان گردیده بود. پس از مرگ او پسرش نیز مدت دو سال در دربار شاهرخ شاه این سمت را بعهده گرفت، ولی اغتشاشات و جنگهای داخلی ایران پس از مرگ نادر اورا ناچار به ترك این کشور کرد. روسو از ایران به بصره رفت و در سال ۱۷۷۳ میلادی پس از مرگ سیور پیرو به کنسولگری فرانسه در این شهر منصوب شد (٤).

قبلاً دیده شد چگونه کمپانی هند فرانسه پیشنهاد کریم خان را مبنی بر اعطای امتیاز تجارتی جزیرهٔ خارك و کمك نظامی برای راندن میرمهنا با تردید و تأمل معطل و بلاتکلیف گذارد. ولی در سال ۱۷٦۹ میلادی (۱۱۸۳ هجری) بر اثر لشگر کشی زکیخان، جزیرهٔ خارك بدون کمك نظامی خارجی از نو بتصرف دولت ایران در آمد و میرمهنا

---

(۱) نامهٔ مورخ ۲۰ اوت ۱۷۷۲ همان کنسول، همان آرشیو

(۲) نامهٔ مورخ ۳۱ ژانویه سیور روسو کنسول جدید فرانسه در بصره، همان آرشیو

(۳) Sieur Rousseau

(٤) گزارش اجمالی از خدمات سیور روسو ... گزارش مورخ ۳۱ ژانویه ۱۷۸۱ کنسول فرانسه در بصره، آرشیو ملی فرانسه، مکاتبات کنسولی، بصره، جلد اول، نمرهٔ ۱۹۷

Mémoire précis des services rendus par Sieur Rousseau, rapport du 31 janvier 1781 du consul de France à Bassorah, Archives Narionales, Bassorah, tome 1. ⋅ o/197

بدریا گریخت. کنسول جدید فرانسه که موضوع کمک نظامی دولت متبوع خود را عملاً منتفی دیدبیدرنگ برای تجدیدمذاکرات اقدام کرد، شاید معاهدهٔ تجارتی با کریم خان منعقد کند.

بطوریکه گفته شد از مدتها قبل انگلیسی‌ها نیز چشم طمع به جزیرهٔ خارك دوخته بودند. درنامه‌ای که کنسول سابق فرانسه دربصره در۱۷٦٦ به‌مدیران کمپانی هندفرانسه نوشته‌است ازتجدید فعالیت تجارتخانه‌های انگلیس درشیراز وبوشهریاد کرده واظهار نگرانی کرده‌است که مبادا سرانجام انگلیسی‌ها امتیاز تجارت جزیرهٔ خارك را تحصیل کنند (۱).

کریم خان که برای ملبوس سربازان خود احتیاج زیادبه‌پارچه داشت‌ودرانعقاد قرارداد تجارتی بافرانسه اصرارمیورزید ،درسال ۱۷۷۷ نامه‌ای برای سیور روسو فرستادو ازاو دعوت کرد شخصاً به شیرازمسافرت کند . لیکن چون مدیران کمپانی هندفرانسه هنوزاستقراراین روابط را با تردید تلقی میکردند ، دعوت غیر منتظرهٔ کریم‌خان کنسول فرانسه رابطوریکه همین کنسول دریکی‌از مراسلات خود نوشته است درمحظوربزرگی‌قرارداد (۲) .

بدین ترتیب تردید ومسامحه مدیران کمپانی هند فرانسه اقدامات و کوشش مداوم کنسولهای فرانسه‌را دربصره که باثبات‌قدم وپشتکار برای‌تحصیل‌امتیاز تجارت جزیرهٔ‌خارك واستقرارمجددتجارت فرانسه درایران اقدام‌میکردند بی نتیجه گذارد. با این‌حال ، این اقدامات که درزمان کریم‌خان بی‌نتیجه‌ماند، درزمان‌جانشینان‌او نیز بدون اخذ نتیجه ادامه یافت .

---

(۱)نامهٔ‌مورخ ۲۰مارس ۱۷٦٦سیورپیرو کنسول‌فرانسه‌دربصره،آرشیوملی‌فرانسه مکاتبات کنسولی،بصره، جلداول‌نمرهٔ۱۹۷

Lettre du 20 mars 1766 du Sieur pyrault, consul de France à Bassorah, Archives Nationales, Corres. cons, Bassorah, Affrs, Etrs., tome 1, no/197

(۲)نامهٔ‌مورخ۲۳ژوئن ۱۷۷۷سیورروسو، آرشیو ملی‌فرانسه ، مکاتبات کنسولی ، بصره،جلداول، نمرهٔ۱۹۷

Lettre du 23 juin 1777 du Sieur Rousseau, Archives Nationales, Corres. Cons. Bassorah, Affrs -- Etrs. Tome 1, numéro 197

کنسول فرانسه ضمن مراجعت به کشور خود در ۱۹ اوت ۱۷۸۰ از مارسی گزارشی به پاریس فرستاده و باطلاع وزارت دریاداری فرانسه رسانیده است که وی حامل فرمانی دربارهٔ امتیازات تجارتی و حق قضاوت خارج المملکتی برای فرانسویان (Capitulation) میباشد. و نیز بموجب همین نامه وی حامل فرمان دیگری دربارهٔ واگذاری جزیرهٔ خارك به فرانسویها بوده است. بطوریکه از مفاد نامهٔ این کنسول استنباط میشود این سه فرمان ظاهراً یك سال پس از مرگ کریم خان از طرف جانشین او ابوالفتح خان صادر شده و بامضای او رسیده بود (۱).

در ۱۲ ژانویه ۱۷۸۱ کنسول فرانسه گزارش دیگری برای دولت متبوع خود فرستاده و باردیگر دربارهٔ لزوم اقدام جدی بمنظور ایجاد رابطهٔ تجارتی بـا ایران اصرار کرده است. وی درین گزارش نوشته است که امنیت و آرامش داخلی در ایران برقرار و طرق و شوارع امن و بدون خطر شده است. سپس برای راهنمائی دولت متبوع خود اشاره به دو جادهٔ بزرگی کرده است که بازرگانان فرانسوی میتوانند از آن راه به ایران وارد شوند. بعقیدهٔ کنسول فرانسه دو راه نزدیك و باصرفه مزبور عبارت بود از راه آفریقای جنوبی که طویلتر و پرخرج تر بود و راه امپراطوری عثمانی که برعکس کوتاه و کم خرج تر بنظر میرسیده است. در قسمت اعظم این گزارش کنسول فرانسه کوشیده است وزیر دریاداری فرانسه را از مزایای تجارت باایران و کمکی که دولت فرانسه ممکن بود باین کشور بکند مطلع سازد. وی درین باره چنین مینویسد :

«اینجانب درمورد کمکی که دولت فرانسه میتواند به ایران بکند اصرار دارم. ما میتوانیم باین کشور علیه دشمنان داخلی و خارجی آن کمك کنیم بدون اینکه مـا خودروزی درزمرهٔ دشمنان آن درآئیم، چه ما هرگز بفکر آن نبوده ایم که از سرحد فرات تجاوز کنیم . بدون این کشور ما نخواهیم توانست نقشهٔ تجارتی خود را اجرا

---

(۱) نامهٔ مورخ ۱۹ اوت ۱۷۸۰ سیوررو سو فرستاده از مارسی، آرشیو ملی فرانسه، مکاتبات کنسولی، بصره، جلد اول ـ نمرهٔ ۱۹۷

Lettre du 19 août 1780 du Sieur Rousseau envoyée de Marseille, Archives Nationales, Corres. cons. Bassorah, Affis. Etrs., tome 1, no/197

کنیم و آنچه‌را که روسها ازاین کشور گرفته‌اند ازنو مسترد کنیم. بانفوذی که‌ما در امور اروپا داریم میتوانیم برای ایران متحدینی بیابیم تااین امپرطوری وسیع، روسیه را که قصددارد سراسر مناطق شمالی رااشغال کند موردحمله‌و تعرض قراردهد.» (۱)

در همین گزارش کنسول فرانسه‌در بارهٔ لزوم اتحادبادولت ایران چنین مینویسد:

«هیچ چیز بیهوده‌تر ازاین نیست که مزایای فرانسه را درعقد این اتحاد بادولت ایران بنظر مقام وزارت برسانم چه مقام وزارت باندازه‌ای بصیر هستند که درهمان نظر اول تمام اهمیت این مسئله رادرك خواهند کرد :بدون خرج‌وزحمت مامیتوانیم کشور وسیعی راابروی خود باز کنیم که کافی است خاك حاصلخیز آنرا کشت کرد تا محصولی صد برابر بذر افشانده شده بدست آورد .» (۲)

اززمان لوئی شانزدهم اختلاف بین‌فرانسه ازیك‌طرف واطریش وروسیه از طرف دیگرروبشدت گذارد ، بهمین‌جهت فرانسه سیاست‌سابق‌خودرا که چندین ده سال قبل درشرق اتخاذ کرده بود ازنوموردنظرقرار داد و در۱۷۸۳ هیئتی بریاست کنت‌دوفریرسووبوف(۳) مأمور یك‌مسافرت‌تحقیقی‌بمنظور کسب‌خبردرایران کرد. این هیئت که در۲۰ ژوئیه ۱۷۸۳ ازپاریس بقصدایران حرکت کرد، در۳۱ژانویه‌سال بعد به‌بغداد واردشد ودرمارس همان‌سال به‌اصفهان‌رسید . کنت‌دوفریرسووبوف‌مدت زیادی‌باوزیرعلی‌مرادخان‌جانشین کریم‌خان‌مذاکره کرد. ضمناًدرسال۱۷۸۹هنگام مراجعت‌به‌بغداد،درراه‌موردحملهٔ‌راهزنان‌قرار گرفت‌واموالش‌بغارت‌رفت. مأموریت کنت‌دوفریرسووبوف به‌نتیجهٔ مثبتی منتهی‌نشد ولی‌وی‌در۱۷۹۰سیاحتنامه‌ای‌دربارهٔ سفرخود به‌ایران ومشرق منتشر کرد که امروزازنظراجتماعی برای تاریخ ایران و کشورهائی که او بازدید کرده است بهترین‌منبع اطلاعات محسوب میشود (٤).

---

(۱) گزارش‌دربارهٔ کنسولای فرانسه‌دربصره مورخ ۱۲ ژانویه ۱۷۸۱ فرستاده از طرف‌سیورروسو، آرشیوملی‌فرانسه،مکاتبات‌کنسولی ،بغدادجلددوم

Lettre du 12 janvier 1781, Archives Nationales, corres. cons,Bagdad, tome 2.

(۲)همان‌گزارش ،همان‌آرشیو

Conte de Ferrières - Sauveboeuf (۳)

(٤) «گزارش تاریخی‌وجغرافیائی ازسفرهائیکه‌به‌ترکیه ، ایران وعربستان شده است »بقلم کنت‌دوفریرسووبوف (از۱۷۸۲تا۱۷۸۹)، چاپ‌پاریس، ۱۷۹۰ ، دوجلد .

Ferrières Sauveboeuf (Conte de : Mémoires historiques,politiques et géographiques des voyages faits en Turquie, en Perse et en Arabie, de 1782 à 1789, Paris 1790. 2 vols.

فصل چهارم

روابط ایران و روسیه

درزمان کریم‌خان، روابط ایران وروسیه براساس عهدنامهٔ تجارتی دوجانبهٔ ۱۷۱۵ که‌درزمان پطر کبیرمنعقدشده‌بوداستوار بود. ازین‌زمان ببعدوقایع‌داخلی‌ایران موجب‌شد که این کشورازدنیای خارج مجزاوروابط آن بادول‌باختری قطع گردد. لیکن دولت روسیه پیوسته با ایران روابط سیاسی داشت و هربار که هرج و مرج وانقلابات داخلی باین دولت فرصت مناسب داد بیدرنگ مرزهای شمالی ایران را مورد تهدیدقرارداد وهربارقسمت کوچکی ازخاک‌این کشوررابیهانه‌ای‌مجزا کرد. ازطرف دیگر دریای‌خزرزمینهٔ مساعدی برای‌استقرارتجارت بین دو کشور فراهم کرده بود. بندرانزلی درایران‌وهشترخان درروسیه مهم‌ترین‌مراکزتجارتی ایران وروسیه ازراه‌دریای‌خزر بودند. این‌بنادر که‌درمنتهی‌الیه‌راههای کاروانی ایران‌وهند قرارگرفته‌بودند باوجوداغتشاش‌وهرج و مرج داخلی ایران مرکز فعالیت شدیدی گردیدند. جنگهای داخلی ایران در حقیقت انعکاس بسیار خفیف و بی‌اهمیتی در فعالیت تجارتی این‌بنادرداشت.

در نامه‌ای که سیورسیمون نمایندهٔ مخصوص لوئی پانزدهم در فوریه ۱۷۵۳ برای سفیرفرانسه درقسطنطنیه فرستاده است با اضطراب ونگرانی زیاد ازفعالیت تجارتی شدید روسهایاد کرده ومتذکرشده است که‌درهمان هنگام که ایران پس از مرگ نادردرهرج‌ومرج وجنگ خانگی‌میسوخت روسها درحقیقت موفق شده‌اند تجارت خارجی ایران رابانحصارخوددرآورند. وی‌دربن‌باره چنین‌نوشته‌است:

«امروز روسیه بتنهائی تجارت خارجی ایران رادردست گرفته. روسیه‌خواهد

توانست ازین راه بسهولت سودی سرشار عاید کند. چه از موقعی که جواهرات و خزاین سرشار قلیخان (منظور نادرقلی یا نادرشاه افشار است ـ یادداشت خارج از متن) درین کشور انباشته شده، طلا بقدری فراوان است که ارزش خود را بکلی از دست داده است. بسیار بمورد است که ما در این تجارت پرسود رقیب روسها شویم تا ثروت هنگفتی که آنها ازین راه کسب میکنند موجب افزایش قدرت آنها نشود.» (۱)

درسال ۱۱۸۰ هجری هیئتی بریاست مستر اسکیپ با نامه و تحف و هدایای زیاد از روسیه به ایران آمد و پس از یک ماه اقامت در دربار کریمخان با تحف و هدایای زیاد مراجعت کرد (۲).

روابط ایران و روسیه همچنان رو بتوسعه بود و دو کشور همسایه به مبادلهٔ تجارتی خود حتی در دورهٔ پرهرج و مرج جانشینان کریمخان ادامه دادند (۳).

---

(۱) نامهٔ سیور سیمون مورخ فوریه ۱۷۵۳، آرشیو وزارت خارجهٔ فرانسه، ایران، جلد هفتم، نمرهٔ ۷۳

Lettre en date de février 1753 envoyée par Sieur Simon, Archives des Affaires Etrangères, Iran, tome 7, no/73.

(۲) گلشن مراد تألیف ابوالحسن غفاری کاشانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملک، ورق ۱۱۱

(۳) درماه مه ۱۷۸۴ پوتکمین ژنرال روسی بدربار علیمرادخان به اصفهان فرستاده شد. دراصفهان پذیرائی مفصلی از او بعمل آمد و پوتکمین پیشنهادهائی از طرف دولت متبوع خود به پادشاه ایران ارائه داد.

بموجب این پیشنهادها دولت روسیه تقاضا داشت درشهر دربند مستقر شود و انحصار تجارت گیلان و مازندران را تحصیل کند. بنابگزارش کنسول فرانسه در بصره، علیمرادخان پس از تردید و تأمل زیاد سرانجام با پیشنهاد او موافقت کرد (رجوع شود به نامهٔ مورخ ۲۰ ژوئن ۱۷۸۴ کنسول فرانسه در بصره، آرشیو ملی فرانسه، مکاتبات کنسولی، بصره، جلد اول.

Lettre du 20 Juin 1784 du consul de France à Bassorah, Archives Nationales, Corres.cons.- Bassorah, Affrs. Etrs, tome 1)

بالاخره بطوریکه نامهٔ مورخ ۳۰ مه ۱۷۸۸ نمایندهٔ این کنسول حاکی است «تجارت دریای خزر روز بروز مهمتر و قابل ملاحظه تر میشود» و روسها «ایران را از اجناس خود لبریز کرده اند». نامهٔ سیور دوال مورخ ۲۰ مه ۱۷۸۸ از بغداد، آرشیو ملی فرانسه، مکاتبات کنسولی، بغداد، جلد ۳، نمرهٔ ۱۹۷

Lettre du 20 mai 1788 enooyée de Bagdad par l' agent du consul de France, Archives Nationales, corres. cons., Bagdad, Affrs'Etrs., Tome 3 no/197

فصل پنجم

روابط ایران و هلند

روابط ایران و هلند در زمان کریم خان به داستان و حادثه‌ای شبیه است که راهزنان دریائی خلیج فارس نقش عمده‌ای در آن بازی کرده‌اند. در آن هنگام جزایر هند هلند یعنی اندونزی امروز بتازگی مورد دست‌اندازی هلندیها قرار گرفته بود و در باتاویا، مرکز این جزایر، یك دولت هلندی بنمایندگی از طرف دولت مرکزی هلند حکومت میکرد.

دولت هلندی باتاویا شخصی را بنام بارون کنیفوزن (۱) بنمایندگی به بصره فرستاده بود و این شخص در بصره تجارتخانه‌ای دائر کرده بود و تجارت هند هلند و خلیج را بعهده داشت. مدتی بعد حاکم بصره بارون را به بهانهٔ هتك حرمت قوانین و مقررات مذهب اسلام زندانی کرد (۲). بارون مدتی درزندان ماند و سپس حاکم بصره او و همکاران تجارتخانه‌اش را با اخذ جریمه‌ای سنگین آزاد و از عراق اخراج کرد (۳).

وقتی بارون کنیفوزن به باتاویا مراجعت کرد؛ بدولت هلندی باتاویا پیشنهاد کرد بعضی از جزایر مهم خلیج فارس و از جمله جزیرهٔ خارك را بمنظور تأمین تجارت هلند و استقرار نفوذ این کشور درین ناحیه فتح کنند. جزیرهٔ خارك حاکم بر تجارت خلیج فارس و شهر بصره بود و بهمین جهت بارون قصد داشت با تسخیر این جزیره و مستحکم کردن آن، تجارت بصره را فلج کند و از حاکم این شهر انتقام گیرد. دولت هلندی باتاویا نقشهٔ بارون را تصویب کرد و بارون با دو کشتی جنگی از باتاویا حرکت و در سال ۱۷۵۵ میلادی (۱۱۷۰ هجری) بآسانی جزیرهٔ خارك را تصرف کرد. حاکم بندر بوشهر که جزیرهٔ خارك درقلمرو حکومت او بود، پس از مقاومت مختصری تسلیم شد و حاضر شد انحصار تجارت این جزیره را باحق اقامت به هلندیها واگذار کند.

---

(۱) Kniphausen

(۲) بارون متهم شد باینکه با یك زن مسلمان روابط نا مشروع داشته است. سرجان ملکم، تاریخ ایران بفرانسه، چاپ پاریس ۱۸۲۱، جلد ۳، صفحهٔ ۲۰۸

Malcolm (S.J.): Histoire de la perse, 1821, tome III, page 208.

(۳) بارون کنیفوزن شخصا به ۵۰۰۰۰ روپیه، معاون او به ۳۰۰۰۰ و دلال امور تجارتی او به ۲۰۰۰۰ روپیه محکوم شدند (همان کتاب، صفحهٔ ۲۰۸)

هلندیها بمحض استقرار درجزیرهٔ خارك بساختن قلاع و استحکامات پرداختند و کمی بعد به‌محاصرهٔ اقتصادی بندر بصره دست زدند و کلیهٔ کشتیهای ترك را که‌از اقیانوس هند بقصد بصره‌وارد خلیج میشد متوقف کردند مدتی بعد تجارت بصره چنان مختل شد که‌حاکم این شهر حاضر شد کلیهٔ وجوه دریافتی از بارون و همکاران اورا مسترد کند. هلندیها انتقام خودرا گرفتند ولی پس‌از آن دیگر حاضر به‌ترك جزیرهٔ خارك نشدند و این‌جزیره مدت یازده‌سال در تصرف آنها باقی‌ماند. این‌جزیرهٔ ویران دراثر فعالیت شدیدهلندیها بزودی بصورت یك‌مرکزتجارتی آبادو بااهمیت و یك‌انبار مطمئن‌ومناسب برای کالای تجارخلیج فارس‌درآمد وجمعیت آن که‌تاسال ١٧٥٥ یعنی سال تسخیر آن بدست هلندیها از چندصدنفر ماهیگیر تجاوز نمیکرد ،یازده‌سال بعدبه ١١٠٠٠نفربالغ شد (١).

بشرحی که در فصل چهارم گذشت ، میرمهنا راهزن خلیج فـارس در١٧٦٦ (١١٨١هجری) هلندیهارا ازجزیرهٔ خارك‌راند واین‌جزیره‌رابصورت پایگاه‌دزدان دریائی درآورد ؛ لیکن پس از لشگرکشی زکیخان به‌جنوب، یك شورش داخلی بحکومت راهزنان درجزیره‌خاتمه دادو چندسال‌بعدادارهٔ جزیره‌از نوبه حیطهٔ اقتدار دولت‌ایران درآمد (٢).

---

(١)همان کتاب، صفحهٔ ٢١٠ .

(٢)رجوع‌شودبه‌قبل، صفحهٔ ١٧٢ .

پایان

ایران در نیمهٔ دوم قرن دوازده هجری در هرج و مرج داخلی غوطه‌ور بود. بااینکه ازفوت نادر ببعد، غارت و راهزنی و هرج‌ومرج و اغتشاش‌وجنگ داخلی مشخصات اصلی این کشور را تشکیل میداد، صبر و حوصله‌و پشتکار و استقامت کریم‌خان برای مدت کوتاهی آرامش وصلح داخلی را درین کشور برقرار کرد. کریم‌خان که رئیس یك قبیلهٔ محقر ایرانی نیمه متمدن بود مدت پانزده سال برای استقرار قدرت خود و ایجاد وحدت‌سیاسی کشور کوشید. با اینکه درحیات خود بالحظات بسیار بحرانی و باریك مواجه گردید، سرانجام موفق شد هدف نهائی خود یعنی وحدت سیاسی ایران را تأمین کند و از سال ۱۱۸۰ هجری سراسر ایران باستثنای ایالت خراسان‌را درسلطهٔ قدرت و حکومت خود درآورد.

اقدامات نظامی ومدنی کریم‌خان گرچه بدرجهٔ اهمیت‌اقدامات اسلاف‌او نیست لیکن با درنظر گرفتن وضع بحرانی کشور از هرلحاظ قابل‌توجه‌است. کریم‌خان یکی پس‌از دیگری‌رؤسای قبایل یاغی‌را سرکوب وامنیت داخلی‌را در کشور تأمین کرد. وی بامور غیرنظامی‌ومدنی نیز علاقمندبود و به تزیین وعمران و آبادی شیراز وتهران همت گماشت. برای توسعهٔ مرزهای‌خارجی کشور و رسانیدن‌آنها بحدودی که قبل‌از جانشینان نادر داشت به جنگ با دولت عثمانی پرداخت و شهر بزرگ بصره و عده‌ای ازشهرهای مقدس عراق‌را بخاك ایران ملحق ساخت.

وقتی امنیت داخلی تأمین شد، کریم‌خان کوشید با دول غرب تماس گیرد و درین مورد سیاست خاصی اتخاذ کرد. درتمام مدت سلطنت خود کریم‌خان از اخذ تماس بسیار نزدیك باانگلیسی‌ها اجتناب کرد لیکن درهمان‌حال‌امتیازات وتسهیلات زیادی برای رقبای‌فرانسوی‌آنها قائل‌شد. بااین‌حال‌درموقعی که انگلیسی‌ها برای

جلب نظر کریم‌خان با تمام‌قوا میکوشیدند ، فرانسویها دچار تردیدبودند وسرانجام کار آنها در ایران بجائی نرسید .

مهم‌ترین‌اقدام کریم‌خان که‌شایستهٔ‌تقدیر وتحسین زیاد است ایجاد وحدت ملی وسیاسی کشور در موقعی است که هرج‌ومرج داخلی درایران بمنتهای شدت رسیده و درهر ایالت یك حکومت مستقل تشکیل شده وهرحاکمی مدعی استقلال بود .

بدبختانه تمام این‌اقدامات‌مفید‌بلافاصله پس‌ازمرگ کریم‌خان متوقف گردید. هرج ومرج داخلی از نو آغاز شد و اغتشاش و شورش وطغیان بیش‌ازپیش رونق یافت. حاکم هرشهر وایالتی که قادر بجمع‌آوری عده‌ای سرباز بود کوس استقلال وخودمختاری زد و ازاطاعت‌حکومت‌مرکزی‌منحرف‌شد. کنسول فرانسه در بصره در ۱۷۸۹ میلادی (۱۲۰٤ هجری) دربن‌باره مینویسد :

« هرج و مرج در ایران بمنتهای شدت رسیده است . هیچیك از حکام حاضر نیستند خود را زیردست دیگری تصور کنند و جز در برابر زورتسلیم نمیشوند . »
(نامهٔ مورخ ۲۵مارس۱۷۸۹ سیوردوال، نمایندهٔ کنسول‌فرانسه دربصره ،آرشیوملی فرانسه ، مکاتبات کنسولی، بغداد ، جلد سوم ـ نمرهٔ ۱۷۷ .

Lettre du 25 mars 1789 du Sieur Deval, l' agent du consul de France à Bassorah - Archives Nationales, corres - cons . , Bagdad, Affrs . Etrs. , tome III : No, 177 .)

اقدامات غیرنظامی و مدنی کریم‌خان نیز سرنوشت بهتری نداشت . عمران و آبادی که در زمان او انجام گرفت پس ازاو دستخوش تاخت‌و تاز و جنگ‌وستیز دشمنان گردید و بکلی نابود شد . فتوحات خارجی کریم خان نیز بلافاصله پس‌از مرگ او برباد رفت ، شهرهای مفتوحه از دست رفت ومرزهای‌ایران بحدود اولیهٔ خود درآغاز کار کریم‌خان‌مراجعت کرد. روابط‌ایران وخارجه‌نیز که‌بتازگی‌نضجی گرفته بود سرنوشت بهتری نداشت . اقداماتی که در حیات کریم‌خان برای انعقاد معاهدات‌تجارتی بادول‌غرب در جریان بود بلافاصله پس‌از مرگ او متوقف گردید ونتیجه‌ای ازآن‌حاصل‌نشد . با اینکه مذاکرات مدتی بعد از نو آغاز شد ، سرانجام

به‌نتیجهٔ قابل ملاحظه‌ای منتج نگردید.

بالاخره وحدت‌ملی‌وسیاسی کشور که در زمان کریم‌خان وجودخارجی یافت پس‌از مرگ او بیش از هرچیز درمعرض تهدید و خطر قرار گرفت. هنگام فوت کریم‌خان دوجریان شدید و مخالف که هریك بتقویت دیگری کمك کرده است در ایران آن زمان مشخص بود:

۱- بلافاصله پس از مرگ کریم‌خان، خاندان زند بحدی دچار نفاق و نقار و اختلاف داخلی شد که اضمحلال وانقراض آن‌درصحنهٔ سیاست ایران محرز ومسلم گردید. هنوز کریم‌خان چشمان خودرا بمرگ نبسته بود که دسته‌بندیها و توطئه‌ها وقتل‌هـا و جنایات و انقلابات پی‌درپی داستان قرون وسطای اروپارا تجدید کرد. زکیخان که خودرا درشیراز پادشاه و جانشین کریم‌خان اعلام کرده بود بیدرنگ فرزندان کریم‌خان وکلیهٔ بزرگان زند را که ممکن‌بود خطری برای او ایجاد کنند بقتل رسانید. این‌مرد که‌جبار غدار وستمگر بیرحمی‌بود مدتی‌بعد بقتل‌رسید ویکی از اولاد کریم‌خان که از کشتار زکیخان‌جان بدر برده‌بود جانشین او گردید. لیکن صادق‌خان‌بمحض‌اطلاع از فوت کریم‌خان با شتاب‌تمام‌بصره‌را ترك گفت و به ایران مراجعت کرد وبمحض‌ورود به شیراز برادر زادهٔ خود را زندانی و او را از دو چشم نابینا کرد. صادق‌خان هنوز سلطنت غاصبانهٔ خودرا شروع نکرده بود که برادر‌زادهٔ دیگر او علیمرادخان در تهران براو شورید وبه‌شیراز حمله کرد. علیمرادخان پس‌از یك محاصرهٔ طولانی‌شیراز را تصرف کرد و صادق‌خان وکلیهٔ فرزندان اورا بقتل رسانید. ولی‌خود او درآغاز جوانی دچار مرگ طبیعی شد وپسرش میرویس جانشین او گـردید. میرویس نیز در آغـاز سلطنت گرفتـار عموی مقتدر خود جعفر خان زند گـردید و بدست او کور شد. جعفر خـان نیز کـه بجای میرویس سلطنت ایران‌را تصاحب کرد، بدست وزیران‌خود کشته‌شد. پس‌از قتل او یکی‌از معتمدین ومتنفذین‌شهر شیراز بنام حاجی‌ابراهیم کلانتر که مرد سیاس وحادثه‌جوئی بود یکی‌از شاهزادگان زند را بنام سید مرادخان بسلطنت رسانید وخود مدتی بنام او عملاً سلطنت کرد. سید مرادخان نیز بنوبهٔ‌خود بدست‌لطفعلی‌خان‌معروف فرزند

جعفرخان زند بقتل رسید . لطفعلی‌خان کـه بکمك حاجی ابراهیم بسلطنت ایران رسید ، خودنخستین قربانی‌خیانت‌حاجی وسیاست‌شیطانی او قرار گرفت و از شیراز گریخت . حاجی ابراهیم قوای قاجار را بداخل شهر شیراز راه داد و لطفعلی‌خان را مأیوس و نا امید درصحاری جنوب‌ایران سر گردان وحیران گذارد . لطفعلی‌خان با قوای روزافزون قاجار بجنگ پرداخت ، لیکن پس‌از یك مقاومت دلیرانه درشهر کرمان برای بار دوم باو خیانت شد و عده‌ای از زیر دستانش او را تسلیم دشمن کردند . وقتی‌لطفعلی‌خان اسیر آقامحمدخان قاجار دشمن‌بیرحم وسنگدل خـاندان زند گردید ، بدستور او از دوچشم نابینا و پس از تحمل شداید زیاد و شکنجه‌های طاقت‌فرسا در ۱۲۰۹ هجری (۱۷۹۵ میلادی) بقتل رسید .

مرگ لطفعلی‌خان درحقیقت اعلام پایان‌سلطنت کوتاه خاندان‌زند ومحو نام این خاندان از صحنهٔ سیاست ایران بود . دوران حکومت جانشینان کریم‌خان‌یکی از بحرانی‌ترین وپرهرج ومرج‌ترین ادوار تاریخ ایران‌است شاید هیچ سندتاریخی منظرهٔ حزن آور این مدت کوتـاه را مانند سند زیر که از نامـهٔ کنسول فرانسه در بصره استخراج شده‌است مجسم نمیکند. کنسول‌مزبور درنامه‌ای که درمارس۱۷۸۹ به مدیران کمپانی هند فرانسه خطاب کرده چنین‌مینویسد :

«سالنامهٔ وقایع‌این کشور تیره‌روز پراست‌ازتوطئه وجنایت‌وقتل . آقایـان ؛ این‌وقایع تأثرآور بقدری برای بشر دردناك و دشوار‌است که حیف است درتاریخ ضبط گردد و بهتراست که همچنان برای ابد مجهول بماند . از سال ۱۷۲۲ تا امروز میتوان بیش‌ازسی‌پادشاه جبار وستمگرشمرد که‌بنوبت‌براین کشور تیره‌روز سلطنت کرده و آنرا ویران و خـراب کرده‌اند . » (نامهٔ مورخ اول مارس ۱۷۸۹ کنسول فرانسه در بصره ، آرشیو ملی فرانسه ، مکاتبات کنسولی ، بغداد ، جلد سوم ، نمرهٔ ۱۷۷ .

Lettre du Ière mars 1789 du consul de France à Bassorah, **Archives Nationales.** Correspondance consulaire, Bagdad , tome 3. No. 177.)

۲- موازی باانحطاط وزوال سریع خاندان زند قوای روزافزون ایل قاجار

آرام و منظم رو بازدیاد بود . رئیس ایل قاجار آقامحمدخان که درحیات کریم‌خان دردربار او زندانی بود پس ازمرگ کریم‌خان ازدربار زند گریخت ودرهمان‌حال که جانشینان کریم‌خان وحشیانه یکدیگررا مقتول و مسموم میکردند ، وی با شتاب و عجله افراد ایل خودرا گردآورد و با پشتکار و سرسختی غیرقابل تصوری بجنگ مرگ و حیات با خاندان زند پرداخت .

آقا محمد خان یکی پس از دیگری با علیمرادخان ، جعفر خان و لطفعلی‌خان جنگید وسرانجام خاندان زندرا منقرض کرد و حکومت ایران‌را قبضه وسلسلهٔ قاجار را تأسیس کرد .

بدین ترتیب حکومت خاندان زند درحقیقت یك دورهٔ تحول موقتی از تاریخ ایران است که بین دو دورهٔ بزرگ تاریخ این کشور قرار گرفته . این دو دورهٔ بزرگ عبارتند از دورهٔ سلطنت‌خاندان‌صفوی که بیش‌از دوقرن‌دوام یافت و دورهٔ سلطنت‌خاندان‌قاجار که‌نزدیك به‌یك‌قرن‌ونیم ادامه‌یافت. خاندان‌قاجار که با مرگ لطفعلی‌خان در ۱۲۰۹ هجری (۱۷۹۵ میلادی) سلطنت ایران‌را قبضه کرد ، تاسال ۱۳۰٤هجری دربن کشور سلطنت کرد .